جلد هشتم

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی

تفسیر گلشاهی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

«اهل سنت»



دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



نشر احسان

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -
تفسیرگلشاهی: تفسیرکاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوندگلشاهی.
تهران: آنه طواق آخوندگلشاهی، ۱۳۸۷
۸ ج
شابک دوره: ISBN: 978-964-04-0149-1
شابک ج ۸: ISBN: 978-964-04-0148-4
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.
BP ۹۸ / ۸ت۸گ ۷ ۱۳۸۷
۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران
۱۱۳۰۳۱۵

تفسیر گلشاهی (جلد هشتم)

✦مؤلف: دکتر آنه‌طواق آخوندگلشاهی
✦ناشر: مؤلف
✦ناظر چاپ: نشر احسان
✦صفحه‌آرا: مریم مقدم‌سلیمی
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۷
✦چاپ: چاپخانه مهارت
✦تیراژ: ۳۰۰۰ دوره
✦قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

➢ دفترمرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
➢ فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ۴۰۶ ـ تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۱-۰۱۴۹-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
شابک ج ۸: ۴-۰۱۴۸-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

فهرست

نام سوره | صفحه

سوره التغابن

سوره «تغابن» آخرین سوره از مسبّحات[1] است و آن دارای هیجده آیه و مدنی است. ضحاک گفت مکی است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. این سوره به سبب ذکر روز قیامت که زیان و خسران کافران در آن روز آشکار است «تغابن[2]» نامیده شده است. و در فضیلت این سوره «وعن ابی بن کعب قال. قال رسول الله ﷺ. من قرأ سوره التغابن رفع عنه موت الفجاءه» کسی که سوره «تغابن» را بخواند مرگ ناگهانی از وی برطرف می‌گردد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 

هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین هست خداوند را تسبیح می گوید، پادشاهی خاص اوست و او به همه چیز تواناست.(۱)

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

يُسَبِّحُ : فعل مضارع- مَا: فاعل

آنچه که در آسمان و زمین است از فرشتگان و انس و جن و پرندگان خداوند را به پاکی یاد می‌کنند که در سوره جمعه و همچنین در سوره‌های قبل از آن در این باب مطالبی بیان گردید. که در باب فضیلت ذکر خداوند عزوجل ***در حدیث شریف صحیح البخاری چنین آمده است:***

از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرموند: «ملائکه در همه جا مردمی را جستجو می‌کنند که خداوند جل جلاله را ذکر می‌کنند، چون چنین مردمی را پیدا نمودند، به یگدیگر می‌گویند: بیائید که گمشده‌ی ما اینجاست، سپس با بالهای خود به اطراف این مردم آنقدر تجمع می‌کنند که تا آسمان دنیا می‌رسند. و خداوند متعال- در حالیکه از همگان داناتر است- از این ملائکه می‌پرسد: بندگانم چه می‌گویند؟ ملائکه می‌گویند که حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل ترا می‌گویند،

[1] - یعنی سوره‌هایی که با تسبیح شروع می‌شود.
[2] - زیان کردن، ضرر کردن

می‌فرماید: آیا اینها مرا دیده‌اند؟ ملائکه می‌گویند: نه خیر، به خداوند قسم است که ترا ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر مرا می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند: اگر ترا می‌دیدند ازین بیشتر عبادت و تمجید و تحمید نموده و تسبیح ترا می‌گفتند، خداوند متعال می‌پرسد: اینها چه آرزو دارند؟ می‌گویند: آرزوی بهشت را دارند، می‌پرسد: آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! به خداوند قسم است که بهشت را ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر بهشت را می‌دیدند چگونه می‌بودند؟ می‌گویند: اگر بهشت را می‌دیدند از این هم بیشتر آرزویش را نموده و بیشتر مطالبه‌اش می‌کردند، می‌پرسد: از چه چیز پناه می‌جویند؟ می‌گویند: از آتش دوزخ، می‌گوید: آیا آتش دوزخ را دیده‌اند؟ می‌گویند: پروردگارا! به خداوند قسم است که ندیده‌اند، می‌پرسد: اگر آتش دوزخ را می‌دیدند چگونه بودند؟ می‌گویند: اگر آتش دوزخ را می‌دیدند، ازین هم بیشتر ترسیده و از آن گریزان‌تر بودند.

خداوند متعال می‌فرماید: پس من شما را شاهد می‌گیرم که ایشان را آمرزیده‌ام، ملکی از ملائکه می‌گوید: در بین اینها فلانی است که با ایشان ذکر نکرده بلکه برای انجام کاری در مجلس آنها اشتراک نموده است، می‌گوید: اینها کسانی‌اند که همنشینان‌شان هم نباید بدبخت باشند».

لَهُ ٱلْمُلْكُ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْمُلْكُ: مبتدا مؤخر- لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْحَمْدُ: مبتدا مؤخر- هُوَ: مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه که در بین آنهاست از آن خداست و ستایش بر نعمت آفرینش مر او راست و او بر همه چیز تواناست و هیچ عجزی بر او راه نیست.

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

اوست که شما را بیافرید بعضی از شما کافرند و بعضی از شما مؤمن، و خدا به آنچه می کنید بیناست.(۲)

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِي: خبر- خَلَقَكُمْ: فعل ماضی- کم: مفعول به- فاعل(هو)- وَمِنكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- كَافِرٌ: مبتدا مؤخر

و او آن کسی است که شما را [آدمیان] بیافرید پس بعضی از شما کافرند و بعضی از شما مؤمن و اهل اسلام و ایمان هستند. یعنی: کافر کفر می‌ورزد و کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن به خدا و رسولش ایمان می‌آورد و ایمان را بر می‌گزینند. چنانچه در حق **قضا و قدر** در **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده که: از عمران بن حصین ﷺ روایت است که گفت: شخصی پرسید: یا رسول الله! آیا اهل جنت و دوزخ [در علم خدا] شناخته شده‌اند؟ فرمودند: «بلی» گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟ فرمودند: هر کس

همان کاری را می‌کند که بر آن خلق شده است- یا- هر کس همان کاری را می‌کند که برایش میسّر است».

مولانا گفت:

گفت یزادن و فمنکم مؤمن   باز منکم کافر گبر کهن

وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا-بَصِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می‌دهید از خیر و شر آگاه و بیناست یعنی آنچه را که کافر از اعمال شر و شرک و مؤمن از کارهای خیر و شر انجام می‌دهد بیناست و به تناسب آن کیفر و پاداش خواهد داد.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٣﴾

آسمان‌ها و زمین را به حق آآفرید و شما را صورت بست پس صورت‌های شما را نیک گردانید و بازگشت به سوی اوست.(۳)

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡۖ

خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱلسَّمَٰوَٰتِ: مفعول به

اوست که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و شما را صورت بست و نقش بند کرد و سپس صورت‌های شما را نیک گردانید.

وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ

إِلَيۡهِ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلۡمَصِيرُ : مبتدا مؤخر

و بازگشت همه به سوی اوست و به اعمال انسان‌ها کیفر و پاداش خواهد داد.

يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٤﴾

خداوند هر چه در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و هر چه را پنهان کنید و هر چه را آشکار کنید می‌داند، و خدا به راز سینه‌ها داناست.(۴)

يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَۚ

يَعۡلَمُ: فعل مضارع- فاعل(هو)- مَا: مفعول به

خداوند با علم قدیم خود آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است از فرشتگان و جن و انس و غیره همه را می‌داند و نیز آنچه را که آنرا می‌پوشانید و پنهان می‌دارید و یا آشکار می‌کنید همه را می‌داند.

وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٤﴾

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر
و خداوند آنچه را که در سینه‌ها پنهان می‌دارید می‌داند و هیچ چیز از علم او پنهان نیست.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ فَذَاقُوا۟ وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

آیا خبر کسانیکه از پیش کفر ورزیدند به شما نرسیده که وبال کار خویش بدیدند و عذابی الم انگیز دارند؟(۵)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ

يَأْتِكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- نَبَؤُا۟: فاعل
آیا خبر کسانی که از پیش کفر ورزیدند به شما نیامده که در دنیا به هلاکت رسیده و در آخرت نیز عذابی الم انگیز دارند؟ اقوامی مانند- قوم نوح و قوم عاد و ثمود. که هر یک به عذابی مبتلا و به هلاکت رسید. قوم نوح را طوفان غرق کرد و قوم عاد را که پیغمبرشان هود است باد صرصر و قوم ثمود که پیغمبرشان صالح است به وسیله صیحه و زلزله و صاعقه به هلاکت رسیدند آیا اینها برای امت شما یعنی قوم قریش که مشرک‌اند درس عبرتی نیست؟

فَذَاقُوا۟ وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فَذَاقُوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل- وَبَالَ: مفعول به- لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- أَلِيمٌ: نعت
که اقوام پیشین عاقبت کار خود را دیدند و در آخرت نیز عذابی دردناک که همان آتش دوزخ است با آنهاست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُۥ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَقَالُوٓا۟ أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا۟ وَتَوَلَّوا۟ ۚ وَّٱسْتَغْنَى ٱللَّهُ ۚ وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾

این عذاب بدانجهت است که پیغمبرانشان دلایل روشن سویشان آورده بودند و گفتند آیا آدمیان ما را هدایت می کنند؟ پس کافر شدند و روی برتافتند و خداوند بی نیاز ستوده است.(۶)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُۥ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَقَالُوٓا۟ أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا۟ وَتَوَلَّوا۟ ۚ وَّٱسْتَغْنَى ٱللَّهُ ۚ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ـه: اسم انَّ- هی: اسم کان- تَّأْتِيهِمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- رُسُلُهُم: فاعل
این عذاب و عقاب مخصوص آنهاست و این به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنها معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند. و چون پیغمبر از سوی خدا برای مردم برانگیخته شد مشرکان تعجب کردند و گفتند پیغمبر باید از جنس فرشته باشد نه از جنس انسان. پس کافر شدند و از ایمان آوردن به او روی برگرداندند و آنچه را که پیغمبر از معجزات آورده بود انکار

کردند پس خداوند بی نیاز و ستوده است. و نیازی به عبادت و طاعت کسی ندارد هر چه هست برای خود آنان دارای سود و منفعت است.

وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- غَنِيٌّ: خبر- حَمِيدٌ: خبر ثانی

و خداوند بی نیاز از طاعت و عبادت بندگان است و از سوی تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستایش شده است.

زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبْعَثُواْۚ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾

کسانیکه کافرند پنداشته‌اند که دوباره زنده‌شان نکنند بگو، چرا، قطعاً زنده‌تان می کنند و آنگاه از عملهایی که می کرده‌اید خبرتان می‌دهند و این برای خدا آسان است.(۷)

زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبْعَثُواْ

زَعَمَ: فعل ماضی- ٱلَّذِينَ: فاعل- أَنْ: حرف نسخ- لَّن: حرف ناصبه- يُبْعَثُواْ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

آنانکه کفر ورزیدند تصور می‌کنند که دوباره زنده نشوند و همین تصور غلطشان است که ایشان بر کفر پایدار ماندند. باید گفت که کدام دانه در زیر زمین رفت و نروئید پس چرا به دانه‌ی انسان این گمان در سر می‌پرورانی.

قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْۚ

قُلْ: فعل امر- بَلَىٰ: حرف جواب- (و)قسم- رَبِّي: مجرور

بگو ای محمدﷺ! بلی همگی شما برانگیخته خواهید شد و سوگند به پروردگار من هر آینه شما در قیامت برانگیخته خواهید گشت.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می‌گردند».

سهل ﷺ می‌گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا- يَسِيرٌ : خبر

و این برانگیختن و رسیدگی به اعمال انسانها و دادن کیفر و پاداش به تناسب اعمالشان بر خدای تعالی بسیار آسان و سهل است.

فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلْنَاۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾

پس به خدا و پیغمبر او و این نور که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید که خداوند به آنچه که می کنید آگاه است.(۸)

فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلْنَا

فَـَٔامِنُوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل

پس به خدا و پیامبرش و به آن روشنایی و نوری که فرستاده‌ایم یعنی قرآن که در اعجاز به نفس خود نشانه‌ی حقایق احکام و شریعت است و حلال و حرام در آن آمده ایمان بیاورید. زیرا قرآن نوری است که انسان را از تاریکی به سوی روشنایی و از ظلمت به سوی نور و از بی راهی به سوی هدایت رهنمون می‌کند پس هر که سوار آن کشتی شد غرقه طوفان و حوادث دنیا و آخرت نگردد و نجات یابد و رستگار گردد.

وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه می‌کنید از سخنان و افعال بر او پنهان نمی‌ماند و هر چه را اقرار و انکار می‌کنید می‌داند.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ ٱلْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعْمَلْ صَٰلِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ (۹)

روزی که برای رستاخیز، فراهمتان کند، این روز مغبونی است و هر که به خدا ایمان بیاورد و عملی شایسته کند که گناهان او را محو کند و به بهشتی درونش برد که در آن جویها روان است و همیشه در آن جاودان‌اند که این کامیابی بزرگ است.(۹)

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ ٱلْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ

يَجْمَعُكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- فاعل(هو)

روزی که شما را برای روز حشر یعنی روز قیامت جمع می‌آورد و پاداش اعمال انسانها برای هر عمل کننده‌ای داده خواهد شد. آن روز تغابن و روز خسران و زیانکاری است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «مردم در روز قیامت به سه قسم حشر می‌شوند. یک قسم‌شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، و چهار نفر چهار نفر سوار بر یک شتر، و ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می‌گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می‌نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و در هر گوشه و کنار، و در صبح و شام و گاه و بیگاه با آنها خواهد بود».

وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعْمَلْ صَٰلِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا

مَن: مبتدا- يُؤْمِنۢ: فعل مضارع، فاعل(هو)، جمله خبر- يُدْخِلْهُ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- فاعل(هو)- جَنَّٰتٍ: مفعول به

و هر که به خدای تعالی ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام دهد، آن نیکی‌ها بدی‌هایش را از بین می‌برد. «ان الحسنات یذهبن السیات» و او را به بوستان‌هایی که در زیر آن رودهایی جاری است در آورد که آب آن از شیر سفیدتر و از شراب گواراتر و از عسل شیرین‌تر است، که در آن جاودان بمانند و از نعمت‌های بی زوال آن پیوسته بهره‌مند شوند.

ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلْفَوْزُ: خبر- ٱلْعَظِيمُ : نعت

و این جنت که در آن جاودان می‌مانند و از نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند کامیابی و رستگاری بزرگی است. رستگاری که هیچ رستگاری دیگری با آن برابری نمی‌کند.

در **حدیث شریف** از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده کرده‌ام که نه چشم مثل آن‌ها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی‌توان نعمت‌های بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه کرد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۱۰﴾

و کسانیکه کفر ورزیدند و آیه‌های ما را دروغ شمردند آنها اهل جهنم‌اند و در آن جاودان‌اند که سرانجام بدی است.(۱۰)

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ خَٰلِدِينَ فِيهَا

ٱلَّذِينَ : مبتدا- أُو۟لَٰٓئِكَ: مبتدا- أَصْحَٰبُ: خبر، جمله خبر ٱلَّذِينَ خَٰلِدِينَ: حال

و کسانی که به وحدانیت خدای تعالی کفر ورزیدند و رسول ما را انکار نمودند و آیت‌های ما راکه قرآن و یا معجزاتی که به وسیله پیغمبر ما آشکار گردیده تکذیب کردند آن گروه ملازمان آتش دوزخ هستند و در آن جاودان می‌مانند و از آن بیرون آمدن نتوانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنییدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود، که از اثر آن آتش، مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ

بِئۡسَ: فعل ذم-ٱلۡمَصِيرُ : فاعل

و چه بازگشتگاه بدی است آن دوزخ.

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿١١﴾

هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر به اذن خدا و هر کس به خدا ایمان آورد دل وی را هدایت کند و خدا به همه چیز داناست.(۱۱)

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ

أَصَابَ: فعل ماضی- مِن: حرف جر زائد- مُّصِيبَةٍ: فاعل

و هیچ مصیبتی به انسان نمی‌رسد از قبیل مرگ و مرض- سختی‌ها و نابودی مال و ...، مگر به اجازه‌ی خداوند متعال. چونکه برای اصلاح حال بندگان و امتحان ایشان به صبر و پاکی ایشان از گناه این مصیبت را به ایشان می‌رساند تا مورد محک قرار گیرد آیا می‌تواند به آن صبر کند یا نه همچون صبر کردن ایوب به از دست دادن فرزندان و مال و بیماری که برایش پدید آمد و یا صبر ابراهیم خلیل الله که برسه نوع آزمایش قرار گرفت. آزمایش اول با مال. آزمایش دوم با ذبح و قربانی فرزند و آزمایش سوم با نفس او که به فرمان نمرود در آتش انداختند ولی از این آزمایش روسفید بیرون آمد. بزرگان و عرفا و علمای دین نیز این چنین آزمایش می‌شوند تا خالص از ناخالص و استقامت و غیر استقامت بندگان خود را مورد محک و آزمایش قرار دهد. همچنانکه در آیه‌ی شریفه آمده است.

« و لنبلونکم بشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصبرین»[1].

«هر آینه شما را می‌آزمائیم به چیزهایی از قبیل ترس و گرسنگی و از دست دادن مال و جان‌ها و میوه‌ها و صابران را بشارت بده»

وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ

[1] - سوره بقره، آیه ۱۵۵

مَن: مبتدا- يُؤۡمِنۢ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

و هر کس به خدا ایمان بیاورد خداوند دل وی را به راه راست و مستقیم که آن دین حق و اسلام است راهنمایی و هدایت می‌کند.

ابوبکر وراق گفت: و کسی که ایمان آورد به خدا در هنگام شدت و بلاء پس براستی خداوند از عدل خود قلبش را به سوی صبر هدایت می‌کند و در برابر شدائد مقاوم و تسلیم قضا و قدر می‌کند که آن زیادی هدایت و یقین برای بنده‌ی مخلص خداست.

در **بوستان شیخ سعدی** آمده است که:

نه تلخ، است صبری که بر یاد اوست — که تلخی شکر باشد از دست دوست
ترا عشق همچون خودی ز آب و گل — رباید همی صبر و آرام دل
تو گویی به چشم اندرش منزل است — وگر دیده بر هم نهی در دل است
گرت جان بخواهد، به لب بر نهی — ورت تیغ بر سر نهد، سر نهی
به سودای جانان زجان مشتغل — به ذکر حبیب از جهان مشتغل
«الست» از ازل همچنانشان به گوش — به فریاد «قالوا بلی» در خروش

وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ

ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٞ: خبر

و خداوند به همه چیز داناست یعنی آنانکه به شدائد و سختی‌ها و بلاها و مصیبت‌ها صبر می‌کنند و تسلیم قضای الهی می‌شوند با علم بلیغ و وسیع خود همه را می‌داند و به تناسب آن مقام و درجه پاداش خواهد داد.

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿١٢﴾

خدا را اطاعت کنید و پیغمبر را اطاعت کنید پس اگر روی برتابید پس جز این نیست که بر پیغمبر ما فقط پیام رسانی آشکار است.(۱۲)

وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۚ

وَأَطِيعُواْ: فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

خدا را فرمان برید در فرایض و انجام امور فریضه و رسول را اطاعت کنید در انجام امور سنّت یعنی آنچه راکه خداوند در قرآن نازل فرموده از امر و نهی اطاعت کنید و فرمانبردار باشید و آنچه را که رسول او از کارهای خیر و شر در انجام و عدم انجام آن امر فرموده پیروی کنید. خواجه عبدالله انصاری گفت: در آن مجلّت که سنّت پای گیرد، بدعت زهره ندارد که جای گیرد. سنّی باش تا با ایمان در خاک شوی، راه مبتدعان مرو که زود هلاک شوی.

فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ

عَلَىٰ رَسُولِنَا : جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْبَلَٰغُ : مبتدا مؤخر

پس اگر شما از فرمانبرداری و اطاعت پیغمبر ﷺ روی بگردانید و اعراض کنید پس جز این نیست که پیغمبر فقط پیام رسان است و وظیفه‌ی دیگری ندارد. وظیفه‌ی پیغمبر رساندن پیام و نوید دادن به بهشت و انجام امر به معروف و ترساندن از دوزخ و انجام ندادن کارهای منکر است. پس رسول ما با این ابلاغش وظیفه‌ی خود را انجام داده است.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

خداوند یکتاست و هیچ خدائی جز او نیست و مؤمنان باید که بر خدا توکل کنند.(۱۳)

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- إِلَٰهَ : اسم لای نفی جنس- هُوَ: بدل- خبر لای نفی جنس محذوف

خدا اوست مستحق عبادت و پرستش و معبود یگانه فقط اوست و جز او هیچ معبودی به سزا نیست.

وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ

فَلْيَتَوَكَّلِ: فعل مضارع- ٱلْمُؤْمِنُونَ: فاعل

پس باید بر خداوند یکتا و چاره ساز توکل کرد و فقط اوست که تدبیر امور می‌کند پس امور خود را به او تفویض کنند و فقط به او تکیه کنند چونکه هیچ تکیه‌گاهی غیر از او نیست او بهترین تکیه‌گاه تکیه کنندگان است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَأَوْلَٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَٱحْذَرُوهُمْ ۚ وَإِن تَعْفُواْ وَتَصْفَحُواْ وَتَغْفِرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! بعض زنان و فرزندانتان دشمن شمایند از آنها حذر کنید، پس اگر چشم بپوشید و ببخشید، خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۴)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَأَوْلَٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَٱحْذَرُوهُمْ

مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ : جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم- عَدُوًّا: اسم إِنَّ موخر

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بدرستی بعضی از زنان شما و فرزندان شما دشمن شما هستند چونکه آنان مانع هجرت شما می‌شوند و یا از اعمال و کارهای خیر شما را باز می‌دارند یا شما را به قطع صله رحم و یا به گناه وا می دارند. پس از ایشان دوری کنید و فریفته اعمال فریبکارانه‌ی آنان مباشید. در **سبب نزول** این آیه‌ی کریمه آورده‌اند که مسلمانان اهل مکه آن هنگام که خواستند هجرت کنند بعضی از همسران و فرزندان آنان به دلایل مختلف مانع از هجرت ایشان شده‌اند مثلاً می‌گفتند. ما اینجا خانه و کاشانه و باغ و بوستان داریم و در آنجا غریبیم و ... تا اینکه خدای تعالی فرمان داد که از ایشان بپرهیزید و فریفته اعمال ریاکارانه‌ی آنها مباشید.

در حق پرهیز نمودن از فریب زن، و معنی قول خداوند متعال که:
«ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم». «بعضی از همسران و اولادهای شما دشمن شما هستند».
از اسامه بن زید ﷺ از پیغمبرخداﷺ روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنه‌ای را مضرتر از زن برای مردها بجا نگذاشته‌ام».
درگلستان شیخ اجل سعدی. حکایتی آمده که:
از صحبت یاران دمشقم ملامتی پدید آمده بود؛ سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم، در خندق طرابلس با جهودانم بکار گل بداشتند. یکی از رؤسای حلب که سابقه‌ای میان ما بود گذر کرد و بشناخت و گفت: ای فلان! این چه حالتست؟ گفتم: چه گویم؟

همی گریختم از مردمان بکوه و بدشت — که از خدای نبودم بآدمی پرداخت
قیاس کن که چه حالم بود درین ساعت — که در طویله‌ی نا مردمم بباید ساخت

بر حالت من رحمت آورد و بده دینار از قیدم خلاص کرد و با خود به حلب برد و دختری که داشت به نکاح من در آورد بکابین صد دینار مدتی بر آمد، بدخوی ستیزه روی، نا فرمان بود، زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن.

زن بد در سرای مرد نکو — هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار — وقنا ربنا عذاب النار

باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت: تو آن نیستی که پدر من ترا از فرنگ باز خرید! ؟ گفتم: بلی، من آنم که بده دینار از قید فرنگم باز خرید و بصد دینار بدست تو گرفتار کرد.

شنیدم گوسپندی را بزرگی — رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد در حلقش بمالید — روان گوسپند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی — چو دیدم عاقبت، خود گرگ بودی

وَإِن تَعْفُواْ وَتَصْفَحُواْ وَتَغْفِرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

تَعْفُواْ : فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- غَفُورٌ: خبر انّ- رَّحِيمٌ: خبر دوم انّ
و اگر از جرم‌ها که کرده‌اند درگذرید و در گذرانید و بیامرزید گناهانی را که مرتکب شده‌اند پس بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است. هم برای شما و هم برای زنان و فرزندان فتنه انگیز.

إِنَّمَا أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ 

براستی مالها و فرزندانتان فتنه‌ای (امتحانی) برای شما هستند و پاداش بزرگ فقط نزد خداست.(۱۵)

إِنَّمَا أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ

أَمْوَٰلُكُمْ: مبتدا- فِتْنَةٌ: خبر

جز این نیست که مالهای شما و اولاد شما فتنه و وسیله‌ی امتحان و مایه‌ی رنج و زحمت شما هستند چونکه دوستی مال و اولاد شما را بر انجام کارهای ناشایست وا می‌دارد و از محبت الهی برحذر می‌دارد.

وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عِندَهُۥٓ: مفعول فیه- ه: مضاف الیه، خبر مقدم- أَجْرٌ: مبتدا مؤخر- جمله خبر لفظ ٱللَّهُ

و پاداش بزرگ فقط نزد خداست. یعنی کسی که محبت و دوستی خدا را بر محبت مال دنیا و فرزندان ترجیح دهد بر اوست پاداش عظیم در آخرت.

در **کیمیای سعادت امام محمد غزالی** در حق جاه و مال که انسان از آن زیان می‌بیند آورده که: اگر کسی گوید که: چون طلب کمال ربوبیت طبع آدمی است و آن جز به قلم و قدرت نیست، و طلب علم محمود است- که آن طلب کمال است- باید که طلب جاه و مال نیز محمود باشد که آن نیز طلب قدرت است، و قدرت نیز از جمله‌ی کمال است، و از صفات حق است، همچون علم، و بنده هر چند که کاملتر به حق تعالی نزدیک‌تر بود؛ جواب آن است که: علم و قدرت هر دو کمال است و از صفات ربوبیت است، لیکن آدمی را راه است به علم حقیقی و راه نیست به قدرت حقیقی، و علم کمالی آن است که وی را به حقیقت ممکن است که حاصل آید، و آنگاه با وی بماند، اما قدرت حاصل نیاید، لیکن پندارد که حاصل آمده و آنگاه با وی بنماند، که قدرت به مال و به خلق تعلق دارد و به مرگ از وی منقطع شود، و هر چه به مرگ باطل شود، از جمله‌ی باقیات صالحات نبود و روزگار بردن اندر طلب آن جهل بود. پس از قدرت آن قدر به کار آید که وسیلت بود به تحصیل علم، و قیام علم به دل است نه به تن، و دل باقی است و ابدی، چون عالم از این جهان بشود علم بماند، و آن علم نوری باشد که فرا حضرت الهیت بیند تا لذتی یابد، که لذت بهشت اندر آن مختصر شود. و علم را به هیچ چیز تعلق نیست که آن به مرگ باطل شود، چون متعلق علم نه مال است و نه دل خلق بلکه ذات حق تعالی است.

پس کمال به حقیقت علم و معرفت است، و دیگر حریت و آزادی از دست شهوات؛ اما مال و جاه و کمال نماید، و نیست، و آن گاه باقی نباشد پس از مرگ. پس خلق اندر طلب کمال معذورند، بلکه بدان مأمورند و روی بدان آورده‌اند، و لیکن به کمال حقیقی جاهل‌اند، و آنچه کمال است پشت با آن کرده‌اند، پس همه راه زیان خود همی روند، و حق تعالی از این گفت که: «والعصر ان الانسان لفی خسر»

فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ وَٱسْمَعُوا۟ وَأَطِيعُوا۟ وَأَنفِقُوا۟ خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ ۗ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

پس از خدا تا می‌توانید بترسید و گوش فرا دارید و اطاعت کنید و مالی را برای خودتان انفاق کنید. و هر که از بخل ضمیر خودش محفوظ ماند، آنها خودشان رستگارانند.(۱۶)

فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ وَٱسۡمَعُواْ وَأَطِيعُواْ وَأَنفِقُواْ خَيۡرٗا لِّأَنفُسِكُمۡۗ

فَٱتَّقُواْ: فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

پس تا می‌توانید از خدا بترسید، یعنی تا جایی که توان دارید در دل خود از خدا بترسید و آنچه را که امر فرموده انجام دهید و از آنچه که باز داشته است بپرهیزید و او را فرمان بردار باشید و هر چه از مال نیکوتر است در راه خدا صدقه دهید زیرا که فایده‌ی آن به شما می‌رسد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد»؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ کسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال و ارث اوست».

وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ

مَن : مبتدا جازم- يُوقَ : فعل مضارع مجهول- نایب فاعل(هو)، جمله خبر- شُحَّ: مفعول به- فَأُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلۡمُفۡلِحُونَ : خبر

و هر که از بخل نفس خود را نگاه داشت یعنی حق خدا را امساک نکرد و در راه وی بذل و بخشش نمود پس آنان رستگاران‌اند در دنیا از مخلوقات و در عقبی از عقوبات در امان‌اند در حق امساک مال و ندادن نفقه و صدقه.

در بوستان شیخ اجل سعدی حکایتی آورده که ابیاتی از آن چنین است.

یکی زهره‌ی خرج کردن نداشت — زرش بود و یارای خوردن نداشت
نه خوردی که خاطر بر آسایدش — نه دادی، که فردا به کار آیدش
شب و روز در بند زر بود و سیم — زر و سیم در بند مرد لیئم
زر اندر کف مرد دنیا پرست، — هنوز ای برادر به سنگ اندرست
به سنگ اجل ناگهش بشکنند — به آسودگی گنج، قسمت کنند
پس از بردن و گرد کردن چو مور — بخور پیش از آن کت خورد کرم گور

إِن تُقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا يُضَٰعِفۡهُ لَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

اگرخدا را وام نیکو دهید آن را برای شما مضاعف گرداند و شما را بیامرزد که خدا قدرشناس و بردبار است.(۱۷)

إِن تُقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا يُضَٰعِفۡهُ لَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ

تُقۡرِضُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- قَرۡضًا : مفعول مطلق- حَسَنٗا : نعت

اگر کسی با خلوص نیت وام دهد خدا را، یعنی به بندگان درمانده وامی نیکو دهد و در دادن وام عجله کند و منت ننهد یا طالب عوض نباشد خداوند مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده کند اجر آن وام را از برای او. خدای تعالی آن را برای شما یکی را ده تا هفت‌صد یا هزار یا هفت‌صد هزار یا بغیر حساب دهد. پس معلوم می‌شود از راه سنت وام دادن بهتر از صدقه دادن است که صدقه به محتاج و غیر محتاج رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد بود.

وَٱللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- شَكُورٌ: خبر- حَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند پاداش دهنده و بردبار و قدر شناس است و پاداش هیچ کس را کم ندهد.

عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

خداوند دانای غیب و شهود و نیرومند و فرزانه است.(۱۸)

عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ

مبتدا: محذوف- عَـٰلِمُ: خبر- ٱلْعَزِيزُ: خبر ثانی

خداوند دانای رازهای پنهان و آشکار است و آنچه را که از تصدیق ایمان ظاهر می‌کنید و آنچه را که در دل پنهان می‌دارید و نفاق در دل دارید می‌داند و غالب و قاهر است و بر گرفتن انتقام تواناست و به فضل و کرامت و از روی حکمت و به صلاح حکم می‌کند و هر حکمی که کرد از روی حکمت کرد.

سوره الطلاق

سوره « **طلاق** » دارای دوازده آیه است و به اجماع مفسران **مدنی** است، چون اول این سوره با احکام طلاق شروع شده آن را «طلاق» نامیده‌اند. گفته‌اند در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده‌اند.

عن ابی بن کعب. قال: قال رسول الله ﷺ: من قرأ سوره الطلاق مات فی سنه رسول الله.

از ابی بن کعب گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سوره طلاق را بخواند (و آن را در کارهای روزمره‌ی خود بکار بندد) بر سنت پیامبر از دنیا می‌رود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا (۱)

ای پیغمبر! وقتی که اراده کردید زنان را طلاق گوئید پس ایشان را در اول عده‌ی ایشان، طلاق دهید و عده را شمار کنید و از خدا، پروردگارتان بترسید و آنها را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و ایشان نیز بیرون کرده نشوند مگر آنکه بدکاری نمایان کنند این حدود خداست و هر که از حدود خدا تجاوز کند به خویش ستم کرده است. تو نمی‌دانی شاید خداوند پس از این چیزی پدید آرد.(۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه- النَّبِيُّ: عطف بیان- إِذَا: مفعول فیه- طَلَّقْتُمُ: فعل ماضی- تم: فاعل- النِّسَاءَ: مفعول به

مخاطب این آیه حضرت رسول اکرم ﷺ است اما خطاب به تمام امت است. می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید پس طلاق دهید ایشان را در اول عده‌ی ایشان، یعنی آن هنگام به سوی عده‌ی خویش روی آورد یا وقتی‌که عده‌شان خواست شروع شود. مراد این است که زنان خود را در موقعی که از عادت ماهانه‌شان پاک شدند طلاق دهید. آورده‌اند که عبدالله بن عمر رضی الله عنه زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسول ﷺ فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض (عادت ماهانه)

پاک شود، آنگاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر خواست او را طلاق دهد. پس او را در حالت طهر وی و پیش از آنکه با وی نزدیکی نماید طلاق کند.

این است عده‌ای که خدای تعالی به آن فرمان داده است. در این وقت یعنی بعد از پاک شدن از حیض هنوز نزدیکی نکرده باقی مانده است اگر خواست زنش را نگاه دارد، و اگر خواست طلاق دهد پیش از آنکه با وی جماع نماید او را طلاق دهد، و این همان عده‌ای است که خداوند متعال امر نموده است که زنها در آن طلاق داده شوند.

و در **حدیث شریف** آمده است که: طلاق دادن هنگام حیض، طلاق حساب می‌گردد. و از ابن عمر رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: (همان طلاقی را که در حالت حیض داده بودم) بر من یک طلاق محسوب گردید.

و نیز در ادامه آیه آمده است که؛ عده را بشمارید. بر مرد و زن هر دو لازم است که شمار عده را فراموش نکنند مبادا از روی غفلت و سهو و بی احتیاطی اختلاف واقع شود پس طلاق در موقعی صورت گیرد که در شمارش عده و یا کمی و بیشی آن اختلاف و یا فراموشی صورت نگیرد.

باید توجه داشت که عده‌ی مطلقه سه حیض است. همچنانکه در مذهب ابوحنیفه چنین آمده است. بنابراین همانطوریکه در بالا مذکور شد باید زن را طوری طلاق داد تا تمام سه حیض داخل شمار گردد.

فرض کنید که اگر مرد زن را در حالت حیض طلاق دهد از دو حال خالی نیست. آن حیض را که در حالت آن طلاق داده است در عده شمار کنیم و به حساب آوریم یا نه- اگر به حساب آریم پیش از واقع شدن طلاق هر قدر زمانیکه از حیض گذشته آن از عده کم می‌شود و سه حیض کامل عده باقی نمی‌ماند. و اگر به حساب نیاوریم. چون علاوه بر حیض موجوده سه حیض شمار می‌شود بنابراین، این حیض زیاده از سه حیض شمارش شده خواهد بود. بنابراین راه مشروع همین است که در طهر قبل از نزدیکی طلاق داده شود.

وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡۖ

ٱتَّقُواْ: فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

و از خدا، پروردگارتان بترسید و به زنان زیان نرسانید و طلاق سنت دهید. طلاق **سنی** همانطوریکه گفتیم، طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش نزدیکی نکرده باشد.

در **حدیث شریف** آمده است: «بی گمان از منفورترین حلال‌ها نزد خداوند طلاق است، بنابراین هر چند در اسلام طلاق جایز و مشروع است ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار روی آورد البته باید ضوابط شرعی آن کاملاً رعایت شود.

طلاق که آخرش سه طلاق است کاسته می‌شود یعنی اگر بعد از چند سال در صورتی‌که دو طلاق رجعی داده بود یک مرتبه‌ی دیگر طلاق داد یا اگر یک طلاق رجعی داده بود و دو طلاق دیگر داد این زن سه طلاقه می‌شود.

اگر کسی عیال خود را قبل از مجامعت طلاق صریح داد نمی‌تواند رجوع نماید اگر چه خلوت صحیحه انجام گرفته باشد چون زن غیر مدخوله به یک طلاق رجعی بائن می‌شود. عیال مطلقه به طلاق می‌تواند خود را زینت و آرایش دهد تا دل شوهرش به طرفش مایل شود و رجوع کند.
و نیز عیال مطلقه به طلاق رجعی را قبل از رجعت می‌تواند با خود به سفر ببرد. مسئله دیگر زنی را که مطلقه به طلاق بائن گردیده قبل از گذشتن عده با شوهر دیگری نمی‌تواند ازدواج نماید ولی شوهری که او را طلاق داده قبل از گذشتن عده می‌تواند او را عقد نماید.
مسئله دیگر: اگر شخصی عیال خود را که با او مجامعت ننموده و خلوت صحیحه بین آنان صورت نگرفته طلاق داد. این طلاق بائن است. طلاق زن قبل از دخول و مجامعت و خلوت صحیحه احتیاج به عده ندارد. یعنی زن می‌تواند در طلاق قبل از دخول و خلوت صحیحه به مجردی که طلاق واقع شد شوهر دیگر اختیار کند.
مسئله دیگر: آنست که شخص برای عیال خود که با او مجامعت ننموده و خلوت صحیحه بین آنان صورت نگرفته گفت تو سه طلاقی، این سه طلاقه می‌شود. و احکام سه طلاق بر او جاری است.
خلاصه، مسئله طلاق مسئله بسیار پیچیده و مشکلی است. برادران عزیز باید در این امر توجه خاص داشته باشند و با کلماتی که موجب طلاق واقع شود بازی نکنند تا سبب پشیمانی و افسوس نشوند. و نیز در احادیث بیان شده است که موقع طلاق عرش خدا می‌لرزد و زنی که بدون عذر مطالبه‌ی طلاق نماید بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد با این همه در وقت ضرورت این شربت تلخ را باید نوشید که برای رفع تشنج و اختلاف در زندگی اجتماعی از طرف شریعت مقدس اسلام تجویز گردیده است.

لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ

لَا يَخۡرُجۡنَ : فعل مضارع- (و)فاعل- هن: مفعول به

آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید یعنی آن زمانی که دوره عده را می‌گذرانند از خانه‌هایی که در وقت طلاق در آن زندگی می‌کردند بیرون نکنند و خودشان هم بیرون نروند. یعنی خود زنان مطلقه نیز تا آن هنگام که در داخل عده هستند از خانه‌ها به جز در وقت ضرورت بیرون نروند.
باید دانست که احکام طلاق بر دو نوع است.
۱- **طلاق رجعی:** آنست که مرد صراحتاً لفظ طلاق را یک مرتبه یا دو مرتبه به زن نسبت می‌دهد.
۲- **طلاق بائن:** آنست که مرد لفظ حرام را به زن نسبت می‌دهد، مثل اینکه برای زن خود می‌گوید تو بر من حرامی یا مثل خواهرم و مادرم هستی و نیت طلاق را دارد. در این صورت‌ها زن طلاق بائن واقع می‌شود اگر مرد بخواهد به زناشوئی ادامه دهد مجدداً باید زن را عقد کند و این عقد پیش از گذشتن عده یا بعد از گذشتن عده صحیح است.
اما طلاق رجعی، احتیاج به عقد ندارد اگر مرد گفت از طلاق خود رجوع کردم یا با عیال خود بعد از طلاق جماع کرد یا او را بوسید یا دست خود را به شهوت به بدنش کشید یا به نظر شهوت به فرجش

نظر کرد همه‌ی اینها اگر پیش از گذشتن عده بوده صحیح است و این زن عیالش می‌شود ولی از نصاب طلاق کاسته می شود. در بیان **سبب نزول** مفسّران گفته از انس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خداﷺحفصه را طلاق دادند و او نزد خانواده‌ی خویش برگشت، در این جا بود که خداوندﷻ آیه کریمه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ

تِلْكَ : مبتدا- حُدُودُ: خبر

حدود احکام الهی این است. پس باید این حدودی را که بر شمردیم رعایت کنند و از آن تخلف و تجاوز نکنند.

وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُۥۚ

مَن : مبتدای جازم-يَتَعَدَّ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- ظَلَمَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- نَفْسَهُۥ: مفعول به

و هر که از حد و حدود الهی تجاوز کند پس بدرستی که بر نفس خود ستم کرده است و خود را مستحق عقوبت و کیفر قرار داده است. یعنی آنچه که در حق احکام شریعت گفتیم بگذرد و یا آن را نادیده بگیرد شایسته چنین عقوبتی خواهد بود.

لَا تَدْرِى لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا

لَا تَدْرِى : فعل مضارع- فاعل(انت)- لفظ ٱللَّهَ: اسم لَعَلَّ-يُحْدِثُ : فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر لَعَلَّ-بَعْدَ : مفعول فیه- أَمْرًا : مفعول به

هیچ کس نمی‌داند ای انسان طلاق دهنده که شاید خدای تعالی بعد از این شرایطی پدید آورد و فراهم کند که مرد را پشیمان کند یا دوستی زن را در دل وی پدید آرد تا رجوع نماید و زن در خانه‌ی شوهر باقی بماند. اما سرانجام لازم به ذکر است که در مورد سه طلاقه سخنی کوتاه از **حدیث شریف** در **صحیح البخاری** آمده است بیان کنیم.

از عائشه ﵂روایت است که: همسر رفاعه قرظی نزد پیغمبر خداﷺآمده و گفت: یا رسول الله! رفاعه مرا سه طلاق داده بود، و بعد از وی با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمودم، ولی او چیزی ندارد، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «شاید می‌خواهی دوباره نزد رفاعه برگردی، نه خیر، تا آنکه (عبدالرحمن) مزه‌ی تو، و تو مزه‌ی او را نچشیده باشی (نمی‌توانی به شوهر اولی‌ات برگردی).

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾

و چون مدت عده آنان نزدیک به پایان رسید به شایستگی نگاهشان دارید یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید و دو تن عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا بپا دارید، هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد ازین پند گیرد و هر که از خدا بترسد، برای وی راه بیرون رفتنی پدید آرد.(۲)

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ

فَإِذَا: مفعول فیه- بَلَغْنَ: فعل ماضی- (ن)فاعل- أَجَلَهُنَّ: مفعول به- فَأَمْسِكُوهُنَّ: فعل امر- (و)فاعل- هن: مفعول به

و چون مدت عده آنان نزدیک به پایان رسید ایشان را به وجه پسندیده نگه دارید یعنی رجعت کنید و با خوشی و رغبت به او برگردید و یا به شایستگی از ایشان جدا شوید یعنی به خوشی ایشان را رها کنید تا آنکه عده‌شان به پایان برسد و آنگاه صاحب اختیار خود گردند و به آنان زیان نرسانید و حق و حقوق آن زن را ادا نمائید. و دو نفر از عادل را از میان خود گواه گیرید آن دو تن فاسق نباشند چه برای رجعت باشد و چه برای جدایی از او و این شاهد عادل در مذاهب چهارگانه مستحب است. و شهادت را برای خدای یگانه بر پا دارید ای کسانیکه گواهان هستید در وقت حاجت از گواهی دادن نپرهیزید.

ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ذَٰلِكُمْ : مبتدا- يُوعَظُ: فعل مضارع مجهول- مَن : نایب فاعل، جمله خبر

پس هرکسی که به روز قیامت و رستاخیز ایمان دارد به این حکم‌ها که بر شمردیم پند داده می‌شود چونکه پاسخ اعمال همه متعلق به آن روز است پس از آن روز بترسید.

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا

مَن : مبتدا- يَتَّقِ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

و هر که از خدا بترسد، و حد و حدود احکام الهی را رعایت کند و از آن در نگذرد خداوند برای او راه خروجی پدید می‌آورد از آنچه که به آن در افتاده است یعنی از غم و اندوه دنیا خلاص یابد و در آخرت نیز وبالی برای او نیست.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿۳﴾

و خداوند او را از آنجایی که گمان ندارد روزی می‌دهد، و هر که بر خدا توکل کند پس خدا او را بس است، بی گمان خداوند به مراد خود رسنده است، هر آینه خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای معین کرده است.(۳)

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

يَرْزُقْهُ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- فاعل(هو)

مفسران گفتند: این آیت در **شأن عوف بن مالک اشجعی** فرو آمد، مردی درویش بود و پسری داشت، مشرکان او را اسیر گرفتند و **عوف** برخاست و پیش **مصطفی**ﷺ آمد و از درد دل بنالید، یکی از غم فرزند و دیگر از بی کامی و درویشی و فقیری، رسول خداﷺ برای تسکین دل وی گفت: تقوای خدای پیشه کن و صبر کن و هیچ قدرتی جز قدرت خدای تعالی نیست. عوف به خانه بازگشت و به اهل خویش گفت: رسول خداﷺ ما را به تقوی و صبر می‌فرماید و به گفتن «لا حول و لا قوه الا بالله»، اهل وی گفت بهترین دوایی است که رسول خدا ﷺ برای درد ما فرموده است و نیکو مرهمی است اندوه ما را ساخت. پس آنچه را که رسول خداﷺ فرمودند بکار گرفتند، چند مدتی گذشت. تا ناگاه آن پسر از در ایشان باز آمد با گله‌ای گوسفندان، و قطاری شتران، گفت: آن خواجه که مرا اسیر گرفته بود، از من غافل گشت و این گوسفندان و شتران براندم در حال غفلت ایشان، پس عوف از رسول خداﷺ پرسید که ما را از این غنیمت که پسر آورد حلال باشد یا نه؟ رسول خداﷺ فرمود: شما را حلال است و رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. می‌گوید:

و خداوند به او از آنجایی که گمان ندارد روزی می‌دهد یعنی از جایی که هرگز گمان نمی‌کرده. **نظم:**

از سببها بگذر و روزی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب
حق ز جائی بخشدت رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال

وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ

مَن: مبتدای جازم- يَتَوَكَّلْ: فعل مضارع- فاعل(هو)- فَهُوَ: مبتدا-حَسْبُهُۥٓ: خبر

و هر که به خدای توکل کند و کار خود را به او واگذارد پس خدا در کارهای مهم او را بسنده است. در گلستان شیخ سعدی آمده که:

مقربان حق، جل و علا توانگرانند درویش سیرت و درویشان‌اند توانگر همت و مهین توانگران آنست که غم درویش خورد و بهین درویشان آنست که کم توانگر گیرد، «وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ».

إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ- بَٰلِغُ: خبر إِنَّ

بدرستی که خدای تعالی کار خود را به هر جا رساننده است و خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند.

قَدۡ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَيۡءٖ قَدۡرٗا

جَعَلَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- قَدۡرٗا: مفعول به

براستی خداوند برای هر چیز اندازه‌ای مقرر و معین کرده است اندازه‌ای که از آن در نگذرد و یا مقداری از زمان که عقب بر نگردد و تسلیم قضا و قدر خواهد شد.

در حق قضا و قدر در **حدیث شریف** آمده است که:

از حذیفه ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ برای ما خطبه‌ای دادند که در آن از بیان چیزی که تا روز قیامت واقع می‌شود فروگذار نکردند، کسیکه آن چیزها را فهمید فهمید، و کسیکه نفهمید نفهمید، یعنی آن موضوعات را فراموش کرده‌ام ولی چون بعضی چیزها را می‌بینم آن موضوعات مثل کسیکه چیزی راگم کرده باشد، بیادم می‌آید».

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «نذر برای بنی آدم چیزی راکه برایش مقدر کرده شده تغییر نمی‌دهد، بلکه آنچه راکه خدا، برایش مقدر کرده بوی خواهد رسید، وکاری را که نذر می‌کند این است که شخص را از بخالت بیرون می‌نماید».

وَٱلَّٰٓـِٔي يَئِسۡنَ مِنَ ٱلۡمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمۡ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشۡهُرٖ وَٱلَّٰٓـِٔي لَمۡ يَحِضۡنَۚ وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ﴿٤﴾

از زنان شما آنهایی که از حیض شدن نومید شده‌اند، اگر به شک افتادید، و نیز آنها که حیض نشده‌اند(به سن حیض نرسیده‌اند) عده‌شان سه ماه است و بارداران مدتشان این است که بار خویش بگذارند و هر که از خدا بترسد برای وی در کارش آسانی نهد.(۴)

وَٱلَّٰٓـِٔي يَئِسۡنَ مِنَ ٱلۡمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمۡ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشۡهُرٖ وَٱلَّٰٓـِٔي لَمۡ يَحِضۡنَۚ

وَٱلَّٰٓـِٔي: مبتدا- يَئِسۡنَ: فعل ماضی- (ن)فاعل- فَعِدَّتُهُنَّ: مبتدا- ثَلَٰثَةُ: خبر- جمله خبروَٱلَّٰٓـِٔي.

و از زنان شما آنهایی که از حیض ناامید شده است و به جهت کبر سن، دیگر حیض نمی‌بینند یعنی عادت ماهانه‌ی آنان قطع شده‌اند (آیسه) اگر به شک و تردید افتادند و نمی‌دانند که عده آنان چگونه است پس بدانند که عده‌ی آنان سه ماه است. و نیز دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند به سبب خردسالی و صغیر بودنشان پس عده‌ی آنان نیز سه ماه است. امّا زنانی که میعاد حیض آن‌ها به سبب بیماری «استحاضه»[1] مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عده‌ی آنان در نزد مالکی‌ها یک سال کامل است چرا که باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده‌ی آنان است. امّا آنچه که نزد احناف به آن فتوا داده شده است این است که عده‌ی آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر

[1] – انوارالقرآن در همین مبحث – اما استحاضه: خون آمدن از رحم زن بعد از ایام حیض، پیوسته خون آمدن از زن پس از روزهای عادت.

گرفته می‌شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت حیض آن‌ها برآورده می‌شود.

وَأُولَٰتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

أُولَٰتُ: مبتدا- أَن يَضَعْنَ: فعل مضارع منصوب- (ن)فاعل- خبر ثانی، جمله خبر أُولَٰتُ

و زنان باردار (حامله) نزد جمهور، عدت آنان تا وضع حمل است خواه بعد از یک دقیقه باشد و یا بعد از مدت طولانی واقع شود در این حکم فرقی ندارد که زن مطلقه باشد و یا شوهرش مرده باشد.

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا

مَن: مبتدای جازم- يَتَّقِ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- لفظ اللَّهَ: مفعول به

و هر که از خدا بترسد خداوند برای او درکارش آسانی فراهم می‌سازد. یعنی آنانکه حد و حدود الهی را رعایت می‌کنند و از حد در نمی‌گذرند خداوندکار ایشان را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند.

ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾

این فرمان خداست که آن را به شما نازل کرده و هر که از خدا بترسد گناهان وی را محو کند و پاداش او را بزرگ می گرداند.(۵)

ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ

ذَٰلِكَ: مبتدا- أَمْرُ: خبر

این فرمان خدا است که آن را به سوی شما نازل کرده است و هر که از خدا بترسد و در عمل به احکام وی رعایت حقوقی که بر او فرض گردانیده شده پروا کند خداوند به جهت رعایت این افعال پاداش می‌دهد.

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا

مَن: مبتدا- يَتَّقِ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- لفظ اللَّهَ: مفعول به

هر که از عقاب خدای و فرمان او بپرهیزد خداوند بدی‌های او را می‌پوشد و بر او گناهانش را می‌بخشد و به او پاداشش را زیاده می‌گرداند که آن بخشش بهشت جاودان است.

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ ﴿٦﴾

زنان مطلقه را در همانجائیکه شما می‌مانید بقدر طاقت خود ساکن کنید و زیانشان نزنید که تا عرصه را بر آنها تنگ گیرید، و اگر باردار باشند پس بر آنان خَرج کنید تا آنکه وضع حمل کنند. پس اگر برای شما شیر دادند پس مزد ایشان را به ایشان بدهید، و در میان خود به وجه پسندیده همدلی کنید، و اگر

مضایقه کردید (به توافق و مصلحت نرسیدید) پس برای او زن دیگری شیر دادن طفل را بعهده خواهد گرفت.(۶)

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا۟ عَلَيْهِنَّ

أَسْكِنُوهُنَّ: فعل امر- (و)فاعل- هن: مفعول به

زنان مطلقه را در همان جائی که سکونت می‌کنید به قدر طاقت خود که در وسع توان شما می‌گنجد سکونت دهید و بدیشان زیان نرسانید و در وقت سکونت زمان عده برای ایشان سختگیری نکنید و عرصه را بر آنها تنگ نگیرید.

وَإِن كُنَّ أُو۟لَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا۟ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ

(ن) اسم کان- أُو۟لَٰتِ: خبر کان- فَأَنفِقُوا۟: فعل امر- (و)فاعل

و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آنکه وضع حمل کنند و تصور مکنید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازه‌ی مدت عده زنان غیر باردار است و میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلقه خلافی نیست.

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

أَرْضَعْنَ: فعل ماضی- (و)فاعل- فَـَٔاتُوهُنَّ: فعل امر- (و)فاعل- هُنَّ: مفعول به- أُجُورَهُنَّ: مفعول به ثانی- هُنَّ: مضاف الیه

اگر شیر دهند این زنان برای شما یعنی اگر این زنان مطلقه بعد از اینکه وضع حمل کردند مدت عده‌ی آنان سپری شد، فرزندان شما را شیر نیز بدهند پس در این صورت اجرتشان را بپردازید. یعنی مزد شیر دادن را به او بپردازید.

وَأْتَمِرُوا۟ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ

أْتَمِرُوا۟: فعل امر- (و)فاعل- بَيْنَكُم: مفعول فیه

و در کار فرزند بین یکدیگر مشارکت کنید به نکویی در حق شیر دادن و اجرت آن بر وجهی که پسندیده و شایسته باشد.

وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ

تَعَاسَرْتُمْ: فعل ماضی- (تم)فاعل- فَسَتُرْضِعُ: فعل مستقبل- أُخْرَىٰ: فاعل

و اگر دشواری کنید و مشکل پیش آرید یعنی زن مطلقه از شیردادن مضایقه کند و یا مرد از دادن مزد ابا کند پس زن دیگری برای او شیر خواهد داد یعنی مرد زن دیگری را به مزد بگیرد تا کودک را شیر دهد و برای مادر کودک دادن شیر اجباری نیست.

لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ ۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا ۚ سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

صاحب مکنت و توانگر از توانگری خود باید خرج کند، و هر که روزی او تنگ باشد از آنچه خدایش داده انفاق کند خداوند هیچکس را پیش از آنچه به او داده مکلف نمی‌کند، و خداوند پس از سختی و تنگدستی آسایش و آسانی پدید خواهد آورد.(۷)

لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ

لِيُنفِقْ: فعل مضارع-ذُو: فاعل

و باید که صاحب مکنت و وسعت از مکنت و مال خود نفقه کند و به قدر توانایی خود بر زن مطلقه در باب اجرت شیر دادن کودک خرج کند.

وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ

مَن: مبتدای جازم- قُدِرَ: فعل ماضی مجهول- رِزْقُهُۥ: نایب فاعل

و هر که از جهت مکنت و روزی تنگدست و فقیر است پس باید که از آنچه خدا به او عطا کرده است نفقه کند و بر او بیش از این تکلیفی نیست.

لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا

لَا يُكَلِّفُ: فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- نَفْسًا: مفعول به

خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی آنچه که به او بخشیده است از رزق و روزی تکلیف نمی‌کند. و به فقیر بیش از آنچه که در توان دارد تکلیفی نیست که نفقه کند و همچون صاحب مکنت نفقه و بخشش کند. بلکه به قدر وسع و توانایی خود ببخشد.

سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا

سَيَجْعَلُ: فعل مستقبل- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- بَعْدَ: مفعول فیه- عُسْرٍ: مضاف الیه-يُسْرًا: مفعول به

زود باشد که خدای سبحانه و تعالی پس از دشواری و تنگدستی آسانی و آسایش و توانگری پدید آرد. در **گلستان شیخ سعدی** آمده که: همی بود تا یکی از دوستان قدیمش که در حالت درویشی قرین بود از سفری باز آمد و در چنان مرتبه دیدش. گفت: منت خدای را، عزوجل، که گُلت از خار بر آمد و خار از پای بدر آمد و بخت بلندت رهبری کرد و اقبال سعادت یاوری تا بدین پایه رسیدی؛ **ان مع العسر یسراً**[1]

[1] - سوره انشراح، آیه ۷

شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده[۱] درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده

گفت: ای یارِ عزیز تعزیتم کن که جای تهنیت نیست. آنگه که تو دیدی، غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی.

اگـر دنیـا نباشـد دردمنـدیم وگـر باشـد، بـه مهـرش پـای بنـدیم
حجابی زین درون آشوب‌تـر نیـست که رنج خاطرست ار هست وگر نیـست

صبر و قناعت انسان را به مقام رفیع می‌رساند چنانکه گفته‌اند:

کز بزرگان شنیده‌ام بسیار صبر درویش به که بذل غنی

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسَبْنَٰهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَٰهَا عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨﴾

چه بسیار دهکده‌ها که از فرمان خدا و پیامبرشان سرباز زدند پس حساب کردیم او را حسابی سخت و عذاب کردیم او را عقوبتی سخت.(۸)

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسَبْنَٰهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَٰهَا عَذَابًا نُّكْرًا

و چه بسیار مردمان دهکده‌ها و شهرهایی را که از فرمان خدا و پیغامبرانشان سرپیچی کردند و راه عصیان و طغیان پیش گرفتند پس با آنان حساب کردیم حسابی سخت یعنی ایشان را به جهت اعمال بدشان و تکذیبشان که در دنیا انجام داده‌اند به سختی محاسبه کردیم و ایشان را به عذابی سخت عقوبت کردیم یعنی ایشان را علاوه بر هلاکت دنیویشان در آخرت به عذابی سخت گرفتار خواهیم کرد و آن آتش دوزخ است.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَٰقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

پس سزای عمل خود بدیدند و عاقبت کارشان خسران بود.(۹)

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَٰقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا

ذَاقَتْ: فعل ماضی- فاعل(هی)- وَبَالَ: مفعول به- عَٰقِبَةُ: اسم کان- خُسْرًا : خبرکان

پس سزای عمل خود در دنیا دیدند و به هلاکت رسیدند چون قوم نوح که به طوفان هلاک شدند و قوم عاد که پیغمبرشان هود بود به باد صرصر و قوم ثمود که پیغمبرشان صالح بود با زلزله و صیحه و صاعقه هلاک شدند و در آخرت نیز به آتش دوزخ گرفتار آیند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًاۖ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ قَدْ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

خداوند بر ایشان عذابی سخت مهیا کرده است، پس ای صاحبان خرد! (که ایمان آورده‌اید) از خدا بترسید که هر آینه خدا به سوی شما ذکری فرود آورده است.(۱۰)

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًاۖ

---

[۱] - خوشیده: خشکیده، خشک شده

أَعَدَّ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- عَذَابًا : مفعول به

و خداوند بر مشرکان عذابی سخت در هر دو سرای آماده کرده است.

فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ

فَٱتَّقُوٓاْ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به- يَٰٓأُوْلِي: منادی- ٱلۡأَلۡبَٰبِ : مضاف الیه

پس ای صاحبان خرد که ایمان آورده‌اید از عذاب خدای تعالی بترسید و در دینتان محکم و استوار باشید و از عذاب و هلاکت اقوام گذشته درس عبرت بگیرید.

قَدۡ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكُمۡ ذِكۡرٗا

أَنزَلَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- ذِكۡرٗا: مفعول به

و به تحقیق خدای تعالی برای شما پندی و عبرتی یا شرفی که همان قرآن است و پیامبری را همراه آن فرو فرستاده است تا از آن عبرت گیرید.

رَّسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَٰتٖ لِّيُخۡرِجَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ قَدۡ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ لَهُۥ رِزۡقًا ﴿١١﴾

پیغمبری آیه‌های روشن کننده خدا را برای شما می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از ظلمات به سوی نور آرد و هر که به خدا مومن باشد و کارهای شایسته کند او را به بهشت‌ها درآرد که نهرهایی در زیر آن جاری است، همیشه در آن جاودان باشد، که خدا روزی او را نیکو ساخته است.(۱۱)

رَّسُولٗا يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَٰتٖ لِّيُخۡرِجَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ

فعل و فاعل محذوف- رَّسُولٗا : مفعول به- يَتۡلُواْ: فعل مضارع- (هو)فاعل- ءَايَٰتِ : مفعول به

پیغمبری که (محمد«ﷺ») آیه‌های روشن خدا را یعنی قرآن را برای شما می‌خواند زیرا که عزت و شرف دنیا و آخرت در خواندن قرآن و عمل کردن بدان است. تا اینکه کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته و نیکو انجام داده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنایی بیرون آرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «همه‌ی امتم به جنت داخل شوند مگر کسیکه نخواسته باشد» گفتند: یا رسول الله! کیست که نخواسته باشد؟ فرمودند: «کسیکه از من اطاعت نماید به جنت داخل گردیده و کسیکه نافرمانی نماید کسی است که به جنت رفتن را نمی‌خواهد».

گفتند: خانه عبارت از جنت است، و مهماندار محمد ﷺ است، کسیکه از محمد ﷺ اطاعت نماید در واقع از خداوند اطاعت نموده است، و کسیکه از محمد ﷺ نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا را کرده است، و محمد ﷺ است که بین مردم (خوب و بد) فرق نموده است.

وَمَن يُؤْمِنْ بِٱللَّهِ وَيَعْمَلْ صَٰلِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا

مَن: مبتدای جازم- يُؤْمِنْ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر

و هرکه به خدای تعالی ایمان بیاورد و رسول او را تصدیق کند و کتاب او را بپذیرد و کارهای نیک و پسندیده انجام دهد و آنچه که از فرائض بر وی واجب گردیده به جای آورد او را به بوستان‌هایی که در زیر پای آن رودهایی جاری است داخل می‌کنیم و ایشان جاودان و ابدی در آن می‌مانند.

قَدْ أَحْسَنَ ٱللَّهُ لَهُۥ رِزْقًا

أَحْسَنَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- رِزْقًا: مفعول به

به تحقیق خدای تعالی برای آن کسانی که مؤمن شده و کارهای نیکو انجام داده و فرایض واجبه را به نحو شایسته به جای آورده روزی نیکو در بهشت قرار داده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که انسان می‌میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می‌شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ. و از ابوهریره ﷺ در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند، روی شان مانند ماه چهارده می‌درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می‌اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می‌کنند، ظرف هایشان از طلا، و شانه‌هایشان از طلا و نقره، و در مجمرهایشان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدام‌شان دو همسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوانشان از لای گوشتهایشان دیده می‌شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دلهایشان دل یک شخص است، و صبح و شام خداوند متعال را تسبیح می‌گویند.

ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ وَمِنَ ٱلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًۢا 

خدایی که هفت آسمان‌ها و همانند آن هفت زمین را آفرید، و فرمان ما بین آنها نازل می‌شود تا بدانید که خدا به همه چیز تواناست و علم او به همه چیز احاطه دارد.(۱۲)

ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ وَمِنَ ٱلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- ٱلَّذِی: خبر- خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- سَبْعَ: مفعول به

خداوند براستی هفت آسمان و همانند آن هفت زمین را بیافرید. آورده‌اند که هفت طبقه زمین نیز به مانند هفت طبقه آسمان وجود دارد که برخی بر بالای برخی دیگر قرار دارند و گفته‌اند زمین کروی شکل و دارای هفت طبقه است که هر طبقه آن زمین نامیده می‌شود البته در این مورد قولهای زیاد وجود دارد.

يَتَنَزَّلُ ٱلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ

يَتَنَزَّلُ: فعل مضارع- ٱلْأَمْرُ: فاعل- لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- قَدِيرٌ: خبر انّ

که فرمان خداوند قادر و متعال در میان آن آسمان‌ها و زمین‌هاست و حکم او در آسمان‌ها و زمین‌ها جاری و نافذ است تا اینکه بدانید براستی خدای سبحانه و تعالی بر آفریدن همه چیز قادر و تواناست. و هیچ چیزی از حیطه‌ی قدرت و نفوذ او بیرون نیست.

وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًۢا

لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- أَحَاطَ: فعل ماضی- فاعل(هو)، خبر- عِلْمًا : تمیز

و بدرستی علم و قدرت او بر همه چیز محیط و گسترده است و هیچ چیزی از دایره‌ی علم و قدرت او بیرون نیست. یعنی علم و قدرت او محیط است به همه‌ی اشیاء از موجودات علمی و عینی.

رمزیست ز سر قدرتش کن فیکون　　با دانش او یکی است بیرون و درون
در غیب و شهادت ذره‌ای نتوان یافت　　از دائره‌ی قدرت و علمش بیرون

سوره التحریم

سوره « تحریم » مدنی است و دارای دوازده آیه است. در این سوره به اجماع مفسران ناسخ و منسوخ نیست. و به جهت تحریم برخی از چیزها در اول این سوره به نام «تحریم» نامگذاری شده است. و در فضیلت این سوره آورده‌اند.

عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ: «من قرأ سوره « یا ایها النبی لم تحرم» اعطاه الله توبه نصوحاً».

از ابن بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺفرمودند:

«کسی سوره « تحریم » را بخواند خداوند به او توبه نصوح می‌بخشد».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)

ای پیغمبرﷺ! چرا آنچه را که خدا به تو حلال کرده حرام می‌کنی و خشنودی همسران خویش می‌طلبی و خداوند آمرزگار مهربان است.(۱)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ

أيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- النَّبِيُّ: نعت- تُحَرِّمُ: فعل مضارع- فاعل(انت)- مَآ : مفعول به

در این آیه خدای تعالی حضرت رسولﷺ را مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا حرام می‌کنی بر خود آنچه ما به تو حلال کرده‌ایم؟ در بین علما اختلاف است آنچه حرام کرده شده به وسیله پیغمبر که خدا آن را حلال کرده چه بوده است. عده‌ای گفتند حرام کردن عسل.

قومی گفتند کنیزک وی بود به نام **ماریه القبطیه** مادر **ابراهیم**، یعنی فرزند رسول اللهﷺبیرون **مدینه** در نخلستان در سرایی اقامت داشت، و گاه گاه رسول خدا برای طهارت بیرون می‌رفت و او را می‌دید؛ و سبب تحریم وی آن بود که رسول هر شبانه روزی نوبت داشت به حجره‌ای از حجره‌های زنان، در نوبت **حفصه** دختر **عمر خطاب**، **حفصه** دستوری خواست تا به زیارت پدر شود. رسول خداﷺاو را دستوری داد و خانه خالی گشت. کس فرستاد و **ماریه** را بخواند و ساعتی با وی خلوت داشت. حفصه باز آمد و رسول را با ماریه خالی دید، بگریست و کراهیت نمود که حرمت من بر می‌داشت و در نوبت من و حجره‌ی من با ماریه خلوت می‌ساخت. رسول خدا ﷺگفت: این چه ضجرت و دلتنگی است؟ نه کنیزک من است والله مرا حلال کرده؟ اکنون خاموش باش که از بهر دل تو و برای تو و برای رضای تو او را بر خود حرام کردم؛ که این حدیث پوشیده داری و با هیچ زن از زنان من نگوئی. بعضی

مفسران گفتند: این قصه در نوبت و حجره‌ی **عایشه** ﷺرفت. عایشه هنوز حاضر نبود و حفصه بدو در رسید. رسول خدا او را گفت: این حدیث با عایشه مگوی و از همه‌ی زنان من پوشیده دار. حفصه آن ساعت از رسول بپذیرفت که پوشیده دارد. بعد از آن بیرون آمد و با عایشه بگفت. عایشه در خشم شد و ضجرت نمود و با رسولﷺبگفت: آن ساعت رسول خداﷺماریه را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که: در حجره‌ی زنان خود نرود و زنان در این قصه بگفت و گوی در آمدند. و یاران همه بترسیدند، پنداشتند که رسول همه‌ی زنان را طلاق داد. ایشان نیز همت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا اینکه بیست و نه روز بگذشت و رسول خداﷺبه حجره‌ها و نوبت‌های ایشان بازگشت و رب العالمین رسول را عتاب و سرزنش کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزک را چرا بر خود حرام کردی؟

«لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ» قومی گفتند: رسول خداﷺعسل بر خود حرام کرد و سبب آن بود که در خانه‌ی **زینب بنت جحش الاسدیه** عکه‌ای عسل بود، بعضی خویشان وی به هدیه برده بودند، و رسول خداﷺحلوا و عسل دوست می‌داشت و هر روز وی را عادت بود که بامداد به همه‌ی حجره‌ها می‌گشت و ایشان را می‌پرسید. در خانه‌ی زینب طولانی‌تر می‌بود که عسل پیش وی می‌نهاد و می‌خورد برای عایشه و حفصه از آن طولانی نشستن پیش زینب غیرت آمد. و ایشان هر دو دوست یکدیگر بودند، بهم بر ساختند که چون رسول خدا در آید، آنگه که از خانه‌ی زینب بازگشته بود و عسل خورده گوئیم از تو بوی مغافیر می‌آید و مغافیر صمغی است که از آن بوی ناخوش دمد و رسول ﷺبوی ناخوش سخت زشت می‌شمرد. و نیز بعضی زنان دیگر گفتند که: چون رسول خدا ﷺدر آید با وی همچنین گوئید. چون رسول این سخن پیاپی از ایشان می شنید، گفت: من عسل خورده‌ام، مگر آن نحل که عسل نهاده عُرفُط[۱] خورده بود، آنگه سوگند یاد کرد که دیگر نخورم و بر خود عسل حرام کردم. بهر حال بعد از این اقوال مختلف در حق حرام کردن حلال از رب العالمین آیت آمد که:

«يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ». می‌گوید:

ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال کرده حرام گردانیده‌ای؟

تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَ

تَبْتَغِي: فعل مضارع- فاعل(انت)- مَرْضَاتَ: مفعول به

و با این تحریم کردن آنچه که حلال بود رضا و خشنودی زنان خود را می‌جویی.

وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- غَفُورٌ: خبر- رَّحِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند سوگند خوردن ترا در جهت تحریم کردن آنچه که بر تو حلال بود آمرزنده و بخشنده است و مهربان است که برای آن سوگند کفارت مقرر کرده است.

---

[۱] - نوعی درخت طلق خاردار

قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَٰنِكُمْ ۚ وَٱللَّهُ مَوْلَىٰكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾

به تحقیق خداوند برای شما گشودن قسم‌هایتان را مشروع ساخته است، و خداوند کارساز شماست، و خدا دانا و فرزانه است.(۲)

قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَٰنِكُمْ ۚ

فَرَضَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

بدرستی که خداوند فرض گردانیده و بیان کرده برای شما کفارت گناهان شما را یعنی: به آنچه که سوگند خورده‌ای به کفارت می‌توان چاره سازی کرد چونکه به عقیده ابوحنیفه. هر گاه کسی آنچه را که خدا حلال و مباح گردانیده بر خود حرام کند به منزله قسم است بنابراین بر وی کفاره لازم می‌گردد و چون کفاره را ادا کرد سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود.

در انوارالقرآن آمده که این حکم کفارت قسم در همه چیز جاری است، حتی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت. طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه ﷺ اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشته باشد، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد. نیتش معتبر است. اما شافعی ﷺ این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرده، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود.

وَٱللَّهُ مَوْلَىٰكُمْ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- مَوْلَىٰكُمْ: خبر

و خداوند متعال مولی و سرور، و کارساز و رحیم و نصرت دهنده و چاره ساز شماست. چنانچه **مختومقلی فراغی** در دیوان خود در طلب مغفرت گناهان خود شعری تحت عنوان گذشت ایله (گناهم را ببخش) سروده که ترجمه یک بیت آن چنین است.

گنهکارم به درگاهت ولی دانم کریمی ببخشای این گناهم را همی دانم رحیمی

و من در حق این عارف شوریده حال و دانشمند فرزانه کتابی تحت عنوان «عرفان مختومقلی به زبان فارسی تألیف کردم که نظر خوانندگان و علاقمندان را بدان جلب می‌کنم. و اما در یک کلام می‌توان گفت که مختومقلی در سال ۱۱۵۳ ه.ق در یکی از روستاهای گنبد متولد و در سن ۵۷ سالگی در سال ۱۲۱۰ ه. ق بدرود حیات گفت که امروزه مزار این شاعر و عارف شهیر ترکمن در روستای آق توقای ماراوه تپه استان گلستان ایران زیارتگاه عاشقان و دوستداران علم و عرفان و ادب است خداوند قبر او را نورانی بگرداند. کتاب او به زبان ترکمنی به عنوان دیوان مختومقلی فراغی در دسترس همگان است

که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است امّا چون شعر ترجمه شود. آن جوهره و ذات شعری اگر از دست نرود کم رنگ می‌شود و از درون مایه کاسته می‌شود.

در تعریف و تمجید این عارف هر سال کنفرانس مختومقلی در سراسر استان گلستان، برگزار می‌گردد و شاعران و نویسندگان و دوستداران علم و ادب در مدح و دیدگاه‌های او می‌سرایند و می‌گویند که اینک غزلی راکه در حق ایشان توسط پسرم بهرام سروده شده که به نظر پر مایه می‌آید تقدیم شما عزیزان می‌کنم.

عارف افسانه

واعظ! بگو: این شمع غم، این عاشق دیوانه را
اشکت چرا افزون شده آتش مزن پروانه را
امشب مرا سوداگری، مختومقلی آید بدل
از روح خود جان می‌دهم، آن شاعر فرزانه را
شاید غمم بنده کنم، دور از جهان خنده کنم
یادش کنون زنده کنم، آن عارف افسانه را
جامی بدستم آمدم نوشم شراب عشق وی
بینم به چشم معرفت، آن ساقی میخانه را
تا خورده‌آم یک جرعه‌ای از تاجر خسته نفس
سوداگر دیرینه‌ام، آور کهن پیمانه را
دیوان تو در قلب من، در هر کجا در ترکمن
خوانم به هر جا انجمن، آن گوهر دُر دانه را
با غنچه‌ای نشکفته‌ام، در حسرت دیدار گل
با خود ببر بر باغ گل، این بلبل بیگانه را
مختومقلی! در هجر تو بهرام کنون اشکش شفق
گم گشته‌ای بر گوشه‌ای لطفی نما مستانه را

وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلْعَلِيمُ: خبر- ٱلْحَكِيمُ: خبر ثانی

و او به مصالح بندگان و کفارت گناهان و قسم‌ها داناست و به هر چه گوید و کند از روی حکمت و صوابدید پیغمبر و بندگانش است.

وَإِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِۦ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِۦ وَأَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُۥ وَأَعْرَضَ عَنۢ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتْ مَنْ أَنۢبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِىَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿٣﴾

و یاد کن آنگاه که پیامبرﷺبه برخی از همسران خود سخنی پنهانی گفت. پس آن زن سخن وی را به دیگری خبر داد و خدای تعالی پیامبر را از آن مطلع کرد، بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی دیگر صرف نظر کرد، پس چون او را از افشای راز خبر داد، زن گفت: چه کسی ترا از این خبر داد، پیامبر فرمود خداوند دانای آگاه مرا خبر داد.(۳)

وَإِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِۦ حَدِيثًا

إِذْ: مفعول فیه- أَسَرَّ: فعل ماضی-ٱلنَّبِيُّ: فاعل- حَدِيثًا : مفعول به

و به یاد آورید ای مؤمنان! آن گاه که پیامبر ﷺپنهانی به برخی از همسران خود راز گفت یعنی به حفصه سخنی را که تحریم ماریه بود یا عسل و ... که بعد از گفتن راز پنهانی حفصه آن را به عایشه ﵂ آشکار کرد.

فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِۦ وَأَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُۥ وَأَعْرَضَ عَنۢ بَعْضٍ

فَلَمَّا: مفعول فیه-نَبَّأَتْ: فعل ماضی- فاعل(هی)- أَظْهَرَهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

پس آن زمان که حفصه، عایشه﵂را به آن سخن پنهانی خبر کرد به تصور اینکه در این امر وبالی به گردن او نیست. خداوند متعال پیغمبرﷺرا به افشاء کردن آن راز توسط حفصه به عایشه مطلع گردانید پس پیغمبر بخشی از آن سخن رازگویی را برای همسر راز گوی خود یعنی حفصه بازگو کرد و از اظهار بعضی از آن سخن خودداری کرد.

فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتْ مَنْ أَنۢبَأَكَ هَٰذَا

نَبَّأَهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)

پس آن هنگام که حضرت رسولﷺحفصه را از افشای رازگویی او پرده برداشت. حفصه گفت چه کسی ترا از این خبر داد که من راز تو را آشکار و افشاء کردم؟

قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ

نَبَّأَنِيَ: فعل ماضی- (ن)وقایه- (ی): مفعول به-ٱلْعَلِيمُ : فاعل-ٱلْخَبِيرُ : نعت

حضرت رسول ﷺ فرمود خداوند دانای آگاه مرا از این رازگویی و افشای آن با خبر کرد.

إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ۖ وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَىٰهُ وَجِبْرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

اگر شما دو زن (حفصه و عایشه) به بارگاه الهی توبه کنید پس براستی که دلهای شما برگشته است. و اگر با هم علیه رسول خدا ﷺ متفق شوید پس براستی خداوند هر آینه کارساز اوست، و جبرئیل و مردمان شایسته از مسلمانان و نیز فرشتگان بعد از این پشتیبانان‌اند.(۴)

إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدۡ صَغَتۡ قُلُوبُكُمَاۖ

تَتُوبَآ: فعل مضارع- (ا)فاعل-صَغَتۡ: فعل ماضی- قُلُوبُكُمَا: فاعل

اگر ای حفصه و ای عایشه شما به خدا توبه کنید و به خدای باز گردید و در آزار دل مبارک آن حضرت ﷺپشتیبانی نکنند برای شما بهتر است و در این صورت توبه‌ی شما پذیرفته می‌شود در این صورت قطعاً دلهای شما دو نفر به سوی خداوند برگشته است.

وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ

تَظَٰهَرَا : فعل ماضی- (ا)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: اسم انَّ- هُوَ: ضمیر فصل- مولی: خبر انَّ

و اگر بر آزردن دل پاک وی همپشتی کنید پس بدرستی که خدای او یار و نصرت دهنده پیغمبرﷺاست و جبرئیل رفیق اوست و به او کمک کند و شایستگان از مؤمنان مراد صحابه ﷺاند و به قولی ابوبکر صدیق و عمر فاروق که پدر عایشه و حفصه‌اند معاون و کمک رسان اویند حال اگر این بزرگواران و جبرئیل یار و کمک رسان پیغمبر خدا ﷺباشند افشای رازگویی و نجوا کردن دو زن چگونه می‌تواند کارساز باشد.

وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ

ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ: معطوف- ظَهِيرٌ : خبر از برای وَجِبۡرِيلُ

و علاوه بر جبرئیل و دو صحابه ابوبکر و فاروق و یا صحابه‌های دیگر. تمام فرشتگان آسمان و زمین پشتیبان حضرت رسولﷺخواهند بود.

عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرًا مِّنكُنَّ مُسۡلِمَٰتٖ مُّؤۡمِنَٰتٖ قَٰنِتَٰتٖ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٖ سَٰٓئِحَٰتٖ ثَيِّبَٰتٖ وَأَبۡكَارٗا ﴿٥﴾

چه بسا اگر پیغامبر ﷺشما را طلاق دهد، شاید پروردگارش همسران بهتر از شما مسلمان، مومن، مطیع، توبه گر، عبادت پیشه، روزه دار، دوشیزه و شوهر دیده به او دهد.(۵)

عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبۡدِلَهُۥٓ أَزۡوَٰجًا خَيۡرًا مِّنكُنَّ مُسۡلِمَٰتٖ مُّؤۡمِنَٰتٖ قَٰنِتَٰتٖ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٖ سَٰٓئِحَٰتٖ ثَيِّبَٰتٖ وَأَبۡكَارٗا

رَبُّهُۥٓ: اسم عَسَىٰ - أَن يُبۡدِلَهُۥٓ : فعل مضارع -ـه: مفعول به- فاعل(هو)، خبر عَسَىٰ

اگر به فرض حضرت رسول ﷺ شما دو نفر (حفصه و عایشه) را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که آنان زنانی مسلمان و باور دارندگان، نمازگزاران، قانتات[۱]، تائبات[۲]، عابدات[۳]، سائحات[۴]، ثیّبات[۵] و ابکاراً[۶] باشند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَـٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴿٦﴾

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید! خود و اهل خانه خودتان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ هستند محفوظ دارید، که مراقب آن فرشتگان خشن و سخت‌اند که خدا را در مورد آن چیزها که فرمانشان داده عصیان نکنند و هر چه فرمانشان دهند انجام دهند.(۶)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَـٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ

قُوٓاْ: فعل امر- (و)فاعل- أَنفُسَكُمۡ: مفعول به-نَارٗا: مفعول به ثانی- عَلَيۡهَا: جار و مجرور خبر مقدم- مَلَـٰٓئِكَةٌ: مبتدا مؤخر- غِلَاظٞ: نعت

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید با روی آوردن به معروف و خودداری از نهی که خدای تعالی به آن فرمان داده است خود را و خانواده خود را حفظ کنید. حفظ از آتشی که آتش انگیز آن مردم و سنگها باشند یعنی کفار جن و انس. و سنگ کبریت که در حرارت می‌افزاید یا بتان سنگین که کفار می‌پرستیدند یا گنج‌های زر و سیم معدنی که اصل آن سنگ است. و بر آن آتش فرشتگانی درشت خوی و درشت سخن گماردند که اهل دوزخ با ایشان قادر به مقابله و ستیزه جوئی نیستند و از چنگال ایشان راه گریزی ندارند. چونکه ایشان با آن اعمالی که انجام داده‌اند دوزخی و ملازمان آتش دوزخ‌اند. می‌گوید آنانکه از خداوند در آنچه فرمانشان داده است سرپیچی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند. یعنی فرمان خدا را در امر به معروف و نهی از منکر بی درنگ و بی چون و چرا انجام می‌دهند **ابن جریر** در حق حفظ از خود و از اهل خود می‌گوید: «پس برماست که دین و خوبی‌ها و آدابی راکه فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم».

امام محمد غزالی در **کیمیای سعادت** در حق پروردن و ادب کودکان می‌گوید: بدان که فرزند امانتی است اندر دست مادر و پدر، و دل وی پاک است چون جوهر نفیس، و نقش پذیر چون موم، و از همه نقش‌ها خالی است، و چون زمین پاک است که هر تخم که اندر وی افکنی بروید، اگر تخم خیر افکنی

---

[۱] ـ قانتات: خاضعان و خاشعان
[۲] ـ تائبات: توبه کنندگان از گناه
[۳] ـ عابدات: پرستندگان و عبادت کنندگان
[۴] ـ سائحات: روزه داران
[۵] ـ ثیّبات: زنان شوهر دیده
[۶] ـ ابکاراً: دوشیزگان

به سعادت دین و دنیا رسد، و مادر و پدر و معلم اندر ثواب شریک باشند، و اگر به خلاف این بود بدبخت باشد و ایشان بر هر چه بر ایشان رود شریک باشند، که حق تعالی همی گوید: «قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا». و کودک را از آتش دنیا نگاه داشتن اولی‌تر که از آتش دوزخ نگاه دارند، و نگاه داشتن وی آن بود که وی را به ادب دارد و اخلاق نیکو به وی آموزد، و از قرین بد نگاه دارد. که اصل همه‌ی فسادها از قرین بد خیزد و او را اندر تنعم و جامه‌ی نیکو آراستن خو نکند، که آنگاه از آن صبر نتواند کردن، و همه‌ی عمر اندر طلب آن ضایع کند، بلکه پاکی او اندر ابتدا جهد کند، تا آنکه وی را شیر دهد به صلاح و نیکو خو و حلال خوار بود، که خوی بد از دایه سرایت کند، و شیر که از حرام حاصل آید پلید بود، و چون گوشت و پوست کودک از آن بروید، طبع وی را باز آن مناسبتی پدید آید که پس از بلوغ ظاهر شود. و چون زبان وی گشاده گردد، باید که سخن وی «الله» باشد و این وی را تلقین می‌کنند. و چون چنان شود که از بعضی چیزها شرم دارد، این بشارتی بود و دلیل آن بود که: هر که نور عقل بر وی افتاد از شرم شحنه‌ای[۱] سازد، که وی را بر هر چه زشت باشد، تشویر[۲] همی دهد.

و اول چیزی که پیدا شود شره[۳] طعام بود، باید که ادب خوردن آموزد، تا بدست راست خورد، و بسم الله بگوید، و به شتاب نخورد، و بسیار نخورد، و خرد بخاید[۴] و چشم بر لقمه‌ی دیگران ندارد، و تا یک لقمه فرو نبرد دست به دیگر دراز نکند. و گاه گاه نان تهی دهد تا همیشه خورد، با نان خورش نکند. و بسیار خوردن اندر چشم وی زشت کند و گوید که این کار ستوران[۵] و بی خردان باشد. و کودک بسیار خوار را اندر پیش وی عیب کند، و کودک با ادب را ثنا گوید، تا رگ مباهات[۶] اندر وی بجنبد و وی نیز چنان کند.

و چون به دبیرستان دهد، قرآن بیاموزد؛ آن گاه به اخبار و حکایات پارسایان و سیرت صحابه و سلف مشغول کند، و البته نگذارد که به اشعار که حدیث عشق زنان و صفت ایشان مشغول شود. و نگاه دارد وی را از ادیبی که گوید که بدان طبع لطیف شود؛ که نه آن ادیب بود، بلکه آن شیطان بود، که تخم فساد اندر دل وی بکارد.

و چون کودک کاری نیک کند، و خوی نیک بر وی پدید آید، وی را اندر آن مدح کند و چیزی دهد وی را که بدان شاد شود و اندر پیش مردمان بر وی ثنا کند، و اگر خطایی کند یا گوید، یک یا دو بار نادیده انگارد، تا سخن خوار نشود، که اگر بسیار با وی گفته آید دلیر شود و آشکار بکند، و چون معاودت[۷] کند، یک بار اندر سر توبیخ کند، و گوید زنهار تا کسی از تو این نبیند و نداند، که رسوا شوی

---

[۱] ـ نگهبان
[۲] ـ تشویر: شرمساری
[۳] ـ شره: حرص و طمع
[۴] ـ بخاید: بجود
[۵] ـ ستوران: چهار پایان
[۶] ـ مباهات: فخر کردن
[۷] ـ معاوده کردن: برگشتن، باز گشتن

میان مردمان، و ترا به هیچ کسی ندارند. و پدر باید که حشمت خویش با وی نگاه دارد؛ و مادر، وی را به پدر ترساند، و نگذارد که به روز بخسبد، که کاهل شود، و شب بر جای نرم نخواباند، تا تن وی قوی شود، و هر روز یک ساعت او را از بازی باز ندارد، تا فرهیخته شود و دلتنگ نشود؛ که از آن بدخوی گردد و کور دل شود، و البته سوگند نخورد، و تا نپرسند سخن نگوید، و هر که مهتر از او بود او را حرمت دارد و اندر پیش وی نرود، و زبان از فحش و لعنت نگاه دارد.

این حکایت برای این گرد آمد تا معلوم گردد که کاری که عظیم بود تخم آن در کودکی افکنده باشند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعْتَذِرُواْ ٱلْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

ای کسانیکه کفر ورزیدید امروز دیگر عذر میاورید، براستی فقط در مقابل اعمالی که می کرده‌اید سزایتان می‌دهند.(۷)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعْتَذِرُواْ ٱلْيَوْمَ

أيُّ: منادا- ها: حرف تنبیه- ٱلَّذِينَ: عطف بیان- لَا تَعْتَذِرُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل

در آن هنگامی که کافران به دوزخ انداخته شوند به آنان گفته می‌شود ای کسانیکه در دنیا کفر می‌ورزیدید و خدا و پیغمبر را دروغ می‌پنداشتید و کتاب خدا را افسانه پیشینیان خطاب می‌کردید و معجزات آشکار پیغمبر را سحر و جادو می‌انگاشتید. امروز دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای میاورید زیرا که امروز هیچ عذری پذیرفته نیست.

إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

تُجْزَوْنَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل- مَا: مفعول به- تم: اسم کان- تَعْمَلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

جز این نیست که در مقابل آنچه که در دنیا انجام داده‌اید پاداش داده می‌شود و هیچ ظلمی و ستمی بر کسی نمی‌رود. «قول خدای تعالی «ان الله لا یظلم مثقال ذره[۱]» خداوند به اندازه‌ی یک ذره هم ظلم نمی‌کند. ***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:***

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنماید که آنها را عبادت می‌کرده‌اند، همه کسانی‌که خدای دیگری را غیر از خداوند عبادت می‌کردند، مانند بت‌پرستان و امثال آنها، در آتش سقوط می‌نمایند.

چون مردم دیگری جز خدا پرستان بدکار و نیکوکار و عده‌ای از اهل کتاب باقی نمی‌ماند، یهود را طلبیده و از آنها می‌پرسند که: شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیر فرزند خدا را، بر ایشان گفته می‌شود که: شما دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، بگوئید چه

---

[۱] - سوره النساء، آیه ۴۰

می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا تشنه‌ایم، برای ما آبی برسان! به ایشان اشاره می‌شود که مگر خود شما به سراب نمی‌روید؟ ولی به سوی آتش سراب مانندی که هر موجش موج دیگرش را از بین می‌برد، سوق داده شده تا آنکه در آتش می‌افتند.

بعد از آن مسیحیان را طلبیده و از آنها می‌پرسند که شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را، بر ایشان گفته می‌شود که: دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، و از ایشان پرسیده می‌شود که: چه چیز را می‌خواهید؟ و با آنها هم مانند یهود معامله می‌گردد.

چون کس دیگری جز خدا پرستان نیکوکار و بدکار باقی نمی‌ماند، پروردگار جهانیان به آنان می‌گوید که: شماها انتظار چه چیزی را می‌کشید؟ هرکس به دنبال چیزی برود که آن را عبادت می‌کرده است، می‌گویند: ما مردم را در دنیا در حالی ترک گفتیم که خیلی به آنها محتاج بودیم و با آن هم با آنها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می‌کردیم، (خداوند متعال) می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آنها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم» و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ ۖ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَـٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَٱغْفِرْ لَنَآ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! سوی خدا توبه‌ای نصوح (خالصانه) بیاورید شاید پروردگارتان گناهانتان را محو کند و به بهشت‌هایتان در آرد که در آن جویها روان است، روزی که خداوند، پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار و ذلیل نسازد، و نورشان پیشاپیش آنها و از اطراف سمت راستشان می شتابد. می گویند: پروردگارا نور ما را کامل کن و ما را بیامرز، براستی تو بر هر چیز توانا هستی.(۸)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا

تُوبُوٓاْ: فعل امر- (و)فاعل- تَوْبَةً: مفعول به- نَّصُوحًا: نعت

ای کسانی‌که گرویده‌اید توبه کنید به سوی خداوند، توبه نصوح یعنی با اخلاص، از گناهان باز ایستادن و از صمیم قلب نسبت به اعمال ناشایست قبلی افسوس خوردن و دیگر بار به سراغ آن نرفتن است.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ

رَبُّكُمْ: اسم عَسَىٰ -أَن يُكَفِّرَ : فعل مضارع- فاعل(هو)، خبر عَسَىٰ - سَيِّـَٔاتِكُمْ: مفعول به

اگر توبه کنید و صادقانه و خالصانه به خدا بزارید شاید که پروردگار شما از شما در گذرد و گناهان شما را نادیده بگیرد و شما را در بوستان‌هایی که در زیر درختان آن رودهایی جاری است در آورد. و این نتیجه‌ی توبه‌ی نصوح است.

در گلستان شیخ سعدی آمده که:

هر گاه که یکی از بندگانِ گنهکار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا، بردارد ایزد، تعالی، در وی نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند بازش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید:

«یا ملائکتی قد استحییت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له» دعوتش را اجابت کردم و حاجتش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار   گنه بنده کرده است و او شرمسار

«ما عرفناک حق معرفتک»

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که: او دو حدیث را روایت می‌کرد، یکی را از پیغمبر خدا ﷺ و دیگری را از خود،

(حدیث خودش این است که می‌گفت):

شخص مسلمان گناه خود را همچون کوهی تصور می‌کند که در زیر آن نشسته و هر لحظه گمان می‌برد که شاید آن کوه بر وی سقوط نماید، و شخص فاجر و بدکار گناهش را مانند مگسی تصور می‌کند که بر روی بینی‌اش نشسته و به یک اشاره ناپدید می‌گردد.

يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ

يَوۡمَ : مفعول فیه - لَا يُخۡزِي : فعل مضارع - لفظ ٱللَّهُ : فاعل - ٱلنَّبِيَّ : مفعول به

روزی که خداوند، پیغمبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار و ذلیل نسازد و خجل نکند نه نفس پیغمبر و اصحاب او را عذاب و خوار کند و نه شفاعت او را در حق گناهکاران از دستش می‌گیرد و آنچه را که در حق یاران و اصحاب او تقاضا کرده می‌شود خداوند به حرمت پیغمبر بپذیرد.

نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ

نُورُهُمۡ: مبتدا - هم: مضاف الیه - يَسۡعَىٰ: فعل مضارع - فاعل(هو)، جمله خبر

نورشان در پیشاپیش و از سمت راستشان می‌شتابد آن هنگام که بر صراط بگذرند و در آنجا نور منافقان خاموش می‌گردد و مؤمنان می‌گویند: پروردگارا روشنی ما را که از پیشاپیش و در سمت راست ما می‌شتابند تمام و کامل بگردان تا با آن نور و روشنایی به سلامت از صراط بگذریم، پروردگارا ما را بیامرز و از گناهان پاکمان دار تفسیر این معنی قبلاً در سوره‌ی حدید بیان گردید.

إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ

كَ: اسم انِّ - قَدِيرٞ : خبر انَّ

همانا تو بر همه چیز قادر و توانا هستی به خاموش کردن نور منافقان و مغفرت ایشان قادر هستی.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٩﴾

ای پیغمبرﷺ با کافران و منافقان کارزار کن و با آنها درشتی کن که جایشان جهنم است و بد سرانجامی است.(۹)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ

جَٰهِدِ: فعل امر- فاعل(انت)- ٱلْكُفَّارَ: مفعول به

ای پیغمبرﷺ! باکافران و منافقان جهاد کن و با آنها به درشتی رفتار کن زیرا که آنها جایگاهشان جهنم است. در این آیه خداوند پیغمبر را بر پایداری جهاد باکافران و مشرکان دعوت می‌کند.

در **حدیث شریف** آمده که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت کرد که فرمودند: «مساحت دو گوشه‌ی کمان شما در جنت، از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید بهتر است»، و فرمودند: «و جهاد کردن در یک قسمتی از روز- چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام- از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید، بهتر است.

وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ

مَأْوَىٰهُمْ: مبتدا- جَهَنَّمُ: خبر

و جایگاه کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند در آخرت همان جهنم است.

وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ

بِئْسَ: فعل ماضی-ٱلْمَصِيرُ : فاعل

و دوزخ بد بازگشتگاهی است که دوزخیان به آن در آیند.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ ۖ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا وَقِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

خداوند در مورد کسانی که کافرند، مثلی می‌زند زن نوح و زن لوط را که در قید نکاح دو بنده از بندگان شایسته‌ی ما بودند چون آن دو به ایشان خیانت کردند پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند و گفته شد با داخل شوندگان به داخل آتش درآئید.(۱۰)

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ ۖ

ضَرَبَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَثَلًا: مفعول به

و خداوند مثلی را برای کسانی‌که ایمان نیاورده‌اند بیان کرد و آن مثل زن نوح علیه السلام و زن لوط علیه السلام است.

آورده‌اند که نخستین کسی که به نوح گروید زنی از قوم او به نام عمره بود که نوح با او ازدواج کرد و او

برای نوح سه پسر به نام‌های سام و حام و یافث و سه دختر زائید، سپس زن دیگری از قوم او به نام **(والعه)** به او ایمان آورد که او را هم به همسری برگزید و او پسری به نام کنعان آورد، آن زن سپس منافق شد و به آئین خود برگشت. و زن لوط عليه السلام که او را **واهله** می‌گفتند که این دو زن بر این دو بنده‌ی شایسته‌ی خدای تعالی با همکاری و ساخت و پاخت با دشمنان ایشان، به شوهرانشان خیانت کردند و لذا برای کافران عاقبت کار این دو زن را با توجه به اینکه همسر پیغمبران بودند ولی چه بلایی به سر ایشان آمده و در آخرت نیز در آتش جهنم خواهند سوخت مثالی زد که **مولانا گفت:**

لوط را زن همچنین بد کافره   خوانده باشی قصه آن فاجره

كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَقِيلَ ٱدۡخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ

(ا) اسم کان- تَحۡتَ: مفعول فیه- عَبۡدَيۡنِ: مضاف الیه، تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ: خبر

در حالیکه این دو زن خیانت کار در زیر حکم نکاح آن دو مرد شایسته‌ی ما بودند پس آن دو زن به آن دو بنده‌ی صالح و مخلص ما خیانت کردند یعنی اسرار شوهرانشان را به کفار می‌گفتند: چنانچه قصه‌ی ایشان در سوره‌های قبل در جای خود بیان شد پس این دو پیغمبر از این دو زن عذابشان را نتوانستند دفع کنند که یکی در طوفان غرق شد (زن نوح) و دیگری بر سرش سنگ باران گردید (زن لوط) و در آخرت نیز به آن دو زن گفته خواهد شد که به همراه داخل شوندگان شما دو زن نیز به دوزخ داخل آتش جهنم شوید. هر چند شوهران ایشان از پیغمبران صالح بودند ولی به جهت کفرشان مستحق سوختن در آتش جهنم هستند.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۱۱﴾

و نیز خداوند در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند مثلی می‌زند: همسر فرعون، وقتی گفت: پروردگارا! برای من نزد خویش، خانه‌ای در بهشت بساز و مرا از فرعون و بدی عمل وی نجات بخش و مرا از گروه ستمگران نجات بده.(۱۱)

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمۡرَأَتَ فِرۡعَوۡنَ إِذۡ قَالَتۡ رَبِّ ٱبۡنِ لِي عِندَكَ بَيۡتٗا فِي ٱلۡجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن فِرۡعَوۡنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ

ضَرَبَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَثَلٗا: مفعول به- ءَامَنُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- ٱمۡرَأَتَ: مفعول به

و نیز خداوند در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند مثال دیگری می‌زند که بر خلاف مثال قبلی است. و آن ایمان همسر فرعون، آسیه است، آن هنگام که آسیه زن فرعون گفت: پروردگارا برای من از نزد

خود رحمت فرست و خانه‌ای در بهشت برایم بساز و مرا از دست فرعون و اعمال بد وی نجات بده و از دست گروه ستمگران رهایم کن.

قصه کشته شدن آسیه قبلاً بیان آن رفت. گوید، و چون فرعون آرایشگر را کشت آسیه از فرشتگان شنید که به او نوید بهشت می‌دهند، او هم از جای برخاست و می‌گفت ای خدای موسی بر من جامه صبر بپوشان و شهادت را روزی من گردان «و برای من نزد خود خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او و از قوم ستمکاران برهان». آسیه در حالیکه روی خود را برهنه کرده بود به بارگاه فرعون رفت و گفت ای نفرین شده چقدر و تا چه وقت اولیای خدا را می‌کشی و روزی خدا را می‌خوری و به نعمت او کافر می‌شوی و سپاس نمی‌گزاری و معجزات را می‌بینی و از آن عبرت نمی‌گیری؟ فرعون به وزیران خود گفت موسی همه چیز آسیه را بر من تباه کرده است و در باره او با ایشان رایزنی کرد و رأی به کشتن او دادند دستور داد جامه‌ها و زیورهایش را از او بیرون کردند و با میخ بر زمین میخکوبش کردند و چندان بر سینه‌اش زدند تا کشته شد. البته خود به شوق دیدار بهشت مرده بود. خداوند از او خشنود باد!

وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ ﴿١٢﴾

و مریم دختر عمران که عفت خویش نگهداشت و از روح خویش در آن دمیدیم و کلمات پروردگار خویش را با کتاب‌های وی تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود.(۱۲)

وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ

مَرْيَمَ: معطوف- ٱبْنَتَ: بدل- عِمْرَٰنَ: مضاف الیه- أَحْصَنَتْ: فعل ماضی- فاعل(هی) فَرْجَهَا: مفعول به

و مریم دختر عمران را آن زنی که خداوند دامن او را از حرام و فاحش نگاه داشت و کرامت دنیا و آخرت بر او ارزانی داشت. پس در او از روح خود دمیدم. در باب باردار شدن مریم دختر عمران به عیسی عليه السلام قبلاً در جای خود سخنان مفصلی بیان داشتیم.

کسائی گوید، منظور از روح جبرئیل است که به صورت مردی ظاهر شد و منظور از پرهیزگار یعنی فرمانبردار از خداوند.

آنگاه جبرئیل در گریبان مریم دمید و همان‌دم به عیسی عليه السلام باردار شد، گفته شده است همان وقت زکریا عليه السلام هم با همسر خود در آمیخت که به یحیی عليه السلام باردار شد و هم گفته‌اند همسر زکریا سه یا شش ماه پیش از مریم باردار شده است، گویند سال تولد عیسی عليه السلام در چهل و دومین سال از پادشاهی اغوسطوس بوده است و پنجاه سال از پادشاهی اشکانیان گذشته بود در آن هنگام پادشاهی در دست ملوک الطوایف و ریاست شام و اطراف آن با قیصر پادشاه روم بود و بر شام از سوی قیصر شخصی به

نام هیرودُس یا هرادوس حکمفرمایی داشت. و مریم کلمات پروردگار خویش وقوانین و احکامی را که از جانب خداوند متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه راکه فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و نیز کتاب‌های او را تصدیق کرد یعنی کتاب‌های نازل شده از جانب خدای تعالی بر انبیاء الهی بود.

و در حدیث شریف آمده است که چهار زن از اهل بهشت

« بهترین زنان» بهشت‌اند که:

۱- خدیجه دختر خویلد ۲- فاطمه دختر محمدﷺآخرین پیغمبر خدا

۳- مریم بنت عمران ۴- آسیه دختر مزاحم زن فرعون.

بدست آوردن این مقام و صلاحیت به جهت طاعت و تقوای ایشان است نه به جهت دختر و یا همسر فلان بنده شایسته اگر چنین بود. زن نوح و زن لوط نیز از بهشتیان بودند والله اعلم.

سوره الملک

سوره «مُلک» **مکی** است و دارای سی آیه است. و در این سوره **هیچ ناسخ و منسوخی نیست**. نام‌های دیگر این سوره **واقیه** و **منجیه** است از آن جهت که خواننده‌ی آن خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می‌دهد.

در فضیلت این سوره آورده‌اند که در **حدیث شریف** آمده که همانا در قرآن سوره‌ای است که سی آیه دارد و برای خواننده‌ی خود شفاعت کند و برایش آمرزیده شود این سوره که سی آیه دارد همین سوره «ملک» است و در **حدیث شریف** به روایت **ابن عباس** آمده که: این سوره حفظ کننده از قبر و نجات دهنده است و خواننده‌ی خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 

بزرگ و بسیار با برکت است آن خدائی که پادشاهی بدست اوست، و او به همه چیز تواناست.(۱)

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ

تَبَارَكَ: فعل ماضی- الَّذِي: فاعل-بِيَدِهِ: جار و مجرور خبر مقدم-الْمُلْكُ: مبتدا مؤخر

بسیار با برکت و ثابت قدم و با دوام و بی زوال است آن خدائی که پادشاهی عالمیان بدست اوست و فرمانروائی هر دو دنیا در اختیار و قدرت اوست و کسی غیر از او نمی‌تواند ادعای مالکیت کند. **نظامی گنجوی** گفت:

کیست درین دیرگه دیرپای — کو لمن الملک زند جز خدای

همچنانکه خداوند متعال فرمود: (له ملک السموات و الارض) فرمانروایی آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست.

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و او بر همه چیز قادر و تواناست هر چه بخواهد می‌کند و کسی قادر به دفع آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند او را از انجام امری عاجز نماید و او مالک یوم الدین است و صاحب روز جزاست یعنی در آخرت کسی غیر از او نمی‌تواند حکومت و پادشاهی کند و یا بر حساب و کتاب بندگان رسیدگی

نماید. و در دادن انعام و گرفتن قادر و تواناست. هر که راکه بخواهد می‌بخشد و هر که راکه بخواهد انتقام می‌گیرد.

ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾

آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا اینکه شما را بیازماید که کدامیک از شما در عمل نیکوتر است، و او نیرومند و آمرزگار است.(۲)

ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ

ٱلَّذِى: بدل- خَلَقَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- ٱلْمَوْتَ: مفعول به- أَىُّ: مبتدا- أَحْسَنُ: خبر- عَمَلًا: تمیز

او آن خدایی است که مرگ و زندگی را پدید آورد یعنی انسان را از آب منی که یک قطره آب پست و ناچیز است بیافرید و او را صورتگری داد و سپس می‌میراند و انقطاع و جدایی روح از بدن هم در دست اوست و بعث بعدالموت با فرمان و به اختیار اوست. در آفرینش انسان قطعاً هدفی دارد و آن این است که شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوتر است و آنانکه دستورات و احکام الهی را جابجا انجام داده و از پس امتحان و آزمایش بر آمده‌اند پس آن کمال نیکوکاری نیکان است. در **مرصاد العباد نجم الدین رازی** در باره بیان فطرت ارواح آمده که:

بدانکه ... مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بندگی به کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد (محل عمل انسان) و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود. ملائکه به نور و صفای روحانی بدیدند اما قوت صفات جسمانی نداشتند بر نتوانستند گرفت، حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند اما نور و صفای روحانی نداشتند شرف بار امانت ندیدند قبول نکردند چون انسان مجموعه‌ی دو عالم روحانی و جسمانی بود او را به کرامت حمل امانت مکرم گردانیدند.

حافظ گفت:

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعه کار به نام من دیوانه زدند

جملگی ملاء اعلی کروبی و روحانی دم محبت نیارستند زد زیرا که بار محبت نتوانستند کشید چه محبت و محنت ازیک خانه‌اند و محبت و شادی از هم بیگانه.

شیخ عبدالله انصاری می‌گوید: محبت در بکوفت، محنت جواب داد:

ای من غلام آنکه از آن خود فرا آب داد. بیچاره آدمیزاد که از ظلومی و جهولی باری که اهل دو جهان از او بگریختند او در آن آویخت و محنت جاودانی اختیار کرد و شادی هر دو جهانی درباخت. قوله تعالی انا عرضنا الامانه علی السموات والارض و الجبال فابین ان یحملنها و أشفقن منها و حملها الانسان، انه کان ظلوماً جهولاً[1]

[1] - سوره احزاب، آیه ۷۲

وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ

وَهُوَ: مبتدا- ٱلۡعَزِيزُ: خبر- ٱلۡغَفُورُ: خبر ثانی

و اوست خدایی که عزیز و غالب است و هیچگاه مغلوب نگردد و آمرزگار است برای کسی‌که به سوی او از گناهان خود توبه کند و دست انابت به سوی او به تضرع و زاری دراز کند. زیرا اوست رحیم و غفور.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خداوند جهانیان را خلق نمود، در کتابی که برای خود نوشته و بر عرش در نزد خود نهاده، چنین نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب می‌گردد».

ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ﴿٣﴾

همان که هفت آسمان را تو بر تو (طبقه به طبقه) آفرید، و در آفرینش خدای رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی، پس نظر بگردان، آیا در آسمان‌ها هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟

ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ

ٱلَّذِي: بدل- خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- سَبۡعَ: مفعول به-سَمَٰوَٰتٖ: مضاف الیه- طِبَاقٗا: نعت

او همان خدایی است که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید یعنی هر آسمان را از آسمان دیگر جدا آفرید چنانکه در معراج رسول خدا ﷺ آمده که هر یک از آن طبقه را حضرت رسول رفته و با پیغمبران سلامی و درودی داشته در حق هفت آسمان مختصراً به **حدیث شریف** که در حق معراج آمده توجه‌تان را جلب می‌نمایم.

از مالک بن صعصعه ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ از شب اسراء خود به آنها چنین قصه نمودند.

و مرا جبرئیل ﷷ برده تا به آسمان دنیا رسیدیم. جبرئیل ﷷ از آنها خواست تا درب آسمان را بگشایند، پرسیدند: کیستی؟ گفت: جبرئیل، پرسیدند همراهت کیست؟ گفت: محمد ﷺ پرسیدند: مگر مبعوث شده است؟ گفت: بلی: گفتند که: خوش آمدید و صفا آوردید، (دروازه) باز شد، چون داخل شدیم آدم ﷷ را دیدم، جبرئیل ﷷ گفت: این پدر تو آدم است، بر او سلام کن، بر او سلام کردم. جواب سلام را داد و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن رفته تا به آسمان دوم رسیدیم، جبرئیل همچنین خواست تا در باز شود در باز شد. عیسی و یحیی ﷷ آنجاست و سلام کردیم و خوش آمدگویی. بعد از آن جبرئیل ﷷ مرا با خود برده تا به آسمان سوم رسیدیم. یوسف ﷷ را دیدم و همچنین رد و بدل شد. بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان چهارم رسیدیم، ادریس ﷷ را در آنجا دیدم و همچنین سلام و علیکی رفت و خوش آمدگویی.

سپس مرا با خود برده تا به آسمان پنجم رسیدیم. چون داخل شدیم هارون عليه السلام را در آنجا دیدم و همچنین رد و بدل شد.
و بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان ششم رسیدیم، در آنجا موسی را دیدم سلام و علیکی و خوش آمد گویی رفت.
بعد از آن مرا با خود برده تا به آسمان هفتم رسیدیم، آنجا هم همچنین رفت در آنجا ابراهیم را دیدم. بر او سلام دادم. و جواب سلامم را داده و گفت: فرزند صالح و پیغمبر صالح خوش آمدید. آورده‌اند که فاصله‌ی آسمان از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجاه سال راه است پس متوجه شدیم که حضرت رسول به آسمان هفتم رفته که در هر آسمان نزولی داشته و این نشان می‌دهد که آسمان طبقه طبقه است طبقه‌ای بر فراز طبقه دیگر.

مَّا تَرَىٰ فِى خَلْقِ ٱلرَّحْمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٍ

مَّا تَرَىٰ : فعل ماضی- فاعل(انت)

و آیا در آفرینش خدای رحمان هیچ عیب و نقصی می‌بینی؟ یعنی در آفرینش این آسمان‌ها هیچ شکافی و یا شکستگی‌ای نمی‌بینی.

فَٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ

فَٱرْجِعِ : فعل امر- فاعل(انت)-ٱلْبَصَرَ: مفعول به

پس دیگر چشم را بگردان و به این آسمان هفت طبقه که هیچ عیب و نقصی و یا شکاف و شکستگی‌ای در آن نیست نگاه کن.

هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ

تَرَىٰ: فعل مضارع- فاعل(انت)- مِن: حرف جر زائد-فُطُورٍ: مفعول به

آیا در تأمل و تعمق به این آسمان برای بار دوم که با دقت نظر نگریسته‌ای هیچ عیب و نقصی و یا شکافی و یا نقصانی در آن می‌بینی؟

مولانا گفت:

چون شکافم آسمان را در ظهور چون نگویم هل تری فیها فطور

ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾

پس دوباره نظر بگردان تا اینکه چشم تو به سویت خوار شده و مانده گشته باز آید.(۴)

ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ

ٱرْجِعِ: فعل امر- فاعل(انت)- ٱلْبَصَرَ: مفعول به- كَرَّتَيْنِ: مفعول مطلق- يَنقَلِبْ: فعل مضارع- ٱلْبَصَرُ: فاعل- خَاسِئًا: حال- (و)حالیه- وَهُوَ: مبتدا- حَسِيرٌ: خبر

پس دیگر بار چشم خود را برای چندمین بار بطور متوالی و پیاپی بگردان و به دقت بنگر. و در نگریستن با دقت نظر تکرار کن تا با مشاهده‌ی آسمان‌های تودرتو به نهایت مشاهده برسی یعنی به یقین برسی که ما با چه قدرتی این آسمان‌ها را آفریده‌ایم و در آفرینش آن از هیچ کسی کمک و یا پشتیبانی نخواسته‌ایم. هر چند به این آسمان‌های عجیب و غریب بنگری چشمان تو و نگاه تو خوار شده و ذلیل و افتاده باز آید.

نظامی گنجوی گفت:

پای سخن را که درازست دست — سنگ سراپرده‌ی او سر شکست
وهم تهی پای بسی ره نوشت — هم ز درت دست تهی بازگشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت — دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کردمش — ترک ادب بود ادب کردمش

وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلْنَٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَٰطِينِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴿٥﴾

و هر آینه آسمان نزدیک را به چراغ‌ها (ستارگان) آراستیم و آنها را وسیله دورکردن شیاطین قرار دادیم و برای آنها (شیاطین) عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم.(۵)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلْنَٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَٰطِينِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ

زَيَّنَّا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلسَّمَآءَ: مفعول به- ٱلدُّنْيَا: نعت- بِمَصَٰبِيحَ: جار و مجرور- وَجَعَلْنَٰهَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ها: مفعول به- رُجُومًا: مفعول به ثانی

و به درستی که آسمان نزدیک را یعنی آن آسمانی که نزدیک به زمین است به وسیله چراغهایی مراد با ستارگانی که در شب‌ها چون چراغ بدرخشند آراستیم و زینت دادیم و آنها را رانندگان و رمایندگان از برای شیاطین قرار دادیم وقتی‌که به خاطر استراق سمع قصد آسمان کنند آن شیاطین را برانند و برای آن شیاطین بعد از سوختن ایشان در دنیا به وسیله شهاب‌های آسمانی، عذاب آتش افروخته در آخرت را آماده ساختیم که در آن داخل شوند و جاودان در آن آتش بسوزند.

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٦﴾

و برای کسانی که به پروردگار خویش کافر شده‌اند عذاب جهنم است و چه بد سرانجامی است.(۶)

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ

وَلِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابُ: مبتدا مؤخر

و کسانی که به پروردگار خود کافر شدند و ایمان نیاوردند از جن و انس، بر ایشان است جهنم و آتش دوزخ.

چنانچه در **حدیث شریف** آمده که: آنهائیکه استراق سمع می‌نمایند یکی بالای دیگری قرار داشته و این سخن را می‌شنوند؟ و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به

رفیق خود برساند، به او اصابت کرده و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب بوی اصابت نمی‌کند، و آن کسیکه استراق سمع نموده است سخنی راکه شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال می‌دهد، تا این که به همین شکل، سخنی راکه شنیده‌اند به زمین انتقال داده و اخیراً به ساحر و جادوگر می‌رسانند.

وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ

بِئۡسَ: فعل ذم- ٱلۡمَصِيرُ: فاعل

و چه بد سرانجامی است آن دوزخ که در آن کافران داخل شوند و در آتش آن بسوزند

إِذَآ أُلۡقُواْ فِيهَا سَمِعُواْ لَهَا شَهِيقٗا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾

و چون در جهنم افکنده شوند در آن حال که بجوشد آوازی مانند آواز خر بشنوند.(۷)

إِذَآ أُلۡقُواْ فِيهَا سَمِعُواْ لَهَا شَهِيقٗا وَهِيَ تَفُورُ

سَمِعُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- شَهِيقٗا: مفعول به- (و)حالیه- هِيَ: مبتدا- تَفُورُ: خبر

آن هنگام که این کافران و مشرکان و ناباوران به خدای متعال در آتش افکنده شوند هم چون افکندن هیزم درآتش، برای او آوازی مانند آواز خر که صدای نکره‌ای دارد شنیده می‌شود. چون کریه‌ترین و ناسازگارترین صداها بر گوش صدای خران است. قوله تعالی: «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر»[1] «براستی زشت‌ترین صداها صدای خر است». که همه‌ی دوزخیان از شنیدن صدای آن خر بر خود می‌لرزند و در آن حال دوزخ نیز برای دوزخیان می‌جوشد همچون جوشیدن دیگ که گوشت را در داخل دیگ بالا و پائین می‌کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیاست».

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۖ كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٞ سَأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِيرٞ ﴿٨﴾

نزدیک است که از خشم پاره پاره شود و هر وقت گروهی را در آن افکنند خزانه‌داران جهنم از ایشان می‌پرسند مگر بیم رسانی سوی شما نیامده بود؟(۸)

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۖ كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٞ سَأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِيرٞ

---

[1] - سوره لقمان، آیه ۱۹

تَكَادُ: فعل مضارع - هی: (اسم کاد)-تَمَيَّزُ : فعل مضارع - (هو)فاعل، جمله خبر کاد

آن دوزخ آن هنگام که گروهی از دوزخیان در آن افکنده شوند از خشم کافران نزدیک است پاره پاره شود. پس نگهبانان و خزینه داران دوزخ چون آن حالت خشم دوزخیان را مشاهده کنند از آنان از سر توبیخ می‌پرسند آیا برای شما در دنیا بیم دهنده‌ای نیامد که شما را از چنین روزی سخت و ترسناک بیم دهد و شما را بترساند؟

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ 

(دوزخیان) گویند: چرا بیم رسانی سوی ما آمده بود اما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نازل نکرده و شما نیستید مگر در گمراهی بزرگ.(۹)

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ

جَاءَنَا : فعل ماضی- (نا) مفعول به-نَذِيرٌ : فاعل

دوزخیان گویند آری بدرستی که به ما پیغمبری بیم دهنده آمد. از ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: براستی من ترساننده از مرگ و روز رستاخیز هستم.

مولانا گفت:

او همی جوشید از تف سعیر — عقل میگفتش الم یا تک نذیر؟!
او همی گفت از شکنجه و از بلا — همچو جان کافران قالوا بلی

فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ

نَزَّلَ: فعل ماضی- لفظ اللَّهُ: فاعل- مِن: حرف جر زائد- شَيْءٍ : مفعول به-أَنتُمْ : مبتدا- فی ضَلَالٍ: جار و مجرور خبر

پس آنچه که پیغمبران ما را از عذاب روز رستاخیز ترساندند تکذیب کردیم و قول آن ترساننده و هشدار دهنده را باور نکردیم و گفتیم: خداوند چیزی از بعث و حشر و روز جزا به سوی ما نفرستاده است در حالیکه فرستاده بود که آنها باور نداشتند. شما جز در گمراهی بزرگ نیستید و جایگاهتان آتش دوزخ است و این آتش سزاوار شماست پس در آن بسوزید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و به دوزخ می‌افکنند، آنچه راکه در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟ می‌گوید: شما را بکار نیک امر می‌کردم، ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم، و شما را از کاربد منع می‌کردم ولی خودم آن را مرتکب می‌شدم.

وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ  (۱۰)

و گویند: اگر ما می‌شنیدیم و تعقل می کردیم، از زمره‌ی دوزخیان نبودیم.(۱۰)

وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ

(نا) اسم کان- نَسۡمَعُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)، خبر کان

کافران می‌گویند اگر ما در دنیا گفتار بشیر و نذیر پیغمبران را می‌شنیدیم و معجزات ایشان را بدون چون و چرا می‌پذیرفتیم و علامات صدق نبوت راکه بر صفحات احوال ایشان آشکار بود تکذیب نمی‌کردیم و به آنچه که خدای تعالی بر ما از کتاب و احکام الهی و فرائض نازل کرده عمل می‌کردیم بلکه در آن تعقل می‌ورزیدیم به چنین روزی گرفتار نمی‌شدیم. و در زمره‌ی اهل دوزخ جای نمی‌گرفتیم.

فَٱعۡتَرَفُواْ بِذَنۢبِهِمۡ فَسُحۡقٗا لِّأَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ  (۱۱)

پس به گناه خویش اعتراف کردند پس لعنت باد اهل دوزخ را.(۱۱)

فَٱعۡتَرَفُواْ بِذَنۢبِهِمۡ فَسُحۡقٗا لِّأَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ

فَٱعۡتَرَفُواْ : فعل ماضی- (و)فاعل- فعل و فاعل محذوف- فَسُحۡقٗا : مفعول مطلق

دوزخیان به گناهشان و به کفرشان و تکذیبشان اعتراف کردند و خود را سزاوار آتش جهنم دانستند چونکه دیگر راه گریزی و یا راه تکذیبی در آن دنیا وجود ندارد پس لعنت باد بر اهل دوزخ که با اعمال و عقیده کفر آمیز خود مستحق چنین عذابی شده‌اند و دور باد از رحمت خداوند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش (دوزخ) به خوشگذرانی‌ها، و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده است».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ  (۱۲)

هر آینه کسانی که از پروردگار خویش غایبانه می‌ترسند برای آنها (در آخرت) پاداش بزرگی است.(۱۲)

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ

ٱلَّذِينَ: اسم اِنَّ- يَخۡشَوۡنَ: فعل مضارع- (و)فاعل- رَبَّهُم: مفعول به- لَهُم: جار و مجرور خبر مقدم- مَّغۡفِرَةٌ: مبتدا مؤخر

براستی کسانی که از پروردگار خویش غایبانه می‌ترسند. یعنی به خدا ایمان آورده و رسول را اطاعت و پیروی کرده و احکام الهی را در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند و در مقابله باگناه از خدای خود ترسیدند در آخرت آمرزش و پاداشی بزرگ بر آنهاست. رحمت خداوند در آن دنیا از آن ترسندگان در این دنیاست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «خداوند متعال رحمت را صد قسمت نموده است، نود و نه قسمت را نزد خود نگه داشته، و یک قسمت را بر روی زمین نازل نموده است، و از همین یک قسمت است که مردم به یکدیگر رحم می‌کنند، حتی اسب پایش را بلند نگه می‌دارد تا مبادا به کره‌اش آسیب برسد».

وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ 

و اگر سخن خود را پنهان کنید و یا آن را آشکار کنید. بی گمان خداوند به آنچه که در سینه‌هاست داناست.(۱۳)

وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ

أَسِرُّواْ: فعل امر- (و)فاعل- قَوۡلَكُمۡ: مفعول به

چه سخن خود را در باره‌ی پیغمبر پنهان سازید یا آن را آشکار کنید هر دو در نزد او یکسان است. یعنی در باب حضرت رسول ﷺ سخنان ناشایسته در پنهانی می‌گفتند.

إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ

ـه: اسم اِنَّ- عَلِيمُۢ: خبر اِنَّ

بی گمان که خداوند به آنچه که در سینه‌ها پنهان می‌دارید می‌داند و به راز درون دلها آگاه است.

أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ 

آیا کسی که خلق کرد نداند؟ و او همانا باریک بین و کاردان است.(۱۴)

أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ

لا: حرف نفی- يَعۡلَمُ: فعل مضارع- فاعل(هو)- مَنۡ: مفعول به- هُوَ: مبتدا- ٱللَّطِيفُ: خبر- ٱلۡخَبِيرُ: خبر ثانی

آیا خداوند که خود خلق کننده انسانها و جن‌ها و کائنات یعنی عالم و عالمیان است، آنچه که در درون دل شما می‌گذرد نمی‌داند؟ و او به همه دقایق امور و رمز و رازها که در دلها پنهان است داناست و به پوشیده‌ها آگاه است و هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست.

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُوا۟ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا۟ مِن رِّزْقِهِۦ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ ﴿۱۵﴾

اوست که برای شما زمین را رام کرد، پس در اطراف آن راه روید و از روزی او بخورید و باز گشت سوی اوست.(۱۵)

هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُوا۟ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا۟ مِن رِّزْقِهِۦ ۖ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِي: خبر- جَعَلَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- ٱلْأَرْضَ: مفعول به- ذَلُولًا: مفعول به دوم

اوست کسی که برای شما زمین را رام گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید پس در اطراف و جوانب آن زمین راه بروید و از روزی حلالی که خدا برای شما مقرر و معین کرده است بخورید.

از در بخشندگی و بنده نوازی — مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
حاجت موری به علم غیب بداند — در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما

وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ

إِلَيْهِ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلنُّشُورُ: مبتدا مؤخر

و بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست پس شکرگزاری و سپاسداری خدای رحمان را به جای آورید و از او اطاعت و فرمانبرداری کنید.

ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿۱۶﴾

ای کافران! آیا از آن کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید از آنکه شما را به زمین فرو برد پس ناگهان زمین جنبش کند (بلرزد).(۱۶)

ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ

ءَأَمِنتُم: فعل ماضی- تم: فاعل- مَّن: مفعول به- أَن يَخْسِفَ: فعل مضارع منصوب- فاعل(هو)

ای کافران و ای مشرکان! آیا از آن کسی که در آسمان است زیرا اعراب بر این باور بودند که خداوند در آسمان است و در سفر معراج نیز رسول الله ﷺ او را در بالای آسمان‌ها زیارت کرده، ایمن شده‌اید؟ که شما را بعد از اینکه زمین را برایتان رام و مسخره کرده نتواند در زمین فرو برد مانند قارون که او را زمین فرو بلعید و یا قوم ثمود که در زیر آوارهای زمین باقی مانده‌اند. خداوند قادر است هر چه خواهد و به هر که خواهد و هر وقت که بخواهد عذاب بفرستد. پس ایمن و آسوده منشینید و سر عقل بیائید که آن برای شما بهتر است.

أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿۱۷﴾

و یا از آنکه در آسمان است ایمن شده‌اید که باد سنگبار بر شما فرستد و به زودی خواهید دانست بیم دادن من چگونه خواهد بود؟(۱۷)

أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا

آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که از آسمان تند بادی پر از سنگریزه بر شما فرستد و شما را زیر کوهی از آن دفن کند؟ یا ایمن شده‌اید از آنکه فرو فرستد سنگریزه بر شما چنانکه برقوم لوط فرستاده است؟

فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ

فَسَتَعْلَمُونَ: فعل مضارع مستقبل- (و)فاعل-كَيْفَ : خبر مقدم- نَذِيرِ: مبتدا مؤخر

پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است؟ آن هنگام که عذابم را معاینه و مشاهده کنید آن موقع خواهید فهمید ولی کار از کار گذشته و دیگر خیلی دیر شده است.

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۱۸﴾

و به تحقیق کسانی که پیش از آنها بودند نیز تکذیب کردند و تعرض من چه سخت بود.(۱۸)

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

كَذَّبَ : فعل ماضی-الَّذِينَ: فاعل- فَكَيْفَ: خبر كَانَ-نَكِيرِ: اسم کان

و به تحقیق پیغمبران خود را تکذیب کردند آنانکه پیش از این زمان بودند یعنی تکذیب کنندگان کافران امت‌های گذشته پس عقوبت من بر آنها چه سخت بود و چگونه بود عذابی که بر آنان نازل کرده‌ام.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامیکه خداوند (در دنیا) بر مردمی عذابی را نازل نماید، این عذاب دامنگیر همگان خواهد گردید، ولی در قیامت هر کس مسئول اعمال خودش می‌باشد».

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ ۚ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ ۚ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿۱۹﴾

آیا پرندگان بالای سر خودشان را که بال گشوده و گاه فرو می‌بندند و جز خدای رحمان کسی آنان را نگاه نمی‌دارد نمی‌بینند؟ بی گمان او به هر چیز بیناست.(۱۹)

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ ۚ

أَوَلَمْ يَرَوْا : فعل مضارع- (و)فاعل- صَافَّاتٍ: حال- يَقْبِضْنَ: فعل مضارع- (ن)فاعل

آیا به سوی مرغان که در هوا در بالاسرشان صفها بر کشیده‌اند نمی‌نگرند و نمی‌بینند که بالهای خود را می‌گشایند و فرو می‌بندند؟

يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ ۚ

يُمۡسِكُهُنَّ: فعل مضارع- هُنَّ: مفعول به- ٱلرَّحۡمَٰنُۚ: فاعل

آیا ایشان را در هوا به خلاف طبع یا در حال قبض و بسط که هر یک از انواع پرندگان را شکلی و هیأتی و صورتی و طبیعتی خاص دارد چه کسی نگاه داشته است و اسباب غذای آن پرندگان و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته و چه کسی آن را فراهم کرده است؟

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءِۭ بَصِيرٌ

ـه: اسم إِنَّ- بَصِيرٌ: خبر إِنَّ

به درستی که او به هر چیز بیناست. و با علم غیب خود همه را می‌داند و قادر هست هرگاه به هر که بخواهد عذاب نازل کند.

أَمَّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ جُندٞ لَّكُمۡ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِۚ إِنِ ٱلۡكَٰفِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾

آیا سپاه شماست در قبال خدای رحمان یاریتان کند؟ حقا که کافران جز در فریب نیستند.(۲۰)

أَمَّنۡ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ جُندٞ لَّكُمۡ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِۚ

أَمَّنۡ: مبتدا- هَٰذَا: خبر- ٱلَّذِي: بدل- هُوَ: مبتدا- جُندٌ: خبر

آیا سپاه شماست که در قبال خدای رحمان یاریتان می‌کند؟ این آن کسی است که از روی حمایت اوست که مددکار و فرمانده لشکر و فرمانرواست که شما را یاری می‌دهد. بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان شما را باز دارد و یا آن را از شما دفع کند و این صفت رحمانیت خداوند در دنیاست که رحمتش بر همه چیز و همه کس گسترده و فراگیر است.

إِنِ ٱلۡكَٰفِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ

ٱلۡكَٰفِرُونَ: مبتدا- فِي غُرُورٍ: جار و مجرور خبر

کافران جز در فریب نیستند. چونکه شیطان آنان را به مال و حرص دنیا مشغول ساخته و در واقع تصور می‌کنند که دنیای دیگری و حساب و کتابی و قیامتی در کار نیست.

شیخ سعدی در گلستان آورده که:

جان در حمایت یک دم است دنیا وجودی میانِ دو عدم، دین به دنیا فروشان خرند، یوسف بفروشند تا چه خرند؟ الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان[1].

بقولِ دشمن، پیمان دوست بشکستی ببین از که بریدی و با که پیوستی؟

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان.

[1]- سوره یس، آیه ۶۰

وامش مده آنکه بی نمازست		گرچه دهنش زفاقه بازست
کو فرض خدا نمی‌گزارد		از قرض تو نیز غم ندارد
امروز دومرده بیش گیرد مرکن[۱]		فردا گوید تربی از اینجا برکن

أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ ۚ بَل لَّجُّوا۟ فِى عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿۲۱﴾

یا آنکه روزیتان دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد، بلکه در سرکشی و رمیدگی اصرار ورزند.(۲۱)

أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ

أَمَّنْ: مبتدا- هَٰذَا: خبر- ٱلَّذِي: بدل- يَرْزُقُكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- فاعل(هو)

آنکه روزیتان می‌دهد اگر آن روزی را خدای تعالی از شما باز دارد اعم از باران و غیره چه کسی آن را برای شما فرو می‌ریزاند.

بَل لَّجُّوا۟ فِى عُتُوٍّ وَنُفُورٍ

لَّجُّوا۟: فعل ماضی- (و)فاعل

بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند و در سرکشی و طغیان پا فشاری می‌کنند خالق و رازق فقط اوست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچکس صابرتر در مقابل اذیتی که می‌بیند، از خداوند متعال نیست، (کفار) بوی نسبت فرزند داشتن را می‌دهند، و او به آنها تندرستی بخشیده و رزق و روزی می‌دهد.

أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۲۲﴾

پس آیا کسی که نگونسار راه می‌رود، راه یافته‌تر است یا آنکس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟(۲۲)

أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ

مَن: مبتدا- يَمْشِى: فعل مضارع- فاعل(هو)- مُكِبًّا: حال- أَهْدَىٰٓ: خبر- يَمْشِى: فعل مضارع- فاعل(هو)- سَوِيًّا: حال

آیا آن کسی که نگونسار و بر روی راه می‌رود راهیاب‌تر است یا کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست قدم بر می‌دارد و همه‌ی اطراف را مشاهده کرده و در روشنایی و نور راه می‌رود؟ چونکه کافران و مشرکان در روز قیامت نگونسار و بر روی افتاده راه می‌روند بر خلاف انسان‌های مؤمن که ایستاده راه می‌روند و در راه راست و درست و مستقیم حرکت می‌کند. پس مسلماً یکسان نخواهند بود.

---

[۱] - مرکن: لگن و تغار بزرگ

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟

قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ  (۲۳)

بگو (ای پیغمبر) اوست که شما را آفرید و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دلها پدید کرد اما کمتر سپاسگزاری می کنید.(۲۳)

قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَـٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِىٓ: خبر- أَنشَأَكُمْ: فعل ماضی-کُم: مفعول به- فاعل(هو)-قَلِيلًا: مفعول مطلق

بگو ای پیغمبر ﷺ تنها اوست که شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و برای شما گوش‌ها قرار داد تا به وسیله‌ی آن بشنوید و چشم‌ها را آفرید تا به وسیله‌ی آن ببینید و دلها قرار داد تا به وسیله‌ی آن در صنع خدا عاقلانه و عارفانه بیندیشید.

در **بوستان شیخ سعدی** آمده:

ترا آنکه چشم و دهان داد و گوش، اگر عاقلی، در خلافش مکوش
بدیعی که شخص آفریند زگِل روان و خرد بخشد و هوش و دل
نه در ابتدا بودی آب منی؟ اگر مردی، از سر بدر کن منی
لطیف کرم گستر کار ساز که دارای خلق است و دانای راز
قدیمی نکوکار و نیکی پسند به کلک قضا در رحم نقشبند
دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری؟
ز ابر افکند قطره‌ای سویم ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لولوی لا لا کند وزین صورتی سرو بالا کند
برو علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکیست
مهیاکن روزی مار و مور اگر چند بی دست و پایند و زور
دگر ره به کتم عدم در برد وز آنجا به صحرای محشر برد
جهان متفق بر الهیتش فرو مانده در کنه ماهیتش

و حال آنکه شما کم شکر می‌گزارید. و شکر نعمت پروردگار را جز اندکی به جای نمی‌آورید.

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور».

شیخ سعدی در حق شکر و سپاسگزاری گفته است که:

نفس می نیارم زد ز شکر دوست که شکر ندانم که در خورد اوست
عطائیست هر موی از او بر تنم چگونه به هر موی شکری کنم!

ستایش خداوند بخشنده را　　که موجود کرد از عدم بنده را
گر تو شکر کردی که با دیده‌ای　　وگرنه تو هم چشم پوشیده‌ای
مکن گردن از شکر منعم مپیچ　　که روز پسین سر بر آری به هیچ

قُلْ هُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

بگو اوست که شما را در زمین خلق کرد و در پیشگاه او محشور می‌شوید.(۲۴)

قُلْ هُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

قُلْ: فعل- فاعل(انت)-هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِى: خبر-ذَرَأَكُمْ: فعل ماضی-کُم: مفعول به- فاعل(هو)

او کسی است که شما را در زمین پدید آورده و تکثیر نموده و پخش و پراکنده کرده است آن هم با اختلاف زبان‌ها و گویش ها و به شکل‌ها و رنگ‌های مختلف. بدانید که سرانجام به سوی او محشور می‌شوید هر چند پراکنده شده‌اید در روز قیامت همه را یکجا محشور و جمع می‌کند و به حساب و کتاب اعمال شما رسیدگی می‌کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد ﷺروایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می‌گردند» سهل ﷺمی‌گوید: و در آن زمین برای هیچ کس هیچ علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾

کافران می گویند اگر راست می گوئید این وعده کی فرا می‌رسد؟(۲۵)

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ

يَقُولُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل-مَتَىٰ: مفعول فیه- خبر مقدم محذوف- هَٰذَا: مبتدا مؤخر- ٱلْوَعْدُ: بدل- تُم: اسم کان-صَٰدِقِينَ: خبرکان

آن کافران و مشرکان به پیغمبرﷺ و یاران او می‌گویند. این وعده‌ای که شما در حق حشر و نشر می‌گوئید اگر از راستگویان هستید کی و چه وقت فرا می‌رسد؟

قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

بگو براستی علم نزد خداست، و من فقط بیم رسانی آشکارم.(۲۶)

قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ

ٱلْعِلْمُ : مبتدا- عِندَ: مفعول فیه- لفظ ٱللَّهِ: مضاف الیه، عِندَ ٱللَّهِ: خبر

در جواب این کافران، که می‌گویند قیامت کی می‌شود ای پیغمبر به ایشان بگو که جز این نیست که علم قیامت نزدیک خدای تعالی است و کسی غیر از او از آن اطلاع ندارد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می‌پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ پیغمبر خدا ﷺ به طرف خردسال ترین‌شان نگاه کرده و می‌فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می‌گردد».

وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَنَا۠: مبتدا- نَذِيرٌ: خبر-مُّبِينٌ: نعت

ای مشرکان براستی جز این نیست که من بیم دهنده‌ی آشکاری هستم و به زمان آمدن قیامت دانا نیستم.

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴿۲۷﴾

و چون عذاب را نزدیک بینند (وعده را) چهره‌های کسانیکه کافر شدند بد ریخت شود و گفته شود: این است آنچه آن را می‌طلبیدید.(۲۷)

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ

رَأَوْهُ: فعل ماضی- (و)فاعل- ه: مفعول به- زُلْفَةً : مفعول به ثانی

پس آن هنگام که موعود فرا رسد یعنی قیامت نزدیک گردد چهره‌های کافران بد ریخت و زشت شود یعنی اثر غم و اندوه بر چهره‌هایشان پیدا و آشکار گردد و به ایشان گفته شود این است آنچه آن را می‌طلبیدید. و در دنیا به آمدن آن عجله داشتید و به استهزاء و تمسخر می‌گفتید قیامتی که شما وعده می‌دهید کی فرا می‌رسد؟

امام زاهد (رح) فرموده که کافران پیوسته آرزوی مرگ پیغمبر ﷺ و یاران او را می‌کردند حق سبحانه و تعالی به حبیب خود فرمود که:

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۸﴾

بگو به من خبر دهید، اگر خدا مرا و هر که با من است هلاک کند یا بر ما رحمت کند پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟(۲۸)

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا

أَهْلَكَنِىَ: فعل ماضی- (ن)وقایه- (ی): مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

ای محمد ﷺ! به این مشرکان بگو اگر خداوند مرا و کسانی که با من‌اند از صحابه رضی الله عنهم و مؤمنان را هلاک گرداند یا به ما ببخشد و رحمت کند و اجل ما را تا میعاد معینی به تأخیر اندازد.

فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

فَمَن: مبتدا- يُجِيرُ: فعل مضارع- فاعل(هو)-ٱلْكَٰفِرِينَ: مفعول به
پس چه کسی ای کافران! شما را از عذاب دردناک و الم انگیز نجات می‌دهد؟ هیچ راه نجات و فراری از عذاب الهی نیست اگر چه به فرض خداوند پیغمبر و مؤمنان او را هلاک کند یعنی هلاک پیغمبر و مؤمنانش راه چاره‌ای از رهایی عذاب الهی برای شما نخواهد بود.

قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٩﴾
بگو او خدای رحمان است به او ایمان داریم و به او توکل می‌کنیم و خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است.(۲۹)

قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا

هُوَ: مبتدا-ٱلرَّحْمَٰنُ: خبر
ای پیغمبر ﷺ! به کافران بگو فقط ایمان آوردن به او و تصدیق رسول و کتاب او سبب نجات شماست و شما را از عذاب الم انگیز رهایی می‌بخشد، اوست خداوند بزرگ رحمان و بخشنده به او ایمان آورده‌ایم نه به غیر او. و به او توکل کرده‌ایم و کارهایمان را به او واگذار می‌کنیم زیرا تنها چاره‌ساز کار توکل کنندگان اوست.

فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ

فَسَتَعْلَمُونَ: فعل مستقبل- (و)فاعل-مَنْ: مفعول به-هُوَ: مبتدا- فِى ضَلَٰلٍ: جار و مجرور خبر
پس به زودی خواهید دانست که چه کسی یعنی ما که به خدا ایمان آورده و به او توکل می‌کنیم در گمراهی آشکار هستیم؟ یا شمایی که او را باور ندارید و به بتان روی آورده و به اموال و فرزندان و قوم خود مباهات و افتخار می‌کنید [در گمراهی آشکار هستید؟]

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍۭ ﴿٣٠﴾
بگو: (ای پیغمبر) به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرو رود، چه کسی آب روان را برای شما می‌آورد؟(۳۰)

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍۭ

أَرَءَيْتُمْ: فعل ماضی- تُم: فاعل- مَآؤُكُمْ: اسم أَصْبَحَ - غَوْرًا: خبر أَصْبَحَ
ای پیغمبر ﷺ! به کافران و مشرکان بگو. به من بگوئید اگر آب شما در زمین فرو رود پس چه کسی آن را برای شما به صورت آب جاری و روان می‌آورد؟ پس بدانید ای مشرکان فقط خداوند قادر به این کار است. پس چرا در بندگی خود به او شریک قائل می‌شوید و بتانی را می‌پرستید که هیچ قدرتی ندارند؟

مولانا گفت:

مقرئی می‌خواند از روی کتاب ماؤکم غوراً ز چشمه بندم آب



سوره قلم

سوره «قلم» دارای پنجاه و دو آیه و مکی است و گفته‌اند اولین سوره‌ای است که بعد از سوره‌ی «اقرأ» نازل شده و به قول ابن عباس دو آیه یعنی آیه ٤٨ و ٤٩ در مدینه فرو آمده است. گفته‌اند در این سوره دو آیه به آیت سیف منسوخ است که در جای خود اشاره خواهد شد. و باقی آیت محکم است. علت نامگذاری این سوره به نام «القلم» بدانجهت است که خداوند در آغاز این سوره به خاطر ارج نهادن به قلم بدان سوگند یاد کرده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند.

عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ من قرأ سوره ن والقلم اعطاه الله عز وجل ثواب الذین حسن الله اخلاقهم».

از ابی بن کعب گفت: که پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

کسی که سوره «ن والقلم» را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاق‌اند به او می‌دهد».

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

نٓ ۚ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

نون، و قسم به قلم اعلی و به آنچه که فرشتگان می‌نویسند.(۱)

نٓ ۚ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

(و)قسم- وَٱلْقَلَمِ: مجرور- مَا: حرف مصدری-يَسْطُرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

« نون » این حرف نیز به مانند حرف‌های اول سوره‌های قبل همچون «الم» از مقطعه است که دلالت بر اعداد و به قانون حساب دارد. که فهم هر کس بدان نرسد. و رازی است بین رسول خدا ﷺ و خدای خویش. سوگند به چیزی که می‌نویسند پس سوگند خوردن خداوند به قلم نوشتار، نشانه‌ی عظمت صاحبان قلم، و حرمت نوشته‌ها در آئین اسلام است.

« وَمَا يَسْطُرُونَ » و دیگر خداوند سوگند خورد به آنچه می‌نویسند از احکام وحی به آنچه اصحاب قلم از آسمانیان و زمینیان می‌نویسند از کتاب و کلام. در تبیان از ابن هیثم رحمه الله نقل است که نون دهن است و قلم زبان و مایسطرون آنچه حفظه بر بنده می‌نویسند. که حق تعالی به این چیزها سوگند فرموده.

و در **حدیث شریف** آمده که: «در حقیقت اولین چیزی را که خداوند سبحانه و تعالی آفرید قلم بود پس از آن «نون»- یعنی دوات- را آفرید.

مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار زیاد است. پس فرمود: « بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا در آینده روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخن نگفت». پس حق تعالی به این‌ها سوگند یاد کرد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خداوند جهانیان را خلق نمود، در کتابی که برای خود نوشته و بر عرش در نزد خود نهاده، چنین نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب می‌گردد. پس اولین چیزی که بعد از خلقت جهانیان خداوند بدان اقدام کرد قلم و کتاب و نوشتن بود حال جواب قسم این است که:

مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٖ ﴿٢﴾

به نعمت و فضل پروردگارت تو دیوانه نیستی.(۲)

مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٖ

أَنتَ: اسم مَآ - بـ: حرف جر زائد- بِمَجۡنُونٖ: خبر مَآ

این جواب قسم است: تو ای محمد ﷺ به نعمت و فضل و کرم پروردگارت و به نعمت الهی و لطفی که خدای تعالی در حق تو ارزانی داشته است یعنی نبوت را به تو بخشیده است دیوانه نیستی. پس سخنان دشمنان شما در حق تو که می‌گویند دیوانه است یا ساحر است سخنی پوچ و بی محتواست.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجۡرًا غَيۡرَ مَمۡنُونٖ ﴿٣﴾

و هر آینه این پاداشی بی منت است.(۳)

وَإِنَّ لَكَ لَأَجۡرًا غَيۡرَ مَمۡنُونٖ

لَكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ- (ل) ابتداء-لَأَجۡرًا: اسم إِنَّ

و براستی به خاطر تحمل بار نبوت ای پیغمبر ﷺ برای تو مزد و ثوابی است بدون منت که بر تو اعطا کرده می‌شود مزدی و پاداشی که منقطع نشود و جاودان و همیشگی و بی منت باشد.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ﴿٤﴾

و تو هر آینه خوئی بغایت بزرگ و نیکوداری.(۴)

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ

ك: اسم إِنَّ-لَعَلَىٰ خُلُقٍ: جار و مجرور خبر

و براستی تو بر خُلقی عظیم و بغایت نیکو و بزرگ هستی. و اخلاقی داری که از قرآن الهام گرفته شده است، شجاع- صبور، متین، یتیم نواز، غریب نواز، با ادب و با حیا و با گذشت. در کتاب یهود(تورات) آمده است «پیامبری در آخرالزمان ظاهر خواهد شد که بهترین پیامبران است و امت او بهترین امت‌هایند آنان گواهی می‌دهند که خدایی جز پروردگار نیست در هر جای بلندی خدا را تکبیر می‌گویند، آنها در نماز خود صف می‌کشند همانطور که برای جنگ صف می‌بندند، دلهای ایشان کتابهایشان است روز قیامت همگی با چهره‌ی درخشان برانگیخته می‌شوند، نام آن پیامبر احمد است امت او ستایش گران خدایند و در حال سختی و راحتی خدا را می‌ستایند، زادگاه او مکه و محل هجرت‌اش مدینه است، آنها با هر دشمنی که بر خورد کنند فرشتگان با ایشان‌اند در حالی که نیزه همراه دارند، خداوند به آن‌ها چنان مهر دارند که پرنده نسبت به جوجه‌هایش، ایشان وارد بهشت می‌شوند، یک سوم ایشان بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، یک سوم آنها که گناهانی دارند خداوند می‌آمرزدشان و یک سوم آنها که دارای گناهان بزرگ باشند خداوند می‌فرماید ببریدشان و اعمال آنها را بسنجید فرشتگان اعمال ایشان را می‌سنجند و می‌گویند پروردگارا آنها به خود ستم کرده‌اند و گناهان ایشان همچون کوه‌ها سنگین است ولی در عین حال شهادت به لا اله الا الله داده‌اند خداوند می‌فرماید سوگند به عزت خودم نمی‌توانم کسی را که با خلوص شهادت داده است با کسی که به من کافر بوده است برابر داشته باشم».

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾

پس به زودی خواهی دید و ایشان نیز خواهند دید.(۵)

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ

فَسَتُبْصِرُ : فعل مستقبل- فاعل(انت)- يُبْصِرُونَ: فعل مضارع- فاعل(و)

پس زود باشد ای محمد ﷺ ببینی و دشمنان تو از اهل مکه بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان آن موقع معلوم گردد که شما دیوانه هستی یا آنکه نبوت ترا رد کردند دیوانه‌اند.

بِأَييِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

که به کدام یک از شما دیوانگی است.(۶)

بِأَييِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ

بِأَييِّكُمُ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْمَفْتُونُ: مبتدا مؤخر

آن موقع یعنی در روز قیامت متوجه می‌شوید دیوانه شمائید یا ما آنکه ترا دیوانه خوانند در واقع خود دیوانه‌اند که به خاطر حرص و شهوت و مال دنیا که فانی است با آخرت که باقی است معاوضه کردند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾

براستی پروردگار تو او داناتراست به کسی که از راهش گم شده است، و هم او به راه یافتگان داناتر است.(۷)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ

رَبَّكَ: اسم إِنَّ - هُوَ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبرجمله خبر إِنَّ - هُوَ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

بدرستی که آفریدگار تو به کسیکه از راه راست گمراه شده داناست و همچنین او به کسانیکه به سوی دینش راه یافته و هدایت شده‌اند داناتر است.

فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

پس از دروغگویان اطاعت مکن.(۸)

فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ

فَلَا تُطِعِ : فعل مضارع مجزوم- فاعل(انت)- ٱلْمُكَذِّبِينَ: مفعول به

پس ای پیغمبرﷺ از دروغگویان اطاعت مکن چونکه نعمت نبوت بی منت بر تو نهادیم و حال آنکه کافران ترا به پیروی از دین آبا و اجداد خود دعوت می‌کنند.

وَدُّوا۟ لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

کافران آرزو دارند که تو نرمی کنی و آنان نیز نرمی کنند.(۹)

وَدُّوا۟ لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ

وَدُّوا۟ : فعل ماضی- (و)فاعل-تُدْهِنُ: فعل مضارع- (انت)فاعل

ای پیغمبرﷺ کافران دوست دارند اینکه تو ملامت و نرمی از خود نشان بدهی تا ایشان نیز از خود نرمش و ملایمت نشان بدهند بدین ترتیب بتوانند به اهداف شوم خودکه همانا پیروی از آئین آبا و اجداد ایشان است دست یابند پس حواست جمع باشد که مبادا کوچکترین نرمشی و چراغ سبزی از خود نشان بدهی.

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾

و اطاعت مکن از هر بسیار سوگند خورنده پستی.(۱۰)

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ

لَا تُطِعْ : فعل مضارع مجزوم- فاعل(انت)-كُلَّ: مفعول به

و از هر سوگند خورنده پست و دروغگو اطاعت مکن که او ابوجهل و یارانش و امثال او هستند که در فکر و اعتقاد خوار و ذلیل و حقیر هستند.

هَمَّازٍ مَّشَّآءٍۭ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾

هر عیب کننده‌ای که پیوسته سخن چینی می کند. (۱۱)

هَمَّازٍ مَشَّآءِۭ بِنَمِيمٍ

هَمَّازٍ: نعت- مَشَّآءِۭ: نعت

در پشت سر مردم عیب کننده و در روی ایشان طعنه زننده و رونده به سخن چینی میان مردم یا غمزه کننده یعنی کسی که سخن این و آن را برای دیگران به منظور فساد و تباهی می‌برد و می‌آورد.

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

مانع خیر است و ستمگر گناهکار است.(۱۲)

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

مَّنَّاعٍ: نعت

باز دارنده از کار خیر و یا منع کننده از ایمان و احسان و خیر، ستم کننده متجاوز بسیار گناه و یا بسیار زیانکار.

عُتُلٍّۭ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾

و با همه‌ی اینها درشت خوی و حرام زاده است.(۱۳)

عُتُلٍّۭ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ

عُتُلٍّۭ: نعت

و با همه‌ی اینها سخت روی و درشت خوی و حرام زاده است که پدر او معلوم نیست. **عُتُلٍّۭ**: به معنی درشت خوی و جفاکار- **زَنِيمٍ**: کسی که در اصل و نسبش حرام زاده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از حارثه بن وهب خزاعی ﷺ روایت است که گفت:« از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «آیا نمی‌خواهی که ترا از اهل بهشت خبر دهم؟ (اهل بهشت) مردمان ضعیف و ناتوانی‌اند که اگر در باره‌ی چیزی بخدا قسم بخورند، خداوند سخن آنها را راست می‌سازد، و آیا نمی‌خواهی که ترا از اهل دوزخ خبر دهم؟ (اهل دوزخ) مردمان سرکش، فربه، خود خواه و مستکبری هستند»

أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

برای آنکه صاحب مال و فرزندان است.(۱۴)

أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ

هو: اسم كَانَ -ذَا: خبر كَانَ

برای آنکه مالدار و صاحب پسران است آیا چنین کسی را فرمان می‌بری؟ پس از ایشان اطاعت مکن.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

زمانیکه آیه‌های ما را بر او بخوانند گوید افسانه‌های گذشتگان است.(۱۵)

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ

إِذَا: مفعول فیه-تُتْلَىٰ : فعل مضارع مجهول- ءَايَٰتُنَا : فاعل- (نا) مضاف الیه

و چون آیت‌های ما بر وی خوانده شود گوید این افسانه پیشینیان است.

سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ ﴿١٦﴾

زود باشد که بر بینی او داغ نهیم.(۱۶)

سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ

سَنَسِمُهُۥ: فعل مضارع- ه: مفعول به- فاعل(نحن)

زود باشد که بر بینی او علامت کنیم یا او را سیاه روی سازیم یا عیب او آشکار سازیم که نتواند آن عیب را بپوشاند.

إِنَّا بَلَوْنَٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا۟ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾

هر آینه ما ایشان را آزمودیم چنانکه صاحبان بوستان را آزمودیم آنگاه که سوگند خوردند که صبحگاهان میوه‌ی آن را حتماً بچینند.(۱۷)

إِنَّا بَلَوْنَٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ

(نا) اسم اِنَّ- بَلَوْنَآ : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به، جمله خبر

هر آینه ما اهل مکه را به قحط و زوال نعمت آزمودیم همچنانکه ما صاحبان بوستان را آزموده بودیم. ابتداء این قصه آنست که رسول خداﷺچون از قریش و اهل مکه بغایت برنجید، بر ایشان دعاء بد گفت، گفت: بار خدایا بطش[1] خود بر ایشان گمار، و کار روزی بر ایشان سخت کن و ایشان را سالها قحط و نیاز پیش آر، چنانکه در روزگار یوسف مصریان را بود. الله تعالی دعاء رسول خدا اجابت کرد تا باران آسمان و نبات زمین از ایشان باز ایستاد و راه طعام بر ایشان بسته شد، و سالها در آن قحط و نیاز مردار و استخوان خوردند. رب العالمین ایشان را مثل زد به خداوندان آن بستان. و ایشان سه برادر بودند در صنعاء یمن بستانی داشتند، بدو فرسنگی صنعاء از پدر ایشان باز مانده و به میراث به ایشان رسیده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما و هم انگور. و پدر ایشان مردی صالح بود. هر سال ربع آن بستان سه قسم می‌کرد، قسمی وجه عمارت و نفقه‌ی بستان و قسمی درویشان و خواهندگان را، و قسمی نفقه‌ی خویش را. چون پدر از دنیا برفت و بستان به پسران افتاد، سهم درویشان باز گرفتند؛

---

[1] - بطش: حمله کردن- سخت گرفتن، تندی، دشواری

آن برادر بهینه‌ی ایشان بود و پارساتر و بسن کمتر، ایشان را گفت: حق درویشان باز مگیرید و آن سنت که پدر نهاد دست بر ندارید که زیان‌کار شوید و برکات آن منقطع گردد. ایشان فرمان نبردند.

إِذْ أَقْسَمُواْ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ

إِذْ: مفعول فیه- أَقْسَمُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- لَيَصْرِمُنَّهَا: فعل مضارع- مُصْبِحِينَ: حال

چون وقت چیدن میوه بود و درویدن کشته[1]، آنگاه سوگند خوردند که صبحگاهان بطور پنهانی میوه‌ی آن را بچینند و خرما و انگور ببرند.

وَلَا يَسْتَثْنُونَ ﴿۱۸﴾

و استثناء نکردند (ان شاء الله) نگفتند مبتلا کردیم.(۱۸)

وَلَا يَسْتَثْنُونَ

لَا يَسْتَثْنُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

و استثناء نکردند و نگفتند ان شاء الله مقصود ایشان به وقت سحرگاه آن بود که تا درویشان ندانند و حاضر نشوند، که در روزگار پدر ایشان هر سال وقت بریدن میوه و زرع معین بود و درویشان حاضر، اینست که رب العالمین گفت:

« أَقْسَمُواْ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ »

فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿۱۹﴾

پس در حالیکه آنان خفته بودند از جانب پروردگار، بلایی شبانه بر آن باغ به گردش در آمد.(۱۹)

فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَآئِمُونَ

طَافَ - فعل ماضی-طَآئِفٌ: فاعل- (و)حالیه- هُم: مبتدا- نَآئِمُونَ: خبر

پس ایشان سوگند خوردند بدون انشاء الله گفتن بامداد صبح زود پنهان از درویشان به بوستان بروند و میوه بچینند. ناگهان بلایی از جانب پروردگار شبانه بر آن باغ رسید و رب العالمین در آن شب آتشی فروگشاد تا هر چه در آن بستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانید و ایشان از آن حال و از آن عذاب بی خبر، به وقت صبح برخاستند و یکدیگر را آواز دادند که:

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿۲۰﴾

پس به مانند کشت درو شده گردید (بی میوه).(۲۰)

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

هی: اسم فَأَصْبَحَتْ -كَالصَّرِيمِ: جار و مجرور خبر فَأَصْبَحَتْ

---

[1] -کشته: کاشته

پس آن باغ مانند زمین بایری تبدیل گردید که میوه‌های آن قطع شده باشد و آنچنان سوخت که در سیاهی مانند شب گردید.

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾

پس بامدادان یکدیگر را فرا خواندند.(۲۱)

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ

تَنَادَوْا: فعل ماضی- (و)فاعل

پس وقت صبح همدیگر را فریاد زدند. یعنی باغداران چون صبح گردید یکدیگر را فرا خواندند و بعضی به بعضی گفتند:

أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾

اگر میوه چینید بامدادان سوی کشت خویش بروید.(۲۲)

أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ

اغْدُوا: فعل امر- (و)فاعل- تم: اسم کان- صَارِمِينَ: خبر کان

اگر می‌خواهید میوه‌های باغ خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و خود را به کشتزار خود برسانید.

فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ﴿٢٣﴾

پس برفتند و آهسته به یکدیگر می گفتند.(۲۳)

فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ

فَانطَلَقُوا: فعل ماضی- (و)فاعل- (و)حالیه- هُمْ: مبتدا- يَتَخَافَتُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

چون فرا راه بودند، با یکدیگر پنهانی سخن نرم گفتند، که نباید امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشتن را پوشیده و پنهان می‌داشتند تا کس نداند از این درویشان که ایشان به بستان می‌روند و بر قصدی و آهنگی درست می‌رفتند و حرصی تمام.

أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

که امروز نباید هیچ فقیری بر شما در باغ درآید.(۲۴)

أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ

يَدْخُلَنَّهَا: فعل مضارع- (ن)توکید- ها: مفعول به- الْيَوْمَ: مفعول فیه- مِّسْكِينٌ: فاعل

اینکه نباید امروز بر شما در باغ شما درویشی بیاید تا بهره بگیرد و از نصیب او سهم ما کم نشود.

وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

و بامدادان بر نیت بخل رسیدند توانا به گمان خود.(۲۵)

وَغَدَوۡاْ عَلَىٰ حَرۡدٖ قَٰدِرِينَ

(و)اسم غد–قَٰدِرِينَ: خبر غد

و صبحگاهان با نیت بخل رسیدند توانا به گمان خود. چون نزدیک بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند، گفتند که: دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم. در نفس خود چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود مرادست یافتند. آنساعت که در اول شب تقدیر کرده بودند بیرون آمدند و بر آن عزم تقدیر خفته.

فَلَمَّا رَأَوۡهَا قَالُوٓاْ إِنَّا لَضَآلُّونَ ﴿٢٦﴾

چون آن باغ خویش بدیدند گفتند براستی ما راه گم کرده‌ایم.(۲۶)

فَلَمَّا رَأَوۡهَا قَالُوٓاْ إِنَّا لَضَآلُّونَ

رَأَوۡهَا: فعل ماضی- (و)فاعل- هَا: مفعول به- (نا) اسم إِنَّ- لَضَآلُّونَ: خبر إِنَّ

پس آن هنگام که باغ را دیدند به همدیگر گفتند ما راه باغ خویش که البته باغشان همان بود گم کرده‌ایم و درختان و زرع آن دیدند سوخته و خاکستر شده و آب سیاه بر آمده گفتند ما راه گم کردیم مگر این بستان ما نیست؟ چون نیک نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حق درویشان باز گرفتند و گفتند:

بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ﴿٢٧﴾

نخیر، بلکه ما محروم شدگانیم.(۲۷)

بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ

نَحۡنُ: مبتدا- مَحۡرُومُونَ: خبر

نخیر ما راه گم نکردیم که این بستان ماست ما را از میوه آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم، به آنکه حق درویشان باز گرفتیم.

قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾

بهترینشان گفت: مگر به شما نگفتم، چرا خدا را ستایش نمی کنید؟(۲۸)

قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ

قَالَ: فعل ماضی–أَوۡسَطُهُمۡ: فاعل- تُسَبِّحُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

برادر بهترینشان گفت که عاقلتر و فاضل‌تر و بهینه‌ی ایشان بود. آیا نمی‌گفتم به شما که خدای تعالی را چرا به پاکی نستائید و چرا ذکر نعمت او به شکر نکنید؟ تا حق او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید. و آنگه می‌گفتید بامداد به بوستان رویم چرا انشاء الله نگفتید و رفتن خویش به مشیت الله نیفکندید. و اگر شما اِن شاءَ الله می‌گفتید. بهتر از آن اندیشه می‌بود که کردید پس ایشان گفتند:

قَالُواْ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾
گفتند پروردگار ما منزه است که ما ستمگر بوده‌ایم.(۲۹)

قَالُواْ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ

قَالُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- **سُبۡحَٰنَ**: مفعول مطلق- (نا) اسم اِنَّ- (نا) اسم کان- **ظَٰلِمِينَ**: خبر کان جمله خبر اِنَّ

گفتند پروردگار ما منزه و پاک است و ما او را به پاکی یاد می‌کنیم اما ما واقعاً ستمکار بودیم. و این رخداد در پاسخ اعمال گناهی که ما انجام داده‌ایم بوده است. آن زمانیکه که فقیران و مسکینان را از حق ایشان در این باغ باز داشته بودیم.

فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَلَٰوَمُونَ ﴿٣٠﴾
سپس به سرزنش یکدیگر روی آوردند.(۳۰)

فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَلَٰوَمُونَ

فَأَقۡبَلَ : فعل ماضی- بَعۡضُهُمۡ : فاعل

پس بعضی از ایشان بر بعضی دیگر به سرزنش و ملامت روی آوردند این آن را می‌گفت که تو چنین تصور کرده بودی بلاخره به گناه خود از روی نیاز اعتراف کردند و گفتند:

قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ ﴿٣١﴾
گفتند: وای بر ما که ما سرکش بوده‌ایم.(۳۱)

قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ

يَٰوَيۡلَنَآ : منادا- (نا) اسم کان- طَٰغِينَ: خبر کان، جمله خبر اِنَّ

و از کرده خود پشیمان شدند و به گریه و زاری به درگاه خدای تعالی بازگشتند و به جرم خود و گناه خود اقرار کردند. و گفتند وای بر ما که ما طاغی و سرکش بوده‌ایم و از اندازه‌ی خود در گذشتیم و از راه صواب برگشتیم که حق درویشان باز گرفتیم، با این همه نومید نشدند که بر درگاه الله نومیدی نیست. **شیخ عبدالله انصاری** گفت: الهی! هر چند که ما گنهکاریم، تو غفاری؛ هر چند که ما زشت کاریم، تو ستاری. ملکا! گنج فضل تو داری! بی نظیر و بی یاری؛ سزد که جفاهای ما در گذاری. گفتند:

عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبۡدِلَنَا خَيۡرٗا مِّنۡهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ﴿٣٢﴾
شاید پروردگارمان بهتر از آن به ما عوض دهد که ما به پروردگار خویش امید داریم.(۳۲)

عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبۡدِلَنَا خَيۡرٗا مِّنۡهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ

رَبُّنَآ: اسم عَسَىٰ - أَن يُبۡدِلَنَا : فعل مضارع منصوب- (هو)فاعل- خَيۡرٗا : مفعول به، جمله خبر عَسَىٰ

شاید که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد یعنی از فضل و کرم او امیدواریم اینکه بهتر از آن باغ به ما عوض دهد. براستی که ما به سوی پروردگارمان مایل و راغب هستیم و خداوند بعد از توبه و طلب عفو بر ایشان بخشید و باغی پر از انگور بر ایشان ارزانی فرمود. محققان گفته‌اند که هر که به بلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصه‌ای تلف افتد باید که او تأمل نماید و بداند که بلا به استحقاق او بر او نازل شده پس به گناه اعتراف نموده به حضرت عزت باز گردد. الله جل و جلاله بهتر و خوشتر از آنچه از او تلف شده باشد بدو باز دهد.

كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ وَلَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

عذاب همچنین است و عذاب آخرت اگر بدانید بزرگتر است.(۳۳)

كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ وَلَعَذَابُ ٱلْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ

كَذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم-ٱلْعَذَابُ: مبتدا مؤخر- ل: ابتدا- لَعَذَابُ: مبتدا- أَكْبَرُ: خبر- (و)اسم کان- يَعْلَمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

عذاب خداوند در این دنیا اینچنین است و هر آینه عذاب سرای آخرت بزرگتر از عذاب دنیاست چونکه عذاب این دنیا زود بگذرد و زوال پذیرد ولی عذاب آخرت باقی و جاودان و زوال ناپذیر است و عذاب آن سخت‌تر. اگر بدانند و بدان تأمل کنند پس از موجبات عذاب آخرت بپرهیزید که سخت‌ترین عذاب است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیاست».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

براستی برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بهشت‌های پر ناز و نعمت است.(۳۴)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ

لِلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم- عِندَ: مفعول فیه- جَنَّٰتِ: اسم إِنَّ

بدرستی که برای پرهیزکاران در نزد پروردگارشان در آخرت نعمت‌های پر ناز و نعمت دارند و رضا و خشنودی خداوند بر ایشان میسر می‌گردد.

چنانچه در **حدیث شریف** آمده که: عایشه یا کس دیگری از همسران پیغمبر خدا ﷺ گفت: ما مرگ را نخواسته و از مرگ بد ما می‌آید، فرمودند: «مقصد این چیز نیست، بلکه مقصود این است که مؤمن هنگام مرگ، رضا و رحمت خداوند برایش نشان داده شده، و در این وقت هیچ چیزی از راهی که در پیش رو دارد برایش محبوب تر جلوه نمی‌کند، و از اینجاست که لقاء الله را دوست داشته و می‌خواهد،

و شخص کافر هنگام مرگ عذاب و عقوبت خدا برایش نشان داده شده و در این وقت هیچ چیزی در نزدش از راهی که در پیش رو دارد بدتر و ناپسندیده‌تر نیست، و از اینجاست که از لقاء الله بدش آمده و خداوند متعال هم لقای او را نمی‌خواهد». آن کافران می‌گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر به فرض موجود هم باشد ما را بیشتر خواهند داد و چنانچه ما در دنیا از مسلمانان خوشحال‌تریم در عقبی نیز به همین منوال خوشحال‌تر خواهیم بود حق تعالی در رد قول ایشان می‌فرماید:

أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾

آیا ما مسلمانان را مانند تبهکاران می گردانیم.(۳۵)

أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ

نَجْعَلُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- ٱلْمُسْلِمِينَ: مفعول به

آیا ما مسلمانان را نیز مانند مشرکان در بدست آوردن درجات خواهیم گردانید و آیا هر دو گروه مسلمان و مشرک را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾

شما را چه شده است چگونه قضاوت می کنید؟(۳۶)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

مَا: مبتدا- لَكُمْ: جار و مجرور خبر- كَيْفَ:حال- تَحْكُمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

ای کافران شما را چه شده است و چگونه حکم و قضاوت می‌کنید که مسلمانان در دادن جزا همچون مشرکان باشد این یکسان شناختن اصلاً درست نیست و جای تعجب است که چنین پنداری داشته باشید؟

أَمْ لَكُمْ كِتَٰبٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾

آیا کتابی دارید که آن را می‌خوانید؟(۳۷)

أَمْ لَكُمْ كِتَٰبٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم-كِتَٰبٌ: مبتدا مؤخر

آیا کتابی ازآسمان در نزد شما هست که آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید که در آن نوشته شده باشد که جزای مسلمانان و مشرکان با هم یکسان باشند؟ یعنی همچنین چیزی محال است.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿۳۸﴾

مگر هر چه بخواهید [در آن کتاب] انتخاب کنید، در آن می یابید؟(۳۸)

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- ل: ابتدا- ما: اسم إِنَّ

آیا در آن کتابی که به اصطلاح از آسمان در نزد شماست آن را بخوانید و از آن هر چه بخواهید انتخاب کنید در آن کتاب یافته می‌شود؟ اگر چنین نیست پس چگونه مسلمانان را با مشرکان در جزا یکسان می‌پندارید؟

أَمْ لَكُمْ أَيْمَٰنٌ عَلَيْنَا بَٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ 

یا شما را تا روز قیامت، به عهده‌ی ما پیمان‌های رسا هست که هر چه قضاوت کنید، حق شماست؟(۳۹)

أَمْ لَكُمْ أَيْمَٰنٌ عَلَيْنَا بَٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ

لَكُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- أَيْمَٰنٌ: مبتدا مؤخر- لَكُمْ: جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم- ل: ابتدا- ما: اسم إِنَّ مؤخر

آیا از جانب ما [که خداوند هستیم] برای شما عهد و پیمانی موکد رسیده و در آن تصریح شده تا روز قیامت هر چه دلتان خواست حکم کنید و قضاوت نمائید که در آن از خیر و کرامت آن دنیا در آن ثبت و ضبط شده باشد؟ این استفهام انکاری است که برای آنان همچنین وعده‌ای و یا عهد و پیمانی و قضاوتی و حکمی از سوی پروردگار جهانیان نرسیده و نخواهد رسید پس چنین یکسان قرار دادن جزای مسلمانان با مشرکان توقعات بی جاو و بی اساس است.

سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ 

از آنان بپرس که کدامیک از ایشان متعهد این مطلب هستند؟ (۴۰)

سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ

سَلْهُمْ : فعل امر- هم: مفعول به- فاعل(انت)- أَيُّ: مبتدا-زَعِيمٌ : خبر

و از آنان بپرس که کدامیک از ایشان متعهد و ضامن این ادعا هستند؟ ای محمد از روی توبیخ و سرزنش از آنان بپرس که کدامیک از شما مشرکان در آخرت متعهد این امر است که مسلمانان با کافران در جزای آخرت یکسان‌اند؟

فَلْيَأْتُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُوا۟ صَٰدِقِينَ 

و یا شریکان دارید؟ اگر راست می گویند پس شریکان خویش بیارند.(۴۱)

أَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- شُرَكَآءُ: مبتدا مؤخر

آیا ایشان در آنچه که می‌گویند شریکانی دارند یا بتانی دارند که به من شریک می‌سازند؟

فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِن كَانُوا صَادِقِينَ

فَلْيَأْتُوا: فعل مضارع- (و)فاعل- (و)اسم کان- صَادِقِينَ: خبر کان

پس اگر همچنین تصوری دارند و راست می‌گویند پس شریکان خود را بیارند که این دلیل بر باطل بودن عقیده مشرکان است که اظهار می‌کردند.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۴۲﴾

روزی که جامه از ساق برداشته شود و ایشان به سوی سجده فرا خوانده شوند پس نتوانند.(۴۲)

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ

يُكْشَفُ: فعل مضارع مجهول- عَن سَاقٍ: جار و مجرور- نایب فاعل محذوف

آن شریکان خود را در روزیکه پرده برداشته شود از سختی کار یا برهنه گردند و ساق پای برهنه گردد و اوضاع به غایت دشوار و سخت گردد و مردمان را در آن روز در آن حالت هولناکی به سجده خدای تعالی فرا خوانند پس کافران و منافقان قادر به سجده کردن نخواهند بود چونکه بدن‌هایشان آمادگی سجده کردن در دنیا را کسب نکرده‌اند بر خلاف مسلمانانیکه آن هنگام که پروردگار عز و جل تجلی کند. پس در آن روز ترسناک و در حالت برهنه کسی به داد آنان نخواهد رسید و در آن موقع به کذب بودن مطالب خود که مسلمانان در جزا با مشرکان یکسان خواهند بود پی خواهند برد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه ﷺروایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهند شد» عایشه ﷺپرسید: یا رسول الله! مردها و زن‌ها به طرف یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

و باز ***در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق این آیه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» یعنی روزیکه ساق‌ها برهنه گردیده و به سجده کردن دعوت گردند ...) آمده است که:***

از ابوسعید ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: « [در روز قیامت] پروردگار ما» ساقشان را برهنه نموده و هر مرد و زن مؤمنی برایش سجده می‌کند، ولی کسانیکه در دنیا به جهت ریا و سمعه سجده می‌کردند، می‌خواهند که سجده کنند ولی پشت‌شان مانند طبقی راست قرار گرفته [قادر به سجده کردن نخواهند شد]».

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿۴۳﴾

چشمهایشان خاشع باشد و ایشان را خواری فرو گیرد در حالیکه پیش از این به سجده خوانده می‌شدند ایشان بی علت و سالم بودند.(۴۳)

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

خَٰشِعَةً : حال- أَبۡصَٰرُهُمۡ : فاعل- تَرۡهَقُهُمۡ: فعل مضارع- هم: مفعول به- ذِلَّةٌ : فاعل

و صاحبان چشم‌ها یعنی کافران سر در پیش افکنده، خشوع و خواری آنان را فرو گیرد و غبار حسرت و ندامت بر چهره‌هایشان می‌نشیند هر آینه مؤمنان سرهایشان از سجده‌ها بر می‌دارند در حالیکه چهره‌هایشان از برف سفیدتر است بر خلاف چهره‌های کافران و منافقان که چهره‌هایشان سخت سیاه است.

وَقَدۡ كَانُواْ يُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمۡ سَٰلِمُونَ

(و) اسم کان- يُدۡعَوۡنَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان- (و)حالیه- وَهُمۡ : مبتدا- سَٰلِمُونَ : خبر

در حالیکه در دنیا پیش از آنکه به سجده فرا خوانده شوند سالم و تندرست بودند و علت و آفات جسمی نداشتند. پس در این روز جز حسرت و ندامت بهره‌ی آنان نیست.

فَذَرۡنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِۖ سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٤٤﴾

پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند واگذار، بزودی ایشان را به تدریج از آن راه که نمی‌دانند فرو خواهیم گرفت.(۴۴)

فَذَرۡنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِۖ

ذَرۡنِي : فعل امر- (ن)وقایه- ی: مفعول به- فاعل(انت)- ٱلۡحَدِيثِۖ : بدل

گفته‌اند این قسمت از آیه به آیت سیف منسوخ است. می‌گوید: ای محمد(ص) این کافران و مشرکان را به من واگذار و فکرت را به خاطر گفتار ایشان مغشوش و مشغول مکن و مطمئن باش که من خود کار ایشان را بسنده‌ام.

سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ

سَنَسۡتَدۡرِجُهُم : فعل مستقبل- هم: مفعول به- فاعل(نحن)

به زودی ایشان را به تدریج از آن راه که نمی‌دانند فرو خواهیم گرفت و به عذاب الم انگیز گرفتار خواهیم کرد و این کار آرام آرام و به تدریج اتفاق خواهد افتاد.

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

«آتش [دوزخ] به خوشگذرانی‌ها، و جنت به سختی‌ها و مشکلات پیچیده شده است.

وَأُمۡلِي لَهُمۡۚ إِنَّ كَيۡدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

و من ایشان را مهلت خواهم داد براستی که حیله‌ی من محکم است.(۴۵)

وَأُمۡلِي لَهُمۡۚ

أُمۡلِي: فعل مضارع- (انا)فاعل.

و ما ایشان را در دنیا مهلت می‌دهیم تا نسبت به مال و مقام دنیا مغرور گردند و راه راست را از دست بدهند و در گمراهی آشکار باشند آنگاه ایشان را بازخواست خواهیم کرد.

إِنَّ كَيْدِى مَتِينٌ

كَيْدِى: اسم إِنَّ -مَتِينٌ: خبرإِنَّ

هر آینه کید و حیله من از برای کافران سخت و محکم است و کسی از مشرکان از عذاب من نجات نیابند.

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾

آیا از آنها مزدی می‌خواهی پس آنان از تاوان گران بارند؟(۴۶)

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ

تَسْـَٔلُهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل(انت)- أَجْرًا: مفعول به- هم: مبتدا- مِّن مَّغْرَمٍ: جار و مجرور- مُّثْقَلُونَ: خبر

آیا ای پیغمبر ﷺ تو از ایشان در برابر تبلیغ رسالت، بدون اینکه ما بدانیم مزدی خواسته‌ای و پرداخت آن برای آنان سنگین است؟

یعنی به خاطر آن درخواست مزد است که ایشان از ایمان آوردن به دین تو روی بر می‌گردانند. ای محمدﷺ بدان که کافران هیچ حجت منقولی که دال بر سرکشی و طغیان و سرپیچی از فرمان تو داشته باشند ندارند.

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

یا غیب نزدشان است و آنها می‌نویسند.(۴۷)

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

عِندَهُمُ: مفعول فیه- هُمُ: مضاف الیه خبر مقدم-ٱلْغَيْبُ: مبتدا موخر

یا اینکه در نزد ایشان لوح محفوظ است که با علم غیب در آن بنویسند یعنی آنچه که در حق مؤمن و کافر و یکسان سازی ایشان در آخرت اظهار می‌کنند در آن لوح محفوظ ضبط و ثبت شده باشد.

فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

پس ای پیغمبرﷺ! در انتظار حکم پروردگارت صبور باش و همانند صاحب ماهی مباش آندم که ندا داد و غم زده بود.(۴۸)

فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ

فَٱصْبِرْ : فعل امر- (انت)فاعل- (انت) اسم کان-كَصَاحِبِ: جار و مجرور خبر کان- (و) حالیه- هُوَ: مبتدا- مَكْظُومٌ: خبر

پس ای پیغمبرﷺ! به حکم پروردگارت منتظر باش و بر آن صبور و شکیبا باش و دلتنگ و شتاب زده مباش گفته‌اند این قسمت از آیه به آیه سیف منسوخ است.

پس با این عبارت خدای جل جلاله پیغمبر خود را به صبر و استقامت فرا می‌خواند و دلیل می‌آورد و می‌گوید ای پیغمبر مانند آن صاحب ماهی مباش که عجله کرد و در دعوت قومش صبر نکرد بلکه دلتنگ و شتاب زده از میان قومش بیرون رفت. که داستان صاحب ماهی یعنی (یونس) در سوره‌های قبل در جای خود در سوره‌های نساء و یونس بیان گردید و به تحقیق که یونس از مرسلین بود و او کاری کرد که مستوجب ملامت بود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «برای کسی مناسب نیست که بگوید، من از یونس بن متی بهترم»، و او را به پدرش نسبت دادند.

لَّوۡلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعۡمَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ مَذۡمُومٞ ﴿٤٩﴾

اگر رحمت پروردگارش به دادش نرسیده بود البته به صحرای بی آب و علف افکنده شده بود و او ملامت شده بود. (۴۹)

لَّوۡلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعۡمَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ مَذۡمُومٞ

أَن تَدَٰرَكَهُۥ: فعل مضارع منصوب- ـه: مفعول به- نِعۡمَةٞ: فاعل- (و)حالیه- هُوَ: مبتدا- مَذۡمُومٞ: خبر

اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد و توبه او را نپذیرفته بود هر آینه در صحرای خالی از گیاه و بی آب و علف افکنده شده و ملامت کره شده بود و از رحمت پروردگارش طرد شده بود! این است که خداوند به هر که بخواهد نعمت می‌دهد و او را رحمت می‌کند و از جمله‌ی مرسلین می‌گرداند.

فَٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٥٠﴾

پس پروردگارش او را برگزید و او را از جمله شایستگان قرار داد.(۵۰)

فَٱجۡتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ

فَٱجۡتَبَٰهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- رَبُّهُۥ: فاعل

پس پروردگارش او را برگزید و خالص گردانید و او را از جمله‌ی صالحان و شایستگان گردانید. و قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد که داستان آن در سوره یونس و انبیاء گذشت.

وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكۡرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجۡنُونٞ ﴿٥١﴾

کسانی که کافرند، وقتی که قرآن را شنیدند نزدیک بود ترا با چشمان [خیره] خود به لغزش افکنند و گویند که وی دیوانه است.(۵۱)

وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكۡرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجۡنُونٞ

اَلَّذِینَ: اسم کاد- لَیُزۡلِقُونَكَ: فعل مضارع- (و)فاعل- ک: مفعول به، جمله خبر کاد

و نزدیک بود آنانکه کافر شدند هر آئینه بلغزانند و بیفکنند ترا آن هنگام که قرآن را شنیدند به سوی تو تند و تیز نگاه می‌کردند چونکه از شنیدن کلام خدا سخت بیزار بودند. البته در حق. (وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزۡلِقُونَكَ بِأَبۡصَٰرِهِمۡ ...) مفسران قولهای مختلف گفته‌اند. یک قول چشم زدن رسول الله ﷺ است که در حدیث آمده است که «العین حق» چشم زدن حق است و بدین ترتیب کافران در هنگام خواندن قرآن حضرت رسول را تند و تیز نگاه می‌کردند تا او را چشم زده و با این وسیله آسیبی به او برسانند. می‌گوید کفار به سبب بغض و دشمنی که بر رسول خدا ﷺ داشتند و حسادتی که بر وی ورزیدند کار به جایی رساندند که پیغمبر ﷺ را دیوانه و مجنون می‌گفتند به خاطر این قرآن که آورده و آن را به قوم خود می‌خواند کاشفی گفت: بدرستی که این مرد دیو گرفته یعنی با او جنی است که او را تعلیم می‌دهد و بدین ترتیب او را دیوانه و مجنون می‌گفتند. غافل از اینکه این چراغی است که خدای تعالی بر افروخته است.

چراغی را که ایزد بر فروزد　　هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿۵۲﴾

و حال آنکه قرآن بجز پندی برای جهانیان نیست.(۵۲)

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ

هُوَ: مبتدا- ذِكۡرٞ: خبر

و حال اینکه این قرآن نیست مگر پندی و تذکاری برای جهانیان، اعم از جن و انس بلکه باعث رشد و شکوفایی عقل و فهم انسان مؤمن می‌شود هر آنکسی که آن را می‌خواند و می‌داند و به دیگران می‌آموزد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عثمان ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و به دیگران می‌آموزد».

و از عثمان ﷺ در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «یقیناً فاضل‌ترین شما کسی است که قرآن آموخته و به دیگران می‌آموزد».

سوره الحاقه

سوره « **الحاقه** » **مکی** و دارای پنجاه و دو آیه است. و جمله در مکه فرود آمده. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و به جهت افتتاح این با الحاقه که الحاقه اسمی از اسم‌های قیامت است. سوره الحاقه نامیده شده است. سوره‌ای است بسیار تکان دهنده و سخت برای خواننده اثرپذیر است. و در فضیلت این سوره آورده‌اند. **عن ابی امامه عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ**: **«من قرأ سوره الحاقه حاسبه الله حساباً یسیراً»**.
از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که سوره الحاقه را بخواند خداوند حساب او را در قیامت آسان می‌گرداند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَاقَّةُ ﴿١﴾
قیامت (حادثه رخ دادانی است).(۱)

الْحَاقَّةُ

الْحَاقَّةُ: مبتدا

روز قیامت آمدنی است و حتماً و قطعاً واقع می‌شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «تا آن هنگام قیامت نمی‌شود که آتشی از حجاز بلند شده و گردن شتران را در بصره روشن نماید».

و باز از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «قریب است که نهر فرات گنجی از طلا را نمایان سازد، کسیکه آنجا حاضر باشد، نباید از آن گنج چیزی بگیرد».

مَا الْحَاقَّةُ ﴿٢﴾
آن قیامت چیست؟(۲)

مَا الْحَاقَّةُ

مَا: مبتدا ثانی- الْحَاقَّةُ: خبر دوم، جمله خبر الحاقه‌ی اول

و آن قیامت چیست؟ یعنی از این که از هولناکی و ترسناکی آن سخن گفته می‌شود چیست و آن چه چیزی است؟

در حدیث شریف صحیح البخاری در باب هولناکی و ترسناکی آن آمده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: و هنگامیکه قیامت بر پا گردد، خریدار و فروشنده‌ای که جنس خود را در معرض دید مردم قرار داده‌اند، نه آن جنس را خریداری نموده و نه آن را می‌توانند جمع آوری کنند.

و هنگامیکه قیامت بر پا گردد شخص شترش را آورده ولی آن را نمی‌تواند بدوشد و هنگامیکه قیامت بر پاگردد شخص حوضش را پُر می‌نماید ولی آبی را از آن نمی‌تواند بیرون آورد. و هنگامیکه قیامت بر پاگردد شخص لقمه‌اش را به طرف دهنش برده ولی آن را نمی‌تواند بخورد.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحَآقَّةُ ﴿٣﴾

و تو چه دانی که قیامت چیست؟(۳)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحَآقَّةُ

وَمَآ: مبتد-أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به-فاعل(هو)، جمله خبر

در این آیه کریمه صنعت **تهویل** (ترساندن) از روز رستاخیز آمده است. می‌گوید:

و تو چه دانی که قیامت چیست؟ و چه کسی ترا از قیامت آگاه گردانیده است که چه حالتی است و چه ساعتی واقع شود. پیغمبرﷺ نیز از وقوع دقیق آن آگاه نیست و این چیزی نیست مگر اینکه بر عظمت و شأن قیامت دلیل باشد. در باره زمان قیامت و علائم مشخصه آن.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «تا آن وقت قیامت نمی‌شود که دو گروه کلان- در حالیکه دعوت هر دوی شان یکی است- به جان یکدیگر افتاده و جنگ عظیمی بینشان رخ دهد.

و تا آن وقت قیامت نمی‌شود که مردمان دغل‌کار و کذابی که در حدود سی نفر می‌باشند، پیدا گردیده و هر کدام ادعای نبوت نماید.

و تا آن وقت قیامت نخواهد شد که علم از بین رفته، زلازل[۱] زیاد گردد، اوقات بهم نزدیک شود، فتنه بر پا گردیده و قتل و خونریزی زیاد شود، مال و دارائی در بینشان آنچنان زیاد شود که صاحب مال در جستجوی کسی برآید که صدقه‌اش را قبول نماید، و چون صدقه‌اش را به وی تقدیم نماید، از وی روی گردانیده و بگوید حاجتی به صدقه‌ات ندارم.

و تا آن وقت (قیامت نمی‌شود) که مردم در ساختن بناها از حد بگذرند.

و تا آن وقت (قیامت نمی‌شود) که شخص از نزد قبر شخصی عبور نموده و بگوید: ای کاش من در جای او می‌بودم.

---

[۱]- زلازل، جمع زلزله

و تا آن وقت (قیامت نمی‌شود) که آفتاب از طرف مغرب طلوع نموده و مردم آن را مشاهده نمایند، همگی ایمان خواهند آورد، ولی این وقتی است که: (کسیکه قبلاً ایمان نیاورده، و در ایمان خود، کار نیکی را انجام نداده باشد، این ایمان برایش فائده‌ای نخواهد داشت).

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌۢ بِٱلْقَارِعَةِ ﴿٤﴾

قوم ثمود و قوم عاد حادثه ویران کننده را (قیامت) دروغ شمردند.(۴)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌۢ بِٱلْقَارِعَةِ

كَذَّبَتْ : فعل ماضی- ثَمُودُ: فاعل- وَعَادٌۢ: معطوف- بِٱلْقَارِعَةِ : جار و مجرور

اما قوم ثمود که پیغمبرشان صالح و قوم عاد که پیغمبرشان هود بود وقوع قیامت و کوبندگی و در هم شکنندگی آن را تکذیب کردند و دروغ شمردند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمودند: «بدترین مردم کسانی‌اند که قیامت شده و آنها زنده باشند».

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُواْ بِٱلطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾

اما ثمودیان به نعره تند (صیحه) خارق‌العاده هلاک شدند.(۵)

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُواْ بِٱلطَّاغِيَةِ

ثَمُودُ : مبتدا- فَأُهْلِكُواْ : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل، جمله خبر

پس اما قوم ثمود که صالح پیغمبرشان می‌باشد به وسیله نعره (صیحه) و زلزله و صاعقه به هلاکت رسیدند. در باب هلاک شدن ثمودیان در سوره‌های گذشته سخنان مفصل بیان کرده شده اما در اینجا فقط به نزول عذاب به ایشان اشاره می‌کنیم.

خداوند متعال به صالح فرمود که قوم خود را از عذاب بیم بده و چون موضع عذاب خدا را با ایشان گفت. گفتند: هر چه خواهی بکن آری ما خود ناقه را کشته‌ایم و تو از روزگاران گذشته ما را از عذاب خدا می‌ترسانی و اثری از آن نمی‌بینیم به ایشان فرمود: «فقط سه روز دیگر در خانه‌های خود زنده خواهید بود این وعده‌یی است که دروغ نیست». و قوم ثمود چون آن شب را به صبح رساندند از محل جاهایی که ناقه پای نهاده بود چشمه‌های خون می‌جوشید و رنگ چهره مردم زرد و گفتند ای صالح این دگرگونی در رنگ‌ها و سرزمین‌های ما چیست؟ گفت نشانه خشم خداوند شما برشماست، تصمیم به کشتن او گرفتند و گفتند اگر او را بکشیم جادوگری او از ما بریده می‌شود و دیگر یارای بد کردن با ما را نخواهند داشت و چون شب فرا رسید همان نه تن به کشتن او آمدند، جبرئیل بر سر راه ایشان ایستاد و بر هر یک سنگی زد و ایشان را کشت.

بامداد ثمودیان ایشان را کشته یافتند وبا آنکه صالح ایشان را از عذاب خداوند بیم می‌داد ولی به او اعتنائی نداشتند.

روز چهارم که بامداد یکشنبه بود خداوند جبرئیل را فرستاد و بال خشم خود راگشود و شراره آتش ظاهر شد و در حالیکه ثمودیان در گورها و گودالهای خود به زانو در آمده بودند شراره‌هایی به بزرگی کوه بر ایشان فرو می‌افتاد.

جبرئیل تمام زمین قوم ثمود را چنان تکان داد که همه خانه‌ها و کاخ‌هایشان به لرزه در آمد و بال خشم خود را همچنان بر سرزمین ثمود گسترد و بر ایشان صیحه زد و همچنانکه خداوند می‌فرماید: «همچون برگ‌های خشک سائیده شدند.»

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که: چون پیغمبر خدا ﷺ در غزوه‌ی تبوک در منطقه‌ی (حجر) فرود آمدند، به صحابه امر کردند که از چاه آن منطقه آب ننوشند، و با خود آب برندارند، صحابه گفتند: حالا از آب آن چاه خمیر کرده و با خود آب گرفته‌ایم، امر کردند که: خمیر را دور انداخته و آب را بیرون بریزند.

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهۡلِكُواْ بِرِيحٖ صَرۡصَرٍ عَاتِيَةٖ ﴿٦﴾

و اما قوم عاد، پس ایشان با تند باد سخت سرد و بنیان کن هلاک شدند.(۶)

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهۡلِكُواْ بِرِيحٖ صَرۡصَرٍ عَاتِيَةٖ

عَادٌ: مبتدا- فَأُهۡلِكُواْ : فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل، جمله خبر

و اما قوم عاد با تند باد سخت و بنیان‌کن هلاک کرده شدند یعنی باد صرصر که بسیار سخت و سرد بود. چنانکه در سوره‌های قبل نیز چگونگی به هلاکت رسیدن قوم عاد بیان شد. در اینجا نیز در این باب سخنی کوتاه خواهیم داشت. روز چهارشنبه فرا رسید توفان در آن روز نحس مستمر بر ایشان دمیدن گرفت، روز نخست آن باد سپید و بسیار سرد بود و هیچ چیز بر روی زمین بنود مگر آنکه آن را با خاک یکسان کرد روز دوم رنگ آن زرد بود و همه درختان را از بن بر آورد و روز سوم سرخ رنگ بود و بر هر چیز که وزید آن را نیست و نابود کرد و آن باد هر روز به رنگی می‌وزید و زنان نگاه می‌کردند که توفان با قوم ایشان چه می‌کند و شروع به سرودن شعر کردند.

مولانا گفت:

**هود گرد مؤمنان خط می‌کشید		نرم می‌شد باد کانجا می‌رسید**
**هر که بیرون بود زان خط جمله را		پاره پاره می‌گسست اندر هوا**

سَخَّرَهَا عَلَيۡهِمۡ سَبۡعَ لَيَالٖ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومٗاۖ فَتَرَى ٱلۡقَوۡمَ فِيهَا صَرۡعَىٰ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٍ خَاوِيَةٖ ﴿٧﴾

که خداوند هفت شب و هشت روز پیاپی نهایت نحس بر آنان آن باد را بر گماشت پس آن گروه را از پا فتاده می‌دیدی گوئی آنها خرما بنانی هستند ریشه کن شده.(۷)

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَٰنِيَةَ أَيَّامٍ

سَخَّرَهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)

که خداوند به مدت هفت شب و هشت روز متوالی بادی نهایت سخت و بنیان‌کن آن باد را بر قوم عاد برگماشت گفته‌اند: توفان هفت شب و هشت روز پیاپی، بر ایشان می‌وزید، به روز هشتم قوم عاد صف برکشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان خلجان بود آنان را تشجیع می‌کرد و می‌گفت:

«چرا امروز قوم عاد بیمناک باشد آیا در وزش باد باید بیمناک و بی تاب بود، در عین حال می‌ترسم که مغلوب شوند و همانا پسران ما را تعقیب می‌کنند.»

حُسُومًا فَتَرَى ٱلْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ

حُسُومًا: نعت- فَتَرَى: فعل ماضی- فاعل(انت)- ٱلْقَوْمَ: مفعول به- صَرْعَىٰ: حال

پس آن قوم را از پا فتاده می‌دیدی. در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می‌کرد، در جامه کسی می‌افتاد او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر به زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد.

كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ

هم: اسم کان- أَعْجَازُ: خبر کان

آنان گوئی تنه‌های درختی هستند ریشه کن شده. و خداوند می‌فرماید:

«گویی ایشان تنه‌های درختان خرما از بن بر آورده‌اند». آنگاه طوفان در پی آن نمایندگان در آمد و تمام ایشان را کشت و آنان را از زمین به آسمان می‌برد و بر چهره بر زمین می‌کوفت.

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّنۢ بَاقِيَةٍ ﴿۸﴾

پس آیا باقی مانده‌ای می‌بینی؟(۸)

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّنۢ بَاقِيَةٍ

تَرَىٰ: فعل مضارع- فاعل(انت)- بَاقِيَةٍ: مفعول به

آیا کسی را می‌بینی که از ایشان باقی مانده است؟ یعنی همه مستأصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین باقی نماندند و همه هلاک شدند.

وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُۥ وَٱلْمُؤْتَفِكَٰتُ بِٱلْخَاطِئَةِ ﴿۹﴾

و فرعون و کسانیکه پیش از او بودند و اهل مؤتفکت (اهالی شهرها و دهکده‌ها) مرتکب خطا شدند.(۹)

وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُۥ وَٱلْمُؤْتَفِكَٰتُ بِٱلْخَاطِئَةِ

وَجَآءَ: فعل ماضی- فِرۡعَوۡنُ: فاعل- قَبۡلَهُۥ: مفعول به

و فرعون و کسانی که پیش از او بودند از امت‌های کافر از اهل روستاها و شهرها نیز آلوده به گناه و شرک بودند پس هر قومی به فرستاده‌ی خود عاصی شدند و طغیان کردند. و یا فرعون و لشکریان او سر به طغیان گذاشتند و فرستاده خداوند، موسی عليه السلام را تکذیب کردند و در پی آزار او بر آمدند و معجزات او را سحر و جادو انگاشتند که سرانجام به عذاب سخت که همانا غرق شدن فرعون و لشکریانش در آب انجامید. کسائی می‌گوید، فرعون و لشکریانش حرکت کردند و آهنگ در آمدن به دریا کردند و وارد دریا شدند آنچنان که حتی یک تن از سپاه فرعون هم بیرون دریا نماند، در این هنگام دریا بهم پیوست و همگان غرق شدند و فرعون می‌نگریست و چنین گفت:

«چون او را غرق دریافت گفت ایمان آوردم به اینکه نیست خدایی مگر خداوندی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم». اما دیگر کار از کار گذشته بود.»

« پس‌امروز بدن ترا از دریا می‌رهانیم تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه».

فَعَصَوۡاْ رَسُولَ رَبِّهِمۡ فَأَخَذَهُمۡ أَخۡذَةٗ رَّابِيَةً ﴿١٠﴾

و رسول پروردگارشان را عصیان و نافرمانی کردند پس خداوند ایشان را به مؤاخذه‌ای سخت فرو گرفت.(۱۰)

فَعَصَوۡاْ رَسُولَ رَبِّهِمۡ فَأَخَذَهُمۡ أَخۡذَةٗ رَّابِيَةً

فَعَصَوۡاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- رَسُولَ: مفعول به- فَأَخَذَهُمۡ: فعل ماضی- هُم: مفعول به- (هو)فاعل- أَخۡذَةٗ: مفعول مطلق

پس هر قومی بر پیغمبران خود عاصی شدند و نافرمانی کردند پس خداوند ایشان را به عذاب گرفتار کرد چه عذابی!

إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلۡمَآءُ حَمَلۡنَٰكُمۡ فِي ٱلۡجَارِيَةِ ﴿١١﴾

و چون آب طغیان کرد ما شما را به کشتی روان حمل کردیم.(۱۱)

إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلۡمَآءُ حَمَلۡنَٰكُمۡ فِي ٱلۡجَارِيَةِ

(نا) اسم اِنَّ-لَمَّا: مفعول فیه- طَغَا: فعل ماضی-ٱلۡمَآءُ: فاعل

براستی ما آنگاه که آب طغیان کرد: یعنی در ارتفاع و بلندی از حد گذشت یعنی طوفان نوح. آن هنگام که قوم نوح بر کفر پافشاری کردند. «از جهت گناهانشان غرق و وارد آتش دوزخ شدند».

و کشتی شش ماه در حرکت بود و آخرین ماه‌ها ماه ذی الحجه بود.

«و گفته شده است سوار شدن نوح و همراهانش به کشتی دهم ماه رجب دو هزار و دویست و پنجاه همین سال پس از هبوط حضرت آدم عليه السلام بود و روز عاشورا، پس از شش ماه کامل از کشتی بیرون

آمدند و کشتی بر کوه جودی مستقر و پایدار شد و خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید: «و گفته شد ای زمین فرو ببر آبت را و ای آسمان باز ایست و آب فرو رفت و کم شد و فرمان خدا انجام شد و کشتی بر کوه جودی راست ایستاد و نوح پروردگار خود را ندا داد و عرضه داشت بار خدایا پسرم از اهل من است و وعده تو راست و حق و تو حکم کننده حکم کنندگانی، فرمود! ای نوح او از اهل تو نیست که کردار ناستوده است».

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَآ أُذُنٌ وَٰعِيَةٌ ﴿١٢﴾

تا آن را برای شما پندی کنیم و گوشهای فرا گیرنده آن را فرا گیرد.(۱۲)

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَآ أُذُنٌ وَٰعِيَةٌ

لِنَجْعَلَهَا: فعل مضارع منصوب- ها: مفعول به- فاعل(نحن)- تَذْكِرَةً : مفعول به ثانی

تا اینکه آن کشتی را برای شما پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و توفان را سبب هلاک کافران گردانیم و این پند را گوشی که نگاه دارنده است نگاه دارد به آنچه از سرگذشت آنان می‌شنود و از آن درس عبرت گیرد.

مولانا گفت:

گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را أُذنی بباید واعیه

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿١٣﴾

پس آن هنگام که در صور دمیده شود یک بار دمیدن. (۱۳)

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ

فَإِذَا: مفعول فیه- نُفِخَ: فعل ماضی مجهول- نَفْخَةٌ: نایب فاعل

پس آن هنگام که در صور دمیده شود یک بار دمیدن که همان دمیدن اول است که در آن صور اول همه‌ی جانداران می‌میرند و غیر از خدای تعالی کس دیگری زنده باقی نمی‌ماند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«بین دو نفخ صور چهل تا است» گفتند: یا ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ **گفت**: نه خیر، کسی دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ **گفت**: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمی‌دانم «و همه‌ی اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پایین‌ترین مهره‌ی کمر (یعنی: عجب الذنب) که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند».

وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً ﴿١٤﴾

و زمین و کوه‌ها برداشته شوند و بیک شکستن در هم بشکنند.(۱۴)

وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً

وَحُمِلَتِ: فعل ماضی مجهول- ٱلۡأَرۡضُ: نایب فاعل- فَدُكَّتَا: فعل ماضی مجهول- (ا)نایب فاعل
و زمین و کوه‌ها به سبب زلزله و بادهای سخت برداشته شوند و در هم شکسته شوند شکستنی سخت. در **حدیث شریف** آمده روزی که بجنبد راجفه به معنی جنبیدن و در لرزه افتادن که مراد از راجفه نفخه اولی است که زمین و کوه بدان بجنبند و در حرکت آیند.

فَيَوۡمَئِذٖ وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾
آن روز حادثه رخ داده است.(۱۵)

فَيَوۡمَئِذٖ وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ

فَيَوۡمَئِذٖ : مفعول فیه- وَقَعَتِ : فعل ماضی- ٱلۡوَاقِعَةُ : فاعل
پس آن روز حادثه رخ می‌دهد. یعنی قیامت برپا می‌شود. در **حدیث شریف** آمده که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می‌آید که تا گوشهایشان میرسد».

وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوۡمَئِذٖ وَاهِيَةٞ ﴿١٦﴾
و آسمان بشکافد که آن روز آسمان سست باشد.(۱۶)

وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوۡمَئِذٖ وَاهِيَةٞ

وَٱنشَقَّتِ : فعل ماضی-ٱلسَّمَآءُ :فاعل- فَهِيَ : مبتدا-وَاهِيَةٞ : خبر
و آسمان بشکافد که آن روز آسمان سست باشد. در **حدیث شریف** آمده که: از عایشه رضی الله عنها گفت که رسول خدا ﷺفرمود: روزی که تبدیل و تغییر داده شود زمین و پیدا کرده شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود آسمان‌ها و آفریده شود آسمان‌های دیگر. یعنی روز قیامت. پس کجا باشند آدمیان در آن روز و در آن وقت که تبدیل داده شود زمین و آسمان.

وَٱلۡمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرۡجَآئِهَاۚ وَيَحۡمِلُ عَرۡشَ رَبِّكَ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ ثَمَٰنِيَةٞ ﴿١٧﴾
و فرشتگان بر کناره‌های آسمان‌اند و هشت (فرشته) عرش پروردگارت را بالای آنها حمل می کنند.(۱۷)

وَٱلۡمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرۡجَآئِهَاۚ

ٱلۡمَلَكُ: مبتدا- عَلَىٰٓ أَرۡجَآئِهَاۚ : جار و مجرور خبر
و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند تا امر خدای تعالی در رسد و فرود آیند پس فرشتگان چشم براه فرمان پروردگار خود هستند و به سوی زمین فرود آیند و بر اهل زمین مسلط گردند.

وَيَحۡمِلُ عَرۡشَ رَبِّكَ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ ثَمَٰنِيَةٞ

وَيَحۡمِلُ: فعل مضارع- عَرۡشَ: مفعول به- ثَمَٰنِيَةٞ : فاعل

و عرش پروردگارت در بالاسر فرشتگان‌اند و هشت فرشته در آن روز آن را بر فراز سرشان حمل می‌کنند و امروز حاملان عرش چهاراند و هرگاه قیامت فرا رسد. خداوند متعال ایشان را به چهارتن دیگر مؤید می‌سازد پس هشت تن خواهند شد.

يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ (۱۸)

آن روز شما را پیش آرند و هیچ چیزتان نهان نماند.(۱۸)

يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ

تُعۡرَضُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل- لَا تَخۡفَىٰ: فعل مضارع- خَافِيَةٞ: فاعل

آن روز یعنی: روز قیامت بندگان خدای تعالی شما را برای حسابرسی پیش آرند و در آن روز هیچ رازی و عملی پنهان نخواهد ماند آنگونه عملی را که در دنیا پنهان می‌کردید. در **حدیث شریف** آمده: (بلکه موعدشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است).

از عایشه ﵂ روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید:

(بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است.)

فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ (۱۹)

اما هر که نامه‌اش به دست راستش داده شد پس گوید بیائید و نامه مرا بخوانید.(۱۹)

فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ

مَنۡ: مبتدا- أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل- كِتَٰبَهُۥ: مفعول به- فَيَقُولُ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر مَنۡ

اما آن کس که نامه‌ی اعمال او بدست راستش داده شود یعنی فرشتگان نگهبان کارنامه‌ی اعمال بندگان را به دست راستشان دهند پس شادمانه می‌گویند: بیائید نامه‌ی اعمال مرا بخوانید که در اینجا عملی نوشته نشده که من از اظهار آن شرم کنم. و در تبیان آورده که این کتاب دیگر است به غیر کتاب اعمال که نوشته و در او بشارت جنت است.

إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ (۲۰)

براستی من یقین داشتم که حساب خویش را خواهم دید.(۲۰)

إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ

(ی) اسم اِنَّ- ظَنَنتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل، جمله خبر اِنَّ- (ی) اسم اِنَّ- مُلَٰقٍ: خبر اِنَّ
آن هنگام که کارنامه‌ی اعمال به دست راستش داده شود می‌گوید هر آینه می‌دانستم و یقین داشتم که در آخرت محاسبه خواهم شد و من برای دیدن حساب اعمال خود آماده شده بودم.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ (۲۱)
پس او در عیشی پسندیده است.(۲۲)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ

فَهُوَ: مبتدا- فِي عِيشَةٍ: جار و مجرور خبر
پس آن کسی که نامه‌ی اعمال ایشان به دست راستشان دهند در زندگانی پسندیده‌ای باشند در حالیکه صافی از کدورت و دارای عزت و حرمت و حشمت باشند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲)
در بهشتی برین.(۲۲)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ
آنکه نامه‌ی اعمال ایشان به دست راستشان داده شود در بهشتی برین جای گیرند.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳)
که چیدنی‌های آن قریب الحصول است.(۲۳)

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ

قُطُوفُهَا: مبتدا- دَانِيَةٌ: خبر
و میوه‌های آن در دسترس و قریب الحصول و چیدنی و آماده هضم است گفته‌اند در بهشت بستانی است از درختان تاک و جز آن و جنت فردوس به این اعتبار نام گذاشته شده که جویهای بهشت در زیر آن جاری است.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴)
به سبب اعمالی که در ایام گذشته می کرده‌اید گوارا بخورید و بنوشید.(۲۴)

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ

كُلُوا: فعل امر- (و)فاعل- وَاشْرَبُوا: فعل امر- (و)فاعل- هَنِيئًا: حال
ای مؤمنانی که نامه اعمال شما بدست راستتان داده می‌شود! در برابر اعمالی که در روزگار گذشته (دنیا) انجام می‌داده‌اید اکنون از این نعمت‌های بهشت بخورید و بیاشامید، آن خوردن و نوشیدن گوارایتان باد که در دنیا گرسنگی شما را لاغر کرده بود و یا روزه داشتید و از خوردن در دنیا امساک کرده بودید

حال به جای آن از ناز و نعمت‌های بهشت گوارا بخورید وبیاشامید که آن نعمتی که جاودان و زوال ناپذیر است.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَٰبِيَهْ 

اما هر که نامه‌ی او را بدست چپش داده‌اند گوید ای کاش نامه‌ام را نداده بودند.(۲۵)

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ

مَنْ: مبتدا- أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل-كِتَٰبَهُۥ: مفعول به

و اما آنکس که نامه‌ی او به دست چپش داده شود او اعمال بد خود را بیند پس از روی افسوس و ندامت گوید:

فَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَٰبِيَهْ

فَيَقُولُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر مَنْ -(ی) اسم لیت- أُوتَ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل(انا)، جمله خبر لیت-كِتَٰبِيَهْ : مفعول به

ای کاش کارنامه‌ی اعمال من به من داده نمی‌شد و آشکارا چنین رسوا نمی‌شدم. و این جمله از جانب آنان که نامه‌ی اعمالشان بدست چپشان داده شده خود گویای عذاب روحی است که مقدمه‌ای برای سوختن در آتش دوزخ است.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ 

و نمی‌دانستم حساب من چیست؟(۲۶)

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ

وَلَمْ أَدْرِ : فعل مضارع- فاعل(انا)- مَا: مبتدا-حِسَابِيَهْ : خبر

و ای کاش نمی‌دانستم که حساب و کتابم چیست؟ حساب من جز عذاب و شدت و محنت نیست. و همه به زیان من است، به سود من نیست.

يَٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ 

ای کاش مرگ پایان کار بود.(۲۷)

يَٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ

ها: اسم لیت- هی: اسم کان- ٱلْقَاضِيَةَ : خبرکان، جمله خبر لیت

ای کاش مرگ، پایان زندگی بود. یعنی با مردنم کار تمام شده بود و دیگر هرگز زنده نمی‌شدم و حساب و کتابی در کار نبود. ایشان آرزوی آن چیزی را می‌کنند (مرگ را) که در دنیا از آمدن آن

ناخوشایند و ناخرسند بودند چونکه کار سخت‌تر از آن است که تصور می‌کردند. بلکه می‌گویند ای کاش من خاک بودم.

مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ ﴿٢٨﴾

مال من از من رفع نیاز نکرد.(۲۸)

مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ

أَغۡنَىٰ: فعل ماضی- مَالِيَهۡۜ: فاعل

سپس می‌گوید آن مالی که من در دنیا جمع کرده بودم هیچ چیزی از عذاب خدای تعالی از من کم نکرد. مال دنیا برایم در آخرت کارساز و مشکل گشای نبود که بتواند مرا از عذاب آخرت برهاند.

هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ ﴿٢٩﴾

و قدرتم از دست برفت.(۲۹)

هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ

هَلَكَ: فعل ماضی- سُلۡطَٰنِيَهۡ: فاعل

قدرت و سلطه‌ی من از دست رفت و آن حکومت وسلطه‌ای که من در دنیا داشتم و جاه و حشمتی که داشتم از دستم رفت. گم گشت از من حجتی که در دنیا چنگ در آن زده بودم.

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿٣٠﴾

[ای فرشتگان!] بگیریدش و طوق در گردنش کنید.(۳۰)

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ

خُذُوهُ: فعل امر- (و)فاعل- ه: مفعول به- فَغُلُّوهُ: فعل امر- (و)فاعل- ه: مفعول به

پس ای فرشتگان آنانکه جهنمی‌اند و نامه‌ی اعمالشان از دست چپ به ایشان داده شده است بگیرید و دستهایش را با زنجیرها به دورش ببندید.

ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٣١﴾

سپس او را به جهنم در آورید.(۳۱)

ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ

سپس او را به جهنم داخل کنید و در آتش دوزخ در افکنید تا در عذاب جهنم بسوزند و از خشم پاره پاره گردند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و به دوزخ می‌اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

آنگاه به زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است ببندیدش.(۳۲)

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ

ذَرْعُهَا: مبتدا- سَبْعُونَ: خبر- ذِرَاعًا: تمیز

سپس او را در زنجیری از آتش که طول آن هفتاد ذرع باشد ببندید و او را در حالت به زنجیر بسته به آتش دوزخ بیفکنید تا نتواند از جای خود بجنبد یعنی او را به زنجیر بسته و در دور جسد او محکم زنجیر پیچانده ببندید تا نتواند حرکت کند و تکان بخورد.

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾

براستی او به خدای بزرگ ایمان نداشت.(۳۳)

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ

ـه: اسم اِنَّ- هو (اسم کان)- يُؤْمِنُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبرکان- جمله کان لَا يُؤْمِنُ: خبر اِنَّ

براستی او کسی بود که در دنیا به خدای بزرگ و متعال ایمان نداشت و خدا و رسول را اطاعت نکرد بلکه رسالت و معجزات رسولان را تکذیب کرد و کتاب آسمانی را افسانه پیشینیان خواند. حال به خاطر این همه تکذیب عذاب آتش دوزخ را در حالت زنجیر بسته بچش. چشیدنی سخت!

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿٣٤﴾

و بر طعام دادن مسکینان و مستمندان تشویق نمی کرد.(۳۴)

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ

وَلَا يَحُضُّ: فعل مضارع- فاعل(هو)

و تشویق و ترغیب نمی‌کرد بر غذا دادن درویش و در این کار حریص و آزمند نبود از این آیه معلوم می‌شود که طعام دادن به مسکین چه اهمیت بزرگی دارد. سبب رنج کشیدن یعقوب عليه السلام به جهت فراق از یوسف نیز به همین دلیل بود که به مسکین و سائلی که درخواست طعام کرده بود پسران و یاران یعقوب عليه السلام بی اعتنایی کردند و دل آن سائل را بدرد آوردند که خداوند فرمود حال دل شما را نیز بدرد خواهیم آورد که دیدی یعقوب عليه السلام در فراق و دوری از یوسف عليه السلام چه رنج‌ها و محنت‌هایی که نکشید.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

پس امروز در اینجا برای او دوست دلسوزی نیست.(۳۵)

فَلَيۡسَ لَهُ ٱلۡيَوۡمَ هَٰهُنَا حَمِيمٌ

لَهُ: جار و مجرور خبر لیس- ٱلۡيَوۡمَ: مفعول فیه- ها: حرف تنبیه-هَٰهُنَا: مفعول فیه- حَمِيمٌ: اسم لیس

پس نیست امروز در اینجا کسی که او را حمایت کند چون در آخرت هر کسی از برای نجات خود سرگردان است و هیچگونه کمک و یا شفاعتی از خویشاوندان برای کسی نیست.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنۡ غِسۡلِينٖ ﴿٣٦﴾

و نه هیچ غذائی مگر از زرد آب.(۳۶)

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنۡ غِسۡلِينٖ

طَعَامٌ: معطوف

و برای او هیچ طعامی جز از زرد آب نیست و آن چرکی است که از بدن‌های دوزخیان فرو می‌ریزد و این از بدترین غذا برای اهل دوزخ است.

لَّا يَأۡكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡخَٰطِـُٔونَ ﴿٣٧﴾

که جز خطاکاران از آن نمی‌خورند.(۳۷)

لَّا يَأۡكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡخَٰطِـُٔونَ

لَّا يَأۡكُلُهُۥٓ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- ٱلۡخَٰطِـُٔونَ: فاعل

که جز گناهگاران و تبهکاران یعنی مشرکان که سر همه‌ی گناهان است از آن نمی‌خورند پس غذای مشرکان و تبهکاران همان زردآب است.

فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَا تُبۡصِرُونَ ﴿٣٨﴾

پس به آنچه می‌بینید سوگند می‌خورم.(۳۸)

فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَا تُبۡصِرُونَ

أُقۡسِمُ: فعل مضارع- فاعل(انا)- تُبۡصِرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

به آنچه که می‌بینید سوگند می‌خورم یعنی که کافران می‌گویند که قرآن بافته و ساخته محمد(ص) است پس به آن سوگند می‌خورم.

وَمَا لَا تُبۡصِرُونَ ﴿٣٩﴾

و به آنچه نمی‌بینید قسم می‌خورم.(۳۹)

وَمَا لَا تُبۡصِرُونَ

وَمَا: معطوف

و به آنچه از غیب‌ها نمی‌بینید قسم می‌خورم. یعنی به دیدنیها و نادیدنیهای همه‌ی مخلوقات موجود در عالم قسم که آن قرآن ساخته و بافته دست بشر نیست.

إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ 

که قرآن گفتار فرشته بزرگوار است.(۴۰)

إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ

ه: اسم اِنَّ- ل: مزحلقه- لَقَوْلُ: خبر اِنَّ

در واقع این آیه ذکر نتیجه سوگند است که می‌فرماید: که این گفتار رسول بزرگواری است (پیغبر اکرمﷺ) که خداوند آن را بر تلاوت محمدﷺ و ابلاغ آن به مردم فرستاده است پس گفتار شاعر و ساحر و کاهن نیست بلکه آن را حضرت جبرئیل بر زبان رسول خدا ﷺ جاری کرده است.

وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ 

و گفتار خیال پردازی نیست و اندکی ایمان می‌آورید.(۴۱)

وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ

هُوَ: اسم ما- بـ: حرف جر زائد- بِقَوْلِ: خبر

و قرآن گفتار شاعری نیست آنطوریکه شما مشرکان تصور می‌کنید چون قرآن شعر نیست و پیغمبر ﷺ نیز شاعر نیستند بلکه این فصاحت و بلاغتی که در قرآن است نشانه‌ی اعجاز آنست.

قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق- تُؤْمِنُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

و در حالیکه اندکی از شما به این قرآن که سخن از جانب خداست و به وسیله فرشته وحی بر زبان رسول خدا ﷺ جاری می‌شود ایمان می‌آورید.

وَلَا بِقَوۡلِ كَاهِنٖۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ 

و (قرآن) گفتار هیچ کاهنی نیست، و اندکی پند می گیرید.(۴۲)

وَلَا بِقَوۡلِ كَاهِنٖۚ

بِقَوْلِ: جار و مجرور

و قرآن سخن کاهن هم نیست چنانکه بعضی از کافران مانند عقبه بن ابی معیط گمان می‌کردند.

قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

و حال آنکه اندکی پند می‌گیرید و به الفاظ و اعجاز قرآن نمی‌اندیشید پس به راه شیاطین می‌روید و از راه راست گمراه می‌شوید و یا گفته کاهنان را می‌پذیرید کاهنان برادران شیاطین‌اند.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٣﴾

(که قرآن) نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است.(۴۳)

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ

مبتدا محذوف- تَنزِيلٌ: خبر

که قرآن نازل شده از جانب پروردگار عالمیان است و تلاوت شده از جانب رسول خداﷺ و این است حقیقت قضیه که شما آن را انکار می‌کنید و یا آن را افسانه‌ی پیشینیان می‌دانید و یا دستورات آن را بر خودتان پیاده نمی‌کنید بدین ترتیب قرآن را ریائی می‌خواند و گناه کسیکه قرآن را ریایی می‌خوانید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: « مردمی در شما پیدا خواهند شد که شماها نماز و روزه و دیگر اعمال نیک خود را، نسبت به نماز، و روزه و دیگر اعمال نیک آنها ناچیز خواهید شمرد، و اینها گرچه قرآن را می‌خوانند ولی قرآن خواندن آنها از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند (یعنی: به قلب آنها تأثیری ندارد و از دین با چنان سرعتی خارج می‌گردند، که تیر از کمان خارج می‌گردد، اگر انسان به سر نیزه نگاه کند، چیزی را نمی‌بیند، و اگر به چوب تیر نگاه کند چیزی را نمی‌بیند، و اگر به پرهای تیر نگاه کند چیزی را نمی‌بیند، و چیزی که در باقی بودن آن به اشتباه می‌افتد (که شاید باشد و یا نباشد) قسمت پایانی تیر است.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾

و اگر بر ما بعضی سخنان را نسبت می‌داد.(۴۴)

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ

تَقَوَّلَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- بَعْضَ: مفعول به

و اگر بر ما بعضی سخنان را نسبت می‌داد. این سخنی براصالت قرآن است می‌فرماید: «اگر او سخنی دروغ می‌بست،

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

بی گمان دست راستش را می گرفتیم.(۴۵)

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ

لَأَخَذْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- بِٱلْيَمِينِ: جار و مجرور

یعنی اگر او سخنی دروغ می‌بست با قوت و قدرت او را می‌گرفتیم.

ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ﴿٤٦﴾

سپس شاهرگش را قطع می کردیم.(۴۶)

ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ

لَقَطَعۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلۡوَتِينَ: مفعول به

سپس شاهرگش را می‌بریدیم- الوتین: شاهرگ قلب که خون را به تمام اعضاء بدن می‌رساند و اگر قطع شود مرگ انسان آنی و حتمی است.

فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ ﴿٤٧﴾

و هیچیك از شما باز دارنده او نمی‌شدید.(۴۷)

فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ

أَحَدٍ: اسم مَا- حَٰجِزِينَ: خبر مَا

هیچ کس از شما دفع کننده از ما نیستید و نمی‌توانید ما را از کارمان باز دارید یعنی در صورتی که اگر بر ما دروغ بر بندد هیچکس مانع مجازات ما نمی‌تواند باشد و یا نجات دهنده‌ی او از دست ما نیست.

وَإِنَّهُۥ لَتَذۡكِرَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

و براستی که قرآن پندی برای پرهیزکاران است.(۴۸)

وَإِنَّهُۥ لَتَذۡكِرَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ

ـه: اسم اِنَّ- (ل) مزحلقه- لَتَذۡكِرَةٞ : خبر اِنَّ

و براستی که قرآن پندی برای متقیان و پرهیزکاران است که از آن بهره گیرند و تلاوت آن بر گوششان گران نیاید بلکه به گوش هوش بشنوند.

وَإِنَّا لَنَعۡلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

و براستی ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگان‌اید.(۴۹)

وَإِنَّا لَنَعۡلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ

(نا) اسم اِنَّ- لَنَعۡلَمُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)، جمله خبر اِنَّ

و بی گمان ما می‌دانیم بعضی از شما قرآن را تکذیب می‌کنید و قطعاً ما تکذیب کنندگان و دروغ پنداران را مجازات خواهیم کرد.

وَإِنَّهُۥ لَحَسۡرَةٌ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٥٠﴾

و قرآن مایه حسرت کافران است.(۵۰)

وَإِنَّهُۥ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ

ـهُ: اسم اِنَّ- لَ: مزحلقه- لَحَسْرَةٌ: خبر اِنَّ

و براستی که تکذیب کردن قرآن برای کافران موجب حسرت و ندامت است. ندامتی که برای کافران در روز رستاخیز پیش خواهد آمد آن روز دیگر جای تدارک و جبران نیست.

وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿٥١﴾

و قرآن هر آینه راست و درست است (حق الیقین).(۵۱)

وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ

و براستی که قرآن راست و درست است و بی‌گمان یعنی یقیناً از جانب خدای سبحانه و تعالی نازل شده است و ساخته و بافته‌ی دست بشر نیست.

فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

پس پروردگار بزرگوار خود را به پاکی یاد کن.(۵۲)

فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ

فَسَبِّحْ: فعل امر- فاعل(انت)

پس پروردگار بزرگوار خود را تسبیح بگوی و او را به پاکی یاد کن. و آن گفتن لا اله الا الله و سبحان الله است چنانکه ***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:*** از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار بگوید: (لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، و هو علی کل شیء قدیر) برایش به اندازه‌ی آزاد کردن ده غلام ثواب داشته، و برایش صد حسنه نوشته می‌شود، و صد گناه از وی محو گردیده و در همان روز از شیطان محفوظ می‌گردد، هیچ کسی عملی بهتر از این نمی‌تواند انجام بدهد، مگر آنکه همین کلمه را بیشتر بگوید:

از ابوایوب انصاری و ابن مسعود رضی الله عنهما در همین حدیث روایت است که گفتند: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که ده بار این کلمات را بخواند مانند کسی است که یک غلامی را از اولاد اسماعیل علیه السلام آزاد کرده باشد».

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه به مانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود).

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که خدا را ذکر کرده و کسی که ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و شخص مرده است.

سوره المعارج

سوره «**معارج**» **مکی** و دارای چهل و چهار آیه است و جملگی در مکه فرو آمده. در این سوره به اجماع مفسران دو آیت منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد علت نامگذاری این سوره به «**معارج**» که در آغاز آیات فرموده خداوند جل و جلاله: (تعرج الملائکه و الروح الیه ...) است. در فضیلت این سوره.

« فی روایه **ابی بن کعب** عن النبی ﷺ قال:

« من قرأ سوره: سأل سائل، اعطاه الله ثواب الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون».

« در روایت ابی بن کعب آمده که رسول خداﷺ فرمود:

کسی که سورهی «سأل سائل » را بخواند خداوند ثواب کسانی را به او می‌دهد که امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می‌کنند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ 

طلب کرد طلب کننده‌ای عذاب رخ دادنی‌ای را.(۱)

سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ

سَأَلَ: فعل ماضی-سَآئِلُۢ: فاعل- بِعَذَابٖ: جار و مجرور- وَاقِعٖ: نعت

طلب کننده‌ی عذابی که روی دادنی است در خواست کرد. علماء تفسیر در **سبب نزول** این آیات قولهای مختلف دارند. قومی گفتند **در شأن نضربن الحارث** فرو آمد، آنگه که گفت: «ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجاره من السماء». این عذاب الهی که شما می‌گویی حق است از نزد خود پس بباران به سوی ما سنگی از آسمان. قومی گفتند: در **شأن بوجهل** فرو آمده که گفت: «فاسقط علینا کسفاً من السماء» و گفته‌اند در **شأن** جماعتی کفار **قریش** آمد که از روی استهزاء گفتند: «عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب».

لِّلۡكَٰفِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ 

(این عذاب) مخصوص کافران است و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند.(۲)

لِّلۡكَٰفِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر لَيْسَ -دَافِعٌ: اسم لَيْسَ

این عذاب مخصوص کافران است عذابی است که از برای کافران به جهت کفرشان و شرکشان در دنیا برای ایشان آماده شده است هیچ کس این عذاب رخ دادنی را نمی‌تواند دفع کند هر گاه که خدا بخواهد آن عذاب رخ خواهد داد و جای هیچگونه شک و تردیدی هم نیست.

مِّنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلْمَعَارِجِ 

از سوی خداوند صاحب معارج.(۳)

مِّنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلْمَعَارِجِ

آن عذاب از سوی خداوند صاحب معارج یعنی خداوند، درجه‌های بلند است، صاحب نردبانی است که فرشتگان در آن بالا می‌روند و صعود و عروج می‌کنند. این فرشتگان‌اند که مأموریت عذاب کافران و مجرمان را به عهده دارند و همانها بودند که بر ابراهیم خلیل عليه السلام نازل شدند، و به او خبر دادند که مأمور نابودی قوم لوط هستیم.

تَعْرُجُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ 

فرشتگان و جبرئیل عليه السلام در روزی که اندازه آن پنجاه هزار سال است سوی او بالا می‌روند.(۴)

تَعْرُجُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ

تَعْرُجُ: فعل مضارع-ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ: فاعل- مِقْدَارُهُۥ: اسم كَانَ - خَمْسِينَ: خبر كَانَ -أَلْفَ: تمیز

بالا می‌روند فرشتگان و جبرئیل عليه السلام به سوی خداوند در نردبانهایی و رتبه‌ها و درجاتی که بر ایشان قرار داده است در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال از سال‌های دنیاست به سوی او بالا می‌روند.

مولانا گفت:

یعرج الروح الیه و الملک　　من عروج الروح بهتز الفلک
گرچه زاهد را بود روزی شگرف　　کی بود یکروز از خمسین الف

ابن عباس گفت: مراد روز قیامت است که بر کافران چنین درازی و طولانی خواهد گذشت. در **حدیث شریف** به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند: یا رسول الله! چه قدر آن روز طولانی است؟ آن حضرت فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن زمان بر مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرض که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک تر است».

فَٱصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا 

پس صبر کن صبری نیکو.(۵)

فَٱصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا

فَٱصۡبِرۡ : فعل امر- فاعل(انت)- صَبۡرًا: مفعول مطلق- جَمِيلًا : نعت

پس ای محمدﷺ! بر تکذیب و کفر کافران شکیبائی کن صبری نیکو یعنی نگران و مضطرب و گله مند مباش که گفته‌اند این آیه به آیه سیف منسوخ است.

إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا ﴿٦﴾

براستی ایشان آن را دور می‌بینند.(۶)

إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا

هم: اسم اِنَّ- يَرَوۡنَهُۥ: فعل مضارع- (و)فاعل- ـه: مفعول به- بَعِيدٗا: خبر

براستی آنها آن روز قیامت راکه مقدار آن پنجاه هزار سال برای کافران است آن را دور و محال می‌بینند یعنی می‌گویند همچنین چیزی نیست و نخواهد بود و این یک چیز غیر ممکن است و شدنی نیست.

وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا ﴿٧﴾

و اما ما آن را نزدیک می‌بینیم.(۷)

وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا

نَرَىٰهُ : فعل مضارع- ـه: مفعول به- فاعل(نحن)- قَرِيبٗا: مفعول به ثانی

اما ما آن قیامت را نزدیک می‌بینیم. یعنی ما قیامت را در وقوع آن نزدیک می‌بینیم.

يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ ﴿٨﴾

روزی که آسمان چون روغن جوشان شود (مس گداخته).(۸)

يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ

ٱلسَّمَآءُ: اسم کان- كَٱلۡمُهۡلِ : جار و مجرور خبر کان

و روزی که آسمان چون فلز گداخته گردد. آنچه که خاصیت گدازندگی دارند مانند، نقره، مس، دُردی روغن که با آتش گداخته شوند.

در **حدیث شریف** آمده است- والارض جمیعاً قبضته یوم القیامه- و زمین تمام در چنگ قدرت اوست- والسموات مطویات بیمینه- و آسمانها پیچیده شده‌اند بدست وی- سبحانه و تعالی عما یشرکون پاک است و بزرگ است خدای تعالی از چیزی که او را شریک می‌گردانند.

وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ﴿٩﴾

و کوه‌ها همچون پشم رنگین (کوبیده) گردد.(۹)

وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ

ٱلۡجِبَالُ: اسم کان- كَٱلۡعِهۡنِ : جار و مجرور خبر کان

و کوه‌ها همچون پشم رنگین در هم کوبیده گردند و در هوا منفجر گردند و آن کوه‌ها در کوبیدن و در هم شکستن مانند پشم زده می‌شوند. روزی که بجنبد راجفه که آن نفخه‌ی اولی است که زمین و کوه بدان بجنبند و در حرکت آیند.

وَلَا يَسْـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾

و روزی که هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگر نپرسد.(۱۰)

وَلَا يَسْـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا

لَا يَسْـَٔلُ: فعل مضارع- حَمِيمٌ: فاعل- حَمِيمًا: مفعول به

و روزی که هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری سئوال نمی‌کند و از سرنوشت کس دیگر نمی‌پرسد چون قیامت آنقدر ترسناک و هولناک است که در آن روز کسی از گناه و کردار دیگری سئوال نکند.

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ ٱلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾

و مجرم به همدیگر نشان داده شوند که گناهکاران آرزو می کنند که از عذاب آن روز فرزندان خود را عوض دهند.(۱۱)

يُبَصَّرُونَهُمْ

فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل- هم: مفعول به

و بینا کرده خواهد شد خویشان هر کس که او خویشان خود را شناسند که هر یک به عمل خود مؤاخذه می‌شوند و هر یک برای پاسخگویی خود می‌کوشند و با یکدیگر سخن نمی‌گویند.

يَوَدُّ ٱلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ

يَوَدُّ: فعل مضارع- ٱلْمُجْرِمُ: فاعل-يَفْتَدِى: فعل مضارع- فاعل(هو)

در ادامه‌ی سخن و آن روز وحشتناک می‌افزاید: وضع آنچنان مشکل و سخت و پیچیده است که گنهکار دوست دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند و از عذاب خود را برهاند.

وَصَـٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

همسر و برادرش را (به همراه فرزندان عوض کند).(۱۲)

وَصَـٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ

و نیز مجرم و گناهکار دوست دارد علاوه بر فرزندان حتی با همسر و برادر خود که عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد ایشان هستند عوض دهد.

وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِى تُـْٔوِيهِ ﴿١٣﴾

و نیز خویشاوندان وی که او را پناه دهد (عوض) دهد.(۱۳)

وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِى تُـْٔوِيهِ

تُؤْوِيهِ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- فاعل(هی)

و باز همان مجرم و گناهکار آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز هراسناک قبیله و خویشاوندانی که او را پناه می‌دهد یعنی در دنیا نزد خود پناهگاه او بوده‌اند.

وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ يُنجِيهِ ﴿١٤﴾

و نیز هر که در زمین است (یکسره فدا دهد) و سپس این عوض دادن او را از عذاب برهاند.(۱۴)

وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ثُمَّ يُنجِيهِ

مَن: معطوف- جَمِيعًا : حال

و نیز مجرم و گناهکار دوست دارد که هر که در زمین است همه‌ی ایشان را فدا دهد تا از عذاب نجات یابد.

كَلَّآۖ إِنَّهَا لَظَىٰ ﴿١٥﴾

هرگز چنین نیست! آن آتشی زبانه زن است [که با اینها بتوان نجات یافت].(۱۵)

كَلَّآۖ إِنَّهَا لَظَىٰ

ها: اسم اِنَّ- لَظَىٰ : خبر اِنَّ

نه هرگز چنین نیست که با فدا کردن فرزندان و یا همسر و برادران و یا اقوام و خویشان و هر آنکس که در روی زمین است بتوان از آن عذاب نجات یافت! بلکه از این آتش سراپا شعله‌ی دوزخ است.

نَزَّاعَةٗ لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾

که آن آتش پوست سر می کند.(۱۶)

نَزَّاعَةٗ لِّلشَّوَىٰ

نَزَّاعَةً : حال- لِّلشَّوَىٰ - ل: حرف جر زائد- شَوَى: مفعول به

آن آتش پوست سر بر کننده است و گوشت و پوست دست و پای و سر ایشان را از استخوان بر می‌کند آن آتش از صد و یا دویست ساله راه دوزخی را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند چنانکه آهن ربا آهن را به خود می‌کشد و جذب می‌کند.

تَدۡعُواْ مَنۡ أَدۡبَرَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾

(آن آتش) به سوی خود می‌خواند هر که را [که از ایمان] اعراض کرد و روی گردان شد.(۱۷)

تَدۡعُواْ مَنۡ أَدۡبَرَ وَتَوَلَّىٰ

و آن آتش جهنم هر کس را که در دنیا از ایمان آوردن به خدای روی برگرداند و از رسول او نافرمانی کرده و گمراه شود به سوی خود می‌خواند و جذب می‌کند.

وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰٓ ﴿۱۸﴾

و مال جمع کردند و خرج نکردند.(۱۸)

وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰٓ

جَمَعَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- فَأَوْعَىٰٓ : فعل ماضی- فاعل(هو)

و مال جمع کردند ولی آن را در خزینه‌ها نگهداشتند و در خیرات و حسنات صرف نکردند. شیخ سعدی گفت:

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه آموخت و نکرد دیگری اندوخت و نخورد.

**نه ایشان به خست نگهداشتند		به حسرت بمردند و بگذاشتند**

**بدستم نیفتاد مال پدر		که بعد از من افتد بدست پسر**

**همان به که امروز مردم خورند		که فردا پس از من به یغما برند**

**خور و پوش و بخشای و راحت رسان		نگه می چه داری ز بهر کسان**

**زر و نعمت اکنون بده کان تست		که بعد از تو بیرون ز فرمان تست**

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾

براستی که انسان را حریص آفریده‌اند.(۱۹)

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا

ٱلْإِنسَٰنَ: اسم إِنَّ - خُلِقَ : فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل، جمله خبر إِنَّ - هَلُوعًا : حال

بدرستی که انسان حریص آفریده شده است و بر جمع مال حریص و در دادن فرایض و واجبات مال بخیل است. حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.

صائب گفت:

**پیران ز حرص بیشتر آزار می‌کشند		با پشت خم همیشه کمان در کشاکش است**

اما به قول سعدی باید بدانند که:

صیاد بی روزی ماهی در دجله نگیرد و ماهی‌بی اجل در خشکی نمیرد.

مسکین حریص در همه عالم همی روداو در قضای رزق و اجل در قضای او

و در **گلستان شیخ سعدی** آمده است:

**عمر گرانمایه درین صرف شد		تا چه خورم سیف و چه پوشم شتا**

**ای شکمِ خیره بتائی[۱] بساز		تا نکنی پشت بخدمت دوتا**

إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾

۱- به تائی: به یک تا نان

آن هنگام بدی به او رسد جزع کننده است.(۲۰)

إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا

إِذَا: مفعول فیه- مَسَّهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- ٱلشَّرُّ: فاعل

آن هنگام که ضرری مانند فقر و مرض به او رسد جزع کننده و فریاد زننده باشد.

وَإِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾

و آن هنگام که خیر به او رسد بازدارنده است.(۲۱)

وَإِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعًا

إِذَا: مفعول فیه- مَسَّهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به

و چون بر او خیر و نیکی رسد مانند سلامتی بدن و توانگری در مال نفس خود را از طاعت و عبادت باز دارد و یا نسبت به نفقه در مال خست به خرج دهد.

إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾

مگر نمازگزاران.(۲۲)

إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ

ٱلْمُصَلِّينَ: مستثنی

مگر نمازگزاران. سپس به اوصاف انسان‌های شایسته به صورت یک استثنا می‌پردازد و می‌گوید:

ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ ﴿٢٣﴾

همان کسانیکه نمازهایشان را پیوسته بجا می آورند.(۲۳)

ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ

ٱلَّذِينَ: نعت-هُمْ: مبتدا- دَآئِمُونَ : خبر

همان کسانیکه دائماً بر نماز خویش مواظبت می‌نمایند و هیچ مشکلی و گرفتاریی و یا مصیبتی ایشان را از خواندن نماز باز نمی‌دارد بلکه نماز را در وقت خود ادا می‌نمایند چونکه خواندن نماز در وقت خود از فضیلت بیشتری برخوردار است چنانچه

مولانا گفت:

پنج وقت آمد نماز ای رهنمون   عاشقان را فی صلاه دائمون

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود ﷺروایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیدم که کدام کار در نزد خداوند محبوب‌تر است؟ فرمودند: « ادای نماز در وقت آن»، گفتم: بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: «نیکی کردن به پدر و مادر».

گفتم بعد از آن کدام کار؟ فرمودند: جهاد در راه خدا، (ابن مسعود ﷺ) می‌گوید: این چیزها را پیغمبر خداﷺبرایم گفتند، و اگر بیشتر از این می‌پرسیدم، بیشتر می‌گفتند.

وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ 

و کسانی که در اموالشان حق معیّنی است.(۲۴)

وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ

ٱلَّذِينَ: معطوف- فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ: جار و مجرور خبر مقدم- حَقّٞ: مبتدا مؤخر

و کسانی که در مالهایشان حق معینی است. یعنی حق معینی که از جانب خدای تعالی فرض شده مانند زکات و یا هر چیزی که انسان به گردن خود لازم شمارد مانند نذر یا صدقه و یا کمک . ... چونکه دادن زکات از واجبات اسلام است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از طلحه بن عبیدالله ﷺ روایت است که گفت: شخصی از اهل نجد، با سر برهنه نزد پیغمبر خدا ﷺ آمد، زمزمه‌ی صدایش را می‌شنیدم ولی نمی‌فهمیدم چه می‌گوید، تا اینکه آن شخص نزدیکتر آمده و پرسید که اسلام چیست؟ پیغمبر خدا ﷺفرمودند: « اداکردن پنج وقت نماز در هر شب و روز»، آن شخص گفت: نمازی دیگر هم بر من لازم است؟ فرمودند: « نه، مگر آنکه نفل بخوانی»، و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « و روزه گرفتن ماه رمضان»، آن شخص گفت: غیر از روزه‌ی ماه رمضان، روزه‌ی دیگری هم بر من لازم است؟ فرمودند: «نه، مگر آنکه روزه‌ی نفل بگیری»، و پیغمبر خدا ﷺاز زکات برایش یادآور شدند، آن شخص پرسید: غیر از این زکات دیگری هم بر من لازم است؟ فرمودند:

« نه، مگر آنکه صدقه‌ی نافله بدهی»، آن شخص بر خاسته و براه خود ادامه داده و می‌گفت: به خدا قسم از این چیزها نه زیادتر می‌دهم و نه کمتر، پیغمبر خداﷺ فرمودند: «اگر راست بگوید رستگار است».

لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ 

برای سائل و محروم است.(۲۵)

لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ

ادای آن زکات مقدره و صدقات موظفه برای درویش خواهنده و برای محروم و محتاجی که نخواهد سؤال کند یعنی مسکین است ولی عزت و شرف او اجازه خواستن را به او نمی‌دهد که در حق فقیر و مسکین قبلاً سخنانی گفته شد.

وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ 

و کسانی که روز رستاخیز را باور می‌دارند.(۲۶)

وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ

يُصَدِّقُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

و کسانیکه روز جزا و قیامت را باور می‌دارند و می‌گویند روز رستاخیز آمدنی است، نه به آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ (۲۷)

و کسانی که از عذاب پروردگارشان هراسان‌اند.(۲۷)

وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ

وَٱلَّذِينَ: معطوف- هُم: مبتدا- مُّشۡفِقُونَ : خبر

و کسانی که از عذاب پروردگارشان در هراس‌اند و به جهت آن ترس از گناهان و از کارهای زشت باز داشت شده و از عمل‌های بیهوده می‌پرهیزند. کاشفی گفت: علامت ترس الهی اجتناب از ملاهی و مناهی است.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٍ (۲۸)

براستی عذاب پروردگار ایشان است که از آن ایمن نتوان شد.(۲۸)

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٍ

عَذَابَ : اسم إِنَّ - غَيۡرُ: خبر إِنَّ

بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان چنان است که از آن ایمن نتواند شد. و کسی نباید از عذاب پروردگارش ایمن باشد.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ (۲۹)

و کسانی که حافظان فروج خود هستند.(۲۹)

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ

هُمۡ: مبتدا-حَٰفِظُونَ : خبر

و کسانی که حافظان فروج[1] خود هستند و بر ادای نمازهای فریضه پای بنداند و در دادن زکات و صدقه کوتاهی نمی‌کنند و فرج‌های خود را حفظ می‌کنند. و اندامهای هوس انگیز خود را از دید دیگران می‌پوشانند چونکه زنا تنها از فرج نیست چنانچه

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

[1] - فروج: جمع فرج، عورت زن، شرمگاه

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند برای هر انسانی نصیبش را از زنا مقدر کرده است.»

و به این چیزها حتماً خواهد رسید، زنای چشم دیدن، و زنای زبان نطق است، و نفس آرزو کرده و اشتها می‌نماید، و فرج است که آن را عملی کرده و یا از آن خودداری می‌نماید».

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

مگر در مورد زنان خود یا کنیزکانیکه دستهایشان مالك آنها شده است پس این گروه ملامت شده نیستند.(۳۰)

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ

مَلَكَتۡ: فعل ماضی-أَيۡمَٰنُهُمۡ : فاعل- هم: اسم اِنَّ- غیر: خبر اِنَّ

مگر در مورد زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آن شده‌اند یعنی هر کسی غیر از زن خود و کنیز خود برای قضای شهوت جای دیگر و کس دیگر را بجوید او از حد اعتدال قدم بیرون گذاشته است.

فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴿٣١﴾

و هر که جز این طلبد آنها خودشان تجاوزگران‌اند.(۳۱)

فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ

مَنِ: مبتدای جازم- ٱبۡتَغَىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر- وَرَآءَ: مفعول به- ذَٰلِكَ: مضاف الیه- أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل-ٱلۡعَادُونَ : خبر

پس آنانکه پا از حد اعتدال بیرون می‌نهند و غیر از زن خود و کنیز خود به دیگری توجه می‌کنند آنها خودشان تجاوزگران و از حد بیرون رفتگان‌اند.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ﴿٣٢﴾

و کسانیکه امانت‌ها و عهد و پیمان‌های خود را رعایت می کنند.(۳۲)

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ

وَٱلَّذِينَ: معطوف- هُمۡ : مبتدا- رَٰعُونَ: خبر

و کسانی که امانت‌ها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند و بر آنچه که به او سپرده شده است خیانت نکرده و چیزی از عهد و پیمان‌ها که در برابر آن تعهد کرده‌اند وفادار باشند.

وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمۡ قَآئِمُونَ ﴿٣٣﴾

و کسانی که گواهی هایشان را ادا کنند.(۳۳)

وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمۡ قَآئِمُونَ

هُم: مبتدا- قَآئِمُونَ: خبر

و کسانیکه گواهی‌هایی را که باید اداء کنند ادا می‌کنند و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند چه آن کس از اقوام و خویشان و یا نزدیکان و یا دارای متاعی رفیع و عالی باشد و چه افراد بیگانه و دور و وضیع باشد عین حقیقت را برای آنها بدون در نظر گرفتن موارد فوق ادا می‌کنند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

و کسانی که مواظب نمازشان باشند.(۳۴)

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ

هُمْ: مبتدا- يُحَافِظُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و آنانکه بر نماز خویش محافظت می‌کنند و به آداب و شرایط آن دوام می‌نمایند و نماز پنجگانه را در وقت آن به خوبی ادا می‌کنند.

أُوْلَٰٓئِكَ فِي جَنَّٰتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

آنان در بهشت‌ها بزرگواران اند.(۳۵)

أُوْلَٰٓئِكَ فِي جَنَّٰتٍ مُّكْرَمُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- فِي جَنَّٰتٍ: جار و مجرور خبر- مُّكْرَمُونَ: خبر ثانی

آن گروه که به صفت‌های مذکور موصوف‌اند در روز قیامت در بهشت‌هایی هستند گرامی شده و محترم شده به ثواب ابدی که در آن جاودان باشند که در آن آواز دهنده‌ای آواز می‌دهد. بدرستی برای شماست که در بهشت تندرست باشید و بیمار نشوید و همیشه در آن ابد و جاودان باشید پس نمیرید در آن و همیشه جوان باشید و پیر نشوید و راحت بینید و آسایش کنید و محنت نبینید.

فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾

پس چه شده است کافران را اگر به سوی تو شتابانند.(۳۶)

فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ

مَالِ: مبتدا- ٱلَّذِينَ: جار و مجرور خبر-كَفَرُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- مُهْطِعِينَ: حال

پس چیست و چه بوده است کافرانی که به این صفت‌های مذکور نگرویده‌اند و از آن بی بهره مانده‌اند پیوسته به سوی تو می‌نگرند و شتابان‌اند.

عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

از جانب راست و از سمت چپ گروه گروه (شتابانند).(۳۷)

عَنِ ٱلْيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ

عِزِينَ: حال

آن کافران شتابان در سمت راست و از طرف چپ رسول خدا (ص) گروه گروه، حلقه زنان می‌آیند و به سوی ایشان می‌نگرند.

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿۳۸﴾

آیا هر کدامشان طمع می‌دارند که به بهشت پر نعمت در آیند.(۳۸)

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ

يَطْمَعُ: فعل مضارع- كُلُّ: فاعل- أَن يُدْخَلَ: فعل مضارع مجهول منصوب- نایب فاعل(هو)- جَنَّةَ: مفعول به

آیا آن کافران هر یک طمع می‌دارند که به بهشت پر ناز و نعمت داخل شوند با توجه به اینکه در دنیا در گمراهی آشکار بودند؟ البته این نعمت‌ها و رحمت‌ها مخصوص مؤمنان و آنانکه به صفات پسندیده مذکور موصوف‌اند می‌باشد. هر بهشتیء با مؤمنان در آخرت به سوی بوستان با نعمت آورده شوند و ایشان را در چهار بازار جنت‌ها داخل کنند. در **حدیث شریف** آمده که در بهشت بازاری است یعنی مجمعی است که بهشتیان هر روز جمعه به آن می‌آیند. پس باد شمال به آن می‌وزد یعنی بادی از جانب دست راست بیاید پس به سوی قبله بایستد پس آن باد مشک و انواع طیب را در روی ایشان و لباس‌های ایشان می‌ریزد.

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾

هرگز، که ما از آنچه می‌دانند خلقشان کرده‌ایم.(۳۹)

كَلَّا

نه اینچنین است و کافران را در بهشت راه بدان نیست.

إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ

(نا) اسم اِنَّ- خَلَقْنَاهُم : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به

بدرستیکه ما ایشان را از آنچه می‌دانند آفریده‌ایم یعنی نطفه‌ی آلوده از یک قطره پست به نام (منی) که آن به هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی ندارد. پس اگر کسی از آلودگی‌ها و کدورت‌ها پاک نگردد و به اخلاق خوب و پسندیده متخلق نشود استعداد وارد شدن به آن بهشت را نخواهد داشت.

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿۴۰﴾

پس قسم می‌خوریم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که هر آینه ما توانائیم.(۴۰)

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ

پس نه چنان است که کفار می‌گویند به آفریدگار مشرق‌ها که آفتاب دارد و در سالی هر روز نقطه‌ی دیگر طلوع می‌نماید و خداوند مغرب‌ها که آفتاب را هست و به هر روز از نقطه دیگر غروب می‌کند و هر یک از روزها را محل شروع و غروب از دایره‌ی افق نقطه دیگر است که هر آینه ما توانائیم بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ هنگامیکه آفتاب غروب نمود، از من پرسیدند: «آیا میدانی که آفتاب کجا می‌رود»؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، فرمودند: «آفتاب می‌رود تا آنکه در زیر عرش سجده نماید، و (برای این کار) اجازه می‌خواهد، برایش اجازه داده می‌شود، و همینکه می‌خواهد سجده نماید از وی قبول نمی‌گردد، برای بار دوم اجازه می‌خواهد، ولی برایش اجازه داده نمی‌شود، و همینکه می‌خواهد سجده نماید از وی قبول نمی‌گردد، برای بار سوم اجازه می‌خواهد، باز هم برایش اجازه داده نشده و برایش گفته می‌شود: از همانجائیکه آمده‌ای بازگرد، و همان است که از طرف مغرب طلوع می‌نماید، و این همان قول خداوند متعال است که می‌فرماید: (آفتاب به طرف قرارگاهش می‌دود، و این تقدیر ذات با عزت و با قدرتی است).

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می‌شوند».

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

که ما (قادریم) بهتر از آنها به جایشان آریم و ما وامانده نخواهیم شد.(۴۱)

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ

أَن نُّبَدِّلَ : فعل مضارع منصوب- فاعل(نحن)- خَيْرًا: مفعول به

به درستیکه ما توانائیم بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و به جای آن خلقی دیگر پدید آریم که بهتر و فرمانبردارتر از ایشان‌اند.

وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ

نَحْنُ: اسم ما-بِمَسْبُوقِينَ : بـ: حرف جر زائد- بِمَسْبُوقِينَ : خبر

و کسی در کاری بر ما سبقت نمی‌تواند بگیرد و یا مانع کار ما نمی‌تواند بشود اگر ما کاری را اراده کنیم نمی‌تواند ما را مغلوب سازد و یا سست گرداند.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾

بگذار ای محمد ﷺ! ایشان را که یاوه گویی کنند و بیهوده گویند تا روز موعودشان را ببینند.(۴۲)

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ

فَذَرْهُمْ: فعل امر- هم: مفعول به- فاعل(انت)

پس ای محمدﷺ ! بگذار ایشان را که به یاوه گویی خود ادامه دهند و در دنیای خویش به بازی و بیهوده گوئی بپردازند. گفته‌اند این قسمت از آیه به آیه سیف منسوخ است.
پس دست بدار از ایشان که در باطلها مشغول شوند تا وقتی که روز موعود خودشان را ملاقات کنند. آن روزی که به آن وعده داده شده‌اند و آن قیامت است که قطعاً در روز قیامت سزایشان به ایشان داده خواهد شد.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾

روزی که شتابان از گورها بیرون شوند، گویا به سوی نشانه‌هایی می‌دوند.(۴۳)

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ

يَوْمَ: بدل- يَخْرُجُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- سِرَاعًا: حال

روزی که از قبرها شتابان برخیزند و دوان دوان به سوی فرا خواننده بیرون آیند یعنی به دعوت اسرافیل که در صور خود می‌دمد (نفخه‌ی دوم) به سوی علمی که بر افراشته شده می‌شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود را بر پا ایستاده بینند و به سوی آن به شتاب می‌روند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می‌کردم در مکه آیتی فرو آمد.

(بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است. و این قیامت با نفخه‌ی اول یعنی با دمیدن اسرافیل در صور خود در دفعه‌ی اول صورت می‌گیرد که آن هنگام که در صور دمیده شود همه‌ی کسانی که در آسمانها و زمین هستند بیهوش می‌گردند.

چنانکه ***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:***

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل تا است» گفتند: یا ابا هریره! یعنی چهل روز است؟ گفت: نه خیر، کس دیگری گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: نمی‌دانم، باز گفت: مگر چهل ماه است؟ گفت: نمی‌دانم « و همه اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می‌رود مگر پایین‌ترین مهره کمر (یعنی: عجب الذنب) که به حال خود باقی مانده و خلایق از همان مهره‌ی اخیر ترکیب می‌گردند».

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۚ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

دیدگانشان فرو افتاده و ذلتشان گرفته است، این روزی است که وعده‌شان می‌داده‌اند.(۴۴)

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ

خَاشِعَةً: حال- أَبْصَارُهُمْ: فاعل- تَرْهَقُهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- ذِلَّةٌ: فاعل

در آن روز چشمانشان فرو افتاده و غبار ذلت و خواری بر آنان نشسته باشد در حالیکه سرها در پیش افکنده و خواری و ذلت و نگونساری ایشان را فرو گیرد.

ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلۡيَوۡمُ: خبر- (و)اسم کان- يُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل، جمله خبر کان

این است آن روزی که در دنیا بودند که بدیشان وعده کرده می‌شدند و گفته شده بود که این روز بی چون و چرا حتماً و قطعاً خواهد آمد. هر چند تکذیب کنندگان آمدن چنین روزی را تکذیب کرده بودند امّا وعده‌ی خدای تعالی حق است و قیامت آمدنی است.

سوره نوح

سوره « **نوح** » **مکی** است و دارای بیست و هشت آیه است در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و چون در این سوره داستان نوح‌ﷺ با قومش از ابتدای دعوت تا وقوع طوفان را فرا می‌گیرد بدانجهت آن سوره را «نوح» نامیده‌اند. در فضیلت این سوره آورده‌اند. **ابی بن کعب** از مصطفیﷺ روایت کند که گفت: هر که این سوره بخواند، خدای عزوجل او را از آن مؤمنان کند که نوح پیغمبر ایشان را دعا کرد دعای وی او را فرا می‌گیرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)

براستی ما نوحﷺ را به سوی قومش فرستادیم که قومت را پیش از آن که عذابی الم انگیز سویشان بیاید بترسان.(۱)

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(نا) اسم انَّ- أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، خبر انَّ- نُوحًا: مفعول به- أَنذِرْ: فعل امر- فاعل(انت)- قَوْمَكَ: مفعول به

بدرستی که ما نوحﷺ را به سوی قومش بر انگیختیم و برای هدایت به سوی آنان فرستادیم تا ایشان را از گمراهی و ضلالت برهاند و به او فرمان دادیم تا قوم خود را پیش از آنکه عذاب الم انگیز بر سرشان بیاید بیم ده و قوم خود را از آن عذاب بترسان. آورده‌اند که: **لمک** پدر نوح با زنی به نام قینوس دختر براکیل از فرزند زادگان قابیل پسر آدم ازدواج کرد و او به نوحﷺ حامله شد و چون هنگام زایمان فرا رسید به غاری پناه برد و نوح را در آنجا زایید و ازدواج او با کسی که از نسل قابیل نبود جرم شمرده می‌شد. مادر نوح ﷺ او را در آن غار نهاد و چون خواست باز گردد و او را در غار رها کند با کمال اندوه گفت ای وای بر نوح، و باز گشت و نوحﷺ چهل روز در غار بود و پدرش لمک در گذشت و فرشتگان نوح را در حالی که آراسته و چشمانش سرمه کشیده بود بردند و برابر مادرش نهادند، مادر شاد شد و او را پرورش داد تا به حد بلوغ رسید.

خداوند متعال به جبرئیل فرمان داد که پیش نوحﷺ فرود آید و او را به رسالت و پیامبری مژده دهد، جبرئیل پیش او آمد و وحی خداوند را به او ابلاغ کرد که سوی مشیل شاه و قوم او برود و آنان را به پرستش خداوند دعوت کند نوح همان روز نزد قوم خویش آمد و آن روز عید ایشان بود و بتهای خود

را بر تخت‌ها و پایه‌ها نهاده و برای آنان قربانی می‌کردند و به هنگام قربانی معمولاً برای بتان به سجده می‌افتادند و شراب می‌نوشیدند و زنان همچون چهارپایان برهنه و بدون هیچگونه پوششی ظاهر می‌شدند. نوح پیش ایشان که نود گروه بودند و شمار هر گروه از اندازه بیرون بود آمد و صف‌های ایشان را شکافت و خود را میان ایشان رساند و از خداوند مسألت کرد تا او را یاری فرماید، همینکه آنان خواستند برای بتان سجده کنند بانگ برداشت که ای قوم من برای خیر خواهی و پند دادن به شما از پیشگاه پروردگارتان آمده‌ام تا شما را به فرمانبرداری و پرستش او دعوت کنم و از پرستش این بتان باز دارم (از خدای بترسید و مرا اطاعت کنید).

قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ 

گفت: ای قوم! من شما را بیم رسانی آشکارم.(۲)

قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ

يَٰقَوۡمِ: منادا- (ی) اسم انَّ- لَكُمۡ: جار و مجرور-نَذِيرٞ: خبر انَّ

نوح علیه السلام گفت ای قوم من! من برای شما بیم دهنده‌ای آشکار از عذاب آخرت هستم. پس شما را از عواقب کارتان بیم می‌رسانم و هشدار می‌دهم و راه نجات را برای شما مشخص می‌گردانم.

صدای دعوت آمیز نوح علیه السلام گوشها را پر کرد و بت‌ها از پایه‌ها برو در افتادند و شاه هم از تخت خود بیهوش در افتاد و چون به هوش آمد گفت، ای فرزندان قابیل، این چه صدایی است که تاکنون چنین صدایی نشنیده‌ام؟ گفتند ای پادشاه این صدای مردی از خود ما به نام نوح پسر لمک است پیش از این هم با جنون و دیوانگی خود از ما دوری می‌کرد و اکنون دیوانگی او سخت‌تر شده است و این سخنان را گفت، شاه خشمگین شد و او را خواست و پس از این که او را به سختی زدند پیش شاه آوردند که به او گفت تو کیستی که خدایان ما را به زشتی یاد کردی و دشنام دادی؟ گفت من نوح پسر لمک و فرستاده‌ی پروردگار جهانیانم، با خیر خواهی و اندرزگویی از پیشگاه خدایتان آمده‌ام که به او و به فرستاده‌اش ایمان بیاورید و این بتان و کارهای زشت را رها کنید، نخستین کسی که به نوح گروید زنی از قوم او به نام عمره بود که نوح با او ازدواج کرد و او برای نوح سه پسر به نام‌های سام و حام و یافث و سه دختر زایید، نوح همه روز به انجمن‌های قوم خود می‌رفت و آنان را برای پرستش خداوند متعال دعوت می‌کرد و او را چنان می‌زدند که بیهوش و از خود بی خود می‌شد و پایش را می‌گرفتند و می‌کشیدند و بر خاک رو به ریزها می‌انداختند و چون به هوش می‌آمد باز پیش آنان برای دعوت بر می‌گشت و آنان همچنان رفتار می‌کردند. سیصد سال بر این حال گذشت و آنان همچنان او را می‌زدند و دشنام می‌دادند و چه بسا که بر او خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند ای دروغگو از پیش ما برو، و انگشتان خود را در گوش خویش می‌نهادند و او از نزد ایشان می‌رفت و باز می‌گشت و همچنان قوم را دعوت می‌کرد می‌گوید:

أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ 

که خداوند را عبادت کنید و از او بترسید و مرا اطاعت کنید.(۳)

أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ

ٱعۡبُدُواْ : فعل امر- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ : مفعول به- ٱتَّقُوهُ: فعل امر- (و)فاعل- ه: مفعول به

ای قوم من خداوند متعال را عبادت کنید و از او بترسید و مرا در آنچه که فرمان می‌دهم از امر به معروف و نهی از منکر اطاعت کنید. اما آنان بر سرکشی و ستمگری و استکبار خود می‌افزودند.

يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرۡكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّىۚ إِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُۚ لَوۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٤﴾

تا گناهانتان را بیامرزد و تا مدتی معین نگهتان دارد، که اگر بدانید، اجل خدا وقتی بیاید هرگز تأخیر کرده نشود.(۴)

يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرۡكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّىۚ

يَغۡفِرۡ: فعل مضارع- وَيُؤَخِّرۡكُمۡ: فعل مضارع- كُم: مفعول به- فاعل(هو)

اگر خداوند متعال را عبادت کنید و از او بترسید و از فرمان من که فرستاده‌ی بر حق او هستم اطاعت کنید خداوند برای شما گناهان شما را می‌آمرزد یعنی آن گناهانی را که قبل از اجابت دعوت وی از آنان سرزده است و تا وقت فرا رسیدن مرگ گناهان شما را مهلت می‌دهد اما بدانید که صاحب آن اجل را مهلتی نیست.

رباعی:

روزیکه اجل در آید از پیش و پست　　شک نیست که مهلت ندهد نَفَسست
یاری نرسد در آن دم از هیچ کست　　بر باد شود جمله هوا و هوست

إِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُۚ لَوۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ

أَجَلَ : اسم إِنَّ - إِذَا: مفعول فيه- لَا يُؤَخَّرُ: فعل مضارع مجهول- (هو) نايب فاعل

بدرستی که اجل برای شما مقرر شده است و آن را خدای تعالی تقدیر کرده چون اجل بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده بیاید صاحب آن اجل را مهلت ندهند و به تأخیر نیندازند.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت　　چون کار به جان رسید جان باید باخت

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا ﴿٥﴾

گفت: پروردگارا من شب و روز قوم خویش را دعوت کردم.(۵)

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا

رَبِّ: منادا- (ی) اسم انِّ- دَعَوۡتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل، جمله خبر انِّ- قَوۡمِي: مفعول به- لَيۡلٗا : مفعول فيه

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعدی کلمات هماهنگ آمده که به آن **سجع**[۱] می‌گویند.
نوح علیه السلام گفت: پروردگارا من شب و روز قوم خویش را به سوی تو دعوت کردم یعنی بی وقفه و متوالی قوم را به سوی تو فرا خواندم و در این امر هیچ کوتاهی نکردم و وظیفه‌ی خود را در این امر مهم به انجام رساندم.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيَ إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾

و دعوت من جز فرارشان نیفزود.(۶)

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيَ إِلَّا فِرَارًا

فَلَمْ يَزِدْهُمْ : فعل مضارع مجزوم- هم: مفعول به- دُعَآءِيَ: فاعل-فِرَارًا : مفعول به ثانی

ولی دعوت من چیزی جز فرار بر ایشان نیفزود یعنی نتیجه‌ی آن جز این نیست که از ایمان و طاعت من بگریزند.

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمْ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْاْ ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ ٱسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾

براستی من هر وقت دعوتشان می کنم تا بر ایشان بیامرزی، انگشت‌هایشان را در گوشهایشان کنند و جامه‌هایشان بسر کنند و اصرار ورزند و بزرگی کنند بزرگی کردنی.(۷)

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمْ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْاْ ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ ٱسْتِكْبَارًا

(ی) اسم انَّ- جَعَلُوٓاْ : فعل ماضی- (و)فاعل، جمله خبر انَّ- أَصَٰبِعَهُمْ: مفعول به

و من هر گاه ایشان را فراخواندم که تو ایشان را بیامرزی سر انگشتان خود را در گوش خویش نهادند و جامه‌های خود را بر سر کشیدند و اصرار کردند و سرکشی کردند سرکشی بزرگ. نوح علیه السلام همچنین ایشان را فرا خواند تا شش قرن کامل شد و چون قرن هفتم در آمد پادشاه ایشان بولین در گذشت و پسرش (طفردوس) بر ایشان پادشاه شد که به همان سرکشی پدرش بود.

مولانا گفت:

نوح را گفتند امت کو ثواب؟ گفت او زانسوی استغشوا ثیاب

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾

سپس براستی ایشان را به صدای بلند دعوت کردم.(۸)

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا

[۱] - برای توضیح: نگا: ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

(ی) اسم انَّ- دَعَوْتُهُمْ: فعل ماضی- هم: مفعول به، خبر انَّ- جِهَارًا : مفعول مطلق

نوح عليه السلام شبانه کنار بتکده‌های ایشان می‌آمد و با صدای بلند فریاد برمی‌داشت که ای قوم بگوئید (خدایی جز خدای یگانه نیست و من نوح و فرستاده خداوندم) و بتها برو در می‌افتادند و آنان نوح عليه السلام را به سختی می‌زدند و شکمش را لگدمال می‌کردند آنچنان که از بینی و گوش‌های او خون بیرون می‌جهید.

ثُمَّ إِنِّيٓ أَعۡلَنتُ لَهُمۡ وَأَسۡرَرۡتُ لَهُمۡ إِسۡرَارٗا 

و باز دعوت را علنی کردم و نیز نهان کردم، نهان کردنی سخت.(۹)

ثُمَّ إِنِّيٓ أَعۡلَنتُ لَهُمۡ وَأَسۡرَرۡتُ لَهُمۡ إِسۡرَارٗا

(ی) اسم انَّ- أَعۡلَنتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل، جمله خبر انَّ- أَسۡرَرۡتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل- إِسۡرَارٗا : مفعول مطلق

پس به تحقیق که من دعوتم را آشکار کردم برای بعضی از ایشان و به آشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم و پنهانی نیز دعوت کردم پنهان کردنی سخت به هر حال چه آشکارا و چه پنهانی از راه دعوت چیزی فرو گذار نکردم.

فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا 

پس به ایشان گفتم از پروردگار خود طلب آمرزش کنید که وی آمرزگار است.(۱۰)

فَقُلۡتُ ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ

ٱسۡتَغۡفِرُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- رَبَّكُمۡ : مفعول به

در این آیه کریمه یعنی در اول آیه استغفروا و در آخر آن غفارا آمده دارای صنعت **ردالعجر الی الصدر**[۱] می‌باشد.

پس به ایشان گفتم از پروردگار خود طلب آمرزش کنید و نسبت به گناهان خود از درگاه خداوند آمرزش بخواهید.

إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارٗا

ـه: اسم انَّ- (هو) اسم كَانَ - غَفَّارٗا : خبر كَانَ ، جمله خبر انَّ

بدرستیکه خداوند آمرزنده‌ی توبه کنندگان است آن هنگام که به سوی او توبه کنند و از گناهان خود آمرزش بخواهند.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

---

[۱] - **ردالعجر الی الصدر**: آنست که کلمه‌ی آخر بیت یا عبارت را در اول بیت بعد (عبارت بعد) تکرار کنند و امّا کلمات اول و آخر بیت یا عبارت (یا نزدیک به اول و آخر بیت یکسان یا مشابه باشد) به آن **رد الصدر الی العجر** گویند: مانند

ز خاک آفریدت خداوند پاک　　پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

الهی! در الهیت یکتایی، و در احدیت بی همتایی، و در ذات و صفات از خلق جدایی، متّصف به بهایی، متّحد به کبریائی، مایه‌ی هر بینوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی، تا دوست کرایی.

يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿١١﴾

تا بر شما باران را ریزان بفرستد.(۱۱)

يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا

يُرْسِلِ: فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلسَّمَآءَ: مفعول به- مِّدْرَارًا: حال

تا اینکه بر شما باران را از ابرها به حالت ریزان و پی در پی بفرستد که باران از بزرگترین رزق و روزی است و رحمت از برای انسانهاست. «باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای مَنکر نبرد.

وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّـٰتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَـٰرًا ﴿١٢﴾

و شما را به مالها و فرزندان کمک کند و برایتان بهشت‌ها پدید آرد و برایتان جویبارها پدید آرد.(۱۲)

وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّـٰتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَـٰرًا

يُمْدِدْكُم: فعل مضارع-کم: مفعول به- فاعل(هو)

آن هنگام که استغفار کردید پس خداوند به شما اموال و فرزندان را پی در پی دهد و برای شما باغ‌ها و جویبارها پدید آرد. باغ‌هایی که از زیر درختان آن جوی‌هایی جاری است. در **حدیث شریف** آمده که: «از حارثه بن وهب ﵁ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ در حالیکه در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: (مسافت آن) مانند مسافت بین مدینه و صنعاست».

مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾

شما را چه شده است که از عظمت خدای تعالی نمی‌ترسید؟(۱۳)

مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا

مَّا: مبتدا-لَكُمْ: جار و مجرور خبر- لَا تَرْجُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل-وَقَارًا: مفعول به

به شما چه شده است که از عظمت خدای تعالی و از قهاریت او نمی‌ترسید؟ و چرا در مقابل عظمت و بزرگی او سر تسلیم فرود نمی‌آورید و او را پرستش و عبادت نمی‌کنید؟

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾

که شما را بر طورهای مختلف آفریده است.(۱۴)

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا

(و) حالیه- خَلَقَكُمْ : فعل ماضی-کم: مفعول به- فاعل(هو)- أَطْوَارًا : حال

و حال آنکه خداوند شما را بر طورهای مختلف و گونه گون آفریده است یعنی از نطفه به علقه و از علقه به مضغه تا نهایت کار که به صورت انسان کامل در آورد و این دلیل و نشانه بر قدرت کامل و حکمت شامل اوست. در حالیکه دقت و تأمل در این، سبب آوردن ایمان می‌شود و باور داشتن قیامت چونکه انسان را از نطفه بر طورهای مختلف از عدم بوجود آورده پس قادر هست که در رستاخیز شما را بعد از مردنتان و پوسیده شدن استخوانتان دوباره زنده گرداند.

دهد نطفه را صورتی چون پری — که کردست بر آب صورتگری
ز ابر افکند قطره‌یی سوی یم — ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لولوی لا لا کند — وزین صورتی سر و بالا کند
دگر ره به کتم عدم در برد — وز آنجا به صحرای محشر برد
درین بحر جز مرد داعی نرفت — گم آن شد که دنبال راعی نرفت

أَلَمْ تَرَوْاْ كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا ﴿۱۵﴾
آیا نمی‌دانید که خداوند چگونه هفت آسمان بالای هم آفریده است؟(۱۵)

أَلَمْ تَرَوْاْ كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا

تَرَوْاْ : فعل مضارع- (و)فاعل-كَيْفَ: حال- خَلَقَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل-سَبْعَ : مفعول به

آیا نمی‌بینید که خدای تعالی چگونه هفت آسمان را طبقه بالای طبقه بیافرید؟ یعنی برخی را بر فراز برخی دیگر، و آن را بی ستون آفرید که در آفرینش عجیب این آسمان‌ها عبرتها و پندهایی برای صاحبان خرد است که قبلاً در آیه سه سوره الملک بیان آن رفت.

وَجَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿۱۶﴾
و در آن (آسمان‌ها) ماه را روشنی آن قرار داده و خورشید را چراغی نهاده است.(۱۶)

وَجَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجًا

جَعَلَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- ٱلْقَمَرَ : مفعول به-نُورًا : مفعول به ثانی

و ماه را در آنها نورانی گردانید در بعضی تفاسیر آورده‌اند که ما نیز قبلاً بیان داشتیم ماه و ستارگان و روشنایی آن را در اولین آسمان (آسمان دنیا) قرار داد تا بر روی زمین روشنایی افکنند و خورشید را چراغ اهل زمین گردانید تا تیرگی‌ها و تاریکی‌ها را بزداید و برای کسب و کار و داد و ستد آماده گردد و سکه‌ی خالص از ناخالص تشخیص داده شود و بدین ترتیب در زندگی انسان‌ها خللی ایجاد نگردد.

وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿۱۷﴾
و خداوند شما را از زمین برویانید رویاندنی (شگفت انگیز).(۱۷)

وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ نَبَاتًا

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا-أَنۢبَتَكُم: فعل ماضی-کم: مفعول به- فاعل(هو)، جمله خبر

و خداوند شما را از زمین برویانید یعنی نهال وجود پدر شما حضرت آدم‌علیه‌السلام از زمین است (خاک) پس برویانید وجود پدر ما حضرت آدم‌علیه‌السلام را از خاک چه رویاندنی شگفت انگیز!

ز خاک آفریدت خداوند پاک　　　پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا 

آنگاه شما را به زمین باز می گرداند و بیرونتان می کند بیرون کردنی.(۱۸)

ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا

يُعِيدُكُمۡ: فعل مضارع-کم: مفعول به- فاعل(هو)

و دوباره شما را به زمین باز خواهد برد یعنی پس از مرگ به قبر در می‌آئید و در زمین دفن می‌شوید و دوباره از آن قبر با دمیدن صور دوم شما را در محشر جمع خواهد کرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی‌الله‌عنه از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت است که فرمودند: «مردم (در روز قیامت) به سه قسمت حشر می‌شوند: یک قسم شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، و چهار نفر چهار نفر بر یک شتر، و ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می‌گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می‌نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و درهرگوشه وکنار، و در صبح و شام وگاه و بیگاه با آنها خواهد بود».

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا 

و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخته است.(۱۹)

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- جَعَلَ: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر-ٱلۡأَرۡضَ: مفعول به-بِسَاطٗا: مفعول به ثانی

و خداوند برای شما زمین را مانند فرشی گسترده گردانید تا در آن آرام زندگی کنید و به راحتی راه روید.

لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا 

تا در راه‌های گشاده آن راه بروید.(۲۰)

لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا

لِتَسۡلُكُواْ : فعل مضارع- (و)فاعل- سُبُلٗا: مفعول فیه- فِجَاجٗا: نعت

تا اینکه در راه‌های گشاده آن راه بروید و به هر کجای زمین بخواهید مسافرت کنید و داد و ستد نمائید پس خداوند متعال چهار دلیل بر آفریننده آفرینش بر شمرد.

دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش انسانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن راه‌ها برای ارتباط انسانها. هر یک از این نشانه‌هایی از برای وجود خالق قادر و تواناست آنانکه بخواهند از آن عبرت گیرند و پند پذیر باشند.

قَالَ نُوحٞ رَّبِّ إِنَّهُمۡ عَصَوۡنِي وَٱتَّبَعُواْ مَن لَّمۡ يَزِدۡهُ مَالُهُۥ وَوَلَدُهُۥٓ إِلَّا خَسَارٗا ﴿٢١﴾

نوح علیه السلام گفت: پرورگارا! آنها از من نافرمانی کردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزود.(۲۱)

قَالَ نُوحٞ رَّبِّ إِنَّهُمۡ عَصَوۡنِي وَٱتَّبَعُواْ مَن لَّمۡ يَزِدۡهُ مَالُهُۥ وَوَلَدُهُۥٓ إِلَّا خَسَارٗا

رَّبِّ: منادا- هم: اسم انَّ- عَصَوۡنِي: فعل ماضی- (و)فاعل- (ن)وقایه- (ی) مفعول به، جمله خبر انَّ

نوح علیه السلام گفت پروردگارا! آنها آنچه را که من به سوی پروردگارم می‌خوانم نافرمانی کردند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزود. هر کس از ایشان به هنگام مرگ از فرزندان خود عهد و پیمان می‌گرفت و به آنان سفارش و وصیت می‌کرد که به نوح نگروند و ایمان نیاورند و گاه مردی فرزندش را پیش نوح می‌آورد و می‌گفت پسرم این مرد را می‌بینی پدرم مرا پیش او آورده و مرا از او بر حذر داشت و تو نیز از او برحذر باش و دوری بگزین که مبادا ترا از آیین و دین خودت برگرداند که او جادوگری دروغگوست، و نوح علیه السلام با وجود این همچنان ایشان را دعوت می‌فرمود.

وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا كُبَّارٗا ﴿٢٢﴾

و نیرنگ کردند، نیرنگی بزرگ.(۲۲)

وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا كُبَّارٗا

مَكَرُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- مَكۡرٗا: مفعول مطلق- كُبَّارٗا: نعت

و قوم نوح نیرنگی بزرگ در کار آوردند و بزرگان و رئیسان قوم حیله‌ها کردند و مردان اوباش را به آزار و اذیت نوح برگماشتند. و آنان نوح علیه السلام را به سختی می‌زدند و شکمش را لگدمال می‌کردند آنچنان که از بینی و گوش‌های او خون بیرون می‌جهید.

وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ﴿٢٣﴾

و گفتند خدایان خویش را مگذارید هرگز ودّ وسواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید.(۲۳)

وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا

لَا تَذَرُنَّ : فعل مضارع- (و)فاعل- (ن)تاکید- ءَالِهَتَكُمْ: مفعول به- وَلَا تَذَرُنَّ : فعل مضارع- (و)فاعل- وَدًّا: مفعول به

و گفتند از عبادت معبودان خود دست باز مدارید و از دست مدهید بتی را که نامش **ود** است و آن بتی بود بر صورت مردی ساخته شده و نیز بت **سواع** را از دست مدهید و آن بتی بود به صورت زنی و نیز بت **یغوث** را و آن بتی بود به صورت شیری، و همچنین **یعوق** را و آن بتی بود به شکل اسبی و دیگر **نسر** را و آن بتی بود به صورت کرکس. اینها پنج بتی بوده‌اند که از سایر بت‌ها در نزد بت پرستان مشهوتر و بزرگتر بودند گویا هر یک از اینها نام انسان‌های نیک و صالحی بودند که بعد از فوت آنان، گنبدها و بارگاه‌ها بر سر قبر ایشان بر پا نموده و بعدها بت‌شان ساخته و واسطه و شفیع‌شان شمرده‌اند.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٤﴾

و هر آینه بسیاری را گمراه کردند و بر ستمکاران جز گمراهی میفزای.(۲۴)

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا

أَضَلُّوا: فعل ماضی- (و)فاعل- كَثِيرًا: مفعول به- لَا تَزِدِ: فعل مضارع- فاعل(انت)- الظَّالِمِينَ: مفعول به- ضَلَالًا : مفعول به ثانی

و هر آینه رؤسای قوم به پرستش این بتان بسیاری از آدم‌های ضعیف و پست و ساده لوح را گمراه کردند در اینجاست که حضرت نوح علیه السلام با اینهمه دعوت سرسختانه و دیدن آزار از جانب قوم و رؤسای آنها از ایمان آوردن ایشان مأیوس شده می‌گوید. پروردگارا برای ستمکاران بجز عذاب و هلاکت میفزای!

« نوح گفت پروردگارا بر روی زمین هیچ ساکنی از کافران را باقی مگذار. بدرستی که اگر ایشان را بگذاری بندگانت را گمراه می‌کنند و نزایند مگر بدکار ناسپاس».

فرشتگان بر نفرین او آمین گفتند و خداوند باران و گیاه را از ایشان باز گرفت، و نوح علیه السلام دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود و دوست می‌داشت که اگر تمام ایشان ایمان نمی‌آورند برخی از ایشان ایمان بیاورند و خداوند متعال به او چنین وحی فرمود:

«و به نوح وحی شد بدرستی که از قوم تو هرگز نمی‌گرود مگر هر کس که گرویده است، از آنچه می‌کنند اندوه مخور، کشتی را به وحی و یاری ما بساز، و در باره‌ی آنان که ستم کردند با من سخن مگوی که همانا ایشان غرق شدگانند.»

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ﴿٢٥﴾

به سبب گناهانشان بود که غرق گشتند و به آتش جهنم در آورده شدند پس برای خویش هیچ نصرت دهنده‌ای جز خدای نیافتند.(۲۵)

مِّمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمۡ أُغۡرِقُواْ فَأُدۡخِلُواْ نَارٗا فَلَمۡ يَجِدُواْ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَارٗا

أُغۡرِقُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل- فَأُدۡخِلُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل- نَارٗا: مفعول به

نوح گفت به من فرمان داده شده است که از هر جفت دو تا بر کشتی سوار کنم و میان ایشان قرعه کشید و هر چه را خداوند مقدر فرموده بود قرعه به نامش در آمد، از آدمیان هم از زنان و مردان هشتاد تن با او بودند. روز اول ماه رجب به هنگام ظهر از تنور بانگ بر آمد که ای نوح برخیز و از هر جفتی دو مادینه و دو نرینه برکشتی سوار کن و چنان کرد. می‌گوید:

«از جهت گناهانشان غرق گشتند و وارد آتش جهنم شدند پس برای خود در برابر خداوند متعال هیچ نصرت دهنده‌ای و یاوری نداشتند» آنگاه نوح عليه السلام کبوتر را فرستاد که به شرق و غرب نظر افکند و سریع بازگشت و گفت ای پیامبر خدا زمین و هر کس بر آن بوده نابود شده است، آب را هم در جائی جز سرزمین هند ندیدم و بر روی زمین درختی جز زیتون باقی نمانده است و فقط همان درخت بر حال خود پایدار است،

وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾

و نوح گفت: پروردگارا! بر روی زمین از کافران هیچ ساکن شونده‌ای باقی مگذار.(۲۶)

وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا

لَا تَذَرۡ: فعل مضارع- فاعل(انت)-دَيَّارًا: مفعول به

و نوح گفت پروردگارا! بر روی زمین از کافران هیچ ساکن شونده‌ای باقی مگذار. چونکه نوح عليه السلام از ایمان آوردن قومش مأیوس شده بود به خاطر این بود که بر علیه آنان دعا کرد و این دعای وی آن هنگام بود که خدای تعالی به نوح وحی کرد که هرگز از قوم تو بعد از این جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند احدی از آنان ایمان نمی‌آورند. پس خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و به جهت گناهانی که مرتکب شده‌اند ایشان را غرق ساخت.

إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا ﴿٢٧﴾

براستی اگر تو ایشان را بگذاری بندگانت را گمراه می سازند و جز بدکار کفران پیشه‌ای را نزایند.(۲۷)

إِنَّكَ إِن تَذَرۡهُمۡ يُضِلُّواْ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓاْ إِلَّا فَاجِرٗا كَفَّارٗا

ك: اسم انَّ- تَذَرۡهُمۡ: فعل مضارع مجزوم- هم: مفعول به- فاعل(انت)، جمله خبر انَّ

به راستی اگر تو ایشان را بگذاری بزرگان قوم و مخالفان دین تو مؤمنان را گمراه کنند و نزایند مگر فجور کننده ناسپاسی، آن نوزادان وقتی که بزرگ شوند فاجر و کافر و مکار و حیله‌گر و فاسق باشند.

رَّبِّ ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارًۢا ﴿۲۸﴾

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و هر که در حالیکه با ایمان وارد خانه من شود با مردان مؤمن و زنان مؤمن بیامرز و ستمگران را جز هلاک میفزای.(۲۸)

رَّبِّ ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ

رَّبِّ: منادی- ٱغْفِرْ لِي : فعل امر- فاعل(انت)- دَخَلَ: فعل ماضی- فاعل(هو)-بَيْتِيَ : مفعول به

پروردگارا مرا و پدر و مادر مرا بیامرز که هر دو مؤمن بودند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد و کسانیکه به خانه من و یا به مسجد من و یا به کشتی من در آمده‌اند در حالیکه مومن باشند از مردان و زنان بیامرز.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺروایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «نباید کسی بگوید که: خدایا اگر می‌خواهی گناهان مرا بیامرز، و خدایا! اگر می‌خواهی به من رحمت کن، زیرا کسی خدا را بکاری نمی‌تواند مجبور کند».

وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارًۢا

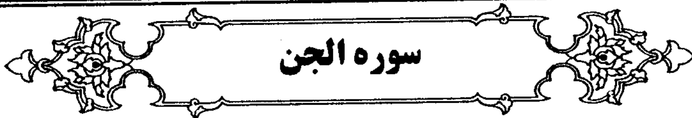
لَا تَزِدِ: فعل مضارع- فاعل(انت)-ٱلظَّٰلِمِينَ: مفعول به-تَبَارًۢا: مفعول به ثانی

و پروردگارا برای ظالمین جز سختی و تباهی میفزای! و این دعای حضرت نوح عليه السلام است که برای هر ستمگری و ظالمی تا روز قیامت شامل گردیده چنانچه در آیه دیگر خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید.

« و لایزید الظلمین الاخساراً»[1]

و ظالمین و ستمگران را جز خسران و زیان نمی‌افزاید.

[1] - سوره اسری، آیه ۸۲



سوره الجن

سوره « جن » مکی است یعنی جمله به مکه فرود آمده است و دارای بیست و هشت آیه است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. چون در این سوره به احوال جنیان می‌پردازد این سوره « جن» نامیده شد.
در فضیلت این سوره آورده‌اند که **ابی کعب** از **مصطفی** ﷺ روایت کند، گفتا: «هر که سوره جن را بخواند الله تعالی به او ثواب آزاد کردن بردگان به عدد هر جنی که به **محمد** ﷺ بگروند و به عدد هر جنی که به او نگروند بدهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱)

بگو: به من وحی آمده که گروهی از پریان (جنیان) (به قرائت) من گوش نهادند پس گفتند: ما قرآنی شگفت‌آور را شنیدیم.(۱)

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا

أُوحِيَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف- ه: اسم اِنَّ- اسْتَمَعَ: فعل ماضی- نَفَرٌ: فاعل، جمله خبر اِنَّ- (نا) اسم اِنَّ- سَمِعْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر اِنَّ- قُرْآنًا: مفعول به

ای محمد(ص)! به امت بگو که به سوی من از جانب خدای تعالی بر زبان جبرئیل ؑ وحی فرستاده شد که گروهی از جن به قرائت قرآن از زبان من که قرآن می‌خوانم حدود ۳ تا ۱۰ تن استماع قرآن نموده ایمان آوردند. پس گفتند بدرستی ما قرآنی عجیب و شگفت‌انگیز شنیدیم یعنی آن جنیانی که به تلاوت قرآن گوش فرا دادند چون به سوی جنیان برگشتند گفتند ما سخنی قرائت شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه و اندرزها در جای خود بسیار عجیب و شگفت انگیز است.
گفته‌اند سوره‌ای که حضرت رسول ﷺ در آن وقت از قرآن تلاوت کرده بود سوره «اقرأ باسم ربک الذی خلق) بود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

روایت است که کسی از عبدالله بن مسعود ؓ پرسید: از آمدن جنیانی که آمده و قرآن را گوش می‌دادند، چه کسی به پیغمبر خدا ﷺ خبر داد، گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲)

که به سوی کمال و رشد راه می‌نماید پس بدان ایمان آورده‌ایم و هیچکس را با خدای خود شریک نمی کنیم.(۲)

یَهۡدِیٓ إِلَى ٱلرُّشۡدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦۖ

یَهۡدِیٓ: فعل مضارع- (هو)فاعل

آن گروه از جنیانی که به تلاوت قرآن گوش داده بودند به جنیان همقطاران خود گفتند ما قرآنی را شنیدیم که شگفت‌انگیز بوده و به سوی رشد و کمال و صواب و صلاح دین و دنیا راه می‌نماید و هدایت می‌کند که عبارت از توحید و پاکی و حقیقت کمال است پس به آنان ایمان آوردیم و آن را تصدیق و باور کردیم که از جانب خدای تعالی است.

وَلَن نُّشۡرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدٗا

لَن نُّشۡرِكَ : فعل مضارع- (نحن)فاعل- أَحَدٗا: مفعول به

و هرگز برای پروردگارمان احدی را شریک نمی‌گیریم و غیر از خدای تعالی کسی دیگر را پرستش و عبادت نمی‌کنیم چونکه با شنیدن تلاوت قرآن چنان رقتی در دل ایشان جاری شده و در عقل و هوش آنان اثر گذاشت که با یک بار شنیدن دانستند که قرآن کلام عادی نیست و از جانب خدای تعالی است اما کسانی همچون ابوجهل‌ها هزار بار تلاوت قرآن را شنیدند ولی ذره‌ای در دلشان رقتی حاصل نگشت بلکه به مخالفت آن برخاستند در باب اثر پذیری تلاوت کلام الله در این باره.

***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده که** آوردن آن در این قسمت خالی از لطف و معنی نخواهد بود.*روایت است که **اسیدبن‌حضیر** ﷺدر یکی از شبها هنگامی که سوره بقره را تلاوت می‌کرد و اسبش در نزدش بود، دید که اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی نمود، چون ساکت شد، اسبش هم آرام گرفت، و چون دوباره شروع به تلاوت نمود، باز هم اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی نمود، و باز چون ساکت شد، اسب هم آرام گرفت، باز چون به تلاوت شروع کرد، اسب دوباره به هیجان آمد، و همان بود که از تلاوت قرآن منصرف گشت، و چون پسرش (یحیی) در آن نزدیکی بود، ترسید که مبادا اسب او را لگد مال نماید، از اینجهت رفته و پسرش را برداشت، و برای آنکه چشمش به اسب نیفتد رویش را به طرف آسمان بلند نمود. چون صبح شد ماجرا را برای پیغمبر خدا ﷺحکایت نمود، و پیغمبرخدا ﷺ فرمودند:

ای « ابن حضیر! باید به تلاوت ادامه می دادی، ای ابن حضیر! باید به تلاوت ادامه می‌دادی، ابن حضیر ﷺگفت: یا رسول الله! ترسیدم که مبادا فرزندم (یحیی) را که در آن نزدیکی بود، لگدمال نماید، و هنگامیکه نزد فرزندم رفتم سرم را به طرف آسمان بلند نموده بودم، در این وقت دیدم که مانند ابری که در آن چراغها باشد در آسمان دیده می‌شود، و از ترس از آنجا دور گردیدم، فرمودند: «آیا نفهمیدی که آنها چه بودند؟ گفتم: نه، فرمودند: «آنها ملائکه بودند که به جهت شنیدن آواز تو

نزدیک شده بودند، و اگر به تلاوت خود ادامه می‌دادی، مردم آمده و آنها را مشاهده می‌کردند، و آنها پنهان نمی‌شدند».

وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾

و براستی پروردگار ما والا و بزرگ است و جفت و فرزند نگرفته است.(۳)

وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا

ـه: اسم انَّ- تَعَٰلَىٰ: فعل ماضی- جَدُّ: فاعل

و آن جنیان گفتند براستی که بلند است بزرگی و شأن و مقام و منزلت پروردگار ما و فرا نگرفت زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در حق عزیر و عیسی اعتقاد کنند. نه همسری بر خود گرفته و نه فرزندی دارد او مبراست آنچه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی نسبت می‌دهند.

در **حدیث شریف** از ابوهریره‌ رضی الله عنه روایت است که پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال فرموده است که: بنی آدم مرا دشنام می‌دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام دهد، و مرا تکذیب می‌نماید، و اینهم برایش مناسب نیست، دشنامش این است که به من نسبت فرزند می‌دهد، و تکذیبش این است که می‌گوید: مرا طوریکه بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] نخواهد توانست زنده کند.

وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾

(جنیان گفتند) و اینکه جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می‌بست.(۴)

وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطًا

ـه: اسم انَّ- يَقُولُ: فعل مضارع-سَفِيهُنَا: فاعل، جمله خبر انَّ

جنیان گفتند و بدرستی که جاهل و نادان یعنی ابلیس بر خداوند دروغ را افترا می‌بست، با اتخاذ زن و فرزند و امثالهم. به جهت سفیه و سبک مغزی و کودنی و حماقت و جهالتشان و زیاده‌روی در کفرشان و تعدی از حق و راستی و کذشتن از حدّشان.

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

و براستی ما گمان بردیم که آدمیان و پریان هرگز در باره خدا دروغ نخواهند گفت.(۵)

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا

(نا) اسم انَّ- ظَنَنَّآ: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر انَّ

و براستی ما پنداشتیم که آدمیان و جنیان هرگز در باره خدا دروغ نخواهند گفت لاجرم هر چه نادانان ما می‌گفتند باور می‌کردیم چون تلاوت قرآن را شنیدیم معلوم شد که آنها بر خدا دروغ می‌بسته آن هنگام که گفتند خداوند صاحب شریک و دارای زن و فرزند است و ما از روی ناآگاهی سخنان دروغ

ایشان را تصدیق می‌کردیم و سخن متولیان خدایان دروغین را باور می‌کردیم که ایشان سخت در جهالت و نادانی قرار گرفته‌اند.

وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا ﴿٦﴾

و چنین بود که مردانی از آدمیان به مردانی از پریان پناه بردند و طغیانشان بیفزودند.(۶)

وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا

ـه: اسم انَّ-رِجَالٌ: اسم كَانَ - يَعُوذُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر كَانَ -كَانَ يَعُوذُونَ: خبر انَّ- فَزَادُوهُمۡ: فعل ماضی- (و)فاعل- هُم: مفعول به- رَهَقًا: تمیز

آن جنیان افزودند و اینکه مردانی از انس به مردانی از جنیان پناه می‌بردند و طغیانشان بیفزود و آن چنان بود که چون کسی به بیابان هولناک می‌رسید می‌گفت از شر نادان‌های قوم به جنّیان پناه می‌برم که ایشان سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند تا بدانجا که بزرگان و رؤسای پریان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جن و انس مسلم گردید.

وَأَنَّهُمۡ ظَنُّواْ كَمَا ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ أَحَدٗا ﴿٧﴾

و براستی آنان نیز چنانکه شما گمان برده‌اید، گمان بردند که خدا هیچکس را دوباره زنده نمی کند.(۷)

وَأَنَّهُمۡ ظَنُّواْ كَمَا ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَبۡعَثَ ٱللَّهُ أَحَدٗا

هم: اسم انَّ-ظَنُّواْ : فعل ماضی- (و)فاعل، خبر انَّ

و بدرستی که آدمیان کافر گمان بردند، همانگونه که شما پریهای کافر گمان برده‌اید که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی‌سازد. و آنان نیز گمان بردند که هرگز خداوند کسی را در آخرت بر نمی‌انگیزد و حساب و کتاب و جزا و سزایی در کار نیست و حال آنکه خداوند رسول خدا ﷺ را برای آخرین امت بر انگیخت و مردم را از گمراهی به سوی هدایت و روشنایی فراخواند.

وَأَنَّا لَمَسۡنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدۡنَٰهَا مُلِئَتۡ حَرَسٗا شَدِيدٗا وَشُهُبٗا ﴿٨﴾

و براستی ما با آسمان تماس گرفتیم و آن را پر از نگهبانان و شهاب‌ها یافتیم.(۸)

وَأَنَّا لَمَسۡنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدۡنَٰهَا مُلِئَتۡ حَرَسٗا شَدِيدٗا وَشُهُبٗا

فَوَجَدۡنَٰهَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ها: مفعول به- مُلِئَتۡ : فعل ماضی مجهول- نایب فاعل(هی)

حَرَسًا : تمیز

آن جنیان افزودند اینکه ما با آسمان تماس گرفتیم و آن را پر از نگهبانان و شهاب‌باران یافتیم یعنی از نگهبانان توانا و محکم پر شد و فرشتگانی که به منع جن نامزد شده‌اند و از ستارگان درخشنده و آتش فشان که جهت رجم دیوان معین شده‌اند.

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ ۖ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا ﴿۹﴾

و براستی ما سابقاً نزدیک آسمان برای شنیدن در جایگاه‌ها می‌نشستیم و اکنون هر کس استماع کند شهابی را به کمین خویش خواهد یافت.(۹)

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ

(نا) اسم انَّ- (نا) اسم کان- نَقْعُدُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)، جمله خبر کان

و براستی ما قبل از بعث پیغمبر ﷺ بر آسمان می‌رفتیم و در نشستگاه‌ها برای شنیدن اخبار آسمانی می‌نشستیم تا اخبار آسمانی را از فرشتگان استراق سمع کنیم و سپس آن اخبار را به کاهنان ببریم.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه به نقل از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خداوند متعال در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بالهای خود را به نشانه‌ی فرمان‌برداری به هم می‌زنند، (و صدای بالهایشان) مانند زنجیری است که به سنگ کوبیده می‌شود، می‌گویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه‌تر و بزرگتر است.

«جنّیان آنجائیکه استراق سمع می‌نمایند یکی بالای دیگری قرار داشته و این سخن را می‌شنوند، و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به رفیق خود برساند، به او اصابت کرده و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب به وی اصابت نمی‌کند، و آن کسی که استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال می‌دهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال داده و اخیراً بساحر و جادوگر می‌رسانند.

(ساحران و جادوگران) با آن سخنی که شنیده‌اند صد دروغ را یک جا کرده (و به مردم خبر می‌دهند)، اگر سخنشان راست شده، کسانی که آن سخن را شنیده‌اند می‌گویند: مگر (آن جادوگر) فلان روز برای ما نگفت که در فلان روز چنین و چنان خواهد شد؟ و آنچه گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل از آسمان شنیده شده است».

فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا

مَن: مبتدای جازم- يَسْتَمِعِ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- الْآنَ: مفعول فیه.

پس هر که از جن طلب شنیدن می‌کند اکنون می‌باید برای خود ستاره‌ی روشن و آتشبار نگاهدارنده و مترصد و منتظر ایستاده و شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود و شیاطین بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ از استراق سمع بازداشته شده‌اند تا نتوانند چیزی از اخبار را در مورد دین به کاهنان ببرند.

وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿۱۰﴾

و ما نمی‌دانیم آیا برای ساکنان زمین شری خواسته‌اند یا پروردگارشان برای ایشان هدایتی خواسته است.(۱۰)

وَأَنَّا لَا نَدْرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا

(نا) اسم انَّ- لَا نَدْرِيٓ : فعل مضارع- فاعل(نحن)، جمله خبر انَّ- فعل محذوف- أَشَرٌّ: فاعل

و به درستی ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شر و بلا در نظر گرفته شده است، و یا اینکه پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟ یعنی خیر و برکت مادی و معنوی.

وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَۖ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا ﴿١١﴾

و براستی از میان ما جمعی صالحان‌اند و جمعی از ما سوای این‌اند. ما روندگان راه‌های گوناگون‌ایم.(۱۱)

وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَۖ

(نا) اسم انَّ-مِنَّا : جار و مجرور خبر مقدم- ٱلصَّٰلِحُونَ: مبتدا مؤخر، جمله خبر انَّ

و براستی بعضی از ما تسلیم فرمان خداوند و پرهیزکاران‌اند و بعضی از ما جز این هستیم یعنی نافرمان و بی دین، و به قولی جنیان مسلمان و جنیان کافر است.

كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا

(نا) اسم کان-طَرَآئِقَ: خبر کان- قِدَدًا : نعت

و ما صاحبان راه‌ها و مذهب‌های متفرقه و گوناگون هستیم. و ما دارای خواسته‌های متضاد و متباین و راه و روش‌های مختلف هستیم چونکه جنیان نیز از جنس‌های مختلف هستند.

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعْجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُۥ هَرَبًا ﴿١٢﴾

و براستی ما می‌دانیم که در زمین خدا را ناتوان نکنیم و به فرار از او رهائی نیابیم.(۱۲)

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعْجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُۥ هَرَبًا

(نا) اسم انَّ- ظَنَنَّآ: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر انَّ- لَّن نُّعْجِزَ : فعل مضارع- ه: مفعول به- فاعل(نحن)- هَرَبًا: حال

و براستی ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده‌ی خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجه‌ی قدرت او خارج شویم و او را ناتوان و یا عاجز کنیم پس وقتی که راه غلبه و نیز راه گریزی از دست او وجود ندارد. چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانه‌ی او نیست.

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦۖ فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

و براستی زمانی که ما هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم و هر که به پروردگار خویش ایمان بیاورد از نقصان و ستم نترسد.(۱۳)

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ

(نا) اسم انَّ-لَمَّا: مفعول فیه-سَمِعْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر انَّ- الْهُدَىٰٓ: مفعول به

آن هنگام که قرآن را شنیدیم و دانستیم که سبب هدایت عالمیان است بدان ایمان آوردیم یعنی به اینکه این قرآن از جانب خدای تعالی است تصدیق نموده و باور کردیم و آن را تکذیب نکردیم چنانکه کافران انس آن را تکذیب کردند و باور نداشتند.

فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا

مَن: مبتدای جازم-يُؤْمِنۢ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر- يَخَافُ: فعل مضارع- فاعل(هو)- بَخْسًا: مفعول به

پس هر که به پروردگار خویش ایمان آورد او نه از کم و کاستی بیم دارد و نه از ظلم و ستمی که حاصل از افزودن بر بدیهایش باشد.

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَـٰسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ تَحَرَّوْا۟ رَشَدًا ﴿١٤﴾

از جمله ما مسلمانند و بعضی ستمگران‌اند و هر که اسلام آرد آنها سر هدایت یافتن، داشته‌اند.(۱۴)

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَـٰسِطُونَ

(نا) اسم انَّ-مِنَّا: جار و مجرور خبر مقدم- الْمُسْلِمُونَ: مبتدا مؤخر، جمله خبر انَّ

آن جنیان اضافه کردند و گفتند: از جمله ما بعضی مسلمانان‌اند و بعضی ستمگران آنانکه شرک آرند و فرمان حق تعالی نبرند. از جمله کافران‌اند.

فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ تَحَرَّوْا۟ رَشَدًا

مَنْ: مبتدای جازم- أَسْلَمَ: فعل ماضی- فاعل(هو)، جمله خبر- فَأُو۟لَـٰٓئِكَ: مبتدا- تَحَرَّوْا۟: فعل ماضی- (و)فاعل، جمله خبر- رَشَدًا: مفعول به

پس هر که از آنان اسلام آوردند پس آنان قصد هدایت یافتن کرده‌اند و راه خیر و نجات را پیدا کرده‌اند و از گمراهی خود را به سوی روشنایی در آورده‌اند و توفیق یافته‌اند و آنان از جمله مسلمانان‌اند.

وَأَمَّا الْقَـٰسِطُونَ فَكَانُوا۟ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

و اما ستمگران هیزم جهنم‌اند.(۱۵)

وَأَمَّا الْقَـٰسِطُونَ فَكَانُوا۟ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

الْقَـٰسِطُونَ: مبتدا- حَطَبًا: خبر

و اما ستمگران که به حق نگرویده‌اند و ایمان نیاورده‌اند همانا هیزم جهنم‌اند که آتش جهنم به وسیله‌ی آنان افروخته می‌شود همچنانکه کافران انس نیز هیزم جهنم‌اند پس با این دلیل هم کافران جن و هم کافران انس هیزم آتش دوزخ هستند و در آن عذاب خواهند سوخت.

خداوند متعال ظالم را مهلت می‌دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، نمی‌تواند از عذابش نجات یابد. راوی می‌گوید: بعد این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده‌اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت درد آور و شدید است.

وَأَلَّوِ ٱسۡتَقَٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسۡقَيۡنَٰهُم مَّآءً غَدَقٗا ﴿١٦﴾

و نیز (به من وحی آمد) که اگر مشرکان بر این دین استوار شوند آنان را آب فراوان می‌نوشانیم.(۱۶)

وَأَلَّوِ ٱسۡتَقَٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسۡقَيۡنَٰهُم مَّآءً غَدَقٗا

ٱسۡتَقَٰمُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- لَأَسۡقَيۡنَٰهُم : فعل ماضی- (نا)فاعل- هم: مفعول به-مَّآءً: مفعول به ثانی- غَدَقٗا : نعت

و دیگر به من وحی کرده‌اند که اگر اهل مکه مستقیم شوند و به راه راست و درست درآیند و به ایمان روی آورند هر آینه ایشان را آب بسیار بعد از تنگ سالی و قحطی بدهیم یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم و به آنان خیر و آسایش و امکانات و رفاه زندگی فراهم می‌کنیم.

لِّنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَمَن يُعۡرِضۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِۦ يَسۡلُكۡهُ عَذَابٗا صَعَدٗا ﴿١٧﴾

تا آنان را در آن بیازمائیم و هر کس از ذکر پروردگارش روی گرداند او را به عذابی سخت درآورد.(۱۷)

لِّنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ

لِّنَفۡتِنَهُمۡ: فعل مضارع- هُم: مفعول به- نحن(فاعل)

تا ایشان را در آن زندگانی بیازمائیم تا بدانیم که شکر آن نعمت چگونه به جای آورند و سپاسگزار نعمت‌های خداوند باشند.

وَمَن يُعۡرِضۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِۦ يَسۡلُكۡهُ عَذَابٗا صَعَدٗا

مَن: مبتدای جازم-يُعۡرِضۡ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- يَسۡلُكۡهُ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- عَذَابٗا : مفعول به ثانی- صَعَدٗا: نعت

و کسی که از ذکر و یاد خدا روی گرداند و شکر نعمت‌های او را سپاسداری نکند او را به عذابی سخت که هیچ شادی و راحتی در آن نیست در آرد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است، فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه‌ی آن در گرمی خود مانند آتش دنیاست».

وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا ﴿۱۸﴾

و اینکه مسجدها [مخصوص] برای خداست پس هیچکس را با خدا مخوانید.(۱۸)

وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا

ٱلْمَسَٰجِدَ: اسم اَنَّ- مَعَ ٱللَّهِ: جار و مجرور خبر اَنَّ

و نیز وحی به من رسیده که مسجدها مخصوص خداست پس هیچکس را در آن با خدای مخوانید.

کاشفی گفت: پس مخوانید در آن با خدای تعالی یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنیسه‌ها و صومعه‌های خود عزیر و مسیح را به الوهیت یاد می‌کنند و چنانکه مشرکان در حوالی بیت الحرم می‌گویند لبیک لاشریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک و گفته‌اند مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله علیه السلام جعلت الی الارض مسجدا و تربتها طهوراً پس در هیچ بقعه با یاد خدا یاد دیگری نیکو نباشد.

رباعی:

دل را بجز از یاد خدا شاد مکن — با یاد وی از کسی دیگر یاد مکن
دل خانه کعبه است ویران مگذار — و آن را بجز از یاد وی آباد مکن

در بیان **سبب نزول آیه سعید بن جبیر** روایت کرده است که: جنیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیائیم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر شویم؟ پس این آیه نازل شد. به قولی. مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حسن بصری است چنانکه در **حدیث شریف** آمده است: «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً» زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک کننده گردانیده شد.

در **حدیث شریف** به روایت **ابن عباس** ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند:

« و ان المساجد لله فلاتدعوا مع الله احداً، اللهم انا عبدک و زائرک و علی مزور حق و انت خیر مزور فاسألک برحمتک ان تفک رقبتی من النار». مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بارالها! من بنده‌ی تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقی است و تو بهترین زیارت شدگان هستی پس از تو به رحمتت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی».

و چون از مسجد بیرون می‌شدند پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند:

« اللهم صب علی الخیر صبا، و لا تنزع عنی صالح ما اعطیتنی ابداً، و لا تجعل معیشتی کدا، و اجعل لی فی الارض جدا»- بار خدایا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریز و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من

داده‌ای، از من بیرون مکش و معیشت و گذران زندگی‌ام را با رنج و زحمت همراه مگردان و برایم در زمین توانگری قرار بده».

وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ﴿١٩﴾

و اینکه چون بنده‌ی خدا قیام کرد که خدا را عبادت کند (از زیادی ازدحام) نزدیک بودند بر سر او بریزند.(۱۹)

وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا

ـه: اسم انَّ- قَامَ: فعل ماضی- عَبۡدُ: فاعل، جمله خبر انِّ- (و) اسم کاد- (و) اسم کان- لِبَدًا : خبرکان، جمله خبرکاد

و اینکه آن هنگام که بنده‌ی خدای تعالی یعنی پیامبر اکرم ﷺ ایستاد تا اینکه الله را عبادت کند و او را به نیایش بخواند و نماز گذارد جنیان تلاوت قرآن او را می‌شنیدند و از غایت ذوق و ازدحام نزدیک بودند به روی یکدیگر چسبندگان باشند و در آثار آمده که برای آن حضرت هیچ نام از این خوشتر نیامده چه شریطه‌ی عبادت و عبودیت بر وجهی که آن حضرت قیام هیچکس را قدرت بر اقامت بر آن نبوده لاجرم در وقت عروج آن حضرت بر منازل ملکی به این اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده و به هنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را به همین نام یاد می‌کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده.

قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ﴿٢٠﴾

بگو (ای پیامبر) من فقط پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او شریک نمی کنم.(۲۰)

قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا

أَدۡعُواْ : فعل مضارع- فاعل(انا)- رَبِّي : مفعول به

بگو ای پیامبر ﷺ جز این نیست که من فقط پروردگار خود را می پرستم و به او کسی را شریک قائل نمی‌شوم زیرا که غیر از خدای تعالی هیچ چیز و هیچ کس شایسته پرستش نیست بلکه همه مخلوق اویند.

قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ﴿٢١﴾

بگو من نه صاحب اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب اختیار خیری.(۲۱)

قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا

(ی) اسم انَّ- أَمۡلِكُ: فعل مضارع- فاعل(انا)، خبر انَّ- ضَرّٗا: مفعول به

ای پیغمبر ﷺ! به ایشان بگو بدرستی که من صاحب و مالک ضرری و دفع ضرری برای شما نیستم و نیز صاحب اختیار خیر و صلاح شما نیستم بلکه من هم بنده‌ای از بندگان خدا هستم و کار من پرستش و عبادت پروردگار جل جلاله است.

قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا 

بگو هیچ کس مرا در قبال خداوند نمی‌تواند پناه دهد و جز او پناهگاهی نیابم.(۲۲)

قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ

(ی) اسم انَّ- لَن يُجِيرَنِي : فعل مضارع- (ن)وقایه- (ی) مفعول به-أَحَدٌ : فاعل

ای پیغمبر ﷺ به ایشان بگو که هیچکس نمی‌تواند مرا در قبال خداوند پناه دهد و مرا در پناه خود نگهدارد و مرا از عذاب برهاند اگر او بخواهد عذابی بر من فرود آورد.

وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا

لَنْ أَجِدَ: فعل مضارع منصوب- فاعل(انا)- مُلْتَحَدًا: مفعول به

و من هرگز پناهگاهی جز او نمی‌یابم که بدان پناهنده شوم و به سوی او روی آورم.

إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ ۚ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا 

من جز پیغام رسان خبر از جانب خدا و رساندن پیغام‌های او نیستم و هر که خدا و پیغمبر او را نافرمانی کند پس بی گمان او راست آتش دوزخ، و در آنجا همیشه جاودان ماند.(۲۳)

إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ ۚ

بَلَٰغًا: مستثنی

اما من پیغامی را که از نزد خدای تعالی رساندنی است برای شما می‌رسانم و تنها کاری که می‌توانم بکنم تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیام‌های اوست...

وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا

مَن: مبتدای جازم- يَعْصِ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر-لَهُۥ: جار و مجرور خبر انَّ- نَارَ: اسم انَّ

و هر که خدای تعالی را در پرستش او نافرمانی کند و فرستاده‌ی او را در امر و نهی نادیده بگیرد پس به درستی که او راست آتش دوزخ که جاودان در آن باشد و این جایگاه مشرکانی است که امروز شما را ضعیف و بی یار می‌شمارند و معجزات ترا سحر و قرآن ترا افسانه پیشینیان می‌دانند.

حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا 

تا آنگاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده است ببینند پس خواهند دانست یاور چه کسی ناتوان‌تر و عده و شمار چه کسی کمتر است.(۲۴)

حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا

رَأَوۡاْ: فعل ماضی- (و)فاعل-مَا: مفعول به-مَنۡ: مبتدا-أَضۡعَفُ: خبر-نَاصِرٗا: تمیز

مشرکان همچنان به استهزاء خود ادامه می‌دهند تا زمانیکه مشاهده خواهندکرد چیزی راکه بدان وعده داده شده‌اند آن وقت خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان‌تر و شماره و تعدادش کمتر است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامیکه بهشتی‌ها به بهشت و دوزخی‌ها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می‌نمایند، و منادی ندا می‌دهد که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشی‌های اهل جنت، و غمی بر غم‌های اهل دوزخ افزوده می‌گردد».

قُلۡ إِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٞ مَّا تُوعَدُونَ أَمۡ يَجۡعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا ﴿٢٥﴾

بگو من ندانم آنچه شما را وعده می‌دهند نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدتی خواهد نهاد.(۲۵)

قُلۡ إِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٞ مَّا تُوعَدُونَ أَمۡ يَجۡعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا

أَقَرِيبٞ: خبر مقدم-مَّا: مصدری- تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل، مبتدا مؤخر محذوف- يَجۡعَلُ: فعل مضارع-رَبِّيٓ: فاعل- أَمَدًا: مفعول به

بگو آنچه وعده کرده‌اند راست و درست است اما وقت آن بر من مخفی و پوشیده است نمی‌دانم آیا آنچه شما را وعده داده‌اند نزدیک است یا اینکه خدای من آن را به زمان دور مقرر کرده است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خدا ﷺ می‌پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ (پیغمبر خدا ﷺ) به طرف خردسال‌ترین آنها نگاه کرده و می‌فرمودند: «اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما بر پا می‌گردد».

عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

دانای غیب اوست و هیچکس را از غیب خویش مطلع نخواهد کرد.(۲۶)

عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا

مبتدا محذوف- عَٰلِمُ: خبر- يُظۡهِرُ: فعل مضارع- فاعل(هو)-أَحَدًا: مفعول به

داننده‌ی غیب اوست و کسی هم بر غیب او آگاه نیست. یعنی او کسی است که وقت نزول عذاب و یا روز رستاخیز را می‌داند و کسی از خلقش بر غیب او مطلع نیست.

إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا ﴿٢٧﴾

مگر پیغمبری که مورد رضایت وی باشد که جلو روی او و پشت سرش نگهبانها می آورد.(۲۷)

إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا

مَنِ : مبتدا جازم- ٱرۡتَضَىٰ : فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر- رَّسُولٖ: تمیز- يَسۡلُكُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، جمله خبر- رَصَدٗا: مفعول به

مگر آنکه فرستاده‌ی خود را بپسندد و بر بعضی از آن اطلاع دهد که معجزه‌ی وی است که مراد از این پسندیدن فرستاده‌ی خود حضرت رسول ﷺ است پس به درستی که خدای تعالی در می‌آرد از پیش روی آن رسول برگزیده و از پشت سر او نگهبانانی از ملائکه که وی را پاس می‌دارند و محافظت می‌کنند تا از تعرض شیاطین مصون دارد و نیز نگه دارند او را از اینکه شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدیده شده را به سوی کاهنان القاء نمایند.

لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا ﴿۲۸﴾

یا اینکه معلوم دارد که پیغام‌های پروردگارشان را رسانیده‌اند، که به هر چه نزد آنهاست احاطه دارد و عدد همه چیز را شمار کرده است.(۲۸)

لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا

لِّيَعۡلَمَ: فعل مضارع منصوب- فاعل(هو)- أَبۡلَغُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل- رِسَٰلَٰتِ : مفعول به

تا خداوند بداند که مبلّغان پیام‌های پروردگار خود را رسانده‌اند، هر چند که خدا از همه چیزهایی که نزدیک ایشان است و در درون و بیرون آنان است کاملاً آگاه بوده و بدان‌ها مسلط است و هر چیزی را به عدد سرشماری کرده و آن را دقیقاً می‌داند که همه‌ی آن را در لوح محفوظ ثبت و ضبط کرده است و علم نزول عذاب و وقت آن فقط در نزد اوست والله اعلم. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم.

در پایان از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نتیجه‌گیری در انوار القرآن آمده:

۱- جنیان نیز همچون انسان‌ها به تکالیف شرعی مکلف می‌باشند.

۲- مؤمنان جن کافران خود را به سوی ایمان دعوت می‌کنند.

۳- رسول اکرم ﷺ به سوی هر دو عالم انس و جن فرستاده شده‌اند.

۴- جنیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

سوره المزمل

سوره « **مزمل** » **مکی** است و دارای بیست آیه است چون آغاز سوره با این کلمه شروع شده است به سوره مزمل نامیده شده است. مزمل به معنی جامه بر خود پیچیدن است و در این سوره یک آیت منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. در فضیلت این سوره: در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آمده است: « هر کس سوره مزمل را بخواند سختیها در دنیا و آخرت از او برداشته می شود.»

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾

ای کسی که جامه بر خو پیچیده ای.(۱)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ

أَیْ: منادا- ها: حرف تنبیه-ٱلْمُزَّمِّلُ: نعت

ای کسی که جامه بر خود پیچیده ای. این خطاب به حضرت رسول اکرم ﷺاست که در آغازین امر وحی که بوسیله جبرئیل علیه السلام پیام الهی را به ایشان آورد. **ابن عباس** گفت: آن موقع که حضرت رسول اکرم ﷺاز کوه حرا (غار حرا) بعد از آنکه حضرت جبرئیل علیه السلام پیام وحی را نازل کرد از هیبت وحی و جبرئیل خود را در جامه می پیچیدند چونکه اول بار بود که حضرت رسول اکرم صدای جبرئیل علیه السلام را شنیده بودند. و ایشان را لرزه بر اندام افتاد و از هیبت وحی و جبرئیل به خانه آمدند و گفتند مرا در جامه بپوشانید و بدین ترتیب رسالت وی آشکار گردید و با جبرئیل انس گرفتند. در باب مبعث رسول گرامی ﷺمطالب زیادی گفته شده است که ما در اینجا به نکته ظریف و روایت قوی آن اشاره می کنیم. از **عبد الله بن زبیر** و دیگران روایت شده است که رسول خدا ﷺمعمولاً در هر سال یک ماه در **غار حرا** به عبادت می پرداخت، و هر کس از بینوایان را که پیش او می‌آمد خوراک می داد، پس از تمام شدن آن یک ماه معمولاً همواره پیش از آنکه به خانه خود برود، به کنار کعبه می آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می فرمود و سپس به خانه خود می رفت، در آن سال که خداوند اراده فرمود او را به رسالت گرامی بدارد ماه رمضان آن حضرت برای عبادت به **حراء** رفت و همسرش هم همراه او بود.

چون شبی که خدای تعالی او را به رسالت گرامی داشت و بر بندگان مرحمت فرمود فرا رسید، جبرئیل به فرمان خدا بر آن حضرت نازل شد، رسول خدا ﷺ خود چنین می فرماید:
در حالیکه من در جامه رنگین دیبا که بر آن چیزهایی نوشته شده بود خفته بودم جبرئیل ؑ پیش من آمد و گفت« بخوان» گفتم چه بخوانم؟ او مرا چنان فشاری داد که پنداشتم مرگ مرا در ربود، و سپس مرا رها کرد و دوباره گفت « بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ دوباره مرا چنان فشرد که پنداشتم مرگ است و رهایم کرد، و باز گفت « بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ و این سخن را هم برای این می‌گفتم که مبادا باز به همان حال برگردم و او شروع به فشردن من کند. آنگاه گفت: « بخوان بنام پروردگارت که آدمی را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی ترین است، آنکه نگارش را با قلم بیاموخت، و بیاموخت آدمی را آنچه را که نمی دانست.»
رسول خدا ﷺ می فرمود، آنها را خواندم و او از پیش من رفت و من از جایم بلند شدم در حالی که گویی بر قلب من کتابی نوشته شده بود، بیرون آمدم چون به وسط کوه رسیدم صدایی از آسمان شنیدم که می‌گوید ای محمد تو رسول خدایی و من جبرئیلم، من سرم را بلند کردم و به آسمان نگریستم ناگاه جبرئیل را در قیافه مردمی دیدم که دو پای خود را از این سوی افق و آن سوی افق نهاده است و اوست که می‌گوید ای محمد تو رسول خدایی و من جبرئیلم، من ایستادم و به او نگاه می‌کردم و نمی توانستم نه گامی به جلو بردارم و نه گامی به عقب، صورت خود را از او برگرداندم ولی به هیچ طرف نگاه نکردم مگر اینکه او را به همان حال می دیدم و همچنان بر جای خود ایستاده بودم و نمی توانستم قدمی بردارم، تا اینکه خدیجه کسانی را به سراغ من فرستاده بود و آنها تا مناطق بالای مکه رفته و پیش او بر گشته بودند، و من همچنان همانجا ایستاده بودم و بعد برگشتم و جبرئیل رفت.
من در جای خود برگشتم و چون پیش خدیجه رسیدم کنار زانوی او چسبیده به او نشستم،گفت ای ابوالقاسم کجا رفته بودی؟ به خدا سوگند نگران شدم و فرستادگان خود را به جستجوی تو فرستادم و آنها تا کوه‌های بالای مکه رفتند و برگشتند، من آنچه را دیده بودم به او گفتم، گفت ای پسر عمو مژده باد و پایدار باش سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.
بخاری در **صحیح** خود با اسناد خویش از قول **هشام بن عروه** از پدرش از عایشه نقل می کند که حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ پرسید که وحی چگونه آمد و چگونه می آید؟ فرمود گاه صدایی همچون آوای زنگ است که بر من سخت و دشوار است و مرا از خود بی خود می سازد و مطالب را می شنوم و گاهی فرشته به صورت مردی ظاهر می شود و صحبت می دارد و من گفتارش را گوش می دهم، عایشه می گوید من در روز بسیار سردی شاهد نزول وحی به رسول خدا ﷺ بودم که او را از خود بی خود ساخت و از پیشانی آن حضرت عرق فرو می ریخت. و **بخاری** با سند خود از **عایشه** نقل می‌کند که می گفت آغاز وحی در رسول خدا ﷺ به صورت دیدن خوابهای راست بود و هر چه در خواب می دید به روشنی صبح می مانست که شک و تردیدی در آن نبود، آنگاه انزوا و تنهایی را دوست می داشت، و مرتب به غار حرا می رفت و آن‌جا عبادت می کرد که این عبادت مخصوص

شبهای خاص از ماه بود و بعد به خانه و پیش خدیجه بر می گشت و زاد و توشه برمی داشت و مراجعت می کرد، هنگامیکه امر حق فرا رسید او در **غار حراء** بود که فرشته‌ی الهی پیش او آمد و گفت بخوان، پیامبرﷺگفت من نمی‌توانم بخوانم و او مرا سخت بیفشرد تا جایی که طاقت و ی را داشتم، سپس مرا رها کرد و گفت بخوان گفتم نمی توانم بخوانم مرا گفت بخوان و دوباره فشرد و رها ساخت و گفت: «بخوان به نام پروردگارت که انسان را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگار تو گرامی ترین است، آنکه بیاموخت با قلم». پس به خدیجه موضوع را گفت و فرمود: که بر خود ترسیدم، خدیجه گفت به خدا سوگند که خداوند هرگز ترا خوار و زبون نمی سازد زیرا پیوند خویشاوندی می کنی و بار دیگران را بر دوش می کشی و برای بینوایان مال فراهم می سازی و مهمانداری و در گرفتاریها یار و یاوری، خدیجه با پیامبر پیش ورقه بن نوفل بن اسدی بن عبدالعزی که پسر عمویش بود رفت، او مردی بود که در دوره‌ی جاهلیت مسیحی شده بود و خط عبری می دانست و می نوشت چنانکه چند مرتبه انجیل را نوشته بود و پیر مردی گران قدر بود که کور هم شده بود.

خدیجه به او گفت ای پسر عمو بشنو که برادرزاده‌ات چه می گوید و او خطاب به پیامبر گفت ای برادرزاده چه دیده ای؟ و رسول خدا آنچه دیده بود اظهار فرمود، ورقه گفت این همان صدایی است که از طرف خداوند بر موسی نازل می شده است، ای کاش من هم در آن بهره‌ای می‌داشتم، و ای کاش من زنده می بودم هنگامی که قوم ترا بیرون می کنند، رسول خداﷺ فرمود مگر ایشان مرا بیرون می کنند، گفت آری هر کس دیگر هم آنچه را که تو بیاوری بیاورد مورد دشمنی قرار می گیرد و اگر روزگار ترا درک کنم ترا یاری استوار خواهم داد. چیزی نگذشت که ورقه در گذشت و نزول وحی بر رسول خدا موقتا تعطیل شد. ابن شهاب می گوید ابوسلمه بن عبدالرحمن از قول جابربن عبدالله انصاری نقل می کرد که ضمن بیان موضوع تعطیل شدن وحی می گفته است، پیامبر ﷺ می فرمود پس از مدتی همچنان که راه می‌رفتم از آسمان صدایی شنیدم چشم بر آسمان برداشتم ناگاه همان فرشته را که در حراء دیده بودم که میان آسمان و زمین روی صندلی نشسته است، از او ترسیدم و به خانه برگشتم و گفتم بر من جامه بیفکنید مرا بپوشانید و خداوند این آیات را نازل فرمود:

« ای جامه به خود پیچیده (ای به جامه پیامبری آراسته شده)».

قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٢﴾

شب را بجز اندکی بپاخیز.(۲)

قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا

قُمِ:فعل امر- فاعل (انت)-ٱلَّيۡلَ: مفعول به- قَلِيلٗا : مستثنی

برخیز بشب یعنی بنماز مگر اندکی از شب. و جامه را از سر خود بدور انداز و برای ادای نماز در شب بپاخیز و جز اندکی از شب را نماز بگزار. چونکه قیام شب فقط برای رسول خداﷺفرض بود و برای امت وی فرض نیست ولی از بهترین نمازهای نافله است.

در **حدیث شریف** از مغیره بن شعبه ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ شب آنقدر نماز می‌خواندند که پاهایشان ورم می‌کرد، چون برایشان گفته می‌شد [که سبب این همه عبادت چیست]؟ می‌فرمودند: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟

نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾

یک نیمه شب، یا اندکی از آن کم کن.(۳)

نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا

یک نیمه شب برای قیام بپاخیز و نماز شب بجای آر یا اندکی از آن نیمشب کم کن که در کل از ثلث شب کمتر نباشد. یعنی ای محمد ﷺ! برخیز و پروردگارت را به بزرگی یاد کن، و پاک دار جامه های خویش را و از بتان دوری گزین.

در حدیث شریف صحیح البخاری در باب نماز شب رسول خدا ﷺ چنین آمده است که:

*از **عایشه** رضی الله عنهما روایت است که گفت: بهترین عبادت در نزد پیغمبر خدا ﷺ عبادتی بود که بطور دائم و همیشگی باشد، از وی پرسیدند: پیغمبر خدا ﷺ(در شب) چه وقت بر می خاستند؟ گفت: وقتیکه خروس بانگ می زد.*

و در روایت دیگری از **عایشه** *رضی الله عنهما* نقل است که (در جواب) گفت: هنگامیکه خروس بانگ می زد، برخاسته نماز می خواندند.

و در روایت دیگری از **عایشه** ﷺ روایت است که گفت: شبی با پیغمبر خدا ﷺ نماز خواندم، آنقدر ایستادند که تصمیم بکار بدی گرفتم، پرسیدند: آن کار بد چه بود؟ گفت: تصمیم گرفتم که خودم نشسته و پیغمبر خدا ﷺ را تنها بگذارم.

از **ابن عباس** ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ(در شب) سیزده رکعت نماز می خواندند.

از عایشه ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ در شب سیزده رکعت نماز خواندند، که از آن جمله نماز وتر و دو رکعت نماز صبح باشد. در **مثنوی معنوی مولانا** در حق تفسیر این آیه چنین آمده است که:

تفسیر یا ایها المزمل

خواند مزمل نبی را زاین سبب — که برون آی از گلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رو مپوش — که جهان جسمی است سرگردان تو هوش
هین مشو پنهان زننگ مدعی — که تو داری شمع وحی شعشعی
هین قم الیل که شمعی ای همام — شمع اندر شب بود اندر قیام
بی فروغت روز روشن هم شب است — بی پناهت شیر اسیر ارنب است
باش کشتیبان درین بحر صفا. — که تو نوح ثانیی ای مصطفی ﷺ!

و پس از آن وحی مستمر آمد از قول خدیجه نقل کرده‌اند که خدیجه به رسول خدا ﷺ گفته است، ای پسر عمو آیا می توانی وقتی که این فرشته می آید به من خبر بدهی؟ فرمود آری، خدیجه گفت پس هر

گاه آمد به من خبر بده، و چون جبرئیل بیامد رسول خداﷺفرمود ای‌خدیجه این جبرئیل است که آمده است، خدیجه گفت ای پسر عمو برخیز و بر زانوی چپ من نشین، پیامبرﷺچنان کرد، خدیجه پرسید آیا او را می بینی؟ فرمود آری، گفت برخیز و بر زانوی راست من بنشین و رسول خدا ﷺچنان کرد، گفت آیا او را می‌بینی؟ فرمود آری، گفت اکنون برخیز و بر دامن من بنشین و رسولﷺچنان کرد، پرسید آیا او را می بینی؟ گفت آری، گوید، همچنان که رسول خداﷺبر دامن خدیجه نشسته بود، خدیجه سر خود را برهنه ساخت و روسری خود را کنار افکند و پرسید آیا او را می بینی؟ فرمود نه گفت ای پسر عمو پایدار باش و مژده به تو باد که سوگند به خدا او فرشته است و دیو و شیطان نیست. و خدیجه رضی الله عنها نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آن چه را که آن حضرت آورد تصدیق کرد.

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾

یا اندکی بر نیمشب بیفزای و قرآن را به ترتیل و شیوائی (تأنی و واضح) بخوان.(۴)

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا

زِدْ: فعل امر- فاعل (انت)- رَتِّلِ: فعل امر- فاعل (انت)- ٱلْقُرْءَانَ: مفعول به-تَرْتِيلًا : مفعول مطلق

ای رسول! یا اندکی بر نیم شب در قیام بیفزای تا حد دوسوم آن. پس به حضرت رسول ﷺفرمان رسید نصف شب یا یک سوم شب یا دو سوم شب را بپاخیزد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

__از مغیره بن شعبه__ رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ شب آنقدر نماز می خواندند که پاهایشان ورم می‌کرد، چون برای شان گفته می شد (که سبب این همه عبادت چیست)؟ می فرمودند: «آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم»؟

__از ابن عباس__ رضی الله عنهما روایت است که گفت: چون پیغمبر خدا ﷺ در شب برای تهجد خواندن (نماز شب) بر می خواستند، چنین دعا می کردند:

« اللهم لک الحمد، انت قیم السماوات و الارض و من فیهن، و لک الحمد، لک ملک السماوات و الارض و من فیهن، و لک الحمد، انت نور السماوات و الارض و من فیهن، و لک الحمد، انت ملک السموات و الارض، و لک الحمد، انت الحق، و وعدک الحق، و لقاؤک حق، و قولک حق، و الجنه حق، و النار حق، و النبیون حق، و محمدﷺ حق، و الساعه حق، اللهم لک اسلمت، و بک آمنت، و علیک توکلت، و الیک انبت، و بک خاصمت، و الیک حاکمت، فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت، و ما اسررت و ما اعلنت، انت المقدم، و انت الموخر، لا الله الا انت» انت.

و نیز قرآن را به ترتیل و با تانی و واضح و شیوا بخوان و در آن تدبر کن و بیاندیش و شمرده شمرده و حرف به حرف بخوان. ترتیل در اصل به معنی «تنظیم» و ترتیب موزون است و در اینجا به معنی

خواندن آیات قرآن با تانی و نظم لازم، و ادای صحیح حروف، و تعیین کلمات، و دقت و تامل در مفاهیم آیات، و تدبر و تفکر در نتایج آن است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عثمان ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و بدیگران می آموزد»

و از عثمان ﷺ در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:« یقیناً که فاضل‌ترین شما کسی است که قرآن را آموخته و بدیگران می‌آموزد».

عن ابی موسی ﷺ، عن النبی ﷺ قال له:

(یا ابا موسی،لقد اوتیت مزماراً[1] من مزامیر آل داود)

روایت است که پیغمبر خدا ﷺ برای ابوموسی ﷺ گفتند: «ای ابوموسی! یقیناً که مزماری از مزامیر داود برایت داده شده است».

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

براستی که ما گفتاری سنگین را بر تو القاء خواهیم کرد.(۵)

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا

(نا) اسم انّ- سَنُلْقِي: فعل مستقبل- فاعل(نحن)، خبر انّ- قَوْلًا : مفعول به

و بزودی ما وحی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد و منزل خواهیم گرداند بر تو سخن گران یعنی کلامی که مشتمل بر تکالیف سنگین که حمل آن بر تکلیف شدگان گران باشد از جهت امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام و حدود احکام، و یا سنگین باشد شنیدن آن کلام بر کافران. در **حدیث شریف** آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: جبرئیل ﷺ قرآن را بگوشم امسال دوبار تکرار کرد، و فکر نمی کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد.

و نیز در حدیث شریف آمده. عائشه ﷺ می گوید:

« من می دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول اکرم ﷺ فرو می آمد و آن هنگام که وحی از ایشان منقطع می شد از پیشانی مبارک او عرق سرازیر می شد. کاشفی گفت: در حین نزول وحی بر آن حضرت برین وجه که مذکور شد اگر بر شتری سوار می بود دست و پای شتر خم می‌گشت و اگر بر یکی از یاران تکیه کرده بود خوف شکستن اعضای آن بودی و در اینصورت روی بر افروخته می شد همچون برافروختن گل در چمن.

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾

---

[1] - مزمار: جمع آن مزامیر، به معنی نای، سرود، مزامیر داود: دعاها و سرودهائی که داود پیغمبر به آنها ترنم می‌کرد و مجموع آن‌ها زبور است.

هر آینه قیام شب سخت تر است در پایمال کردن نفس حیوانی و درست تر در تلفظ الفاظ.(۶)

إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْـًٔا وَأَقْوَمُ قِيلًا

نَاشِئَةَ: اسم إِنَّ - هِيَ: ضمیر فصل-أَشَدُّ: خبر- وَطْـًٔا: تمیز-قِيلًا: تمیز

بدرستی که عبادت در شب و قیام آن در شب سخت تر است از جهت رنج و زحمت. زیرا که ترک خواب بسیار کار شاق و دشواری است و از طرفی توجه بندگان قیام کنندگان در شب به درست نزدیک تر چونکه در آن تظاهر و ریائی نیست و اسباب معیشت، در شب خاطر را رنج نمی دهد که فکرها در شب از آن مشغله فارغ بوده و متوجه حق تعالی است. و به اندازه رنج و زحمت است که مقام بدست می آید و هر که بخواهد این مقام و منزلت بدست آورد باید شبها بیداری کشد چنانکه شاعر گفت:

بقدر الکد تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی

و نیز در نماز شب تلفظ درست تر است از جهت الفاظ که کلام خدا و یا دعاهای بعد از فراغ نماز است که با حضور قلب و خشوع و خضوع و بی ریا صورت می گیرد و مقبول تر به درگاه ایزد منان است.

إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

هر آینه ترا در روز شغلی است بسیار.(۷)

إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا

لَكَ:جارومجرور خبر إِنَّ - سَبْحًا: اسم إِنَّ -طَوِيلًا: نعت

بدرستی که برای تو در روز آمد و شد طولانی است که می توانی در آن در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان اقدام نمایی و در شبها به ادای نماز شب قیام نمایی پس نماز خود را در شب بجای آر که بهترین فرصت برای خلوت و حضور قلب و خشوع و خضوع و تضرع و زاری است.

وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾

و نام پروردگار خویش یاد کن و به سوی او توجه کن، توجه کردنی کامل.(۸)

وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا

وَٱذْكُرِ: فعل امر- فاعل (انت)- ٱسْمَ: مفعول به- تَبَتَّلْ: فعل امر- فاعل (انت) تَبْتِيلًا:مفعول مطلق

و شب و روز اسم پروردگار خود را یاد کن و فقط به او توجه کن، توجه کردنی کامل و نفس خود را از اندیشه آنچه که غیر از اوست جدا کن و به پرستش و عبادت وی مشغول باش و در فضیلت ذکر خداوند عزوجل در **حدیث شریف** آمده است که: *از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی کند، بمانند شخص زنده و شخص مرده است»*، در **مرصاد العباد نجم الدین رازی** در باب ذکر پروردگار چنین آورده است که: بدانکه ذکر بی آداب و شرایط گفتن زیادتی مفید نبود. اول به ترتیب و آداب و شرایط قیام باید نمود. و مرید صادق را چون درد طلب و داعیه سلوک این راه پدید آید نشانش آنست که با ذکر انس گیرد، و از خلق وحشت

کند، تا از همه روی بگرداند، و در پناه ذکر گریزد. و چون بر ذکر مواظبت خواهد نمود، باید که اساس بر توبه‌ای نصوح نهد و از جمله معاصی و به وقت ذکر گفتن اگر تواند غسل کند، و الا وضویی تمام کند، و جامه ای پاک پوشد بر سنت، و خانه ای خالی و تاریک و لطیف راست کند، و اگر قدری بوی خوش بسوزد اولی‌تر. و روی به قبله نشیند مربع. و مربع نشستن در جمله اوقات منهی است، الا در وقت ذکر گفتن. و در وقت ذکر گفتن دل حاضر کند، و چشم بر هم نهد، و به تعظیم تمام شروع کند در کلمه « لا اله الا الله» گفتن به قوت تمام، چنانکه « لا اله» از بن ناف بر آورد، و «الا الله» به دل فرو برد، بر وجهی که اثر ذکر وقوت آن به جمله اعضا برسد. و لیکن آواز بلند نکند، و تا تواند در اخفا و خفض صوت کوشد. و یقین شناسد که فایده کلی آنگه حاصل شود، که ذکر از شیخی کامل و مؤمن صادق، تلقین بستاند، که تیر وقتی حمایت کند از ترکش سلطان ستانند.

رَّبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذۡهُ وَكِيلٗا ﴿٩﴾

پروردگار مشرق و مغرب است که خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر.(۹)

رَّبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذۡهُ وَكِيلٗا

مبتدا محذوف- رَّبُّ: خبر- إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس- خبر لای نفی جنس (موجود) محذوف- هُوَ: بدل

یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است هیچ معبودی جز او سزاوار عبادت نیست پس او را کارساز خود قرار بده و در کارها و مهمات به او تکیه کن و کارهای خود را به او واگذار چونکه چاره ساز کارها اوست.

وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا ﴿١٠﴾

و بر آنچه می گویند صبر کن و آنها را ترک کن ترک کردنی نیکو.(۱۰)

وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا

ٱصۡبِرۡ: فعل امر- فاعل (انت)وَٱهۡجُرۡهُمۡ: فعل امر- فاعل (انت)- هُم: مفعول به- هَجۡرٗا: مفعول مطلق

و از آنچه که کافران و مشرکان مکه از سخنان آزار دهنده می گویند صبر کن و نسبت به سخنان آزار دهنده و ناشایست آنان بی قرار مباش و آنان را ترک کن ترک کردنی نیکو. این آیت با آیت سیف که حکم قتال آمده منسوخ گشته است و دوری گزیدن از ایشان به سه حالت است با نیروی بدن یا با زبان یا بوسیله قلب است که انسان از کافران با یکی از این سه حالت خود را دور کند. چنانکه ابوالدّرداء ﷺ می‌گوید: « ما بر روی گروه‌هایی از مردم می‌خندیم در حالی که دلهای ما آنان را لعنت می‌کند».

وَذَرۡنِي وَٱلۡمُكَذِّبِينَ أُوْلِي ٱلنَّعۡمَةِ وَمَهِّلۡهُمۡ قَلِيلًا ﴿١١﴾

و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار و اندکی مهلتشان بده.(۱۱)

وَذَرۡنِي وَٱلۡمُكَذِّبِينَ أُوْلِي ٱلنَّعۡمَةِ وَمَهِّلۡهُمۡ قَلِيلًا

ذَرۡنِي: فعل امر- (ن) وقایه- (ی) مفعول به- وَمَهِّلۡهُمۡ: فعل امر- هم:مفعول به- فاعل (انت)- قَلِيلًا: مفعول فیه

و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار یعنی صاحبان تنعم که عبارت از بزرگان و روسای قریش اند که ترا و رسالت ترا دروغ می نامند و تکذیب می دارند و با آسودگی خاطر آنان را اندکی مهلت بده یعنی تا وقت موعود اجلشان تا اینکه اجل موعود بر آنان فرو آید.

إِنَّ لَدَيۡنَآ أَنكَالٗا وَجَحِيمٗا ﴿١٢﴾

براستی نزد ما بندهاست و آتشی بزرگ.(۱۲)

إِنَّ لَدَيۡنَآ أَنكَالٗا وَجَحِيمٗا

لَدَيۡنَآ: مفعول فیه- (نا) مضاف الیه، خبر إِنَّ مقدم - أَنكَالٗا: اسم إِنَّ مؤخر

بی گمان نزد ما بندها هست و آتشی بزرگ. بندهایی از زنجیر های گران و سنگین که پا را به گردن ها ببندند و آتش جهنمی که بسیار سوزنده است که عظمت و سختی آن نسبت به آتش دنیا هفتاد مرتبه بیشتر و سوزنده تر است.

وَطَعَامٗا ذَا غُصَّةٖ وَعَذَابًا أَلِيمٗا ﴿١٣﴾

و (نزد ما) طعام گلو گیر و عذاب الم انگیزی است.(۱۳)

وَطَعَامٗا ذَا غُصَّةٖ وَعَذَابًا أَلِيمٗا

طَعَامٗا: معطوف

و در نزد ما طعام گلوگیری است که نه پائین رود و نه از دهان برآید بلکه در حلق گیر کند چون زقوم و زرد آب و نیز در نزد ما عذاب دردناکی است این عذاب مخصوص است غیر از آن عذابی که گفته شد و آنرا شنیده اند بلکه نشناخته اند در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول ﷺ بیهوش شد و بیفتاد و گفت این وعده راست شود و حتماً به تحقق خواهد پیوست.

يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ وَكَانَتِ ٱلۡجِبَالُ كَثِيبٗا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

در آن روز که زمین و کوه ها بلرزد و کوه ها چون تل ریگ از هم پاشیده شوند.(۱۴)

يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ وَكَانَتِ ٱلۡجِبَالُ كَثِيبٗا مَّهِيلًا

يَوۡمَ : مفعول فیه- تَرۡجُفُ: فعل مضارع- ٱلۡأَرۡضُ: فاعل- ٱلۡجِبَالُ: اسم کان- كَثِيبٗا : خبر کان- مَّهِيلًا : نعت

و روزی که زمین بلرزد و کوه ها بجنبد و کوههای بلند و با عظمت به تل ریگ از هم پاشیده تبدیل شود و کوه های سخت چون ریگ از هیبت آن روز روان شوند در **حدیث شریف** آمده است که:

از عایشه ﵂ روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید:
(بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است).

إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

براستی ما پیغمبر بسوی شما فرستاده ایم که بر شما گواه است چنانکه پیغمبری سوی فرعون فرستادیم.(۱۵)

إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا

(نا) اسم انَّ- أَرْسَلْنَآ: فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر انَّ- رَسُولًا: مفعول به.

بدرستی که ما ای اهل مکه پیغمبری یعنی محمد (ص) را فرستادیم تا شما را به سوی حق و حقیقت راه نماید و پیام خدای خودش را بشما ابلاغ کند.

شَٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا

شَٰهِدًا: نعت- أَرْسَلْنَآ: فعل ماضی- (نا) فاعل-رَسُولًا: مفعول به

که آن پیغمبر ﷺ گواه و شاهد بر اقوال و افعال شماست یعنی در قیامت بر اجابت دعوت و یا امتناع از آن شاهد و گواه باشد. چنانکه به سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم و او موسی ﵇ است.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذْنَٰهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾

پس فرعون آن پیغامبر را (موسی) نافرمانبرداری کرد پس او را بسختی فرو گرفتیم. گرفتنی سخت.(۱۶)

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذْنَٰهُ أَخْذًا وَبِيلًا

فَعَصَىٰ: فعل ماضی-فِرْعَوْنُ: فاعل- ٱلرَّسُولَ: مفعول به-فَأَخَذْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ـهُ: مفعول به- أَخْذًا: مفعول مطلق

پس فرعون بر آن پیغمبر عاصی شد و نافرمانی کرد و او را تکذیب نمود و به آنچه که موسی آورده بود از کتاب و معجزات نُه گانه ایمان نیاورد بلکه او را ساحر و معجزات او را سحر تلقی کرد پس به جهت این نافرمانی ایشان را فرو گرفتیم فروگرفتنی سخت و آن عذاب سختی که برای فرعون و فرعونیان دادیم. که بیان آن در سوره های قبل گذشت.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَٰنَ شِيبًا ﴿١٧﴾

اگر کفر ورزیدید پس چگونه از روزی می ترسید که کودکان را پیر می گرداند.(۱۷)

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَٰنَ شِيبًا

فَكَيْفَ: حال-تَتَّقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل-يَجْعَلُ: فعل مضارع-ٱلْوِلْدَانَ: مفعول به-شِيبًا: مفعول به ثانی

پس اگر بر کفر خود پایدار بمانید پس چگونه از عذاب روزی که آن روز وحشت آور و هراسناک است می ترسید که هولناکی آن روز کودکان را پیر می گرداند یعنی از بس که هم و غم آن زیاد است موی سیاه را به سفیدی تبدیل می کند و روز روشن را به سیاهی مبدل می گرداند.

ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦۚ كَانَ وَعْدُهُۥ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

در آن روز آسمان شکافته شود و این وعده خدا است که انجام گرفتنی است.(۱۸)

ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦۚ

ٱلسَّمَآءُ: مبتدا- مُنفَطِرٌ: خبر

در آن روز هولناک آسمان با آنهمه قوت و عظمتی که دارد از هول و خوف قیامت از هم شکافته می گردد.

كَانَ وَعْدُهُۥ مَفْعُولًا

وَعْدُهُۥ: اسم كَانَ - مَفْعُولًا: خبر كَانَ

و این وعده خدای تعالی یعنی آمدن روز رستاخیز قطعی و حتمی است و یقیناً به وقوع خواهد پیوست و به حساب و کتاب اعمال انسانها و جنیان رسیدگی خواهد شد.

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

براستی این پندی است پس هر کسی که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد.(۱۹)

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا

هَٰذِهِۦ: اسم إِنَّ - تَذْكِرَةٌ: خبر إِنَّ - فَمَن: مبتدای جازم- شَآءَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر

براستی آمدن این قیامت پندی است تا هر که بخواهد بسوی پروردگار خود راهی را در پیش گیرد که بوسیله طاعت، خویشتن را به سعادت ابدی برسانند و به بهشت داخل گردانند و به قرب آفریدگار خود دست یابند.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيْلِ وَنِصْفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِۙ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُۚ وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًاۚ وَمَا تُقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًاۚ وَٱسْتَغْفِرُوا۟ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌۢ ﴿٢٠﴾

پروردگارت داند که تو نزدیک دو سوم شب و نصف آن و یک سوم آن بپا می‌خیزی و نیز گروهی از کسانی که همراه تواند بر می خیزند، خدا شب و روز را اندازه کند و داند که بسر بردن آن نتوانید، شما را ببخشید از قرآن هر چه میسر شود، بخوانید خدا داند، که بعض شما بیماران خواهند بود و دیگران که در زمین راه سپرند و از کرم خدا روزی جویند و دیگران که در راه خدا کارزار کنند، از قرآن هر چه میسر شود بخوانید و نماز کنید و زکات دهید و خدا را وامی نیکو دهید و هر نیکی ای برای خویش از پیش فرستید آنرا نزد خدا بیابید و پاداش آن بهتر و بزرگتر است، از خدا آمرزش بخواهید که وی آمرزگار و رحیم است.(۲۰)

إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ

رَبَّكَ : اسم إِنَّ - يَعۡلَمُ: فعل مضارع- فاعل(هو)، خبر إِنَّ

براستی پروردگارت می داند که تو ای محمد ﷺ! نزدیک به دو سوم شب و نصف آن و یک سوم آن را برای نماز شب بر می خیزی و با خدای خود راز و نیاز می کنی و نیز کسانیکه همراه تواند از صحابه با تو برای اقامه نماز شب بر می خیزند.[می‌داند].

وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- يُقَدِّرُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- ٱلَّيۡلَ: مفعول به

و خداوند که شب و روز را اندازه گیری می کند و اندازه شب و روزه مقادیر ساعات آنرا می داند و علم او بر همه تقدیر ها از جمله وقت قیام شب برای عبادت را می داند.

عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ

عَلِمَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- لَّن تُحۡصُوهُ : فعل مضارع منصوب- (و) فاعل- ه: مفعول به

و خداوند می داند که شما مقدار اوقات را نمی دانید و نمی توانید نگاه بدارید در این امر حرج است پس از روی فضل و رحمت برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن بدان عاجز شدید پس این فریضه را از گردن شما ساقط کردند چون با علم محیط خود می داند که شما طاب و توان ادای آنرا ندارید.

در **حدیث شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺسئوال کردند آیا بجز نمازهای پنجگانه نماز دیگری بر ذمه‌ی ماست؟ فرمودند: «نه مگر اینکه خود به جهت کسب ثواب آخرت بخواست خود انجام دهی».

و خداوند می داند که چون شما طاقت انجام آنرا ندارید شما را بخشیده است اینک هر چه میسر می شود از قرآن بخوانید. یعنی اگر چه در ذمه شما نیست هر چند می توانید از نماز شب و یا نمازهای نافله دیگر بخوانید.

عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ

عَلِمَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- سَيَكُونُ: فعل مستقبل- مِنكُم: جارومجرور خبر مقدم- مَّرْضَىٰ: اسم کان، خبر محذوف- يَبْتَغُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

خداوند می داند که بعضی از شما بیماران هستید و دیگران که در روی زمین سفر می‌کنند از فضل و کرم خدای تعالی کسب روزی می طلبند یعنی تجارت می نمایند و از راه حلال روزی کسب می کنند. پس عذر اینها نیز پذیرفته شده است.

وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ

يُقَٰتِلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

و دیگر کسانیکه در راه خدا کارزار می کنند پس تاب و طاقت این را ندارند که قیام شب کنند و جهاد فی سبیل الله را توام با نماز شب اداکنند پس خداوند عذر اینها را نیز پذیرفته است زیرا که خود جهاد در راه خدا از ثواب و فضیلت بیشتری برخوردار است. در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه بخدا و رسولش ایمان آورده، نماز خواند، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند است که او را به جنت داخل نماید، چه در راه خدا جهاد نموده و چه در جائیکه بدنیا آمده است نشسته باشد، کسانی گفتند:یا رسول الله! آیا بمردم از این خبر بشارت دهیم؟ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آنها را برای مجاهدین فی سبیل الله آماده نموده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند جنت را مسألت می کردید، فردوس را مسألت نمائید، زیرا فردوس وسط جنت بوده و بالای آن، عرش خدا است و رودهای بهشت از آنجا سرچشمه می گیرد».

فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ

فَٱقْرَءُوا۟: فعل ماضی- (و) فاعل-مَا: مفعول به

پس هر چه از نماز شب و یا نمازهای دیگر مانند نافله می توانید بخوانید و نیز از قرآن بخوانید تکرار این عبارت از برای تاکید و تثبیت رخصت است. معلوم می شود هر چند نماز شب از فرضیت ساقط است ولی از ثواب بیشتری برخوردار است.

وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

وَأَقِيمُوا۟: فعل امر- (و) فاعل-ٱلصَّلَوٰةَ: مفعول به- وَأَقْرِضُوا۟: فعل امر- (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- قَرْضًا: مفعول مطلق- حَسَنًا: نعت

و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید یعنی نماز فرض پنجگانه را بجای آورید و از مال خود زکات بدهید. و به خداوند وام دهید وامی نیکو و در راه خدا انفاق کنید.

خور و پوش و بخشای و راحت رسان   نگه می چه داری زبهر کسان

مولانا گفت:

اقرضوا الله قرض ده زین برگ تن   تا بروید در عوض در دل چمن

اما نمازهای پنچگانه که در شب معراج فرض گردانیده شده در این باب قبلاً مطالبی خصوصاً از احادیث در جای خود بیان گردید.

و اما در باب زکات آنچه که ***در حدیث شریف صحیح البخاری آورده چنین است که:***

از ابن عباس ﷺ روایت است: پیغمبر خدا ﷺ معاذ ﷺ را بیمن فرستاده، و برایش گفتند که: «آنها را بشهادت (لا اله الا الله) و اینکه من پیغمبر خدا هستم دعوت نما، اگر آنها از این چیز اطاعت نمودند، به آنها بفهمان که خداوند بر آنها در هر شبانه روز ی پنج وقت نماز فرض گردانیده است، اگر از این چیز هم پیروی کردند، بایشان بفهمان که خداوند بر اموالشان زکاتی فرض گردانیده که از ثروتمندان‌شان گرفته شده و به فقرای شان داده می شود». باز در حدیثی دیگر آمده است که: از ابو ایوب ﷺ روایت است که: شخصی به پیغمبر خدا ﷺ گفت: مرا به عملی راهنمایی کنید که سبب دخول جنتم گردد، کسی از صحابه گفت: این چه می‌گوید؟ این چه می گوید؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «حاجتی دارد (او را بگذارید، و در جوابش فرمودند): خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک مگردان، نماز را بخوان، زکات ا اداء کن، وصله رحم را بجا بیاور».

و اما در باب قرض الحسنه و یا دادن صدقات در حدیثی دیگر چنین آمده است:

از ابوموسی ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بر هر مسلمانی صدقه دادن لازم است»، گفتند: یا پیغمبر خدا ﷺ! کسیکه چیزی ندارد چکار کند؟ فرمودند: «کار نیکی را انجام داده و بخود و دیگران منفعت برساند». گفتند: اگر نتوانست؟ فرمودند: «به حاجتمندی که از وی کمک می‌خواهد، همکاری نماید».

گفتند: اگر نتوانست؟ فرمودند: «کار نیکی را (که می تواند) انجام داده و از کار بد خودداری نماید، و همین چیز برایش صدقه محسوب می گردد».

وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا

تُقَدِّمُواْ: فعل مضارع- (و) فاعل- مِّنْ: حرف جر زائد- خَيْرٍ: تمیز- تَجِدُوهُ: فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به- عِندَ: مفعول فیه- هُوَ: ضمیر فصل- خَيْرًا: مفعول به ثانی- أَجْرًا: تمیز.

و هر نیکی که از پیش فرستید برای نفسهای خود پاداش آنرا نزد خدای تعالی می یابید.

برگ عیشی بگور خویش فرست   کس نیارد زپس تو پیش فرست

که آن از جهت اجر و پاداش بهتر است که ثواب آنرا بجای یکی، ده و هفتصد و یا بیشتر از آن که حتی قابل حساب نیست در نزد خدای رحمان و بخشنده می یابید. و اما اگر کسی از پیش به بازار قیامت کالای اعمال خود را عرضه نکند بعید بنظر می رسد که سبد خود را پر کند چنانکه **سعدی** گفت:

ای تهیدست رفته در بازار ترسمت پر نیاوری دستار

وَٱسْتَغْفِرُواْ ٱللَّهَ

وَٱسْتَغْفِرُواْ: فعل امر- (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به

از خداوند در مقابل گناهانتان در همه احوال طلب آمرزش کنید و دست انابت بامید اجابت به درگاه حق جل علا بردارید تا توبه را اجابت کند.

إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - غفور: **خبر إِنَّ** -رَّحِيمٌ : **خبر دوم إِنَّ**

بدرستی که خداوند بر بندگان خود آمرزنده و برای کسیکه از وی طلب مغفرت و آمرزش کند رحیم و مهربان و آمرزگار است.

سوره المدثر

سوره « **مدثر** » **مکی** است و جمله بمکه فرو آمده است و دارای پنجاه و شش آیه است. این سوره نیز به سبب افتتاح با کلمه مدثر « جامه بر خود پیچیدن» « مدثر» نامیده شده است. و در این سوره یک آیت منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. و در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که:

ابن کعب قال: قال رسول الله ﷺ:

« من قرأ» « یاایها المدثر» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و کذب به»

کسی که «یا ایهاالمدثر» را بخواند خداوند ده نیکی به تعداد کسانیکه پیغمبرﷺ را تصدیق کردند و تکذیب کردند به او پاداش می‌دهد. جمهور مفسّران برآنند که اولین آیات نازل شده: (اقرأ باسم ربّک الذی خلق)[۱] بود. و اولین چیزی که از قرآن نازل گردید، (یا ایها المدثر) بود. یعنی اولین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی [انقطاع موقت آن در آغاز بعثت]، این بوده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾

ای جامه به خویش پیچیده.(۱)

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ

أیُ:منادا- ها: حرف تنبیه-الْمُدَّثِّرُ : نعت

ای کسی که جامه بر خویش پیچیده‌ای (ای محمد ﷺ)! که بر سر خود گلیم کشیده‌ای و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مدثر- ازدثار به معنی رواندازی است که بر روی لباس داخلی می پوشند. در **سبب نزول** این آیت در **تفسیر کاشفی** جابربن عبدالله ؓ از رسول خداﷺ نقل می کند که در زمان فترت وحی براهی می‌رفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم همان ملک (فرشته) که در **غار حراء بود** بر کرسی نشسته میان زمین و آسمان از سطوت و هیأت و عظمت و هیکل او خوفی بر من

---

[۱] - سوره علق

طاری شد بخانه بازگشتم و گفتم مرا بپوشانید جامه‌ها بر من پوشیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت عزت جل شانه وحی فرستاد که « یا ایها المدثر».

قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾

برخیز و بترسان.(۲)

قُمْ فَأَنذِرْ

قُمْ: فعل امر- فاعل (انت) - فَأَنذِرْ : فعل امر- فاعل (انت)

ای مردی که جامه بر خود پیچیده ای برخیز و بترسان و اهل مکه را از عذاب الهی بیم ده تا ایمان بیاورند و آنان را که ایمان نیاورند از عواقب کارشان بترسان که بازگشتشان جهنم خواهد بود و چه بازگشتگاه بدی است!

مولانا گفت:

این همی گوید که آن ضالست و گم بی خبر از حال او فانذر به قُم

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾

و پروردگارت را تکبیر گوی.(۳)

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ

رَبَّكَ: مفعول به مقدم-فَكَبِّرْ: فعل امر- فاعل (انت)

و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن و او را به عظمت و بزرگی بستای زیرا کسی که خدای متعال را ذکر گوید و به پاکی یاد کند با کسی که ذکر نکند یکسان و برابر نیستند. چنانکه **در حدیث شریف *صحیح البخاری آمده است که:***

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه خدا را ذکر کرده و کسیکه ذکر نمی کند، بمانند شخص زنده و شخص مرده است».

وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾

و لباس خویش پاکیزه دار.(۴)

وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ

ثِيَابَكَ: مفعول به مقدم- فَطَهِّرْ : فعل امر- فاعل (انت)

و لباس خود را پاک دار و ظاهرت را به پاکی آراسته کن چه بسا پاکی لباس سبب پذیرش دعوت شما گردد و گفته اند به معنی پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید. و نیز آورده اند که خلوت محبت و خلعت معرفت است. و بنده تصورم این است که ظاهر خود را آراسته کن یعنی احکام شریعت را

بنحو احسن انجام بده که آن ادای کامل شریعت است که از ادای آن طریقت حاصل میشود و از جمع شریعت و طریقت حقیقت دست دهد. مختومقلی فراغی گفت:

آنکه از راه شریعت دور باشد وای او　　چشم بندد بر نصایح کور باشد وای او
گر زعیب و معصیت ننماید آخر توبه‌ای　　کار او پر مکر و شر و شور باشد وای او[۱]

در تعریف اصطلاح شریعت آورده اند: تزکیه ظاهر است یعنی دین سالک باید اول داد شریعت را بدهد تا تزکیه ظاهر پیدا کند و شریعت به معنای طریقه و روش و آئین و سنت پیامبران است.
و طریقت آنست که مردانی با تزکیه باطن بعد از ادای داد شریعت به مراحلی از کمال و سیر و سلوک می رسند، هدف از تزکیه باطن همان طریقت است که نتیجه شریعت و طریقت حقیقت می باشد.
شیخ محمود شبستری گوید:

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت　　میان این و آن باشد طریقت

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: شریعت سخن من است و طریقت روش و مسلک من و حقیقت احوال من و معرفت بزرگترین سرمایه من است.
چونکه شریعت از دست رود احتمال عروج به طریقت و حقیقت کم می شود و یا ناممکن چنانچه در کشف المحجوب، عثمان بن هجویری آمده که **مرتعش** رحمه الله گوید: من در کوچه ای از کوچه ها می گذشتم ناگاه تشنگی بر من غالب شد و در خانه کسی را زدم و از اهل آن خانه آب خواستم دختری زیبا و با جمال بمن آب داد. دلم بر او رام گشت نشستم تا پدر او بیاید و به او پیشنهاد ازدواج با آن دختر بدهم. ناگهان پدر او فرا رسید و به او پیشنهاد ازدواج با دخترش را دادم او به این شرط با ازدواج دخترش موافقت کرد که لباس ظاهر (روحانی) خود را در آورم و به اصطلاح لباس دامادی بپوشم. چون چنین کردم قبل از اینکه وارد حجله شوم دو رکعت نماز خواندم. ندایی آمد ای مرتعش رحمه الله با یک چشم بهم زدن ظاهر ترا از تو گرفتیم و اگر یک چشم دیگر بهم زنی باطن ترا نیز خواهیم گرفت.
من فریاد برآوردم و گفتم هاتوا مرقعی، هاتوا مرقعی، لباس پاره پاره (روحانی) مرا بیاورید.
شیخ عبدالله انصاری می‌گوید، اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند، همه بسوزند، و عارف نور قرب در خود ببیند، بسوزد، علم قرب در میان زبان و گوش نگنجد، که آن راهی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است. هر گه قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است؟

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾

و از پلیدی (گناهان) دوری کن.(۵)

وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ

الرُّجْزَ: مفعول به مقدم- فَاهْجُرْ: فعل امر- فاعل (انت)

---
[۱] - در کتاب عرفان و مختومقلی به تألیف همین مؤلف

و از پلیدی دوری کن و از مرتکب شدن بگناهان اجتناب ورز البته باید دانست که پیغمبر ﷺ الگو و نمونه پاکیهاست ولی مراد آیات، توصیه ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت امور انسانهاست.

وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾

و منت مگذار که بیشتر یابی(۶)

وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ

لَا تَمْنُن: فعل مضارع- فاعل (انت)- تَسْتَكْثِرُ: فعل مضارع- فاعل (انت)

و در بذل و بخشش منت مگذار و به قصد این بذل وبخشش مکن که افزون طلبی کنی بلکه بذل و بخشش از برای رضای خدا باشد و بدانجهت ببخشی که بیشتر بخواهی البته هر کار نیکی صدقه است چنانچه در **حدیث شریف** آمده است که:

عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه، عن النبی ﷺ قال: (کل معروف صدقه)

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « هر کار نیکی صدقه است»

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

و برای پروردگارت شکیبائی کن.(۷)

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ

فَاصْبِرْ: فعل امر- فاعل (انت)

و برای پروردگارت شکیبا باش. یعنی ای محمد(ص)! به تو کار بسیار عظیم و سختی واگذار گردیده که در آینده نزدیک هر نوع سختی و آزار و ایذا خواهی دید باید بر آن سختیها صبور باشی چون کار سختی که بر تو واگذار شده از جانب خدا و برای طلب رضای خدای توست اگر شکیبا باشی مطمئناً پیروز و رستگار خواهی شد.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

پس چون در ناقور (صور) دمیده شود. (دشوار شود).(۸)

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ

نُقِرَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف

پس چون در صور دمیده شود یعنی صور دوم که همان بعث است. چونکه در مقابل آزار ایشان در آخرت بعثی است و حساب و کتابی که آن عذاب جهنم است، انسانها با دمیدن صور دوم از قبرها برخیزند در **حدیث شریف** آمده است که:

از سهل بن سعد ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند» سهل ﷺ می گوید: و در آن زمین برای هیچ کس علامت و نشانه ای وجود ندارد.

مولانا در غزلیات شمس می گوید:

هین که دجال بیامد، بگشا راه مسیح — هین که شد روز قیامت، بزن آن ناقورم

فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿۹﴾

چنین است که آن روز روز سختی است.(۹)

فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ

فَذَٰلِكَ : مبتدا-يَوْمٌ: خبر-عَسِيرٌ: نعت

پس چنین روزی، روز دشواری است؛ و این مربوط به نفحه دوم است که روز بسیار هولناک و ترسناکی است.

چنانکه **شیخ سعدی** در بوستان گفت:

چنان ماند قاضی به جورش اسیر — که گفت: ان هذا الیوم عسیر

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿۱۰﴾

(و آن روز) برای کافران آسان نیست.(۱۰)

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ

می گوید بر ناگرویدگان آن روز آسان نیست چنانکه ابن عباس گفت: از سیاق این عبارت معلوم می شود که اگر آن روز بر کافران آسان نیست پس برای گرویدگان آسان خواهد بود. والله اعلم.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿۱۱﴾

بگذار مرا با آنکه تنها آفریده ام.(۱۱)

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا

ذَرْنِي : فعل امر- (ن) وقایه- (ی) مفعول به، فاعل(انت)- خَلَقْتُ: فعل ماضی- (ت): فاعل- وَحِيدًا: حال

مرا با آن کسی که تنها آفریده ام واگذار. گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است که این آیه در **شأن ولید بن المغیره** فرو آمد، علی الخصوص پس حکم آن عام گشت در ولید و در غیر او، آنگه به آیت سیف منسوخ گشت.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿۱۲﴾

و مالی فراوان به او بخشیدم.(۱۲)

وَجَعَلۡتُ لَهُۥ مَالٗا مَّمۡدُودٗا

جَعَلۡتُ : فعل ماضی- (ت) فاعل-مَالٗا : مفعول به- مَّمۡدُودٗا: نعت

و به او (ولید بن مغیره) مالی فراوان دادم که زر نقد او هزار هزار دینار بود و در میان مکه و طائف شتران و اسبان و گوسفندان بسیار داشت. و نیز بوستانها و مال و متاع دیگر که غیر قابل شمارش بود [دادم].

وَبَنِينَ شُهُودٗا ﴿۱۳﴾

و فرزندانی حاضر شونده (به او دادم).(۱۳)

وَبَنِينَ شُهُودٗا

وَبَنِينَ: معطوف

او نیز به او فرزندان حاضر شونده در مجلس علاوه بر مال و متاع فراوان به او داد و او همیشه از مال و فرزندان بر خوردار بود.

وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمۡهِيدٗا ﴿۱۴﴾

و برای او وسعت دادم وسعت دادنی.(۱۴)

وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمۡهِيدٗا

مَهَّدتُّ: فعل ماضی- تُ: فاعل- تَمۡهِيدٗا: مفعول مطلق

و برای او بساط جاه و ریاست و مال وسعت و فراخ دادم وسعت دادنی و عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار وسیع به او عطا کردم.

ثُمَّ يَطۡمَعُ أَنۡ أَزِيدَ ﴿۱۵﴾

و باز طمع دارد که افزونش دهم(مرا با او واگذار) .(۱۵)

ثُمَّ يَطۡمَعُ أَنۡ أَزِيدَ

يَطۡمَعُ: فعل مضارع- فاعل (هو)

باز هم طمع دارد که بر مال و جاه و امکانات او بیفزایم در حالیکه شکر هیچیک از این نعمتها را بجای نیاورده است و کفران نعمت کرده است.

كَلَّآۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِأٓيَٰتِنَا عَنِيدٗا ﴿۱۶﴾

هرگز، براستی که او نسبت به آیه های ما ستیزه جوست.(۱۶)

كَلَّآۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِأٓيَٰتِنَا عَنِيدٗا

ـه: اسم اِنَّ- (هو) اسم كَانَ - عَنِيدٗا: خبر كَانَ - جمله خبر اِنَّ

نه، هرگز چنین نیست، یعنی هیچوقت بر نعمتهای او نمی افزایم زیرا که او نسبت به آیات ما ستیزه جوست و آیات ما را به استهزاء گیرنده و تکذیب کننده است.

سَأُرْهِقُهُۥ صَعُودًا ﴿۱۷﴾

زود باشد که مشقتی سنگین بر او تکلیف می کنم.(۱۷)

سَأُرْهِقُهُۥ صَعُودًا

سَأُرْهِقُهُۥ: فعل مستقبل- ـه: مفعول به- فاعل (انا) — صَعُودًا: تمیز.

زود باشد که او را به صعود برسانم. گفته اند صعود کوهی است از آتش به هفتاد سال بر بالای آن رسند باز به پائین نزول کنند یعنی او را در این دنیا از جهت مال و متاع و فرزندان به فراخی می رسانم و در آخرت او را به آتش جهنم می اندازم.

إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿۱۸﴾

براستی او تامل کرد و اندازه مقرر نمود.(۱۸)

إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ

ـه: اسم انَّ- فَكَّرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر انَّ

بدرستیکه ولید بن مغیره فکر کرد و تامل نمود که بر قرآن چه طعنه زند و بررسی نمود که در حق حضرت رسول ﷺ چه سخنی بگوید و سرانجام حضرت رسول ﷺ را مجنون می گوئید در حالیکه به یقین می دانید که عقل او کامل است و باز گویند او کاهن است و یا گمان می برید که او دروغگوست و یا می پندارید که او شاعر است و سخن او به شعر می ماند همه این نسبت ها بی محتواست بلکه همه‌ی این دروغ‌ها ساخته و بافته ولیدبن مغیره و یاران اوست.

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۱۹﴾

پس کشته باد چگونه اندازه کرد (بیندیشید).(۱۹)

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

قُتِلَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل(هو)-كَيْفَ: حال- قَدَّرَ : فعل ماضی- فاعل (هو)

پس کشته و لعنت باد و عذاب بر وی باد ایشان چه نقشه ای کشیدند و چه طرحی ریختند تکرار برای مبالغه است. **سبب نزول** این آیات بقول مفسران آن بود که **جبرئیل**؈ آمد و سوره ای آورد، و رسول خدا ﷺ در مسجد باز می خواند و ولید مغیره قرائت را می شنید و به قوم خویش باز آمد و گفت که از محمد سخنی شنیدم که نه سخن آدمیان بود و نه سخن جنیان، این خبر به بوجهل رسید، برخاست و بیامد غمگین و اندوهگین. ولید گفت: چه شده است که ترا غمگین می بینیم؟ بوجهل گفت: چرا غمگین نباشم و قریش می گویند. تو سخنان محمد را می‌پسندی و آنرا بزرگ می‌داری. ولید چون این

سخن از ابوجهل شنید در خشم شد و گفت من به مال و فرزندان توانگرترم و در میان قریش کسی بمانند من نیست.

کاشفی گفت: مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و بر وی طراوتی و نازکی هست که هیچ حدیثی را نبود اعلای آن نهال مثمر سعادات کلیه واسفل این شجره طیبه عروق فضائل و حکم علیه است پس ابوجهل گفت که قریش می گویند تو سخنان محمد ﷺ را می‌پسندی و آنرا بزرگ می داری و ثنا می گویی تا از فضله طعام ایشان بهره برداری اگر چنین است تا همه قریش فراهم شوند و ترا کفایتی حاصل کنند تا از طعام ایشان بی نیاز شوی ولید این سخن از ابوجهل بشنید در خشم شد گفت الم تعلم قریش انی من اکثر هم مالاً و والداً و این اصحاب محمد خود هرگز از طعام سیر نشوند و از فقر و فاقه نیاسایند چه صورت بندد که ایشان را فضله طعام بود تا بدیگری دهند پس هر دو برخاستند و بر انجمن قریش رفتند ولید گفت شما که قریش‌اید بدانید که حال و کار این محمد در عرب منتشر گشت و موسم حج نزدیکست که عرب می آیند و از حال وی پرسند جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه است، شما را دروغ زن کنند، که سخن وی سخن عاقلان است و از جنون دروی هیچ چیز نیست. و اگر گوئید شاعر است، عرب شعر نیکو دانند و شناسند، دانند که سخن وی شعر نیست و شما دروغ زن شوید، و اگر گوئید کاهن است، ایشان دانند که در سخن کاهنان ذکر الله نبود و ان شاء الله نگویند و محمد ان‌شاءالله بسیار گوید. و اگر گوئید کذاب است ایشان قبول نکنند که از محمد ﷺ هرگز دروغ نشنیده اند و در عرب معروفست که هرگز دروغ نگوید، پس قریش گفتند: اکنون رای تو چیست؟ یا اباالمغیره؟ تو چه گوئی و سخنان وی بر چه نهی؟ او در خود افتاد و تفکر می کرد و با خود می انداخت که در کار وی چه تقدیر کند و چه گوید؟! این است که رب العالمین گفت: انه فکَّر و قدَّرَ.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

و باز کشته شود و چگونه حساب کرد.(۲۰)

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ

باز مرگ بر او باد و چگونه حساب کرد که تکرار این عبارت مستحق بودن آنان بر عذاب بجهت جرمشان است که مرتکب آن شده اند.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

سپس نظر کرد.(۲۱)

ثُمَّ نَظَرَ

نَظَرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)

باز دوباره در قرآن نگریست که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه به حقانیت آن طعن بزند.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

سپس روترش کرد و چهره در هم کشید.(۲۲)

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ

عَبَسَ: فعل ماضی- فاعل (هو)-وَبَسَرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)

سپس ترش روی گشت و چهره درهم کشید و اندوهگین و غمناک شد چونکه با این همه تفکر و تامل چیزی نیافت که بتواند با آن قرآن را طعن بزند.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَٱسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

آنگاه پشت بگردانید و تکبر کرد.(۲۳)

ثُمَّ أَدْبَرَ وَٱسْتَكْبَرَ

أَدْبَرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)

سپس از حق و ایمان و یا از حضرت رسول ﷺ روی بگردانید و استکبار کرد و حقانیت قرآن را زیر پا نهاد.

فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾

پس گفت: این جز جادوئی فرا گرفته نیست.(۲۴)

فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ

هَٰذَآ: مبتدا- سِحْرٌ: خبر

پس گفت این قرآن جز جادوئی نیست که فرا گرفته و نقل کرده شده از دیگران است یعنی افسانه پیشینیان است که نقل کرده شده است.

إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

نیست این قرآن مگر گفتار آدمی.(۲۵)

إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ

هَٰذَآ: مبتدا-قَوْلُ: خبر

این قرآن نیست مگر گفتار آدمی. یعنی این قرآن سخن بشر است و کلام خداوند جل جلاله نیست. که ولیدبن مغیره این گفتار را برای فریب قومش گفت پس از آنکه در حق قرآن چیزی برای طعن زدن پیدا نکرد سرانجام این عبارت را در حق قرآن بازگفت.

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾

بزودی به سقرش (دوزخ) می برم.(۲۶)

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ

سَأُصۡلِيهِ: فعل مستقبل- ـه: مفعول به- (انا) فاعل- سَقَرَ: مفعول به ثانی

بزودی ایشان را به سقر داخل می کنیم یعنی در دوزخ قرار می دهیم و در آتش جهنم می سوزانیم.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سَقَرُ ﴿۲۷﴾

و تو چه دانی که سقر چیست؟(۲۷)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سَقَرُ

مَآ: مبتدا- أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل (هو)مَا: مبتدا-سَقَرُ: خبر

و تو چه می دانی که سقر چیست؟ پس از این عبارت معلوم می شود دوزخ که سقر در دوزخ پنجم واقع است چه با عظمت و هراسناک و ترسناک است که جایگاه طعن کنندگان و تکذیب کنندگان در آنجاست.

لَا تُبۡقِي وَلَا تَذَرُ ﴿۲۸﴾

نه باقی می گذارد و نه رها می کند.(۲۸)

لَا تُبۡقِي وَلَا تَذَرُ

لَا تُبۡقِي: فعل مضارع- فاعل (هی)

دوزخ جایی است که نه میمیراند و نه نابود می کند تا دوزخیان از دست آن رهایی یابند و نه رها می سازد تا انسان از دست آن بگریزد و نجات یابد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

*از **ابوموسی** ﷺ روایت است که گفت: **پیغمبر خدا** ﷺ فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت می دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی‌تواند نجات یابد» و راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت دردآور و شدید است.)*

لَوَّاحَةٞ لِّلۡبَشَرِ ﴿۲۹﴾

پوست تن را سوزنده است.(۲۹)

لَوَّاحَةٞ لِّلۡبَشَرِ

مبتدا محذوف- لَوَّاحَةٞ: خبر- لـ: حرف جر زائد-لِّلۡبَشَرِ : مفعول به

آتش دوزخ پوست تن را سوزنده و از بین برنده است در **حدیث شریف** آمده است که:

از اسامه ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ که می فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟ می گوید:

شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می‌کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».

عَلَيۡهَا تِسۡعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾

بر آن نوزده نگهبان است.(۳۰)

عَلَيۡهَا تِسۡعَةَ عَشَرَ

عَلَيۡهَا : جارومجرور خبر مقدم- تِسۡعَةَ عَشَرَ : مبتدا موخر

یعنی برای دوزخ نوزده نگهبان از فرشتگان گمارده اند . مفسران در بیان **سبب نزول** آیه کریمه روایت کرده‌اند. گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خداﷺ در باب نگهبانان دوزخ پرسیدند. پس آن صحابه نزد رسول خدا آمده و این سوال را با ایشان مطرح کرد. در آنساعت این آیه فرو آمد که:

وَمَا جَعَلۡنَآ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَٰٓئِكَةٗۙ وَمَا جَعَلۡنَا عِدَّتَهُمۡ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيَسۡتَيۡقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنٗاۙ وَلَا يَرۡتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۙ وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡكَٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلٗاۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَۚ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكۡرَىٰ لِلۡبَشَرِ ﴿٣١﴾

و ما خازنان دوزخ را جز فرشتگان نکردیم و ما تعداد ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم. تا کسانی که کتابشان داده‌اند به یقین رسند و کسانی که ایمان آورده‌اند ایمانشان افزون شود و کسانیکه کتابشان داده‌اند، و مومنان، شک نکنند و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و کافران، نگویند خدا از این مثل چه می‌خواست، چنین، خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد هدایت کند و سپاه پروردگارت را جز او نداند و این جز پندی برای بشر نیست.(۳۱)

وَمَا جَعَلۡنَآ أَصۡحَٰبَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَٰٓئِكَةٗۙ وَمَا جَعَلۡنَا عِدَّتَهُمۡ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ

جَعَلۡنَآ : فعل ماضی- (نا) فاعل- أَصۡحَٰبَ: مفعول به-مَلَٰٓئِكَةٗ: مستثنی

و ما خازنان دوزخ را جز فرشتگان که قوی‌ترین خلق‌اند نگردانیده‌ایم پس کدام دوزخی تاب و توان مقابله با فرشتگان که قوی‌ترین خلق‌اند دارند. و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم که تعداد آنان نوزده‌اند ایشان را جز آزمایش کافران نساخته ایم.

لِيَسۡتَيۡقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنٗاۙ وَلَا يَرۡتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۙ

لِيَسۡتَيۡقِنَ: فعل مضارع- ٱلَّذِينَ : فاعل- أُوتُواْ: فعل ماضی مجهول- (و) نایب فاعل

یا اینکه به ایشان کتابشان داده ایم در ایمان خود بیفزایند تا اینکه به آنچه که به او از کتاب داده ایم در شک نیفتند و اهل کتاب و مومنان درباره حقانیت این کتاب آسمانی تردید بخود راه ندهند.

وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْكَٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًاۚ

لِيَقُولَ: فعل مضارع منصوب- ٱلَّذِينَ: فاعل، فِي قُلُوبِهِم: خبر مقدم- مَّرَضٌ: مبتدا موخر- مَاذَآ: مفعول به مقدم- أَرَادَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل-مَثَلًا: حال

و تا کسانیکه در دلهایشان بیماری شک و نفاق است بگویند: خداوند از بیان این چنین عددی چه می خواسته است؟ یعنی از این عدد که غریب است از روی مثال چه چیزی اراده کرده است؟

كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُۚ

يُضِلُّ: فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَن: مفعول به

همچنین خداوند هر که را خواسته است گمراه می کند و در ضلالت می افکند و هر که را خواهد هدایت می کند و راه می نماید. آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد (ص) از نوزده یار و مددکار بیشتر ندارد و حق سبحانه و تعالی فرمود:

وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَۚ

يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- جُنُودَ: مفعول به- هُوَ: توکید

ای محمد ﷺ! لشکرهای پروردگارت را کسی جز او نمی داند. لشکریان پروردگارتان آنقدر زیاد است که حکمت آنرا شما نمی دانید و خداوند هر وقت بخواهد بر تعداد نوزده تن می افزاید.

وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ

هِيَ: مبتدا- ذِكْرَىٰ: خبر

و این جز پندی برای بنی آدم نیست. آنچه در باب دوزخ و شمار خازنان و نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و اندرز برای انسانها نیست تا اینکه به تامل و تفکر به کمال قدرت صانع و پروردگار توانایی پی ببرند و بدانند خداوند هرگز هر چه بخواهد و به هر که بخواهد نیازی به مشیر و معاون و مددکار ندارد.

كَلَّا وَٱلْقَمَرِ ﴿٣٢﴾

هر گز چنین نیست و سوگند به ماه.(۳۲)

كَلَّا وَٱلْقَمَرِ

نه هرگز چنین نیست که کسی نمی‌تواند انکار سقر کند و خداوند بر وجود سقر سوگند یاد کرده و در ادامه آن با منکران نبوت پیامبر اکرمﷺ و انکار رستاخیز، در اینجا سوگند های متعددی ذکر کرده و با سوگند خوردن به ماه که یکی از آیات بزرگ الهی است بر مسئله قیامت و رستاخیز و دوزخ و عذاب دوزخ و خازنان آن تاکید نموده است.

وَٱلَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾

و قسم به شب چون پشت برگرداند.(۳۳)

وَٱلَّيۡلِ إِذۡ أَدۡبَرَ

ٱلَّيۡلِ: معطوف-أَدۡبَرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)

و قسم بر شب آن هنگام که پشت کند و دامن بر چیند و روی به رفتن آرد یعنی قصد رفتن کند و روز بر آید.

وَٱلصُّبۡحِ إِذَآ أَسۡفَرَ ﴿٣٤﴾

و سوگند به صبح چون روشن شود.(۳۴)

وَٱلصُّبۡحِ إِذَآ أَسۡفَرَ

و باز قسم به صبح که از افق پدیدار گردد و عالم را روشن گرداند.

إِنَّهَا لَإِحۡدَى ٱلۡكُبَرِ ﴿٣٥﴾

براستی آن دوزخ یکی از چیزهای بزرگ است.(۳۵)

إِنَّهَا لَإِحۡدَى ٱلۡكُبَرِ

ها: اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَإِحۡدَى: خبر انَّ

براستی آن دوزخ (سقر) یکی از درجات بزرگ دوزخ است.

نَذِيرٗا لِّلۡبَشَرِ ﴿٣٦﴾

بنی آدم را ترساننده است.(۳۶)

نَذِيرٗا لِّلۡبَشَرِ

نَذِيرٗا: حال

آن دوزخ (سقر) بنی آدم را ترساننده است. در لباب آورده که به حضرت رسول ﷺ می فرماید «قم نذیراً» بر خیز و آدمیان را بترسان تا به تو پند گرفته و از ارتکاب گناه بپرهیزند.

لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَتَقَدَّمَ أَوۡ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

برای هر که خواهد از شما که پیشی جوید یا باز پس ماند.(۳۷)

لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَتَقَدَّمَ أَوۡ يَتَأَخَّرَ

یعنی ای پیغمبر ﷺ تو نذیری و ترساننده بنی آدم هستی یا قرآن نذیر است و یا سقر که دوزخ است نذیر است برای آنکسی از شما که بخواهد در خیر و طاعات و عبادات پیشی گیرد و یا از شرک و معاصی باز ایستد پس همه طوایف را پند دهنده است.

كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

هر کس در گرو اعمال خویش است.(۳۸)

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

كُلُّ: مبتدا- رَهِينَةٌ: خبر

هر کسی در گرو اعمال خود است یعنی به آنچه که در دنیا کرده در دوزخ گرفتار آن است و به کسی ظلم و ستم نمی رود در مقابل آنچه که انجام داده است باز خواست و موآخذه می شود. و خداوند به اندازه یک ذرّه هم ظلم نمی کند.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿۳۹﴾

مگر اصحاب یمین (سمت راستیها).(۳۹)

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ

أَصْحَابَ: مستثنی

مگر کسانیکه در گرو گناهان خود نیستند و آنان اصحاب یمین اند یعنی دست راستیها که خدا گناهان ایشان آمرزیده است.

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾

در بهشت هایی که هستند سوال کنند.(۴۰)

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ

یتسآءلون: فعل مضارع- (و) فاعل

آن اصحاب یمین در بوستانهایی هستند که از همدیگر احوال پرسی می‌کنند.

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾

از حال گناهکاران می پرسند.(۴۱)

عَنِ الْمُجْرِمِينَ

از حال گناهکاران می پرسند و به آنان می گویند.

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿۴۲﴾

چه چیز شما را بدوزخ در آورد.(۴۲)

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ

مَا: مبتدا- سَلَكَكُمْ: فعل ماضی-کم: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

چه چیزی شما را به دوزخ داخل کرد.

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾

می گویند ما از نمازگزاران نبودیم.(۴۳)

قَالُوا۟ لَمْ نَكُ مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ

(نحن) اسم کان- مِنَ ٱلْمُصَلِّينَ : جارومجرور خبر کان.

پس می گویند ما بدانجهت به داخل دوزخ در آمدیم که جزو نمازگزاران نبوده‌ایم و به فرضیت آن معتقد نبودیم. چونکه اولین چیزی که در قیامت از انسان پرسیده می شود نماز است اگر نماز شخصی پذیرفته شود بقیه اعمال او نیز پذیرفته خواهد شد و اگر نماز او پذیرفته نشود به تبع بقیه اعمال او نیز پذیرفته نخواهد شد.

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ 

و مستمندان را غذا نمی دادیم.(۴۴)

وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ ٱلْمِسْكِينَ

نحن: اسم کان- نُطْعِمُ : فعل مضارع- فاعل (نحن)، جمله خبر کان- ٱلْمِسْكِينَ : مفعول به

و دلیل دیگری که ما در آتش دوزخ قرار گرفتیم آنست که ما از مال خود به درویشان و مسکینان و فقیران از مال زکات طعام ندادیم پس بدانجهت در آتش دوزخ قرار گرفتیم.

خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری زبهر کسان

وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ 

و ما با یاوه گویان یاوه گویی می کردیم.(۴۵)

وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلْخَآئِضِينَ

(نا) اسم کان- نَخُوضُ : فعل مضارع- فاعل(نحن)، جمله خبر کان

و ما بهمراه یاوه گویان یاوه گویی در حق محمد ﷺ یاوه گویی می کردیم و به غیبت وی مشغول می شدیم و می گفتیم که محمد ﷺ درغگوست- ساحر و شاعر و دیوانه است.

وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ 

و ما روز جزا را تکذیب می کردیم.(۴۶)

وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ

(نا) اسم کان- نُكَذِّبُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)، جمله خبر کان

و ما روز جزا را دروغ می شمردیم و آنرا تکذیب می کردیم و می گفتیم بعد از مرگ دوباره زنده شدنی در کار نیست و همچنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد و حساب و کتاب نخواهیم داشت.

حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلْيَقِينُ 

تا اینکه مرگ به سراغ ما آمد.(۴۷)

حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلۡيَقِينُ

أَتَىٰنَا: ماضی- (نا) مفعول به-ٱلۡيَقِينُ: فاعل

تا اینکه مرگ به سراغ ما آمد و گفته شده یقین یعنی بعث است. یعنی زنده شدن بعد از مرگ را به یقین دیدیم که همان نفخه‌ی دوم است.

فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ﴿٤٨﴾

پس آنان را شفاعت شفاعت گران سودی ندهد.(۴۸)

فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ

تَنفَعُهُمۡ: فعل مضارع- هم: مفعول به- شَفَٰعَةُ : فاعل

پس ایشان را شفاعت شفاعت کنندگان سودی نمی دهد. یعنی فرشتگان و پیامبران و صالحین و نیکان که به اذن الله شفاعت می کنند شفاعت آنان به این دوزخیان سودی نمی رساند چونکه شفاعت و شفا عتخواهی از برای مومنان است نه کافران.

فَمَا لَهُمۡ عَنِ ٱلتَّذۡكِرَةِ مُعۡرِضِينَ ﴿٤٩﴾

پس به آنها چه شده است که از این پند روی گردان‌اند.(۴۹)

فَمَا لَهُمۡ عَنِ ٱلتَّذۡكِرَةِ مُعۡرِضِينَ

ما: مبتدا-لَهُمۡ : جارومجرور، خبر- مُعۡرِضِينَ : حال

پس چه شده است ایشان را که پیوسته از قرآن و یا از ره نمودهای رسول خداﷺ و از پندهای آن روی گردان اند و از گرفتن پند اعراض می کنند. هر چند ایشان را پنددهی گویا اینکه به زمین شور تخم پاشیده اند.

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک

كَأَنَّهُمۡ حُمُرٞ مُّسۡتَنفِرَةٞ ﴿٥٠﴾

گویا آنها مانند خران رم کرده اند.(۵۰)

كَأَنَّهُمۡ حُمُرٞ مُّسۡتَنفِرَةٞ

هم: اسم کان- حُمُرٞ: خبر کان

گویا آنها بمانند خران وحشی رمنده‌ای هستند که از شنیدن نصایح و پند و اندرز قرآن و یا رسول خداﷺ رمیده باشند.

فَرَّتۡ مِن قَسۡوَرَةِۭ ﴿٥١﴾

که از شیر گریخته‌اند.(۵۱)

فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ

فَرَّتْ: فعل ماضی- فاعل (هی)

فرار کردن آنان از نصایح قرآن و هدایت رسول خدا ﷺ مانند فرار کردن خران است که گویا از شیر درنده یا از شکارچی که بدنبال آنها نشانه گرفته است رمیده باشند.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾

بلکه هر یک از ایشان خواهد که نامه‌های سرگشاده به او داده شود.(۵۲)

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً

يُؤْتَىٰ: فعل مضارع مجهول- (هو) نایب فاعل- صُحُفًا: مفعول به

برای هر مردی از ایشان اینکه می خواهند نامه های سرگشاده داده شود یعنی بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل گردد چنانکه بر محمد ﷺ نازل شده است در بیان **سبب نزول** آیه کریمه گفته اند. که یهودان از رسول خدا می پرسیدند اینکه کتابی از آسمان بر ایشان نازل شود. ابن عباس گفت:

مشرکان می گویند: اگر محمد در تبلیغ خود راستگوست. پس باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم بر بالا سر خود نامه سرگشاده ببینیم که از سوی خدای متعال فرو آمده باشد به این مضمون که تو محمد فرستاده خدا هستی.

كَلَّا بَل لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

هرگز چنین نیست، بلکه از آخرت نمی ترسند.(۵۳)

كَلَّا بَل لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ

لَا يَخَافُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل-الْآخِرَةَ: مفعول به

نه هرگز چنین نیست که برای آنان صحیفه‌ای نازل نخواهد شد چونکه ایشان از آخرت نمی ترسند اگر آنان از دوزخ قیامت می ترسیدند چنین درخواستی نمی‌کردند.

كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ﴿٥٤﴾

هرگز (گفتارشان راست نیست) هر آینه این قرآن پندی است.(۵۴)

كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ

ـه: اسم انَّ- تَذْكِرَةٌ:خبر انَّ

نه هرگز چنین نیست یعنی گفتارشان راست نیست. بدرستی که این قرآن پندی است روشن و کامل.

فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾

پس هر که بخواهد آنرا (بخواند) پند گیرد.(۵۵)

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ

مَن: مبتدا جازم-شَآءَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر

پس هر کس بخواهد، آن را یاد می کند و می خواند و بدانچه در آن آمده است عمل می‌کند.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ 

و پند نگیرند مگر آنکه خدا خواهد که وی اهل تقوی و مغفرت است.(۵۶)

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ

يَذْكُرُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

و یاد نکنند او را مگر آنکه خدا خواهد و از آن عبرت و پند نگیرد و به راه راست نیایند مگر اینکه خداوند اراده کرده باشد.

هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ

هُوَ: مبتدا- أَهْلُ: خبر

اوست اهل تقوا و اهل آمرزش پس شایسته است که از روز حساب بترسند، و نیز شایسته است که به آمرزش امیدوار باشند.

در **حدیث شریف** آمده است که مالک بن انس آن را روایت کرده است که «پروردگار شما بسیار بزرگ و با عظمت است. می گوید من سزاوار آن هستم که از من بترسند و خدایی غیر از من نیست. هر کس که غیر از من برای خود خدایی نگرفت من او را آمرزنده هستم.

شیخ عبدالله انصاری گوید:

الهی! وا درگاه آمدم بنده وار، خواهی عزیز دار، خواهی خوار.

ای مهربان، فریادرس؛ عزیز آن کس کش با تو یک نَفَس؛ ای همه تو و بس، با تو هرگز کی پدید آید کس؟

سوره القیامت

سوره « **قیامت** » **مکی** است و دارای چهل آیه است و جمله بمکه فرو آمده است. گفته اند در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. چون این سوره با سوگند خداوند به قیامت آغاز گردیده « قیامت» خوانده شده است.

در فضیلت این سوره آورده اند که:

عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله ﷺ : « من قرأ سوره القیامه شهدت انا و جبرئیل ﷺ له یوم القیامه انه کان مومناً بیوم القیامه و جآء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق یوم القیامه»

از **ابی بن کعب** که گفت: رسول خداﷺ فرمودند:

«کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته، و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشنده‌تر است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾

به روز رستاخیز سوگند می خورم.(۱)

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

هر آینه به روز رستاخیز سوگند می خورم - بعضی گفته اند که لَآ - لای نافیه است در فعل قسم برای تاکید، پس معنی همان است که گفتیم هر آینه به روز رستاخیز قسم می‌خورم. البته قسم خوردن خداوند به روز قیامت نشانه‌ی عظمت و هولناکی آن روز است. بعضی ها هم گفته اند که « لَآ » در این آیه و هم در آیه بعدی « لَآ » زاید است برای تاکید قسم. یعنی یقیناً برانگیخته می شوید در روز قیامت.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

و قسم می خورم به نفس ملامت کننده.(۲)

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

و به نفس ملامت کننده سوگند می خورم، یعنی به نفسی که صاحب خود را بخاطر لغزش و تقصیرش ملامت و سرزنش می کند که آن نفس مومن است که بخاطر ارتکاب گناه و یا بخاطر از دست دادن اعمال خیر خود را ملامت می کند و نادم می‌گرداند. حسن بصری می گوید:
«سوگند به خدای عزوجل که من مومن را جز ملامتگر نفس خویش نمی‌یابم».

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُۥ ﴿٣﴾

آیا انسان می پندارد که استخوانهای وی را جمع نمی کنیم؟(۳)

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُۥ

يَحْسَبُ: فعل مضارع - ٱلْإِنسَـٰنُ: فاعل- لَّن نَّجْمَعَ: فعل مضارع منصوب- فاعل (نحن) - عِظَامَهُۥ: مفعول به

آیا انسان می پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نمی کنیم بعد از آنکه پوسیده شد و پراکنده گردید؟ یعنی دوباره او را نخواهیم برانگیخت؟ این زهی خیال باطل است. پس خداوند به روز قیامت و به نفس لوامه که هر دو از درجه و اهمیت و عظمت خاصی برخوردارند قسم می خورد که استخوانهای پراکنده شده و پوسیده انسانها را جمع خواهد کرد و همه موجودات را با نفخه دوم دوباره زنده خواهد گردانید و به حساب و کتاب ایشان رسیدگی خواهد نمود و به تناسب اعمالشان پاداش و مکافات خواهد داد.

مولانا گفت:

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا — در دعوت بهار ببین امتثال گل
گل آنجهانی است نگنجد در این جهان — در عالم خیال چه گنجد خیال گل
زنده کنند و باز پروبال نودهند — هر چند برکنید شما پروبال گل

بَلَىٰ قَـٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّىَ بَنَانَهُۥ ﴿٤﴾

بلی. قادریم بر اینکه سرانگشتان او را هموار کنیم.(۴)

بَلَىٰ قَـٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّىَ بَنَانَهُۥ

بلی جواب فعل است-قَـٰدِرِينَ: حال-نُّسَوِّىَ: فعل مضارع- فاعل (نحن)- بَنَانَهُۥ: مفعول به

چنین نیست که ما قادر نباشیم بر اینکه سرانگشتان او را هموار کنیم. بلکه ما توانائیم که استخوانهای پوسیده و پراکنده شده او را گرد آوریم و حتی سرانگشتان او را با وجود کوچک بودن و لطافت داشتن آن جمع کنیم چونکه بوسیله خطوط سرانگشتان انسان از یکدیگر باز شناخته شود پس چه برسد به جمع آوری و بوجود آوردن استخوان‌های بزرگ پوسیده و پراکنده شده!

چنانچه **شیخ اجل سعدی** در **بوستان** گفت:

بـدیعی کـه شـخص آفرینـد زگـل روان و خـرد بخـشد و هـوش و دل
زپـشت پـدر تـا بـه پایـان شـیب، نگـر تـا چـه تـشریف دادت زغیـب
چوپـاک آفریـدت، بهـش بـاش و پـاک که ننگ است ناپاک رفتن به خـاک
نـه در ابتـدا بـودی آب منـی؟ اگـر مـردی، از سـر بـدر کـن منـی
ببـین تـا یـک انگـشت از چنـد بنـد، بـه صـنع الهـی بـه هـم در فکنـد
پـس آشـفتگی باشـد و ابلهـی کـه انگـشت بـر حـرف صـنعش نهـی
تامـل کـن از بهـر رفتـار مـرد که چند استخوان پـی زد و وصـل کـرد
کـه بیگـردش کعـب و زانـوی و پـای نـشاید قـدم بـر گـرفتن زجـای
دو صد مهره بـر یکدیگر سـاخته است که گـل مهره چـون تـو پرداختـه است
رگـت بـر تـن است ای پسندیده خـوی زمینـی در و سیـصد و شـصت جـوی
تراآنکـه چـشم و دهـان داد وگـوش اگـر عـاقلی، در خلافـش مکـوش

بَلْ يُرِيدُ ٱلْإِنسَٰنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُۥ ﴿٥﴾
بلکه می خواهد آدمی که معصیت کند در زمانی که پیش روی وی است.(۵)

بَلْ يُرِيدُ ٱلْإِنسَٰنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُۥ

يُرِيدُ: فعل مضارع- ٱلْإِنسَٰنُ: فاعل

بلکه آدمی می خواهد که دروغ گوید و معصیت کند در زمانی که پیش روی اوست یعنی این شخص بر این نیست که نداند که خداوند قادر نیست که مرده را زنده کند. اما می خواهد که به باطل و فسق و فجور روی آورد. همیشه در انجام کارهای زشت و ناپسند اقدام کند و همیشه توبه را بتاخیر می گذارد. و وعده می دهد که ناگاه مرگ به سراغ او می آید و او را با همان معصیت می‌میراند این همه ناباوری بجهت آن است که هر چه فراپیش دارد از بعث و نشور و حساب و کتاب و همه احوال قیامت دروغ شمرد که ناگهان در گردابی چنین هایل داخل می شود که در آمدن نتواند.

يَسْـَٔلُ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلْقِيَٰمَةِ ﴿٦﴾
می پرسد که روز رستاخیز چه وقت می رسد؟(۶)

يَسْـَٔلُ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلْقِيَٰمَةِ

يَسْـَٔلُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- أَيَّانَ: مفعول فیه، خبر مقدم- يَوْمُ: مبتدا موخر

کافران از روی استهزاء می پرسند که روز قیامت کی خواهد بود؟

*در **حدیث شریف در صحیح البخاری** در باب وقوع و نشانه های قیامت چنین آمده است که بخشی از آن را در اینجا بعنوان مثال ذکر می کنیم.*

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «تا آنوقت قیامت نمی شود که دو گروه کلان- در حالیکه دعوت هر دوی شان یکی است- بجان یکدیگر افتاده و جنگ عظیمی بین‌شان رخ دهد. و تا آنوقت قیامت نمی شود که مردمان دغل کار و کذابی که در حدود سی نفر می‌باشند، پیدا گردیده و هر کدام ادعای نبوت نماید.

و آنوقت (قیامت نمی شود) که مردم در ساختن بناها از حد بگذرند.

و تا آنوقت (قیامت نمی شود) که آفتاب از طرف مغرب طلوع نماید، و هنگامیکه از طرف مغرب طلوع نموده و مردم آنرا مشاهده نمایند، همگی ایمان خواهند آورد، ولی این وقتی است که: (کسیکه قبلاً ایمان نیاورده، و در ایمان خود،کار نیکی را انجام نداده باشد، این ایمان برایش فایده نخواهد داشت).

فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ ﴿٧﴾

پس آن هنگام که چشم‌ها خیره شود.(۷)

فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ

فَإِذَا: مفعول فیه- بَرِقَ: فعل ماضی- ٱلْبَصَرُ : فاعل

و آن زمانیکه چشم های انسان در هولناکی و ترسناکی قیامت خیره شود چون زمانی که برق را ببیند از شدت ترس و حیرت چشم هایش خیره می شود و در اینجا نیز زمانیکه هولناکی عجیب روز رستاخیز را ببینند از دیدن آن بهت زده و دهشت زده می شوند.

وَخَسَفَ ٱلْقَمَرُ ﴿٨﴾

و ماه تیره گردد.(۸)

وَخَسَفَ ٱلْقَمَرُ

خَسَفَ: فعل ماضی- ٱلْقَمَرُ : فاعل

و ماه تیره گردد و نورش گرفته شود.

وَجُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ﴿٩﴾

و خورشید و ماه یکجا جمع کرده شوند.(۹)

وَجُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ

جُمِعَ: فعل ماضی مجهول-ٱلشَّمْسُ: نایب فاعل- ٱلْقَمَرُ: معطوف

در آن روز خورشید و ماه هر دو یکجا جمع کرده شوند و به دریا افکنده شوند دیگر شب و روزی در کار نخواهد بود. در **حدیث شریف** از ابوهریره ﷺ از پیغمبرخداﷺ روایت است که فرمودند: آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می‌شوند».

يَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ ﴿١٠﴾

انسان آن روز گوید گریزگاه کجاست؟(۱۰)

يَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ

يَقُولُ: فعل مضارع- ٱلْإِنسَٰنُ: فاعل- يَوْمَئِذٍ: مفعول فیه- أَيْنَ: مفعول فیه، خبر مقدم- ٱلْمَفَرُّ : مبتدا موخر

در آن روز یعنی قیامت که با نفخه‌ی دوم انسانها آغاز می گردد. آن روز انسان از دیدن شدت عقوبت می گوید: گریزگاه کجاست و سمت گریز از کدام طرف است؟ غافل از اینکه راه گریز از هر سمت بسته شده است. در **حدیث شریف** آمده است که: از ابوهریره ﵁ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرق شان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشهایشان می رسد.

كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾

هرگز، پناهگاهی نیست.(۱۱)

كَلَّا لَا وَزَرَ

لای نفی جنس — وَزَرَ: اسم لای نفی جنس- خبر لای نفی جنس محذوف

در آن روز برای کافران پناهگاهی نیست که بتوانند از هیبت و عقوبت آن روز به آن پناه برند تا ایشان را از مواخذه و حساب و کتاب معاف گرداند و از عذاب دوزخ نجات دهد.

مولانا گفت:

**بانگ می‌آمد ز غیرت بنر شجسر		چشمشان بستیم کلاّ لا وزر**

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾

آن روز قرارگاه نزد پروردگارتست.(۱۲)

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمُسْتَقَرُّ

إِلَىٰ رَبِّكَ : جارومجرور خبر مقدم- ٱلْمُسْتَقَرُّ: مبتدا موخر

آن روز قرارگاه و محل بازگشت در دست و قدرت خدای تعالی است که جای هر یک از خلق را به مشیت خود از اهل بهشت یا دوزخ مقرر نماید.

يُنَبَّؤُا۟ ٱلْإِنسَٰنُ يَوْمَئِذٍۭ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾

آن روز ایشان را از آنچه جلوتر فرستاده و یا بازپس داشته است خبر دهند.(۱۳)

يُنَبَّؤُا۟ ٱلْإِنسَٰنُ يَوْمَئِذٍۭ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ

يُنَبَّؤُا۟: فعل مضارع مجهول-ٱلْإِنسَٰنُ: نایب فاعل-قَدَّمَ : فعل ماضی- فاعل (هو)

در آن روز از آنچه جلوتر فرستاده یا بازپس داشته خبر داده می شود در آن روز نیکوکار و بدکار آنچه از کارهای خیر و یا شر انجام داده اند آگاه ساخته می شوند.

حافظ گفت:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل ببرآید

شیخ الاسلام **عبدالله انصاری** قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرأت و مال از پس بگذری بحسرت گناه را به توبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا بماند.

گر فرستی زپیش به باشد که بحسرت زپس نگاه کنی

بَلِ ٱلْإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

بلکه انسان بر نفس خود (به کار خود) بیناست.(۱۴)

بَلِ ٱلْإِنسَٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بَصِيرَةٌ

ٱلْإِنسَٰنُ: مبتدا- بَصِيرَةٌ: خبر

بلکه آدمی بر نفس و بر عمل و بر احوال و اقوال و افعال خود آگاه و بیناست آنچه که از عبادات و کارهای خیر انجام داده و یا از افعال شر و معصیتی که کرده آگاه است می داند که در دنیا کافر و منکر و بدکار بوده و در عقبی می داند که از فعل بد چه آورده چونکه در عالم برزخ جایگاهشان صبح و شام از اهل بهشت باشد و یا اهل دوزخ به ایشان نشان داده می‌شود. در **حدیث شریف** آمده است که:

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « هنگامیکه انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ».

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ ﴿١٥﴾

اگر چه عذرهای خود را در میان آرد.(۱۵)

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ

أَلْقَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)- مَعَاذِيرَهُۥ: مفعول به

اگر چه عذرهای خود را القا کند یعنی هر چند بر گناه خود عذر انگیزد و آنچه مقدر است در دفع آن چاره اندیشی کند خود او گواه عذرهای خود خواهد بود و عذرهای دروغین و حیله های باطل خود را خواهد دانست. بیت:

چه چندین عذر انگیزی و چندین حیله‌ها سازی

چو می‌دانم که می‌دانی و می‌دانی که می‌دانم

ابن عباس ﷺ فرموده که چون جبرئیل ﷺ بر رسول اکرم ﷺ وحی می‌خواند آن حضرت به زبان خود با وی می خواند تا فراموش نکند آیه آمد که:

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾

زبان خویش را بخاطر عجله برای خواندن قرآن حرکت مده.(۱۶)

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ

لَا تُحَرِّكْ: فعل مضارع مجزوم- فاعل (انت)- لِسَانَكَ: مفعول به

گفته اند این آیت منسوخ است:

ای پیغمبرﷺ زبانت را برای بازخوانی وحی بخاطر عجله در خواندن نجنبان و حرکت مده. صبر کن تا اینکه جبرئیل علیه السلام از خواندن آن فارغ شود سپس تو در بازخوانی آن بکوشی چونکه حضرت رسول اللهﷺ نسبت به شنیدن وحی و حفظ و ونگهداری آن بسیار حریص بود و در تلاش این بود که هنوز جبرئیل از خواندن آن فارغ نشده بود شروع به جنباندن لبها و زبان خود می کرد این بود که این آیت نازل شد. « و زبانت را به بازخوانی قرآن که در آن عجله داری نجنبان».

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ بگوشم گفتند که «جبرئیل هر سال قرآن را برایم یک بار تکرار می کرد، ولی امسال دو بار تکرار کرد، و فکر نمی کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد».

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: هفتاد و چند سوره قرآن را از دهان خود پیغمبر خداﷺ شنیدم.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ 

هر آینه گردآوری و باز خوانی قرآن بر عهده‌ی ماست.(۱۷)

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ

عَلَيْنَا: جارومجرور خبر إِنَّ مقدم — جمع: اسم إِنَّ مؤخر

بدرستی که گردآوردن قرآن و بازخوانی و حفظ و نگهداری آن در دل تو بعهده ماست تا تو آنرا یادگیری و تلاوت کنی آنرا. البته دیگران سوی رسول خدا ﷺ باید آنرا بیشتر تکرار کنند تا در دل خود بصورت حفظ آنرا نگه دارند. در **حدیث شریف** آمده است که: از ابن عمر رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

« قاری قرآن مانند صاحب شتری است که او را بسته است، اگر همانطور او را نگهدارد، نزدش خواهد ماند، و اگر او را رها کند، از نزدش خواهد رفت».

فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ 

پس آن هنگام آن را بخوانیم از خواندن آن پیروی کن.(۱۸)

فَإِذَا قَرَأْنَٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ

قَرَأْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ـه: مفعول به

پس چون آنرا بخوانیم از خواندن آن پیروی کن و در آن تامل کن. در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابوموسی ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « قرآن را تکرار نمائید، قسم به ذاتیکه جانم در دست او است که قرآن از شتری که زانو بند شده است گریزان تر است».

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ ﴿١٩﴾

سپس براستی بیان آن بر عهده ماست.(۱۹)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ

عَلَيْنَا: جارومجرور خبر إِنَّ – بیان: اسم إِنَّ

بدرستی که برماست بیان و روشن کردن مسائل قرآن که عبارت از احکام و حلال و حرام و ... که ما آنرا مشروع گردانیده ایم.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

نه هرگز! بلکه (ای کافران) شما دنیا را دوست می دارید.(۲۰)

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ

تُحِبُّونَ: فعل مضارع – (و) فاعل – ٱلْعَاجِلَةَ : مفعول به

حاشا و کلا، هرگز چنین نیست که شما می پندارید و دلایل قیامت کافی نمی‌دانید بلکه شما این دنیای زودگذر را دوست دارید، و خوشگذرانیها و لذتهای این دنیا را می‌پسندید. در **گلستان شیخ سعدی** آمده که: جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم؛ دین بدنیا فروشان خرند، یوسف بفروشند تا چه خرند؟ الم اعهد الیکم یا بنی آدم اَنْ لا تعبدوا الشیطان[1].

وَتَذَرُونَ ٱلْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

و آخرت را فرو می گذارید.(۲۱)

وَتَذَرُونَ ٱلْآخِرَةَ

وَتَذَرُونَ: فعل مضارع – (و) فاعل – ٱلْآخِرَةَ : مفعول به

و آخرت را ترک می کنید یعنی کار دنیا و لذت دنیوی شما را از کار آخرت باز می‌دارد البته نعمتهای دنیا فانی است و نعمتهای آخرت باقی است.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾

در آن روز چهره‌هایی خندان و خرم باشد.(۲۲)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ

---

[1] – ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم (یعنی همانا پیمان بستم، استفهام تقریری) که ابلیس را نپرستید که وی دشمن آشکار شماست.

وُجُوهٌ: مبتدا- نَّاضِرَةٌ: نعت- ناظره در آیه بعدی خبر

در آن روز یعنی روز رستاخیز چهره‌های انبیاء و مومنان روشن و خندان و تابان باشد در **حدیث شریف** آمده است که:

از سهل بن سعد ﷺ از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند:

« خیلی از امت من (به بهشت) داخل خواهند شد، تا وقتیکه آخرین فرد آنها داخل نگردد اولین فرد آنها داخل نمی گردد، روی آنها مانند ماه شب چهارده است».

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾

نظر کننده به سوی پروردگار خود می نگرند.(۲۳)

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

نَاظِرَةٌ: خبر از برای وجوه- بین ناضره و نَاظِرَةٌ جناس خطی(ناقص) وجود دارد.

آن بهشتیان در حال نظر کننده به سوی پروردگار خود می نگرند. ابن عمر ﷺ گفت که حضرت رسولﷺ فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که به باغها و نعمتها و کنیزکان خود تا هزار ساله راه به آنان می نگرند. و گرامی ترین آنان کسانی هستند که صبح و شام به سوی پروردگار خود می نگرند در **حدیث شریف** آمده است که:

از عباده بن صامت ﷺاز پیغمبر خدا ﷺروایت است که فرمودند: «کسیکه لقاء الله را دوست داشته باشد، خداوند متعال هم لقاءش را دوست می دارد، و کسیکه از لقاء الله بدش بیاید، خداوند هم از لقاء آن شخص بدش می آید.

گفته‌اند مومن مثل باز است باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته دست شاه گردد مدتی چشم او بدوزند بندی بر پایش نهند در خانه تاریک باز دارند از جفتش جدا کنند یک چندی بکار سنگینش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن خویش فراموش کند آنگه بعاقبت، چشمش بگشایند شمعی پیش وی بیفروزند طبلی از بهر وی بزنند طعمه گوشت پیش وی نهند و دست شاه مقرّ وی سازند با خود گوید در کل عالم کرا بود این کرامت مراست شمع پیش دیده‌ی من آواز طبل نوای من گوشت مرغ طعمه‌ی من دست شاه جای من بر مثال این حال چون خوانند که بنده‌ی مومن راحله خلعت پوشانند و شراب محبت نوشانند و با وی همین معاملت کنند مدتی در چهار دیوار لحد بازدارند گیرایی از دست و روایی از قدم بستانند بینایی از دیده بردارند روزگاری برین صفت بگذارند.

سنایی غزنوی در **حدیقه الحقیقه** در این باب آورده که:

باز را چون زبیشه صید کنند　　گردن و هردو پاش قید کنند
هر دو چشمش سبک فرو دوزند　　صید کردن ورا بیاموزند
خود زاغیار و عاده باز کند　　چشم از آن دیگران فراز کند
اندکی طعمه را شود راضی　　یاد نارد زطعمه‌ی ماضی

بـــاز دارش زخـــود پیـــاده کنـــد گوشـــه چـــشم او گـــشاده کنـــد
تـــا همـــه بـــاز دار را بینـــد خلـــق بـــر بـــاز دار نگزینـــد
زو ســـتاند همـــه طعـــام و شـــراب نـــرود ســـاعتی بـــی او در خـــواب
بعـد از آن برگـشایدش یـک چـشم برضـــا بنگـــرد درو نـــه بخـــشم
از ســـر رســـم و عـــاده بـــر خیـــزد بـــا دگـــر کـــس بطبـــع نـــامیزد
بـــزم و دســـت ملـــوک را شـــاید صـــیدگـــه را بـــدو بیارایـــد
چـون ریاضـت نیافـت وحـشی مانـد هـر کـه دیـدش زپـیش خـویش برانـد
بـی ریاضـت نیافـت کـس مقـصود تـا نـسوزی تـرا چـه بیـد و چـه عـود

آنگه ناگاه طبل قیامت بزنند بنده از خاک لحد سر برآرد چشم بگشاید نور بهشت بیند دنیا فراموش کند شراب وصل نوش کند بر مائده‌ی خلد بنشیند چنانچه آن باز چشم باز کند خود را بر دست شاه بیند بنده‌ی مومن چشم باز کند خود را قصد صدق بیند سلام ملک شنود دیدار ملک بیند میان طوبی و زلفی و حسنی شادان و نازان در جلال و جمال حق بیند هر کس به بهشت آرزویی دارد عاشق جز آرزوی دیدن دیدار ندارد پیر طریقت **شیخ خواجه عبدالله** گفت بهره‌ی عارف در بهشت سه چیز است سماع و شراب و دیدار، سماع را گفت: **فهم فی روضه یحبرون**[۱]، شراب را گفت: **و سقیاهم ربهم شراباً طهوراً**[۲]، دیدار را گفت: **وجوه یومئذ ناضره الی رها ناظره**[۳] سماع بهره‌ی گوش، شراب بهره‌ی لب، دیدار بهره‌ی دیده. سماع وجدان را، شرابَ عاشقان را، دیدار محبان را.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾
و نظر کننده اند به سوی پروردگار خود با چهره‌های درهم کشیده.(۲۴)

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ

وَوُجُوهٌ: مبتدا- خبر در آیه بعدی آمده است.

و در آن روز چهره‌ها ترش‌رو و تاریک و درهم کشیده باشند یعنی روی‌های منافقان و مشرکان.

تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾
انتظار برند که بر آنان بلایی بزرگ در رسد.(۲۵)

تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ

تَظُنُّ: فعل مضارع- فاعل(هی)، خبر وُجُوهٌ

---
[۱] - ایشان را در مرغزاری شاد می‌دارند- الروم/۱۵
[۲] - و بیاشاماند ایشان را خداوند ایشان شرابی پاک- الانسان/۲۱
[۳] - رویهاست آن روز از شادی تازه به پروردگار خود نظر کننده- القیامه / ۲۳

آنان انتظار آنرا می برند که به بلائی بزرگ و کمر شکن گرفتار می شوند گوئی آن عذاب از بس شگرف و بزرگ است، فقرات پشت را می شکند.

كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

نه هرگز! وقتی جان بگلو رسد.(۲۶)

كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ

بَلَغَتِ: فعل ماضی- فاعل (هی)- ٱلتَّرَاقِيَ: مفعول به

نخیر چنین نیست که آنان گمان می برند. هنگامیکه جان به گلو برسد و زندگی دنیوی به واپسین لحظات عمر خود برسد و روح به استخوانهای سینه و گردن رسد آن وقت به ایشان گفته می شود که:

وَقِيلَ مَنۡۜ رَاقٖ ﴿٢٧﴾

گفته می شود افسونگر کیست؟(۲۷)

وَقِيلَ مَنۡۜ رَاقٖ

مَنۡۜ: مبتدا- رَاقٖ: خبر

و به ایشان گفته شود که چه کسی افسونگر است؟ یا چه کسی برای او پزشکی و یا دعاء می تواند بکند تا او را از آن اجل که در حال قبض روح اوست نجات دهد؟

وَظَنَّ أَنَّهُ ٱلۡفِرَاقُ ﴿٢٨﴾

و بدانست که هنگام فرقت است.(۲۸)

وَظَنَّ أَنَّهُ ٱلۡفِرَاقُ

ـه: اسم انَّ-ٱلۡفِرَاقُ: خبر انَّ

و بیقین دانست که زمان جدایی است. جدایی روح از جسم و جدایی از زندگی دنیوی به عالم آخرت و جدایی از مال و زن و فرزندان است در **مرصاد العباد نجم الدین رازی** آمده که:

در این مدت که روح را بر آستانه‌ی عزت باز دارند، و به شکنجه فراق و درد اشتیاق مبتلا کنند، دیوانگی پروانگی در او پدید آید. چون شمع جمال صمدیت در تجلی آید، روح پروانه صفت پر و بال بگشاید، جذبات اشعه‌ی شمع، هستی پروانه برباید، پرتو نور تجلی وجود پروانه را به تحلیه صفات شمعی بیاراید. زبانه شمع جلال احدیت چون شعله برآرد، یک کاه در خرمن پروانه‌ی روح بنگذارد.

اینجا نور جمال صمدی روح گردد. اگر آن جان باخته شد، اینک جانی که باخته نشود!

عتبه‌ی عالم فناست، و سر حد عالم بقا. بعد از این کار تربیت روح به تحلیه جذبات الوهیت مبدل شود، اکنون یک نفس از انفاس او به معامله ثقلین برآید.

وَٱلۡتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ ﴿٢٩﴾

و یکساق به ساق دیگر می پیچد.(۲۹)

وَٱلۡتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ

ٱلۡتَفَّتِ : فعل ماضی- ٱلسَّاقُ : فاعل

در آن هنگام از هول و ترسناکی مرگ ساق پاهای او به ساق دیگری می پیچد یعنی هر دو پایش خشک می شوند و از حرکت باز می مانند و آن گاه ساق پاهای او را در کفن می پیچند که روزی با آن پاها به همه جا می رفت و سیر می کرد دیگر خشک گشته است و در حالیکه جسد او را در لحد می‌اندازند و فرشتگان روحش را به جایگاه خود می برند و آنگاه عذاب قبر بر او فرو می آید.

چنانچه ***در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:***

از براء بن عازب ﷺ، از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «هنگامیکه مسلمان در قبرش نشانده شود (دو ملک) نزدش آمده، و در این وقت شهادت می دهد که (لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً رسول الله، و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید: (خداوند کسانی راکه ایمان آورده‌اند، بر قول ثابت، استوار نگه میدارد).

از ابو ایوب ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺهنگامیکه آفتاب هموار گردیده بود (از خانه) برآمده و آوازی را شنیدند، فرمودند: «این شخص یهودی است که در قبرش عذاب می گردد».

و باز از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ بطور دائم دعا می کردند که:« اللهم انی اعوذبک من عذاب القبر، و من عذاب النار، و من فتنه المحیا و الممات، و من فتنه المسیح الدجال».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡمَسَاقُ (۳۰)

آن روز روان کردن به سوی پروردگارتست.(۳۰)

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡمَسَاقُ

إِلَىٰ رَبِّكَ : جارومجرور خبر مقدم-ٱلۡمَسَاقُ : مبتدا مؤخّر

آن روز روز بازگشت به سوی پروردگارتست. کاشفی گفت: به سوی جزای پروردگار تو همه کس را آرزوی بازگشت باشد.

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ (۳۱)

پس نه باور داشت آدمی و نه نماز گزارد.(۳۱)

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ

صَدَّقَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- لَاصَلَّىٰ : فعل ماضی- فاعل (هو)

پس آدمی نه آن روز قیامت را باور کرد و نه نماز به جای آورد یعنی پیغمبر و قرآن و روز رستاخیز را باور نداشت گفته اند که ابوجهل و امثال او قرآن را و پیغمبر را تکذیب کرد و از دادن زکات بمال پیروی ننمود و از برای خدا نماز بپا نکرد.

وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۳۲﴾
ولی تکذیب کرد و روی گردان شد.(۳۲)

وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ

كَذَّبَ: فعل ماضی- فاعل (هو) تَوَلَّىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)

بلکه رسالت پیغمبرﷺ و قرآن را تکذیب کرد و از اطاعت و ایمان روی گردان شد و از راه حق و راست برگشت و گمراهی را پیش گرفت.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰٓ ﴿۳۳﴾
آنگاه خرامان به سوی اهل خانواده‌ی خود رفت.(۳۳)

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰٓ

ذَهَبَ: فعل ماضی- فاعل (هو) يَتَمَطَّىٰٓ: فعل مضارع- فاعل (هو)

پس به سوی اهل خانواده خود بازگشت و افتخار کرد که من چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب کردم و از فرمان او روی برگردانده‌ام.

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿۳۴﴾
و ای بر تو پس وای بر تو.(۳۴)

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ

مبتدا محذوف- أَوْلَىٰ : خبر- مبتدا محذوف- أَوْلَىٰ : خبر

وای بر تو پس وای بر تو که چنین افتخار نابجایی و ناروایی از خود نشان می دهی یعنی ای ابوجهل بر تو مرگ سخت و وحشت زایی سزاوار است با این تکذیبت و سزاوار است در قبر گرفتار عذاب دردناک باشی و قبل از بعث و نشور عذاب قبر را تحمل کنی.

ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰٓ ﴿۳۵﴾
دیگر بار [می گویم] وای بر تو پس وای بر تو.(۳۵)

ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰٓ

بار دیگر برای تهدید و وعید می گوید: وای بر تو. وای بر تو. که تو با این تکذیب کردنت جایگاهت آتش دوزخ است و مستوجب عذاب جاودان هستی.

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿۳۶﴾
آیا آدمی می پندارد که بیهوده رها کرده شود.(۳۶)

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى

أَيَحۡسَبُ: فعل مضارع- ٱلۡإِنسَٰنُ: فاعل- أَن يُتۡرَكَ: فعل مضارع مجهول- (هو) نایب فاعل- سُدًى: حال

آیا انسان می پندارد که همینطور بحالت مهمل و معطل و ضایع رها کرده شود و دیگر هر اعمالی که انجام دهند بی پاسخ خواهد بود و در مقابل انکار و تکذیبشان معذب نگردند؟ قطعاً حساب و کتابی خواهند داشت و پاداش عقابی به ایشان داده خواهد شد.

در **حدیث شریف** از عایشه رضی الله عنها آمده است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد.

أَلَمۡ يَكُ نُطۡفَةٗ مِّن مَّنِيّٖ يُمۡنَىٰ ﴿٣٧﴾

آیا نطفه از منی نبود که در رحم ریخته می شد.(۳۷)

أَلَمۡ يَكُ نُطۡفَةٗ مِّن مَّنِيّٖ يُمۡنَىٰ

اسم كَانَ (هو) يُمۡنَىٰ: فعل مضارع مجهول- (هو) نایب فاعل

آیا آدمی از قطره‌ی آبی که از منی در رحم ریخته شده نبوده است؟

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةٗ فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾

پس خون بسته‌ای شد و خدایش بیافرید و درست اندام کرد.(۳۸)

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةٗ فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ

(هو) اسم كَانَ- عَلَقَةٗ: خبر كَانَ- فَخَلَقَ: فعل و فاعل- فَسَوَّىٰ: فعل و فاعل

پس خون بسته‌ای شد یعنی به شکل کرم همانند زالو، سپس خدای تعالی اجزا و اعضای وی را بیافرید و او را به صورت انسان در آورد و روح در وی دمید.

فَجَعَلَ مِنۡهُ ٱلزَّوۡجَيۡنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ ﴿٣٩﴾

پس از آن منی دو قسم ماده و نر پدید آورد.(۳۹)

فَجَعَلَ مِنۡهُ ٱلزَّوۡجَيۡنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ

فَجَعَلَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- ٱلزَّوۡجَيۡنِ: مفعول به- ٱلذَّكَرَ: بدل

پس از آن منی دو نوع از انسان را پدید آورد. نرینه و مادینه. یعنی مرد و زن را از آن منی که در رحم ریخته می شود پدید آورد.

أَلَيۡسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰ ﴿٤٠﴾

آیا چنین خدایی قادر نیست که مردگان را زنده گرداند؟(۴۰)

أَلَيۡسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰ

ذَٰلِكَ: اسم لَیسَ- بـ: حرف جر زائد- بِقَٰدِرٍ: خبر لَیسَ- يُحۡـِيَ: فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلۡمَوۡتَىٰ: مفعول به

آیا چنین خدایی که توانسته است از یک قطره پست و بی ارزش (منی) که در رحم ریخته می شود انسانی پدید آورد قادر نیست مردگان را دوباره زنده گرداند؟

بلی انه علی کل شیء قدیر. بلی خداوند براستی بر همه چیز قادر و تواناست پس زنده کردن بعد از مرگ برای او کار دشواری نیست یعنی با نفخه صور دوم در روز رستاخیز همگی بپا می خیزند و برای پاسخ دادن بر اعمال نامه خود آماده می شوند.

در **حدیث شریف** از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «(روزیکه مردمان برای پروردگار عالمیان بپا می‌خیزند) [در این روز] مردم در عرق خود تا دو نرمه‌ی گوش خود فرو می‌روند»

سوره الانسان

مجاهد و **قتاده** گفتند: سوره « **انسان** » **مدنی** است و دارای سی و یک آیه است. عطا گفت: این سوره **مکی** است. حسن و عکرمه گفتند: یک آیه « فاصبرلحکم ربک و ...» به مکه فرو آمده و باقی به مدینه. این سوره به جهت افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و بعث وی، انسان نامیده شده است. در این سوره دو آیه به آیه سیف منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم داشت. در فضیلت تلاوت این سوره آورده‌اند که: « من قرأ « هل اتی» کان جزاؤه علی الله جنه و حریراً»

« کسی که سوره هل اتی را بخواند بر خداوند است پاداش او همان بهشت و جامه ابریشمی». و چون در آفرینش انسان زمان ممتدی پیگر نگاری شده و یا انسان بعد از آفرینش زمین بر روی آن خلق شده این سوره را «**دهر**» نامیده‌اند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا ﴿١﴾

آیا (چنین نیست) زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ (۱)

هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا

أَتَىٰ: فعل ماضی- حِينٌ : فاعل- (هو) اسم کان-شَيْـًٔا: خبر کان- مَّذْكُورًا : نعت

آیا آمده است؟ به معنی بدرستی که آمد (هل **استفهام تقریر** در **معنای قد**، حقیقتاً بر انسان مدتی از روزگار گذشته است که چیز قابل ذکری نبود. در اینجا مراد از انسان آدم عليه السلام است که مدت چهل سال بود قبل از دمیدن روح در وی بین طائف و مکه سرگردان بود. در باب داستان آفرینش آدم عليه السلام در مرصاد العباد نجم الدین رازی چنین آمده است:

حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید از دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ، وسایط گوناگون بر کار کرد. در هر مقام و منزل کارکنان مختلف قرار داشت. چون نوبت به خلقت آدم رسید گفت: خانه آب و گل آدم من می سازم. این را خودی خود می سازم بی واسطه که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد. پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیار. جبرئیل برفت خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب

ندارم، و تاب آن نیارم. من نهایت بُعد اختیار کرده‌ام تا از سطوت[1] قهر الوهیت ایمن باشم که قربت را خطر بسیار است.

جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت. گفت خداوندا تو داناتری، خاک تن در نمی دهد. میکائیل را فرمود تو برو. او برفت همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود تو برو همچنین سوگند برداد. بازگشت. حق تعالی عزرائیل را خطاب کرد: تو برو، اگر به طوع رغبت[2] نیاید به اکراه و اجبار برگیر و بیار. عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی زمین برگرفت. در روایت می آید که از جمله زمین به مقدار چهل ارش خاک برداشته بود. بیاورد آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد. جملگی ملائکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر مانده که آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چند اعزاز می خوانند، و خاک در کمال مذلت و خواری با حضرت عزت و کبریائی چندین ناز و تعزز می کند و این همه حضرت غنا و استغنا باکمال غیرت به ترک او نگفت و دیگری را به جای او نخواند، و این سر با دیگری در میان ننهاد!

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملائکه فرو می گفت: « شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟»

روزکی چند صبر کنید تا من بر این مشت خاک دستکاری قدرت بنمایم، و زنگار ظلمت از چهره‌ی آینه فطرت او بزدایم، تا شما در این آینه نقشهای بوقلمون ببینید. اول نقشی آن باشد که همه را سجود او باید کرد. یعنی همه باید او را سجده کنید.

پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گِل کرد و به ید قدرت از گِل دل کرد، و در دل چندین شور و فتنه حاصل کرد.

حافظ گفت:

دوش دیدم که ملائک درِ میخانه زدند   گِل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

جمله ملاء اعلی کروبی و روحانی در آن حالت متعجب وار می نگریستند، که حضرت جلت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانروز تصرف می کرد، و چون کوزه گر که از گل کوزه خواهد ساخت آن را به هر گونه می مالد و بر آن چیزها می اندازد، گل آدم را در تخمیر انداخته، و درهر ذره‌ای از آن گل دلی تعبیه می کرد، و آن را به نظر عنایت پرورش می داد. و حکمت ازلی با ملائکه می گفت: شما در گل منگرید، در دل نگرید.

در بعضی روایات آن است که بمدت چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می رفت. و بر بیرون و اندرون او مناسب صفات خداوندی آینه ها بر کار می نشاند، همچنین چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر لحظه ازخزائن مکنون غیب گوهری دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد او تعبیه می کردند، تا هر چه از

[1] - سطوت: حمله، قهر و غلبه
[2] - بطوع رغبت:از روی میل

نفایس خزاین غیب بود جمله در آب و گل آدم دفین کردند. چون نوبت به دل رسید گل آدم را از ملاط بهشت بیاوردند، و به آب حیات ابدی بسرشتند، و به آفتاب سیصد و شصت نظر بپروردند.

با آن نگارکار من آن روز او فتاد کآدم میان مکه و طائف فتاده بود!

هر چند که ملائکه در آدم تفرس و جستجو می کردند نمی دانستند که این چه مجموعه‌ای است. تا ابلیس یکباری گرد او طواف می کرد و بدان یک چشم اعورانه بدو در می نگریست. دهان آدم گشاده دید. گفت: باشد که این مشکل را گره گشایی یافتم، تا من بدین سوراخ فرو روم بینم چه جائی است؟ چون فرو رفت و گرد آدم برآمد. نهاد آدم عالمی کوچک یافت از هر چه در عالم بزرگ دیده بود در آنجا نموداری از آن دید.

خطاب عزت در رسید که: چون این را تمام راست کنم، و او را بر تخت خلافت نشانم جمله او را سجود کنید.

به حضرت عزت گفتند: « خلافت به کسی می دهی که از او فساد و خون ریختن تولد کند؟»

چرا غی را که ایزد برفروزد هر آنکس پوف کند ریشش بسوزد

آن ابلیس مغرور سیاه گلیم به فضولی بی اجازت، از دیده به قالب آدم در رفته بود، و به چشم حقارت در ممالک خلافت او نگریسته، و خواسته تا در خزانه‌ی دل آدم نقبی زند[1]، میسر نشد، او را به تهمت دزدی بگرفتند، و به رسن شقاوت بر بستند. تا وقت سجود جمله ملائکه سجده کردند او نتوانست کرد.

قبض بر آدم مستولی شد، آهی سرد بر کشید. گفتند.« ما ترا از بهر این آه فرستاده‌ایم!»

بخار آه به بام دماغ او برآمد. در حال عطسه ای بر آدم افتاد، حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فراخنای عالم صورت بدید. روشنی آفتاب مشاهده کرد. گفت:« الحمد لله» خطاب عزت در رسید که « یرحمک ربک» ذوق خطاب به جانش رسید. اندک سکونتی در وی پدید آمد.

خطاب می رسید که: ای آدم! در بهشت رو، و ساکن بنشین و چنانکه خواهی می خور و می خسب، و با هر که خواهی انس گیر.

چون وحشت آدم هیچ کم نمی شد، و با کس انس نمی گرفت، هم از نفس او حوا را بیافرید، و در کنار او نهاد، تا با جنس خویش انس گیرد. که انسانها همه از همین آدم عليه السلام و حوا آفریده شده اند. که علت بیرون رفتن از بهشت و آمدن به این دنیا و وفات حضرت آدم عليه السلام به جهت اطاله کلام به سوره بقره آیه های ۳۴و ۳۵ و به سوره اعراف آیه های ۱۱و ۱۹ حواله کرده می‌شود. اما **حدیثی** در صحیح البخاری در باب خلقت آدم و ذریه آن آمده که جای تقریر است.

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: « هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت ذرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته وبه آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می گویند؟ و چیزیکه می گویند، مورد پسند تو و ذریه‌ی تو خواهد بود. آدم عليه السلام

---

[1] - نقب زدن: سوراخ کردن، گود کردن

رفته و بر ملائکه سلام داد، و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آنها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسیکه به بهشت داخل شود، بشکل اولی آدم خلق خواهد شد».

إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ﴿٢﴾

براستی ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط از چند چیز آفریدیم، پس او را شنوا و بینا ساختیم.(۲)

إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا

(نا) اسم ان- خَلَقْنَا : فعل ماضی-(نا) فاعل، جمله خبر انَّ- ٱلْإِنسَٰنَ : مفعول به

بدرستی که ما آدمیان را که اولاد آدم اند از آبی اندک و پست که منی است آفریدیم یعنی از مخلوط شدن منی مرد و زن بعد از مخلوط و آمیزش آن فرزندان آدم را خلق کردیم. پس از امشاج[1] مرحله اطوار را پشت سر گذراندیم یعنی نطفه به علقه تبدیل شد پس مضغه گردید و سر انجام خلقت انسانها، بهر تقدیر انسان را خلق کردیم تا ایشان را به امر و نهی بیازمائیم. سپس او را شنوا و بینا گردانیدیم تا از مشاهده‌ی دلایل و شنیدن و خواندن آیات بهره‌مند گردد.

إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾

ما هر آینه راه را به او نشان دادیم، خواه سپاسدار باشند و یا کفران پیشه.(۳)

إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

(نا) اسم ان-هَدَيْنَٰهُ : فعل ماضی- (نا) فاعل- ـه: مفعول به

هر آینه ما راه را به اونشان دادیم و هدایت نمودیم و راه درست و راست را از نادرست و گمراهی نشان دادیم و سود و ضرر ایشان به ایشان نمایاندیم بطوری که با بکارگیری عقل و درایت خود بتواند راه صحیح و درست را برای خود برگزیند و از راه غیر مستقیم و نادرست بپرهیزد و راه ایمان و سعادت را پیش گیرد تا در دنیا و آخرت پیروز و سعادتمند گردد.

إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَا۟ وَأَغْلَٰلًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

براستی ما برای کافران زنجیر ها و غل ها و جهنمی آماده کرده‌ایم.(۴)

إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَا۟ وَأَغْلَٰلًا وَسَعِيرًا

(نا) اسم انَّ-أَعْتَدْنَا : فعل ماضی- نا(فاعل)، جمله خبر انَّ،سَلَٰسِلَا۟ : مفعول به

بدرستی که ما برای کافران و ناگرویدگان زنجیرها و غلهاً آماده کرده‌ایم که بوسیله آن گردن دوزخیان را به زنجیر بسته به دوزخ کشند و آتشی افروخته پیوسته در آن بسوزند.

در **حدیث شریف** آمده است که:

---

[1] - امشاج: آمیختن نطفه

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت پیغمبر خداﷺ فرمودند: « خداوند متعال ظالم را مهلت می دهد، ولی وقتیکه او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی‌تواند نجات یابد. راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت دردآور و شدید است).

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾

براستی نیکوکاران از جامی می نوشند که آمیخته به کافور است.(۵)

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا

ٱلْأَبْرَارَ: اسم إِنَّ - يَشْرَبُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ.

براستی که مومنان صادق و فرمان بردار در آخرت از جام شرابی که آمیختگی آن کافور باشد بیاشامند تا اینکه خنک و شیرین و خوشبو گردد. **کافور:** چشمه ای است که از آن بندگان خدا می آشامند.

مولانا گفت:

چونکه بی این شرب کم داری سکون   چون ز ابر آری جدا و ز یشربون

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

از چشمه‌ای که بندگان خدا از ان نوشند و آنرا (بهر کجا خواهند) روان کنند.(۶)

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا

عَيْنًا: بدل- يَشْرَبُ: فعل مضارع- عِبَادُ: فاعل- يُفَجِّرُونَهَا: فعل مضارع- (و) فاعل- ها: مفعول به- تَفْجِيرًا: مفعول مطلق

آن کافور چشمه‌ای است که بندگان صالح و نیکوکار و مقرب خداوند از آن می نوشند و آن چشمه را هر جا که بخواهند جاری می کنند جاری کردن آسان. در **حدیث شریف** آمده است که:

از عبدالله بن عمر ﷺروایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «حوض من (یعنی: حوض کوثر) به اندازه مسافت یکماه راه است، آب آن از شیر سفید تر و از مشک خوشبوی‌تر است، صراحی‌های آن مانند ستارگان آسمان بوده و کسیکه از آن یکبار بنوشد دیگر هیچوقت تشنه نخواهد شد».

يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

نیکوکاران به نذر وفا کنند و از روزی که شر آن انکار ناپذیر است بیم دارند.(۷)

يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا

يُوفُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- شَرُّهُۥ: اسم كان- مُسْتَطِيرًا: خبر كان

آن نیکان و بندگان درستکار اگر آنان برای خدای سبحانه تعالی نذر کنند، به نذر خود وفا می کنند. و از روزی که شر آن همه جاگیر است می ترسند و این نذر می تواند چیزی باشد که به جهت رضای

خداوند بر خود واجب می گردانند از جمله — نماز، روز، قربانی یا صدقه و . . . در **حدیث شریف** آمده است که:

از عایشه ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسیکه در طاعت خدا نذر کرده است، همان طاعت خدا را انجام دهد، و کسیکه در معصیت خدا نذر کرده است، به معصیت خدا اقدام ننماید».

و در حق وفا کردن به ادای نذر در **حدیث شریف** دیگر آمده است که:

روایت است که سعد بن عباده ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: مادرم چیزی را نذر کرده بود، ولی پیش از آنکه به آن نذر وفا نماید وفات نموده، (حالا چه باید کرد)؟ فرمودند که: « تو از عوض مادر خود به آن نذر وفا کن».

وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

و غذا را، با آنکه دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر دهند.(۸)

وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

يُطْعِمُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلطَّعَامَ: مفعول به

و آن بندگان درستکار و مقربان خداوند غذا را با وجود دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر می دهند با آنکه خود شدیداً بدان نیازمند هستند.

ابن عباس گفت: این آیت در **شان امیر المومنین علی** ﷺ **و فاطمه** ﷺ و خاندان وی، فرو آمد. به سبب آن بود که **حسن** و **حسین**ﷺ هر دو بیمار شدند، رسول خدا ﷺ با جمعی یاران به عیادت ایشان رفت گفتند: یا اباالحسن اگر نذری کنی بر امید عافیت و شفای فرزندان **مگر صواب** باشد. علیﷺ نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود، شکر آن را بخاطر تقرب به خدای عزوجل و طلب رضای او سه روز روزه دارم. فاطمه زهراﷺهم همین نذر کرد، سه روز روزه‌ی نذر بر خود واجب کرد. کنیزکی داشتند نام وی **فضّه** بر موافقت ایشان همین نذر کرد. پس رب العالمین ایشان را عافیت و صحت داد، و ایشان به وفاء نذر باز آمدند و روزه داشتند، و مختصر طعامی که داشتند، جمله به یتیم دادند و خود گرسنه خفتند. و دیگر روز آن طعام که مانده بود به اسیر دادند و هیچ طعام نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ماحضری که بود ایثار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تا رب العالمین در **شان ایشان** این آیت فرستاد.

« **وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا** » امّا سعید بن جبیر گفته است که قشیری برایش حکایت کرده که این آیه در شأن مطعم بن ورقا انصاری نازل شده است که وی نذری کرد و به نذرش وفا نمود.

و گفته شده است: در باره‌ی کسانی نازل شده است که سرپرستی اسیران بدر را به عهده داشته‌اند و آنان هفت نفر از مهاجرین بودند و عبارتند از:

ابوبکر صدیق، عمر فاروق، علی مرتضی، زبیر عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح ﷺ.

و مقاتل گفته است: که در باره‌ی شخصی از انصار فرود آمده است.
ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن علی بن ابی طالب و فاطمه دختر رسول خدا ﷺ فرود آمده است. **قرطبی** می‌گوید: صحیح آن است که این آیه در باره‌ی همه‌ی نیکوکاران و خیرخواهان نازل شده است. و امّا داستانی که نقاش و ثعلبی و قشیری و برخی دیگر از مفسرین در باره‌ی حضرت علی و فاطمه و کنیز آنان - فضه - در مورد بیماری حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما نقل کرده‌اند و در آن از نذر حضرت علی و دادن قرص‌های نان افطاری به مسکین و یتیم و اسیر، سخن گفته‌اند و وانمود کرده‌اند که به مدت سه روز اهل بیت حضرت علی رضی الله عنه هیچ طعامی نخوردند، این داستان سراپا جعلی و دروغ است. قُرطبی گفته است: «لا یصح و لا یثبت» و تزمذی حکیم ابوعبدالله در انوار الاصول گفته است: «فهذا حدیث مزوق مُزیّف» این حدیثی است که سراپا جعلی و بافته شده است.[۱]

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾

و گویند ما شما را فقط برای طلب رضای خدا غذا می دهیم و از شما پاداشی و سپاسی نمی خواهیم.(۹)

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

نُطْعِمُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (نحن)

باز در صفت آن بندگان صالح و نیکوکار و مقرب خداوند جل جلاله است که می‌گوید: در دل خود با خود می گویند ما شما را فقط بخاطر طلب رضا و خشنودی خداوند طعام می دهیم. و در مقابل این بخشش از شما انتظار پاداش و یا عوض نداریم. مزد ما با خداست. و در مقابل این احسان از شما مزدی و یا سپاسی نمی خواهیم زیرا که در احسان منت نهادن و توقع جزا داشتن از اجر ثواب بکاهد.

هر چه دهی می ده و منت منه — و آنچه به منت دهی آن خود مده
منت و مزدی که در احسان بود — وقت جزا موجب نقصان بود

چنانچه خدای تعالی فرمود:

« یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی»[۲]

« ای کسانیکه ایمان آورده‌اید صدقات خود را با منت و ایذاء باطل مکنید»

إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾

براستی ما از پروردگار خود از روز گرفته (عبوس) هراسناکیم.(۱۰)

إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا

---
۱ - نگا: الجامع الأحکام القرآن (قرطبی) جلد ۱۰ ص ۹۴- ۹۷ المنشور فی التفسیر المأثور. جلد ۶ ص ۴۸۵
۲ - سوره بقره، آیه ۲۶۴

(نا) اسم اِنَّ- نَخَافُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)، جمله خبر اِنَّ- يَوْمًا: مفعول فيه- عَبُوسًا: نعت- قَمْطَرِيرًا: نعت

و باز همان بندگان درستکار و صالحان خداوند می گویند. هر آینه ما از پروردگارمان از روزی که هراسناک و گرفته و عبوس است ترسناکیم. آن روز روز بسیار سخت و هولناک و تاریک و ترسناک است.

فَوَقَاهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾

پروردگارشان از شر این روز نگاهشان داشت و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت.(۱۱)

فَوَقَاهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

فَوَقَاهُمُ: فعل ماضی- هم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- شَرَّ: مفعول به ثانی- ٱلْيَوْمِ : بدل

پس خداوند بخاطر اعمال نیکشان ایشان را از شر آن روز هولناک و بسیار سخت نگهداشت زیرا بخاطر طلب رضای خدا بر بندگان نیازمند یعنی مسکین و یتیم و اسیر غذا می‌دادند. از روز هراسناک نگهداشت بلکه بجای عبوس و چهره‌ی گرفته که در چهره‌های کافران در آن روز مشاهده می شود به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت.

وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

و به مقابله صبری که کرده اند به ایشان بهشت و جامه‌ی ابریشمی پاداش داد.(۱۲)

وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا

وَجَزَاهُم : فعل ماضی- هم: مفعول به- فاعل (هو)- جَنَّةً : مفعول به ثانی

و برای ایشان بر ادای واجبات و فرائض در برابر صبر و استقامتشان و خستگی ناپذیرشان و اجتناب از معصیتها و گناهان و نیز بخشیدن اموال به نیازمندان و مستمندان و نوازش یتیمان و محافظت از اسیران پاداشی در بهشت به ایشان داده می شود. که آن عبارت از جامه‌ی ابریشمی خواهد بود. که هرگز کهنه نمی گردد و از بوستانهای آن یعنی از میوه‌ی بهشتی بهره مند گردند.

مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

و در آنجا بر تخت ها تکیه زنند و در آنجا نه گرمای خورشیدی را ببینند و نه سرمای سختی را.(۱۳)

مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا

مُّتَّكِـِٔينَ: حال- لَا يَرَوْنَ: فعل مضارع- (و) فاعل-شَمْسًا: مفعول به

در حالیکه در بهشت بر تختهای آراسته و مزین تکیه زده باشند نه در بهشت آفتاب را ببینند و نه سرمای سختی را احساس کنند بلکه هوای آن معتدل و فرح بخش و جان‌افزاست نه گرمای تابستان اذیتشان کند و نه سرمای زمستان.

مولانا گفت:

آن جا جز باقی و آباد نیست — ز آنکه ترکیب وی از اضداد نیست
این تفانی از ضد آید ضد را — چون نباشد ضد نبود جز بقا
نفی ضد کرد از بهشت آن بی نظیر — که نباشد شمس و ضدش ز مهریر

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾

و (در بهشت) سایه های آن به ایشان نزدیک باشد و میوه های آن کاملاً در دسترس باشد.(۱۴)

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا

وَدَانِيَةً: عطف (حال)- ظِلَالُهَا: فاعل- ذُلِّلَتْ: فعل ماضی مجهول- قُطُوفُهَا: نایب فاعل- تَذْلِيلًا: مفعول مطلق

و به آن نیکان و مقربان پاداش دهد بهشت دیگر که سایه های درخت آن به ایشان نزدیک باشد و میوه های آن در دسترس باشد و هر چه بخواهد رام کرده شده و آماده شده بر ایشان چه رام کرده شدنی. گفته اند در بهشت درختی نیست مگر آنکه تنه‌وی از طلاست.

وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ﴿١٥﴾

و ظرف های نقره و قدح هایی مانند آبگینه بر آنها بگردانند.(۱۵)

وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا

يُطَافُ: فعل مضارع مجهول- بـ: حرف جر زاید- بِآنِيَةٍ: نایب فاعل- هی: اسم کان- قَوَارِيرَا: خبر کان

و ظروف نقره ای و جامهای بلورین و کوزه های بزرگ بر ایشان گردانیده شود.

در **حدیث شریف** آمده است که:

بدرستی که برای هر مسلمان در بهشت خیمه ای است از مروارید که درازی آن خیمه شصت میل است و در هر گوشه ای از آن خیمه اهل خانه مومن بود که نمی بیند دیگران از اهل خانه که در گوشه دیگراند. و آن بهشتیان بر آن طواف می کنند و می گردند و برای مسلمانان در بهشت ظرف‌هایی از نقره است و هر چه از متاع باشد از اسباب خانه که مناسب است بودن آن از نقره. و در بهشت ظرفهای ایشان از طلاست و در بین بهشتیان با پروردگارشان یعنی میان بهشتیان و پروردگارشان پرده‌ای نیست. جهراً و عیناً ببینند.

قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

آبگینه های نقره ای که آنرا بدقت اندازه کرده اند.(۱۶)

قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا

قَوَارِيرَا: بدل- قَدَّرُوهَا : فعل ماضی- (و) فاعل- ها: مفعول به- تَقْدِيرًا: مفعول مطلق

ظرف ها و کوزه های نقره ای که ساقیان آن آبگینه های نقره ای را برای بهشتیان و فراخور حال ایشان اندازه کرده اند چه اندازه کردنی که درخشش و شفافیت آن بقدری است که از بیرون شفافیت درون آن مشاهده می شود و به اندازه‌ی بهشتی آنرا اندازه‌گیری کرده اند نه زیاد و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا ﴿۱۷﴾

و در آن به ایشان جام شرابی نوشانیده شود که آمیزه‌ی آن (آب چشمه) زنجبیل است.(۱۷)

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا

يُسْقَوْنَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل- كَأْسًا: مفعول به- مزاج: اسم كَانَ - زنجبيلاً: خبر كَانَ

و در آنجا از جامهای شرابی به ایشان می دهند که آمیزه‌ی آن زنجبیل است یعنی شراب را به زنجبیل بهشت بیامیزند. زنجبیل: اسم گیاهی است که در مناطق گرمسیر می‌روید. عربها زنجبیل را به خاطر نشاط‌آور و محرک و خوشبو بودن در شراب می‌ریختند. بهر حال زنجبیل ماده ای طرب آور و لذت بخش است.

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ﴿۱۸﴾

از چشمه ای که در آنجا هست و سلسبیل نام دارد (می نوشند).(۱۸)

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا

عَيْنًا: بدل-تُسَمَّىٰ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل(هی)- سَلْسَبِيلًا: مفعول به

از چشمه ای که در آنجا هست می نوشند که نام آن چشمه سلسبیل است. سلسبیل در لغت به معنی روان و خوشگوار در اینجا بصورت اسم خاص یعنی نام آبی است در نهایت روانی و گوارایی.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا ﴿۱۹﴾

و بر گرد ایشان پسران (نوجوانان) جاوید می گردند. آن هنگام که ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشانده شده هستند.(۱۹)

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا

حَسِبْتَهُمْ: فعل ماضی- (ت) فاعل- هم: مفعول به- لُؤْلُؤًا: مفعول به ثانی- مَّنثُورًا: حال

و غلامانی بر ایشان بخدمت می گردند نوجوانان جاوید مانده در حال طفولیت یا مقربون یعنی پسران گوشواره دار. زمانیکه ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از صدف افشانده یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده و در آب دادنشان قصوری پیدا نشود خوردن شراب از دست این نوجوانان خوبروی در نهایت گوارایی و روانی باشد که هیچ نفهمی چگونه از گلو فرو می رود. در اینجا خدای سبحانه و تعالی پسران را به مروارید در هم ریخته تشبیه کرده بر خلاف حوران که ایشان را به

مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا حوران از بـرای لـذت و عـشق ورزی بهـشتیان و غلامـان (نوجوانـان) از برای خدمت کاری گمارده شده اند.

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

و چون آنجا را بنگری نعمتی فراوان و ملکی بی کران می بینی.(۲۰)

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا

إِذَا: مفعول فیه-رَأَيْتَ: فعل ماضی-(ت) فاعل-نَعِيمًا: مفعول به

و چون آنجا را بنگری و نظر کنی یعنی بهشت را نعمتهای فراوان و ملکی بیکران در آن بینی. در فـصول آمده که نعیم راحت اشباح است و ملـک کبیـر لـذت ارواح نعـیم ملاحظـه‌ی دار اسـت و ملـک کبیـر مشاهده‌ی دیدار و دار بی دیدار به هیچ وقت نیاید- الجـار ثـم الـدار. زاهـدان فـردوس مـی‌جوینـد و مـا دیدار دوست

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾

جامه های دیبای سبز و استبرق به تن دارنـد و دسـتبندهای نقـره زیـور کننـد و پروردگارشـان بـه آنـان شرابی پاکیزه می نوشانند.(۲۱)

عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

عَالِيَهُمْ: مفعول فیه- هم: مضاف الیه، خبر مقدم-ثِيَابُ: مبتدا موخر- خُضْرٌ: نعت

و بر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان جامه های دیبای نـازک سبز اسـت و بـا دسـتبندهای نقـره پیرایـه شوند و زینت داده شوند.

مولانا در غزلیات شمش گفت:

در بهشت استبرق سبز است و خلخال و حریر

عشق تقدم می دهد از اطلس و اکسون خویش

به ایشان شرابی پاک و پاکیزه و عاری از غل و غش بنوشانند.

مولانا گفت:

تا سقاهم ربهم آیـد خطـاب تشنه باش الله خود را بالصواب

کاشفی گفت: باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه‌ی حضرت رسـالت اسـت و ذکـر آن در سـوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از آن متقیان راست.

از سقاهم ربهم بین جمله ابـرار مـست در جمال لایزالی هفت و پنج و چارمـست

ای جوانمرد شراب پاک آن شراب است که دست غیب دهد در جام دل ریزد و عارف او را نوش کند قومی را شراب مست کرد و قومی را دیدار.

مولانا در غزلیات شمس گفت:

سقاهم ربهم خوردندونام و ننگ گم‌کردند چوآمدنامه ساقی چه نام آورد مستان را

بزرگی را بخواب نمودند که **معروف کرخی** رحمه الله گرد عرش طواف می کرد و رب العزه به فرشتگان می گفت او را شناسید؟ گفتند نه گفت معروف کرخی است. به مهر ما مست شده تا دیده‌ی او بر ما نیاید هشیار نگردد هر کرا امروز شراب محبت نیست فردا او را شراب طهور نیست.

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ﴿٢٢﴾

این پاداش شماست و سعی شما مشکور است (کوشش شما قبول کرده شده است).(۲۲)

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا

هَٰذَا : اسم إِنَّ – هو: اسم كَانَ – جَزَآءً : خبر كَانَ – سَعْيُكُم : اسم كَانَ – مَّشْكُورًا : خبر كَانَ

براستی اینهمه کرامت‌ها که از نعمتهای بهشت برای شما بر شمردیم بخاطر پاداش کردار شماست و سعی شما مشکور است، یعنی سعی شما در نزد ما ستوده و کوشش شما مورد قبول واقع شده است. پس خطاب به این مقربان می گوید: صبر کنید تا بر سر نهر (کوثر) با من ملاقات کنید. در **حدیث شریف** آمده است که:

از انس ﷺروایت است که رسول خداﷺفرمودند:

« و وعده‌ی شما بر سر حوض (کوثر) باشد».

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ تَنزِيلًا ﴿٢٣﴾

بدرستی ما این قرآن را به تو نازل کرده ایم نازل کردنی کامل. (۲۳)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ تَنزِيلًا

(نا) اسم إِنَّ – نَحْنُ: توکید – نَزَّلْنَا: فعل ماضی – (نا) فاعل، جمله خبر إِنَّ – ٱلْقُرْءَانَ : مفعول به – تَنزِيلًا : مفعول مطلق

بدرستی ما قرآن را به تو نازل کرده ایم نازل کردنی کامل و بی کم و کاست که آنرا بتدریج سوره به سوره و آیه به آیه فرو آوردیم و به یکبارگی بر تو نازل نکردیم بر عکس آنچه که مشرکان می پندارند. بلکه آن معجزه‌ی بزرگی از برای پیغمبر خدا ﷺ بود.

چنانچه ***در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:***

از ابوهریره ﷺروایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: « هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه‌ی مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه من وحیی است که خداوند بمن فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند».

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

نسبت به حکم پروردگارت صبور باش و مطیع مشرکان گنهکار یا کفران پیشه مشو.(۲۴)

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا

فَاصْبِرْ: فعل امر – فاعل(انت)-تُطِعْ: فعل نهی- فاعل (انت)- ءَاثِمًا: مفعول به- كَفُورًا : نعت

گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است. پس ای پیغمبر ﷺ! به حکم پروردگار خود صبور باش و به آنچه از تبلیغ رسالت به تو محول شده پیروی کن و از گناهکاران و ناسپاسان هیچ اطاعت مکن. **کاشفی** گفت: اثماً؛ گناهکاری را که ترا به اثم خواند چون عتبه بن ربیعه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را به تو دهم او کفر و ناسپاسی که ترا به کفر دعوت کند پیش گرفت چون ولید بن مغیره که گفت به دین آباء و اجداد رجوع کن و از دین اسلام که آورده‌ای دست بردار تا ترا توانگر سازم.

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾

و هر صبح و شام پروردگار خود را یاد کن.(۲۵)

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

اُذْكُرِ : فعل امر- فاعل (انت)اَسْمَ: مفعول به- بُكْرَةً: مفعول فیه

و پروردگار خود را صبح و شام به پاکی یاد کن و بر این کار مداومت کن و در اول و آخر روز نمازبگذار. یعنی نماز صبح و نماز دیگر. یعنی نماز ظهر و عصر است. در واقع نمازهای صبح و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد.

وَمِنَ الَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

و بعضی ساعات شب برای او سجده کن (نماز بخوان) و به پاکی یاد کن او را در شب طولانی.(۲۶)

وَمِنَ الَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا

فَاسْجُدْ : فعل امر- فاعل (انت) وَسَبِّحْهُ : فعل امر- فاعل (انت) لَيْلًا: مفعول فیه

و در قسمتی از شب برای او سجده کن و نماز بپادار و این عبارت از نمازهای مغرب و عشاء است و نیز او را در شب طولانی به پاکی یاد کن که آن دو سوم یا یک سوم یا نصف شب است نماز شب بر پادار که در این باب در اول سوره « المزمل» مطالبی بیان کرده شده است.

و اما درحق تسبیح گفتن چنانچه در حدیث شریف در *صحیح البخاری* آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «ملائکه در همه جا مردمی را جستجو می کنند که خداوند جل جلاله را ذکر می نمایند، چون چنین مردمی را پیدا نمودند، بیکدیگر می گویند: بیائید که گمشده‌ی ما اینجاست، سپس با بالهای خود باطراف این مردم آنقدر تجمع می کنند که تا آسمان دنیا می‌رسند.

و خداوند متعال- در حالیکه از همگان داناتر است- از این ملائکه می پرسند: بندگانم چه می گویند؟ ملائکه می گویند که حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل ترا می گویند، خداوند متعال می فرماید: پس من شما را شاهد می گیرم که: ایشان را آمرزیده ام، ملکی از ملائکه می گوید: در بین اینها فلانی است که با ایشان ذکر نکرده بلکه برای انجام کاری در مجلس آنها اشتراک نموده است، می گوید: اینها کسانی اند که همنشینان‌شان هم نباید بدبخت باشند.

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

براستی اینان (کافران) بهره زودرس را دوست دارند و روزی سخت را پشت سر خود می افکنند.(۲۷)

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

هَٰٓؤُلَآءِ: اسم إِنَّ -يُحِبُّونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر إِنَّ -ٱلْعَاجِلَةَ : مفعول به

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا

بدرستی که این کافران سرای زودگذر و خوشگذرانیهای دنیا را دوست می‌دارند و روز سخت و هولناک قیامت را پشت سر خود انداخته و به آن ایمان نمی‌آورند و برای آن روز تدارک نمی بینند.

سنائی غزنوی گفت:

گرت دینت همی باید زدنیا دار دل بگسل — که حرصش باتوهر ساعت بودبی حرف وبی‌آوا
همی گوید که دنیا را به دین از دیو بخریدم — گرت دنیا همی خواهی بده دین و ببر دنیا
ببین باری که هر ساعت ازین پیروزه گون‌خیمه — چه بازیها برون آرد همی این پیرخوش‌سیما
تو چون موری واین‌راه‌است‌همچون‌موی‌بت‌رویان — مرو زنهار بر تقلید و بر تخمین و بر عمیا

نَّحْنُ خَلَقْنَٰهُمْ وَشَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ ۖ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَآ أَمْثَٰلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

ما آنها را بیافریده ایم و پیوند مفاصل آنها را محکم کرده ایم و چون بخواهیم قومی مانند ایشان بدل آریم آوردنی.(۲۸)

نَّحْنُ خَلَقْنَٰهُمْ وَشَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ ۖ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَآ أَمْثَٰلَهُمْ تَبْدِيلًا

نَحْنُ: مبتدا- خَلَقْنَٰهُمْ : فعل ماضی- (نا) فاعل- هم: مفعول به، جمله خبر

ما آنها را از نطفه ای آفریده ایم و مفاصل ایشان را محکم و استوار گردانیدیم و هر گاه بخواهیم بمانند ایشان در خلقت بدل و عوض آریم. بدل کردنی کامل. یعنی ایشان را بمیرانیم و بجای ایشان از بندگان فرمان بردار بدل کنیم و جایگزین گردانیم. که برای ما فرمان پذیر باشند.

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٞۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا ﴿٢٩﴾
براستی این پندی است تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود در پیش گیرد.(۲۹)

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٞۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا

هَٰذِهِۦ: اسم إِنَّ - تَذۡكِرَةٞ: خبرإِنَّ - مَن: مبتدای جازم-شَآءَ: فعل ماضی- فاعل(هو) جمله خبر

بی گمان که این سوره پندی است برای کسانیکه گرویدند و ایمان آوردند تا هر که بخواهد از این پند عبرت گیرد و راهی را که بخواهد به سوی پروردگار خود در پیش گیرد گفته اند این قسمت از آیه منسوخ است.

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴿٣٠﴾
و شما نمی خواهید مگر آنکه خدا بخواهد که خدا دانا و فرزانه است.(۳۰)

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ

و نمی خواهید شما مگر آنکه خدا بخواهد یعنی به سوی پروردگار خویش راهی را در پیش گیرید مگر اینکه حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد.

إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمٗا

لفظ ٱللَّهَ: اسمإِنَّ - هو: اسم كَانَ - عَلِيمًا: خبر كَانَ، جمله خبرإِنَّ - حَكِيمٗا: خبر دوم كان

براستی که خداوند به استحقاق و استعداد هر کسی دانا و حکیم است کاری نمی کند مگر به اقتضای حکمت.

يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمَۢا ﴿٣١﴾
و خداوند هر که را بخواهد به رحمت خویش در آورد، و برای ستمگران عذابی الم‌انگیز آماده کرده است.(۳۱)

يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ

يُدۡخِلُ: فعل مضارع- فاعل (هو) مَن: مفعول به

و خداوند هر که را بخواهد به رحمت و بخشش خود در می آورد و توفیق هدایت بدو ارزانی می کند که عبارت از آن بهشت جاودان است و این نهایت لطف و کرم خدای عزوجل است.

وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمَۢا

فعل و فاعل محذوف- ٱلظَّٰلِمِينَ: مفعول به- أَعَدَّ: فعل ماضی- فاعل (هو)- عَذَابًا: مفعول به- أَلِيمَۢا: نعت

و برای ستمگران عذابی الم انگیز آماده کرده است آن هنگام که در آن عذاب گرفتار شوند و در آتش جهنم بسوزند گویند پروردگارا این عذاب را از ما دور کن ایمان خواهیم آورد البته که دیگر دیرشده است و راه نجات از آن آتش دردناک نیست. در **حدیث شریف** آمده است که:

اینجا حدیثی است که از ابن مسعود ﷺ قبلاً در سوره روم روایت گردید. و در این روایت هم آمده است که گفتند: (پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن، ما حتماً ایمان می آوریم) گفته شد: اگر عذاب را از ایشان دور کنیم باز بکفر خود برمی‌گردند. (و پیغمبر خداﷺ) بدرگاه پروردگار خود دعا کرده و (خداوند متعال) عذاب را از آنها دور ساخت ولی آنها دوباره بکفر خود برگشتند، و همان بود که خداوند متعال از آنها در روز جنگ بدر انتقام گرفت.

سوره المرسلات

سوره « **مرسلات** » **مکی** است و دارای پنجاه آیه است که چون خداوند بدان سوگند خورده مرسلات نامیده شد، مرسلات به معنی فرو فرستاده شده ها. ابن عباس گفت یک آیت در این سوره مدنی است « و اذا قیل لهم راکعوا لا یرکعون» در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره **ابی بن کعب** از **مصطفی** ﷺ روایت کند گفت: هر که این سوره بخواند نام او در دیوان مومنان نویسند و گویند: این از مشرکان نیست.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾
قسم به فرستادگان پیاپی.(۱)

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا

(و) قسم- الْمُرْسَلَاتِ: مجرور- عُرْفًا: حال

چنانکه می‌بینید در در آخر این آیه با آخر آیات بعد از خود کلمات هماهنگ آمده که به آن **سجع گویند.**[1]
سوگند به فرستادگان پیاپی (فرشتگان فرستاده شده) که توسط جبرئیل علیه السلام بطور متوالی بر محمد ﷺ برای امر و نهی فرو فرستاده شده است. درباره‌ی پنج واژه مرسلات، عاصفات، ناشرات، فارقات و ملقیات، در پنج آیه اول این سوره نظریه‌های مختلفی اظهار شده است همانطوریکه گفتیم. برخی آنها را فرشتگان و برخی نیز بادهایی که به مانند موی گردن است پشت سر هم روئیده است و بعضی آن را آیات قرآن می دانند.

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿٢﴾
پس قسم به تند بادهای سخت (وزنده).(۲)

فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا

فَالْعَاصِفَاتِ: معطوف، به معنی در هم پیچیده و نابود کننده- عَصْفًا: مفعول مطلق

---
[1] - توضیح بیشتر. نگا: به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

پس سوگند به فرشتگانی که بر بادها گمارده می شوند و آنها را تند و سریع می رانند و یا امتثال و فرمانبرداری امر الهی یا احکام الهی فرستاده می شوند. شایان ذکر است که وجه شبه بین بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت در آنهاست.

وَٱلنَّٰشِرَٰتِ نَشۡرٗا ﴿٣﴾

و قسم به فرشتگان نشر کننده نشر کردنی.(۳)

وَٱلنَّٰشِرَٰتِ نَشۡرٗا

وَٱلنَّٰشِرَٰتِ: معطوف- نَشۡرٗا: مفعول مطلق

و سوگند به فرشتگان که نشر کنندگان شرائع و کتب الهی‌اند. نشر کردنی یا آیات قرآن که آنرا منتشر سازند.

فَٱلۡفَٰرِقَٰتِ فَرۡقٗا ﴿٤﴾

پس قسم به جداکنندگان جدا کردنی.(۴)

فَٱلۡفَٰرِقَٰتِ فَرۡقٗا

فَٱلۡفَٰرِقَٰتِ: معطوف- فَرۡقٗا: مفعول مطلق

پس قسم به فرشتگان جدا کننده که حق را از باطل و حلال را از حرام و خیر را از شر جدا می کنند.

فَٱلۡمُلۡقِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴿٥﴾

پس قسم به فرشتگان فرو آورنده‌ی وحی.(۵)

فَٱلۡمُلۡقِيَٰتِ ذِكۡرًا

فَٱلۡمُلۡقِيَٰتِ: معطوف- ذِكۡرًا: مفعول به

و قسم به فرشتگان فرو آورنده‌ی وحی که وحی را بر پیغمبران علیهم السلام فرو می آورند و القاء می کنند و پند و اندرزهای آسمانی را به مردم می رسانند.

عُذۡرًا أَوۡ نُذۡرًا ﴿٦﴾

خواه برای عذر یا برای ترسانیدن باشد.(۶)

عُذۡرًا أَوۡ نُذۡرًا

عُذۡرًا: مفعول لاجله- نُذۡرًا: معطوف

خواه برای عذری باشد یا برای ترسانیدن و هشدار دادن باشد. آورده‌اند که در روزگار خلافت **عمر** رضی الله عنه مردی از اهل **عراق** که نام او **صبیغ** بود و از عمر درباره ذاریات و مرسلات پرسید. صبیغ عادت داشت که پیوسته ازین معضلات آیات می‌پرسید، یعنی که تا مردم در آن فرو مانند. عمر او را

دره زد و گفت: اگر من ترا سرسترده[۱] یافتم ترا گردن می زنم. عمر این سخن از برای آن گفت که از رسول خداﷺ شنیده بود در وصف خوارج که در امت من قومی خوارج بیرون آیند.
نشان ایشان آنست که میان سر سترده دارند. پس عمر به ابوموسی اشعری نامه نوشت و فرمود که یکسال این صبیغ را مهجور دارید، با وی منشینید و سخن مگوئید. پس از یکسال صبیغ توبه کرد و عذر خواست و توبه وی و عذر وی قبول کرد.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَٰقِعٌ 
آنچه که وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد.(۷)

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَٰقِعٌ

مَا: اسم إِنَّ- تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل- ل: مزحلقه- لَوَٰقِعٌ:خبر إِنَّ
و سوگند به آنچه که ذکر شد و به آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد و به وقوع خواهد پیوست. آیه جواب قسم هاست. یعنی به آنچه که از آمدن قیامت و بعث و حشر و نفخ صور وعده داده شده به سراغ ایشان خواهد آمد و این امر قطعاً و حتماً رخ دادنی است.

فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتۡ 
پس آنگاه که ستارگان تیره شوند (محو شوند).(۸)

فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتۡ

فَإِذَا: مفعول فیه- ٱلنُّجُومُ: فاعل- طُمِسَتۡ: فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل
پس آن هنگام وعده داده شد فرا رسد ستارگان محو کرده شوند و نورشان را ببرند و تاریکی آسمان را فراگیرد در آن روز آفتاب و ماهتاب پیچیده شوند یعنی در گوشه‌ای انداخته شوند چنانکه جامه را بپیچند و در گوشه‌ای بیندازند و نور و روشنایی آنها محو و نابود گردد. در **حدیث شریف** آمده است که: از ابوهریرهﷺ از پیغمبرخداﷺ روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع میشوند».

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتۡ 
و آنگاه که آسمان شکافته شود.(۹)

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتۡ

إِذَا: مفعول فیه- فعل محذوف- ٱلسَّمَآءُ: فاعل-فُرِجَتۡ: فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل
و آن هنگام که آسمانها شکافته گردند و پاره پاره گردند و السماوات مطویات بیمینه و آسمانها پیچیده شده اند بدست وی. در **حدیث شریف** از ابوهریرهﷺ روایت است که گفت: از پیغمبرخداﷺ شنیدم که

---
[۱] - سر سترده: یعنی سرتراشیده

فرمودند: «خداوند زمین را قبضه نموده و آسمان‌ها را در هم پیچیده و به دست راستش گرفته و می‌گوید: پادشاه [حقیقی] من هستم، پادشاهان روی زمین کجا هستند؟

وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ نُسِفَتۡ ﴿١٠﴾

و آنگاه که کوه ها از جا پاره پاره شوند.(۱۰)

وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ نُسِفَتۡ

إِذَا : مفعول فیه- فعل محذوف- ٱلۡجِبَالُ : فاعل-نُسِفَتۡ: فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل

و آنگاه که کوه ها از اماکن خود متفرقه گردند. و ابوهریره گفته که زمین را فراخ کنند چنانکه هیچ بلند و پست در آن نماند و کوه ها از هم پاره پاره و هموار گردند.

وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتۡ ﴿١١﴾

و آنگاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند.(۱۱)

وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتۡ

إِذَا: مفعول فیه- فعل محذوف- ٱلرُّسُلُ: فاعل-أُقِّتَتۡ: فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل

و آن هنگام که پیغمبران به میقاتی که مقرر کرده شد در آن جمع گردند. در **حدیث شریف** آمده است که: از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می‌گردند» سهل رضی الله عنه می گوید: و در زمین برای هیچ کس هیچ علامت و نشانه ای وجود ندارد.

لِأَيِّ يَوۡمٍ أُجِّلَتۡ ﴿١٢﴾

برای چه روزی تعیین وقت شده است.(۱۲)

لِأَيِّ يَوۡمٍ أُجِّلَتۡ

أُجِّلَتۡ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هی)

پس این چیزها یعنی طمس نجوم و شکافته شدن آسمان‌ها و هموار شدن کوه ها همه چیزهایی هستند که پیغمبران برای گواهی دادن امت‌هایشان بر پاخیزند که وقوع آن حتمی است و حتماً و قطعاً به وقوع خواهد پیوست.

لِيَوۡمِ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٣﴾

برای روز فصل.(۱۳)

لِيَوۡمِ ٱلۡفَصۡلِ

لِيَوۡمِ : جارومجرور- ٱلۡفَصۡلِ : مضاف الیه

برای روز جدایی که امروز است و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق. در **حدیث شریف** آمده است که: از عبد الله ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « اولین چیزیکه (در روز قیامت) بین مردم فیصله می گردد، مسئله قتل است».

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٤﴾

و تو چه دانی که روز فصل چیست؟(۱۴)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ

مَآ : مبتدا– أَدۡرَىٰكَ : فعل ماضی– ک: مفعول به– فاعل (هو)، جمله خبر

آن هنگام که حق تعالی در حق هولناکی و ترسناکی قیامت می فرماید تو چه دانی که قیامت چیست و روز فیصله چه روز است؟ در **حدیث شریف** آمده است:

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: روزیکه مردمان برای پروردگار عالمیان بپا می خیزند، در این روز مردم در عرق خود تا دو نرمه گوش خود فرو می روند.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

و ای در آن روز بر تکذیب کنندگان.(۱۵)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

وَيۡلٞ: مبتدا– يَوۡمَئِذٖ مفعول فیه– لِّلۡمُكَذِّبِينَ: جارومجرور خبر

وای در آن روز هولناک و وحشت‌زا برای تکذیب کنندگان. روزیکه مردمان برای پروردگار جهانیان بپا می خیزند. **ابن کثیر** می‌گوید: روایت است که «ویل» وادی‌ای در جهنم است. این آیه تکرار گردیده است. چنانکه در سوره‌ی «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: (فبأیّ آلاء ربکما تکذبان» تکرار شده است.

أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

آیا پیشینیان را هلاک نکردیم؟(۱۶)

أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ

نُهۡلِكِ: فعل مضارع– فاعل (نحن)–ٱلۡأَوَّلِينَ: مفعول به

آیا پیشینیان را به عذاب هلاک نکردیم؟ چون قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود که قوم نوح عليه السلام را به طوفان غرق گردانیدیم و قوم عاد را که پیغمبرشان هود عليه السلام است به باد صرصر و قوم ثمود که پیغمبرشان صالح است به صیحه و رجفه و صاعقه به هلاکت رساندیم پس شما نیز از عذاب ما بترسید و از سرنوشت پیشینیان عبرت گیرید.

ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٧﴾

سپس پسینیان را در پی ایشان آریم.(۱۷)

ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ

نُتۡبِعُهُمُ: فعل مضارع- هم: مفعول به- فاعل (نحن)- ٱلۡأٓخِرِينَ: مفعول به

پس از پی ایشان پسینیان را یعنی کفار مکه را مثل این کار می کنیم یعنی به ایشان نیز همچون گذشتگان عذاب خواهیم داد. و آن فتح مکه و یا روز بدر است در **حدیث شریف** در باب فتح مکه از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که گفت روز فتح مکه هنگامیکه پیغمبر خدا ﷺبمکه داخل شدند در اطراف خانه سیصد و شصت بت گذاشته شده بود، پیغمبر خدا ﷺبا چوبی که در دست داشتند به پهلوی آن بتها زده و می گفتند: (حق آمد و باطل از بین رفت) حق آمد و باطل دیگر ظهور نکرده و باز نخواهد گشت.

كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١٨﴾

و ما با گناهکاران چنین می کنیم.(۱۸)

كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ

نَفۡعَلُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)

و با گناهکاران نیز مثل این رفتار می کنیم. یعنی ما هر مشرکی را این چنین در دنیا و یا در آخرت نابود می کنیم.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.(۱۹)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

وَيۡلٞ: مبتدا- لِّلۡمُكَذِّبِينَ: جارومجرور خبر

تکرار این آیه برای **تاکید** است وای در آن روز هولناک برای تکذیب کنندگان روزیکه مردمان در حضور خداوند برای حساب و کتاب حشر می شوند.

أَلَمۡ نَخۡلُقكُّم مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ﴿٢٠﴾

آیا شما را ازآب محقر و پست نیافریده ایم؟(۲۰)

أَلَمۡ نَخۡلُقكُّم مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ

نَخۡلُقكُّم : فعل مضارع-کم: مفعول به- فاعل (نحن)

آیا شما را از آبی خوار بی مقدار و پست یعنی از منی که در رحم زنان ریخته می شود نیافریدهایم؟

فَجَعَلۡنَٰهُ فِي قَرَارٖ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾

پس آن آب را (منی) در جایگاهی استوار نهادیم.(۲۱)

فَجَعَلۡنَٰهُ فِي قَرَارٖ مَّكِينٍ

فَجَعَلْنَٰهُ : فعل ماضی- (نا) فاعل- ـه: مفعول به

پس آن آب را (منی) در جای محکم که آن رحم است محفوظ قرار دادیم که این نگهداشتن در محل رحم و اطوار آن تا مرحله انسان کامل خود یکی از اعجاز صنع آفرینش است برای کسانی که بخواهند از آن عبرت گیرند.

در بوستان شیخ سعدی آمده است که:

دهد نطفه‌ای را صورتی چون پری — که کردست بر آب صورتگری؟
زابر افکند قطره‌یی سوی یم — زصلب آورد نطفه یی در شکم
از آن قطره لولوی لا لا کند — وزین صورتی سرو بالا کند
دگر ره به کتم عدم در برد — و زآنجا به صحرای محشر برد

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

تا مدتی معین در قرارگاهی استوار کردیم.(۲۲)

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ

تا مدتی معین آن نطفه را در قرارگاهی استوار قرار دادیم که آن مدت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ ٱلْقَٰدِرُونَ ﴿٢٣﴾

پس قدرت داشتیم و چه نیک توانائیم.(۲۳)

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ ٱلْقَٰدِرُونَ

فَقَدَرْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- فَنِعْمَ: فعل مدح- ٱلْقَٰدِرُونَ : فاعل

پس ما توانایی این کار را داشته ایم و چه نیک توانائیم که از نطفه‌ی ناچیز و محقر چنان انسان شریف و کاملی بسازیم که دست هیچ قدرتی قادر به خلق آن نیست.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.(۲۴)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ

وَيْلٌ : مبتدا- لِّلْمُكَذِّبِينَ : جارومجرور خبر

وای در آن روز بر حال دروغ شمارندگان و تکذیب کنندگان یعنی چه روز سخت و هراسناک و درد آوری است آن روز برای آنان، تکرار این جمله برای چندمین بار به جهت شدت و عظمت آن روز است.

در **حدیث شریف** آمده است. بلکه موعدشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ تر است.

از عایشه ﷺ روایت است که گفت: هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید: (بلکه موعدشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ‌تر است)

أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

مگر زمین را جمع کننده نگردانیده ایم؟(۲۵)

أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ كِفَاتًا

أَلَمۡ نَجۡعَلِ : فعل مضارع مجزوم- فاعل (نحن)- ٱلۡأَرۡضَ: مفعول به- كِفَاتًا : مفعول به ثانی

آیا ما زمین را جمع کننده در روی خود نگردانیده ایم که همگان را فرا می گیرد و در خود جمع می کند؟ کفات. فرا گرفتن و جمع کردن است.

أَحۡيَآءٗ وَأَمۡوَٰتٗا ﴿٢٦﴾

جمع کند زندگان را و مردگان را.(۲۶)

أَحۡيَآءٗ وَأَمۡوَٰتٗا

أَحۡيَآءٗ : مفعول به

و زمین در روی خود فراگیر زندگان است یعنی در روی آن مسکنهایشان را می‌سازند که محل استراحتشان است و نیز زمین در قیامت جمع کننده و حشر کننده‌ی مردگان است. در حدیث شریف آمده است که: از سهل بن سعد ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: « مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گرداند» سهل ﷺ می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی علامت و نشانه‌ای وجود ندارد.

وَجَعَلۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٖ وَأَسۡقَيۡنَٰكُم مَّآءٗ فُرَاتٗا ﴿٢٧﴾

و در زمین کوه های بلند و محکم پدید آوردیم و بشما آبی شیرین نوشانیدیم.(۲۷)

وَجَعَلۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٖ وَأَسۡقَيۡنَٰكُم مَّآءٗ فُرَاتٗا

أَسۡقَيۡنَٰكُم : فعل ماضی- (نا) فاعل-کم: مفعول به- مَّآءٗ : مفعول به ثانی- فُرَاتٗا: نعت

و در زمین کوه های محکم و استوار و بلند آفریدیم و شما را از آبی شیرین که چشمه‌ها و منابع آن در زمین است نوشانیدیم و بدین ترتیب شما را از خطر تشنگی نجات دادیم. پس آفریننده‌ای که این همه صنایع عجیب و غریب از آسمان و دریا و ستارگان و زمین و کوه ها و چشمه ها را آفریده است بر آفریدن دوباره در روز رستاخیز نیز قادر خواهد بود و این آفرینش دوباره نیز بقدرت او جای تعجب نیست.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

وای در آن روز بر دروغ شمارندگان.(۲۸)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

وَيۡلٞ : مبتدا- لِّلۡمُكَذِّبِينَ : جارومجرور خبر

وای بر تکذیب کنندگان که در آن روز وحشتناک که کیفر اعمال خود را خواهند دید.

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

بروید به سوی همان چیزی که آن را دروغ می شمردید.(۲۹)

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ

ٱنطَلِقُوٓاْ : فعل امر- (و) فاعل- تم: اسم کان- تُكَذِّبُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان

ای دروغ شماران به سوی همان چیزی که آن را دروغ می شمردید بروید این سخن را نگهبانان جهنم به تکذیب کنندگان و منکران به آن می گویند. پس به سوی عذاب دوزخ بروید و در آن عذاب جاودان بمانید.

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلّٖ ذِي ثَلَٰثِ شُعَبٖ ﴿٣٠﴾

بروید به سوی سایه ای که سه شاخه دارد.(۳۰)

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلّٖ ذِي ثَلَٰثِ شُعَبٖ

و به سوی شاخه ای بروید که سه شاخ دارد. یعنی به سوی سایه ای از دود جهنم که با شعله های کوه پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخه جداگانه تقسیم شده است، پس هر که خواهد که فردا ازین دخان که «ظل من یحموم» اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت شیطانی و سبعی و بهیمی بباید گذشت.

زتاریکی خشم و شهوت حذر کن — که از دود آن چشم دل تیره گردد
غضب چون در آمد رود عقل بیرون — هوی چون شود چیره جان خیره گردد

لَّا ظَلِيلٖ وَلَا يُغۡنِي مِنَ ٱللَّهَبِ ﴿٣١﴾

که نه سایه افکن است و نه از حرارت نگاه می دارد.(۳۱)

لَّا ظَلِيلٖ وَلَا يُغۡنِي مِنَ ٱللَّهَبِ

که آن سایه سه جانبه از دود جهنم نه سایه افکن است و نه از گرمی آتش باز می دارد یعنی نه مانند سایه دنیا سرد کننده است و نه از گرمای سوزان جهنم می تواند محفوظ نگه دارد.

إِنَّهَا تَرۡمِي بِشَرَرٖ كَٱلۡقَصۡرِ ﴿٣٢﴾

براستی که جهنم شراره‌هایی مانند قصر می افکند.(۳۲)

إِنَّهَا تَرۡمِي بِشَرَرٖ كَٱلۡقَصۡرِ

(ها) اسم انّ- تَرۡمِي: فعل مضارع- فاعل (هی)، جمله خبر انّ

هر آینه که جهنم شراره هایی مانند قصر می افکند یعنی شعله های آتش دوزخ به بلندی و بزرگی قصر دیده می شود.

كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٞ صُفۡرٞ ﴿۳۳﴾

گویا آن شراره شتران زرد رنگ‌اند.(۳۳)

كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٞ صُفۡرٞ

ـه: اسم کأن- جِمَٰلَتٞ: خبر کأن- صُفۡرٞ: نعت

گویا که آن شراره شتران زرداند به رنگ آتش دوزخ و یا تیره رنگ و سیه گون‌اند.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿۳۴﴾

آن روز وای بر تکذیب کنند گان.(۳۴)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

وَيۡلٞ: مبتدا- يَوۡمَئِذٖ: مفعول فیه- لِّلۡمُكَذِّبِينَ: جارومجرور خبر

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. کاشفی گفت: مشقت دوزخ و شراره های آنرا کسانیکه دروغ می گویند باور ندارند.

هَٰذَا يَوۡمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿۳۵﴾

این روزی است که سخن نکنند.(۳۵)

هَٰذَا يَوۡمُ لَا يَنطِقُونَ

هَٰذَا: مبتدا- يَوۡمُ: خبر- لَا يَنطِقُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

این روزی است که تکذیب کنندگان آیات الهی سخن نگویند و دم نزنند چراکه خداوند بر دهانشان مهر سکوت می نهد.

وَلَا يُؤۡذَنُ لَهُمۡ فَيَعۡتَذِرُونَ ﴿۳۶﴾

و بر آنها اجازه ندهند که عذر آورند.(۳۶)

وَلَا يُؤۡذَنُ لَهُمۡ فَيَعۡتَذِرُونَ

و بر تکذیب کنندگان اجازه ندهند که عذر آورند زیراکه عذر آنان پذیرفته نخواهد شد.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿۳۷﴾

آن روز وای بر تکذیب کنندگان.(۳۷)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شرارههای آن ایشان را خواهد سوزاند.

هَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِۖ جَمَعۡنَٰكُمۡ وَٱلۡأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾

این همان روز فیصله است که شما را با پیشینیان مجتمع کرده ایم.(۳۸)

هَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِۖ

هَٰذَا: مبتدا- يَوۡمُ: خبر

این همان روز فیصله است یعنی روز جدایی میان مومن و کافر و مطیع و عاصی.

جَمَعۡنَٰكُمۡ وَٱلۡأَوَّلِينَ

جَمَعۡنَٰكُمۡ: فعل ماضی- (نا) فاعل- کم: مفعول به- وَٱلۡأَوَّلِينَ: عطف به کم

و شما را با پیشینیان گرد آوردیم و مجتمع کردیم. یعنی این امت را با کفار امتها گرد آوردیم.

فَإِن كَانَ لَكُمۡ كَيۡدٞ فَكِيدُونِ ﴿۳۹﴾

پس اگر نیرنگی دارید در کار من نیرنگ کنید.(۳۹)

فَإِن كَانَ لَكُمۡ كَيۡدٞ فَكِيدُونِ

لَكُمۡ: جارومجرور خبر کان- كَيۡدٞ: اسم کان

پس اگر نیرنگی دارید که در حق من می اندیشید و نیرنگ می کنید چنانچه که در دنیا آن نیرنگ را دارید و بکار می برید هر چند می توانید و در توان و قدرت شماست در حق من نیرنگ کنید اما بدانید و آگاه باشید که

بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود — نیاز باید و اخلاص و نالهی سحری

توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان — از آن معامله غافل مشو که حیف خوری

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿۴۰﴾

آن روز وای بر تکذیب کنندگان.(۴۰)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان. که سختی و عذاب آتش دوزخ و شرارههای آن ایشان را در بر خواهد گرفت.

إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي ظِلَٰلٖ وَعُيُونٖ ﴿۴۱﴾

هر آینه پرهیزکاران در سایه ها و چشمه سارهایند.(۴۱)

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي ظِلَٰلٖ وَعُيُونٖ

ٱلْمُتَّقِينَ: اسم إِنَّ - فِي ظِلَٰلٖ: جارومجرور خبر إِنَّ

براستی که پرهیزکاران در سایه ای قرار دارند که حقیقتی است نه مانند سایه ای از دود آتش دوزخ که تکذیب کنندگان را رسد بلکه در زیر سایه درختانی که جویهایی و چشمه هایی در آن روان است. در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابوهریره ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « خداوند متعال می فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده. و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را بچیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود». از جمله آن حوض کوثر است.

از ابن عمر ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: پیش روی شما حوضی است که مساحت آن به اندازه فاصله بین دو شهر (جربا) و (اذرخ) است.

وَفَوَٰكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾

و میوه ها از آنچه بخواهند.(۴۲)

وَفَوَٰكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ

يَشْتَهُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

و در بهشت میوه های گوناگونی است از آنچه آرزو کنند در دسترس آنهاست. بهشتی هر گاه که میوه آرزو کند درخت سر فرود می‌آورد و میوه در دهان وی می‌افکند چه آن بهشتی ایستاده باشد یا نشسته و یا به پهلو خوابیده.

كُلُواْ وَٱشْرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٤٣﴾

بخورید و بیاشامید خوردن و نوشیدن گوارا به پاداش آنچه می کردید.(۴۳)

كُلُواْ وَٱشْرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ

كُلُواْ : فعل امر- (و) فاعل- وَٱشْرَبُواْ : فعل امر- (و) فاعل- هَنِيٓـَٔۢا: حال

به متقیان گفته می شود: از این میوه ها بخورید و از این نوشیدنی ها بنوشید. خوش بخورید و خوش بنوشید. نوش جانتان باد این پاداشی است به جهت آنچه که در دنیا می‌کردید.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٤٤﴾

براستی مابه نیکوکاران اینچنین پاداش می دهیم.(۴۴)

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ

(نا) اسم اِنَّ- نَجۡزِي: فعل مضارع- فاعل (نحن)، جمله خبر اِنَّ- ٱلۡمُحۡسِنِينَ: مفعول به

بدرستیکه ما اینچنین نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم به جهت اعمالشان در دنیا چنین پاداشی به ایشان داده می شود. چونکه پرهیزکاران در دنیا با مشکلات فراوان روبرو شدند و بهشت با مشکلات دنیا پیچیده است و دوزخ به لذتها و خوشگذرانیهای دنیا. چنانچه **در حدیث شریف آمده است که:**

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « آتش (دوزخ) به خوشگذرانیها، و جنت به سختی ها و مشکلات پیچیده است».

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾

آن روز وای بر تکذیب کنند گان.(۴۵)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره‌های آن ایشان را فرا خواهد گرفت.

كُلُواْ وَتَمَتَّعُواْ قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجۡرِمُونَ ﴿٤٦﴾

[ای تکذیب کنند گان] برای مدتی کوتاه [دنیا] بخورید و بیاشامید هر آینه شما گناه کارید.(۴۶)

كُلُواْ وَتَمَتَّعُواْ قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجۡرِمُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق

ای تکذیب کنندگان برای مدتی کوتاه از این نعمت فانی دنیا بخورید و بیاشامید و چند مدتی لذت ببرید اما بدانید که عذاب آتش دوزخ در انتظار شما گناهکاران است که در آن عذاب جاودان خواهید ماند.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

آن روز وای بر تکذیب کنند گان.(۴۷)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ

آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره های آن ایشان را فرا خواهد گرفت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرۡكَعُواْ لَا يَرۡكَعُونَ ﴿٤٨﴾

و آن هنگام که بر ایشان بگویند رکوع کنید رکوع نکنند.(۴۸)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرۡكَعُواْ لَا يَرۡكَعُونَ

ٱرۡكَعُواْ: فعل امر- (و) فاعل

و چون به ایشان گفته شود یعنی به تکذیب کنندگان نماز به‌پادارید، نماز برپا نمی‌دارند. برخی از مفسران درباره **سبب نزول** این آیه کریمه آورده اند که **قبیله ثقیف** از نمازگزاردن و رکوع رفتن امتناع

می کردند پس در حق ایشان این آیه نازل گردیده است. می گوید آن هنگام که به آنان گفته شود رکوع کنید رکوع نکنند و از اطاعت و عبادت خدا نافرمانی کنند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾
آن روز وای بر تکذیب کنندگان.(۴۹)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ
آن روز وای بر تکذیب کنندگان که سختی و عذاب آتش دوزخ و شراره های آن ایشان را در بر خواهد گرفت.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۰﴾
پس بکدامین سخن بعد از قرآن ایمان می آورند؟(۵۰)

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ
پس اگر به قرآن ایمان نیاورند به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می آورند که قرآن معجزه‌ای است مبتنی بر دلایل و حجت ها و معانی والا و روشن و دارای مضامین بزرگ و برتر و سخنی است دارای فصاحت و بلاغت لفظ و معنی. در **حدیث شریف** به روایت ابوهریره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر که سوره «المرسلت غرفاً» را بخواند و به آیه آخرین آن یعنی به آیه « فبای حدیث بعده یؤمنون» برسد باید بگوید: « آمنت بالله و بما انزل » یعنی به خدای عزوجل ایمان آوردم و به آنچه که نازل کرده است ایمان آورده و گرویدم.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

الهی! این سوز ما امروز درد آمیز است، نه طاقب بسر بردن نه جای گریز است.
الهی! این چه تیغ است که چنین تیز است؟ نه جای آرام و نه روی پرهیز است.
الهی! هر کس بر چیزی، و من ندانم بر چه ام؟! بیم آن است که کی پدید آید[1] که من کیم.

[1] - چه وقت معلوم شود.

سوره النبأ

سوره «نباء» مکی است و جمله بمکه فرو آمده است و دارای چهل آیه است. و به جهت افتتاح این سوره با خبر از روز رستاخیز « عم یتسآءلون عن النباء العظیم» به « نباء» نامیده شده است. دراین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و محتوای این سوره درباره روز قیامت و دلایل معاد و عذاب و جهنم است. و در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده که کسی که سوره « عم یتسآءلون» را بخواند خداوند از نوشیدنی خنک و گوارای بهشتی در قیامت به او پاداش می دهد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ﴿١﴾

(کافران) از چه می پرسند؟(۱)

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ

عَمَّ: در اصل (عن ما) است: جارومجرور- يَتَسَآءَلُونَ: فعل مضارع-(و) فاعل

کافران درباره چه چیزی از یکدیگر می پرسند؟ در **سبب نزول** آورده اند آن هنگام که حضرت رسول ﷺ دعوت خود را آشکار کرد و قرآن را به مردم خواند و از وقوع قیامت ترساند. کافران در حق نبوت آنحضرت و دعوت او و قرآن و در وقوع قیامت اختلاف کردند و از یکدیگر سؤال می کردند و می گفتند: محمد را چه شده است و او چه چیزی آورده است. تا اینکه خداوند این آیه را نازل فرمود. و درباره‌ی آنچه که از یکدیگر می پرسیدند پاسخ گفت:

عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢﴾

از آن خبر بزرگ (سؤال می کنند).(۲)

عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ

عَنِ ٱلنَّبَإِ : جارومجرور- ٱلْعَظِيمِ : نعت

از آن خبر بزرگ یعنی نزول قرآن می پرسند که همانا آنرا سخن پیشینیان می گویند، زیرا قرآن درباره توحید و تصدیق پیامبران و در وقوع قطعی رستاخیز و حساب و کتاب اعمال انسانها سخن می گوید.

ٱلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾

که ایشان در آن اختلاف دارند.(۳)

ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ مُخۡتَلِفُونَ

ٱلَّذِي: نعت- هُمۡ: مبتدا- مُخۡتَلِفُونَ: خبر

و یا از آن چیزی که درباره آن اختلاف کردند یعنی سخن قرآن را سحر و یا شعر و یا کهانت نسبت می دهند و یا در حق نبوت رسول گرامی ﷺ با یکدیگر اختلاف دارند و او را شاعر و یا ساحر و یا کاهن می گویند و یا روز قیامت را انکار می کنند و در وقوع آن شک دارند.

كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ﴿٤﴾

چنین نیست، بزودی خواهند دانست.(۴)

كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ

سَيَعۡلَمُونَ: فعل مستقبل- (و) فاعل

نه هرگز چنین نیست که مشرکان می پندارند. زود باشد که بدانند آنچه درباره آن از قرآن و یا وقوع قیامت که اختلاف می کردند حق کدام است و باطل کدام.

ثُمَّ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ﴿٥﴾

باز می گوئیم نه چنان است، بزودی خواهند دانست.(۵)

ثُمَّ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ

باز تاکید می کنیم چنان نیست که ایشان درباره قرآن یا قیامت با هم اختلاف کنند بزودی خواهند دانست آنچه که در آن اختلاف می کنند حق و درست است و در وقوع آن شکی نیست این جمله در معنای توبیخ و تهدید و وعید و هشداری از خواب برانگیز است.

أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ مِهَٰدٗا ﴿٦﴾

آیا زمین را بستری نگردانیدیم؟(۶)

أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ مِهَٰدٗا

أَلَمۡ نَجۡعَلِ: فعل مضارع مجزوم- فاعل (نحن)-ٱلۡأَرۡضَ: مفعول به-مِهَٰدٗا: مفعول به ثانی

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ آمده که به آن **سجع** می‌گویند[۱]. آیا ما زمین را بستری گسترده نگردانیدیم تا قرارگاه و استراحتگاه شما باشد؟

وَٱلۡجِبَالَ أَوۡتَادٗا ﴿٧﴾

و آیا کوهها را چون میخ نساخته ایم؟(۷)

---

[۱] – توضیح بیشتر، نگا: ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

وَٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا

ٱلْجِبَالَ : معطوف-أَوْتَادًا: مفعول به ثانی

و آیاکوه ها را چون میخ هایی از برای زمین نگردانیدیم تا زمین از جنبش بیفتد و آرام گیرد چنانکه خیمه با میخ محکم ساخته می شود.

شیخ سعدی در **بوستان** گفت:

زمین از تب لرزه آمد ستوه — فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

وَخَلَقْنَٰكُمْ أَزْوَٰجًا ﴿٨﴾

و شما را جفتها آفریدیم.(۸)

وَخَلَقْنَٰكُمْ أَزْوَٰجًا

و شما را از نر و ماده آفریدیم تا نسل شما باقی بماند و این نسل برای سالیان دراز یعنی تا قیامت بماند.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾

و خواب شما را مایه آرامش گردانیدیم.(۹)

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا

جَعَلْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- نَوْمَكُمْ : مفعول به-سُبَاتًا : مفعول به ثانی

و خواب شما را موجب آرامش شماگردانیدیم. چونکه قوای جسمی و روحی انسان با خواب تجدید گردیده و هر دو نشاط و شادابی خود را بوسیله خواب باز یابند.

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾

و شب را لباسی (پرده) قرار دادیم.(۱۰)

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا

جَعَلْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل-ٱلَّيْلَ: مفعول به- لِبَاسًا : مفعول به ثانی

که در این آیه شریفه صنعت **تشبیه** یعنی تشبیه شب به لباس شده آمده است[۱]. می‌گوید:

و شب را لباسی قرار دادیم تا به ظلمت و تاریکی خود همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فرا خور استعداد خود بر خوردار شوند.

وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾

و روز را وقت طلب معیشت ساختیم.(۱۱)

---

[۱] - توضیح بیشتر، نگا: به ذیل آیه ۵ سوره جمعه جلد ۷

وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا

وَجَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل-ٱلنَّهَارَ: مفعول به- مَعَاشًا: مفعول به ثانی

و روز را وقت طلب معیشت گردانیدیم تا به تحصیل و کسب آن معاش و روزی بپردازند. شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه.

**چون در دل شب خیال او یار منست		من بندهی شب که روز بازار منست**

در بوستان شیخ سعدی آمده است:

**شب از بهر آسایش تست و روز		مه روشن و مهر گیتی فروز**

مولانا در مثنوی گفت:

**بس کس اندر نور مه منهج ندید		چون بر آمد آفتاب، آن شد پدید**
**آفتاب اعواض را کامل نمود		لاجرم بازارها در روز بود**
**تا که قلب و نقد نیک آید پدید		تا بود از غبن و از حیله بعید**
**تا که نورش کامل آمد در زمین		تاجران را رحمهً للعالمین**

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿۱۲﴾

و بالای شما (هفت آسمان) محکم ساخته ایم.(۱۲)

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

بَنَيْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- فَوْقَكُمْ: مفعول فیه- سَبْعًا: مفعول به- شِدَادًا: نعت

و بر بالاسرتان هفت آسمان بی ستون استوار کردیم که درخلقت خود سخت و محکم و استوار است که در آن هیچگونه شکافی و یا خللی که نشانهی زوال باشد دیده نمیشود. در باب هفت آسمان و هفت طبقه بودن قبلاً در سوره اسرآء در موضوع معراج سخنی بیان کرده شد.

**شمسهی نه مسند و هفت اختران		ختم رسل خواجه پیغمبران**

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿۱۳﴾

و در آن چراغی فروزان نهاده ایم.(۱۳)

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا

جَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل-سِرَاجًا: مفعول به- وَهَّاجًا: نعت

و در آسمان چراغی فروزان و تابان آفریدیم یعنی ماه و آفتاب که بوسیله آن آسمان و زمین را به روشنایی و نور تبدیل می کند.

وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا ﴿۱۴﴾

و از ابرهای باران ریز آبی فراوان و ریزان فرو فرستادیم.(۱۴)

وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا

أَنزَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- مَآءً: مفعول به

و از ابرهای متراکم و باران زا آبی فراوان و ریزان فرو آوردیم.

لِّنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿۱۵﴾

تا به سبب آن دانه و گیاه را برآریم.(۱۵)

لِّنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا

لِنُخْرِجَ: فعل مضارع منصوب- فاعل(نحن)- حَبًّا: مفعول به

تا اینکه به وسیله آن ابر متراکم و باران فرو ریزنده دانه ها و گیاهان را از زمین بیرون آریم که آن غذای شماست و غذای چهارپایان.

وَجَنَّٰتٍ أَلْفَافًا ﴿۱۶﴾

و بوستانهای در هم پیچیده (در آن برآریم).(۱۶)

وَجَنَّٰتٍ أَلْفَافًا

و باغهای در هم پیچیده و انبوه را در آن برآریم. بقول سعدی موضعی خوش و خرم و درختان، در هم. گفتی که خرده‌ی مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تارکش آویخته.

روضه ماءُ نهرها سلسال — دوحه سجعُ طیرها موزون

آن پر از لاله های رنگارنگ — وین پر از میوه های گوناگون

باد در سایه‌ی درختانش — گسترانیده فرش بوقلمون

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَٰتًا ﴿۱۷﴾

هر آینه روز فیصله وقت معین است.(۱۷)

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَٰتًا

يَوْمَ: اسم إِنَّ - (هو) اسم كَانَ - مِيقَٰتًا: خبر كَانَ ، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه روز رستاخیز یعنی روز داوری خدا و جهانیان در بین مردمان است و جدایی حق از باطل. و جدایی مومن از کافر، در **حدیث شریف** آمده است که:

از عبدالله رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «اولین چیزیکه (در روز قیامت) بین مردم فیصله می گردد، مسئله قتل است».

يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱۸﴾

روزی که در صور دمیده شود پس فوج فوج بیائید.(۱۸)

يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا

يَوۡمَ: بدل- يُنفَخُ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل محذوف- فَتَأۡتُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل-أَفۡوَاجٗا: حال

روزیکه در صور دمیده شود گروه گروه از قبرها به سوی محشر بیائید. و این نفخه ثانی است. در **حدیث شریف** آمده است که:

از سهل بن سعد ﷺروایت است که گفت از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: « مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند»، سهل رضی الله عنه می گوید: و در ان زمین برای هیچ کسی هیچ علامتی و نشانه ای وجود ندارد.

باز در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « مردم (در روز قیامت) بسه قسم حشر می شوند: یک قسم شان در خوف و رجاء یک قسم دیگر طوری است که: دو نفر دو نفر بر یک شتر، سه نفر سه نفر بر یک شتر، و چار نفر چار نفر بر یک شتر، ده نفر ده نفر بر یک شتر آمده و جمع می گردند، و قسم سوم را آتشی جمع آوری نموده و حشر می نماید، و این آتش آنها را ترک نکرده و در هر گوشه و کنار، و در صبح و شام و گاه و بیگاه با آنها خواهد بود».

وَفُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ أَبۡوَٰبٗا ﴿١٩﴾

و آسمان گشوده شود پس دروازه دروازه شود.(۱۹)

وَفُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ أَبۡوَٰبٗا

فُتِحَتِ: فعل ماضی مجهول- ٱلسَّمَآءُ: نایب فاعل- (هی) اسم کان-أَبۡوَٰبٗا: خبر کان

و در آن روز آسمان شکافته شود و آسمان دروازه دروازه گردد تا فرشتگان از ان دروازه ها نازل شوند.

وَسُيِّرَتِ ٱلۡجِبَالُ فَكَانَتۡ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

و کوه ها روان شده گردند پس مانند سراب باشند.(۲۰)

وَسُيِّرَتِ ٱلۡجِبَالُ فَكَانَتۡ سَرَابًا

سُيِّرَتِ: فعل ماضی مجهول- ٱلۡجِبَالُ: نایب فاعل- (هی) اسم کان- سَرَابًا: خبر کان

و کوهها روان کرده شوند و در هوا به حرکت درآیند و سپس چون سرابی گردند.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتۡ مِرۡصَادٗا ﴿٢١﴾

براستی که جهنم کمینگاهی است.(۲۱)

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتۡ مِرۡصَادٗا

جَهَنَّمَ: اسم إِنَّ - (هی) اسم کان- مِرۡصَادٗا: خبر کان، جمله خبر إِنَّ

بدرستی که دوزخ محل گذر خلق است یعنی همه مردم باید بر او بگذرند چونکه گفته‌اند دوزخ گذرگاه همگان است.

لِّلطَّٰغِينَ مَـَٔابًا ﴿۲۲﴾

(دوزخ) بازگشتگاه برای سرکشان است.(۲۲)

لِّلطَّٰغِينَ مَـَٔابًا

لِّلطَّٰغِينَ: جارومجرور-مَـَٔابًا: خبر دوم کان

و آن دوزخ از برای سرکشان و طاغیان که فرمان خدا و رسولش را سرپیچی کردند بازگشتگاهی است.

لَّٰبِثِينَ فِيهَآ أَحۡقَابًا ﴿۲۳﴾

که روزگاری دراز در آن سر کنند.(۲۳)

لَّٰبِثِينَ فِيهَآ أَحۡقَابًا

لَّٰبِثِينَ: حال- أَحۡقَابًا: مفعول فیه، به معنی مدت زمان نامحدود

که دوزخیان روزگار درازی در آن اقامت کنند. یعنی در آتش جهنم جاودان مانند و عذاب بینند.

لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرۡدًا وَلَا شَرَابًا ﴿۲۴﴾

در آنجا نه خنکی ای می چشند و نه آشامیدنی.(۲۴)

لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرۡدًا وَلَا شَرَابًا

در دوزخ با توجه به استسقاء و تشنگی هیچ خنکی ای و یا نوشیدنی ای نچشند که بتوانند از گرمای سوزان جهنم کمی بیاسایند و یا رفع تشنگی کنند.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿۲۵﴾

جز آب جوشان و زرداب (چرک) نچشند.(۲۵)

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا

حَمِيمًا: مستثنی- وَغَسَّاقًا: معطوف

مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند روده و جگر پاره پاره کند و زردابه که خونابه و چرک دوزخیان است می نوشند.

جَزَآءً وِفَاقًا ﴿۲۶﴾

جزایی است مناسب.(۲۶)

جَزَآءً وِفَاقًا

جَزَآءً: مفعول مطلق- وِفَاقًا: نعت

این کیفری است آنچه که در دنیا انجام دادند یعنی از فرمان خداوند و رسولش سرپیچی کردند، تا توانستند به مظلوم ستم روا داشتند. جانشان را به آتش کشیدند و اینک سزای آن اعمال شان را می بینند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷)

براستی که آنها از حساب بیم نداشتند.(۲۷)

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا

هم: اسم انَّ- (و) اسم کان- لَا يَرْجُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان، جمله کان لَا يَرْجُونَ خبر انَّ- حِسَابًا: مفعول به

براستی که ایشان از روز حساب و کتاب بیم نداشتند و به آخرت و به ثواب آن سرای امیدوار نبودند بلکه ان را تکذیب می کردند و می گفتند بعثی و حشری و حساب و کتابی در کار نخواهد بود.

چنانچه در حدیث شریف در حق حسابرسی آن روز آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا (۲۸)

و آیات ما را سخت تکذیب می کردند.(۲۸)

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا

كَذَّبُوا: فعل ماضی- (و) فاعل-كِذَّابًا : مفعول مطلق

و آیتهای ما را که پیغمبران به ایشان می نمودند تکذیب می کردند تکذیب کردنی سخت و معجزات پیغمبران را افسانه و خود پیغمبران را ساحر می خواندند و هر چه از جانب خدایشان نازل می‌شد دروغ می‌شمردند.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹)

و هر چیزی را بصورت کتابی ضبط کرده ایم.(۲۹)

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا

وَكُلَّ : مفعول به-أَحْصَيْنَاهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ـه: مفعول به-كِتَابًا: مفعول مطلق

و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن همه را شمرده ایم و آنرا در کتابی محفوظ ضبط کرده ایم نوشتنی محکم و به مشرکان در وقت معین خواهیم گفت که فرشتگان نگهبان ایشان آنرا نوشته اند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰)

پس بچشید که جز عذابتان نمی افزائیم.(۳۰)

فَذُوقُواْ فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا

ذُوقُواْ : فعل امر- (و) فاعل- نَّزِيدَكُمْ : فعل مضارع-كُم: مفعول به- فاعل (نحن) — عَذَابًا : مفعول به ثانی

این آیه، حضور جهنمیان را در پیشگاه قاهر و قادر می نمایاند و می گوید. پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی افزائیم. بلکه این چشیدن عذاب بر مدتی کوتاه نیست و تمام شدنی هم نیست بلکه هر لحظه بر آن عذاب افزوده می شود و سزای کافران و تکذیب کنندگان جز این نیست این یکی از سخت ترین و با تهدید آمیز ترین آیه‌ای است که برای مشرکان و تکذیب کنندگان نازل شده است. در **حدیث شریف** از ابوموسیﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت می‌دهد، ولی وقتیکه او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی‌تواند نجات یابد»، و عذاب [خداوند متعال] سخت دردآور و شدید است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾

براستی برای پرهیزکاران کامیانی بزرگ است.(۳۱)

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا

لِلْمُتَّقِينَ : جارومجرور خبرإِنَّ - مَفَازًا: اسم انَّ

بدرستیکه رستگاری و نجات از عذاب آخرت از آن پرهیزکاران است و بهشت نصیب آنان است که از انواع نعمتهای آن بهره مند می شوند.

حَدَآئِقَ وَأَعۡنَٰبٗا ﴿٣٢﴾

و بوستانها و درختان انگوری است.(۳۲)

حَدَآئِقَ وَأَعۡنَٰبٗا

حَدَآئِقَ: بدل

بوستانهایی دارای میوه و درختان انگوری بهره ایشان می گردد که این همه نعمت بجهت اعمال پرهیزکارانه ایشان در دنیاست و آوردن درخت انگور ثمراتش با برکت‌تر و میوه های آن لذیذ تر و غذای آن بیشتر و در دسترس تر است.

وَكَوَاعِبَ أَتۡرَابٗا ﴿٣٣﴾

و دوشیزگان نارپستان.(۳۳)

وَكَوَاعِبَ أَتۡرَابٗا

و برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستانهایشان همچون نار برجسته و برآمده است و در سن و سال خود برابرند. در **حدیث شریف** آمده است. برای هر یکی از بهشتیان دو زن است بر هر زن هفتاد حله و هر یک ازین دو زن به این صفت که مغز استخوان ساق وی از پس ساق دیده می شود. اهل بهشت به بهشت درآیند در حالیکه سی ساله یا سی و سه ساله چنانکه در دنیا درین سن و سال باشند چه کمال جوانی و قوت مرد در این وقت است. باز در **حدیث شریف** آمده است:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر **خدا** ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر زنی از زنهای بهشت بدنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت. و چادری که بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾

و کاسه های مالا مال (سرشار).(۳۴)

وَكَأْسًا دِهَاقًا

و برای بهشتیان است جام های پر از شراب و کاسه های پی در پی.

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی‌افتادمشکل‌ها

یعنی: ای ساقی جام شراب را بگردش در آور و با دست خود آن را بده، چه عاشقی نخست بنظر سهل و ساده آمد اما در این راه دشواریها پیش آمد.

لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا ﴿٣٥﴾

در آنجا سخنان بیهوده و دروغ نشنوند.(۳۵)

لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا

لَّا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- لَغْوًا: مفعول به

پرهیزکاران در بهشت سخنان بیهوده و باطل نمی شنوند و سخنان دروغ نمی‌شنوند بر خلاف آنچه که در مجالس شراب نوشی دنیا می‌شنوند

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾

پاداشی از سوی پروردگارت که عطائی کافی است.(۳۶)

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا

جَزَاءً: مفعول مطلق

از جانب پروردگار تو بخششی است که آن بخشش جزای تقوا و حسن عمل است و پاداشی کافی و وافی است که برای برآوردن خواستها و آرزوهای بهشتیان عطا کرده می شود.

رَّبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه ما بین آن دوست. خدای رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند.(۳۷)

رَّبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا ٱلرَّحۡمَٰنِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِنۡهُ خِطَابٗا

رَّبِّ : بدل- يَمۡلِكُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- خِطَابٗا: مفعول به

آن همه نعمت که مذکور گشت پاداشی از جانب پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست. الله رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند. یعنی توان و قدرت آنرا ندارند که از او سئوال کنند مگر در جایی که به ایشان اجازه سخن گفتن داده شود و یا اجازه و اذن شفاعت به ایشان داده شود.

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا (۳۸)

روزی که جبرئیل و فرشتگان بصف بایستند و سخن نکنند جز آنکه خدای رحمان او را اجازه دهد، و سخن درست گوید.(۳۸)

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا

يَقُومُ: فعل مضارع-ٱلرُّوحُ : فاعل- وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ: معطوف- صَفّٗا: حال

روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف ایستند و حاضر شوندگان در محشر سخن نگویند مگر کسی را که خدای رحمان به او اجازه سخن گفتن و یا اجازه شفاعت داده باشد یعنی کسانی سخن گویند که در آن روز مقام اذن دریافته و سخن بصواب گویند. پس همه چیز در آن روز فقط به فرمان حق تعالی است.

ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا (۳۹)

این روزی است که به تحقق خواهد پیوست، پس هر که خواهد به سوی پروردگار خود بازگشتی بجوید.(۳۹)

ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا

ذَٰلِكَ : مبتدا- ٱلۡيَوۡمُ: بدل-ٱلۡحَقُّ: خبر

آن روز روزی است بودنی که البته خواهد بود پس هر که بخواهد به سوی ثواب پروردگار خود بازگشتی کند یعنی به ایمان و طاعت روی آورد. یعنی با عبرت‌گیری از آن روز هولناک و با توجه به تحقق پیوستن روز رستاخیز برای آینده خود که آخرت است بیندیشد و اعمال شایسته و نیکو انجام دهد و از روز واپسین که ترسناک است غافل نماند.

آن روز روز سختی است چنانچه در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرق شان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشهایشان می رسد.

باز در **حدیث شریف** آمده که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « هر کسیکه به جنت داخل می گردد جایش در دوزخ- در صورتیکه بدکاری می کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکر گزاری‌اش بیشتر گردد، هر کسیکه بدوزخ داخل می گردد جایش در بهشت- درصورتیکه نیکوکاری می کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد».

إِنَّآ أَنذَرۡنَٰكُمۡ عَذَابٗا قَرِيبٗا يَوۡمَ يَنظُرُ ٱلۡمَرۡءُ مَا قَدَّمَتۡ يَدَاهُ وَيَقُولُ ٱلۡكَافِرُ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ تُرَٰبَۢا ﴿٤٠﴾

و بدرستی ما شما را از عذابی نزدیک بیم می دهیم، روزیکه شخص به آنچه دستهایش از پیش فرستاده بنگرد و کافر گوید: ای کاش خاک بودم.(۴۰)

إِنَّآ أَنذَرۡنَٰكُمۡ عَذَابٗا قَرِيبٗا

(نا) اسم ان- أَنذَرۡنَٰكُمۡ: فعل ماضی- (نا) فاعل- کم: مفعول به، جمله خبر انّ- عَذَابٗا: مفعول به ثانی- قَرِيبٗا: نعت

بدرستیکه ما شما را از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و حتماً و قطعاً خواهد آمد بترسانیدیم و شما را از آن روز هولناک آگاه گردانیدیم.

يَوۡمَ يَنظُرُ ٱلۡمَرۡءُ مَا قَدَّمَتۡ يَدَاهُ وَيَقُولُ ٱلۡكَافِرُ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ تُرَٰبَۢا

يَنظُرُ: فعل مضارع- ٱلۡمَرۡءُ: فاعل- مَا: مفعول به- قَدَّمَتۡ: فعل ماضی- يَدَاهُ: فاعل- (ی) اسم لیت- (ت) اسم کان- تُرَٰبَۢا: خبر کان، جمله خیر لیت

روزیکه بنگرد آدمی در آنچه با دو دست خود از اعمال خیر و شر قبل از وفاتش به سرای قیامت از پیش فرستاده است و با دست پر به بازار قیامت رفته است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی از شما هست که مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نیست که مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: « مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال وارث اوست».

در آن روز هولناک کافر گوید ای کاش من خاک می بودم و هرگز به اینصورت آفریده نمی شدم.

مولانا گفت:

گفت واپس رفته‌ام من در ذهاب حسرتا یالیتنی کنت تراب

گفته اند بعد از حشر کافر این تمنا کند و گوید ای کاش من خاک می بودم. و حال اینکه ابلیس آدم ﷺ را عیب می‌گرفت که از خاک آفریده شده و خود را می‌ستود که من از آتش آفریده شده ام چون در آن

روز کرامت آدم و ثواب فرزندان مومن او مشاهد نماید و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد کاشکی من از خاک می بودم.

خاک را خوار و تیره دید ابلیس — کرد انکارش آن حسود خسیس
ماند غافل زنور باطن او — نشد آگه زسر کامل او
بهر گنجی که هست در دل خاک — این صدا داده اند در افلاک
که بجز خاک نیست مظهر کل — خاک شو خاک تا بروید گل

در کشف الاسرار آمده، از عظمت آن روز است که بیست و چهار ساعت شبانه روز دنیا را. بر مثال بیست و چهار خزانه حشر کنند و در عرصات قیامت یکان یکان حاضر گردانند خزانه می گشایند و بر بنده عرضه می دهند از آن خزانه بگشایند بر بها و جمال و نور و ضیا و آن ساعت است که بنده در خیرات و حسنات و طاعات بود بنده چون حسن و نور و بهای آن بیند چندان شادی و طرب برو غالب شود که اگر آنرا بر جمله دوزخیان قسمت کنند از دهشت آن شادی الم و درد آتش فراموش کنند.

خزانه دیگر بگشایند تاریک و مظلم و وحشت آن کردار درآید چندان فزع و هول و رنج و غم او را فرو گیرد که اگر بر کل اهل بهشت قسمت کنند نعیم بهشت بر ایشان منغص شود خزانه دیگر بگشایند حالی که درونه طاعت بود که سبب شادی است نه معصیت که موجب اندوه است و آن ساعتی است که بنده درو خفته باشد یا غافل به مباحات دنیا مشغول بوده بنده بران حسرت خورد وعین عظیم برو راه یابد همچنین خزائن یک یک می گشایند و برو عرضه می کنند از آن ساعت که در طاعت کرده شاد می گردد و از آن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می شود و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن می خورد و چون کار مومن مقصر در آن روز این باشد پس قیاس کن که حال کافر چگونه باشد در حسرت و ندامت و آه و زاری.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود ﷺ روایت است که گفت شخصی گفت یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده‌ایم مؤاخذه خواهیم گردید؟ فرمودند: «کسیکه در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مواخذه نمی گردد، و کسیکه در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مواخذه خواهد گردید».

سوره النازعات

سوره « **النازعات**» **مکی** است و دارای چهل و شش آیه است و سوگند خداوند در افتتاح این سوره به کلمه نازعات به معنی فرشتگان آسمان که قابض قبض ارواح بنی آدمند به این نام خوانده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که:

عن ابی بن کعب قال. قال رسول الله ﷺ من قرأ «النازعات» لم یکن حبسه فی القبر الا کقدر الصلوه المکتوبه حتی یدخل الجنه.

از **ابی بن کعب** که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که سوره نازعات را بخواند توقف او در قبر نیست مگر به اندازه خواندن یک نماز روزانه است، و بعد از آن وارد بهشت می شود.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَٱلنَّٰزِعَٰتِ غَرْقًا ﴿١﴾

سوگند به فرشتگانی که روحها را به سختی بیرون می کشند.(۱)

وَٱلنَّٰزِعَٰتِ غَرْقًا

(و) قسم- ٱلنَّٰزِعَٰتِ: مجرور- غَرْقًا: مفعول مطلق

سوگند به فرشتگانی که به سختی و بقوت جان کافران را قبض روح می کنند زیرا که فرشتگان روح کافران را از انتهای بدن مانند سطلی که از عمق چاه بکشند بیرون می‌کشند و این جان کندن سخت ترین نوع نزع است.

وَٱلنَّٰشِطَٰتِ نَشْطًا ﴿٢﴾

و سوگند به فرشتگانی که بیرون می آورند بیرون آوردنی سخت.(۲)

وَٱلنَّٰشِطَٰتِ نَشْطًا

وَٱلنَّٰشِطَٰتِ: معطوف- نَشْطًا: مفعول مطلق- وَٱلنَّٰشِطَٰتِ به معنی گرفتن به سرعت، آنهایی که کارها را استادانه و زیرکانه انجام می دهند.

می گوید: و سوگند به فرشتگانی که سبقت می گیرند و بیرون می آورند، سبقت گرفتنی سخت یعنی فرشتگانی که ارواح مومنان را زیرکانه و استادانه قبض می کنند بطوریکه از میان روغن مو بیرون کشیده شده و سپس به سوی بهشت روانه می کنند.

وَٱلسَّـٰبِحَـٰتِ سَبۡحًا ﴿٣﴾
و سوگند به فرشتگانی که شنا می کنند شنا کردنی سخت.(۳)
وَٱلسَّـٰبِحَـٰتِ سَبۡحًا

سَبۡحًا : مفعول مطلق

و سوگند به فرشتگانی که شناکنان می شتابند و از برای اجرای فرمان الهی از آسمان شناکنان و سریع فرو می آیند و آنچه به ایشان محول شده است بخوبی انجام می دهند.

فَٱلسَّـٰبِقَـٰتِ سَبۡقًا ﴿٤﴾
پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می گیرند سبقت گرفتنی سخت.(۴)
فَٱلسَّـٰبِقَـٰتِ سَبۡقًا

سَبۡقًا: مفعول مطلق

و سوگند به فرشتگانی که در انجام امور محوله نسبت به یکدیگر سبقت و پیشی می‌گیرند سبقت گرفتنی بسیار سخت یعنی فرشتگانی که روح های مومنین را به سوی بهشت روانه می کنند.

فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرًا ﴿٥﴾
پس قسم به جماعات فرشتگان که تدبیر امور می کنند.(۵)
فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرًا

أَمۡرًا: مفعول به

پس سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور دنیا می کنند یعنی جبرئیل علیه السلام که موکل به فرود آوردن وحی و الهام الهی و مسئله حلال و حرام و ... است. و میکائیل که مأمور کارپردازی باران ها و بادها و گیاه متعلق به اوست و عزرائیل که مامور قبض ارواح انسانهاست. و اسرافیل که مامور دمیدن در صور خود در دو نوبت. آن روز که در صور دمیده می شود همه کسانیکه در آسمانها و زمین هستند بیهوش می گردند.

در این قسم هایی که مذکور شد. جواب قسم محذوف است. یعنی سوگند به همه این آفریده های عجیب و غریب جهان که قیامت خواهد آمد و رستاخیز بر پا خواهد شد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم که به دو انگشت خود اشاره نموده وگفتند: «من و قیامت مانند این دو با یکدیگر مبعوث گردیدیم».

یَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾
و روزی که لرزاننده بلرزاند.(۶)

يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ

يَوۡمَ: مفعول فيه- تَرۡجُفُ: فعل مضارع- ٱلرَّاجِفَةُ : فاعل

و به یاد آور آن روزی راکه لرزاننده (اسرافیل) در صور خود بدمد و زمین و کوه از هیبت آن روز بر خود بلرزند و این همان نفخه اول است که همه چیز در روی زمین از شدت و ترسناکی آن روز بر خود بلرزند و بمیرند الا خدای عزوجل.

تَتۡبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

و لرزاننده‌ی دیگری از پی آن در آید.(۷)

تَتۡبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ

تَتۡبَعُهَا : فعل مضارع- ها: مفعول به-ٱلرَّادِفَةُ : فاعل

و بدنبال آن نفخه دوم دمیده شود یعنی بدنبال زلزله نخستین زلزله دومی در خواهد آمد. نفخه اول همانطوریکه گفتیم همه را مرده می گرداند. اما نفخه دوم همه را زنده می‌گرداند و از قبرها بر می خیزاند.

قُلُوبٞ يَوۡمَئِذٖ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾

در آن روز دلها ترسان و لرزان اند.(۸)

قُلُوبٞ يَوۡمَئِذٖ وَاجِفَةٌ

قُلُوبٞ : مبتدا

در آن روز دلها همگی با مشاهده قیامت ترسان و لرزان و مضطرب و نگران شوند یعنی قلبهای بسیاری در چنین روزیکه عالم ناگهان متزلزل و دگرگون می شود، همگی از جا کنده شده به جنبش در می آیند.

أَبۡصَٰرُهَا خَٰشِعَةٞ ﴿٩﴾

و چشمانشان فرو افتاده اند.(۹)

أَبۡصَٰرُهَا خَٰشِعَةٞ

أَبۡصَٰرُهَا: مبتدا ثانی- خَٰشِعَةٞ: خبر ثانی، جمله خبر قُلُوبٞ

آنانکه به کفر مرده اند به جهت ترسناکی آن روز چشمانشان خوار و خضوع و فرو افتاده در آیند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشهایشان می رسد».

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرۡدُودُونَ فِي ٱلۡحَافِرَةِ ﴿١٠﴾

کافران می گویند آیا باز گردانیده شویم بحالت نخستین؟(۱۰)

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ

يَقُولُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- (نا) اسم انّ

کافران و منکران قیامت می گویند آیا ما بازگردانیده شدگانیم به حالت نخستین آنهم بعد از اینکه مردیم و استخوانهای ما پوسیده گشت؟ و آیا زندگی دوباره پیدا خواهیم کرد؟

أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً ﴿۱۱﴾

آیا وقتی ما استخوان ریزه هایی پوسیده شدیم (دوباره زنده می شویم)؟(۱۱)

أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً

(نا) اسم کان- عِظَامًا : خبر کان- نَّخِرَةً : نعت

کافران می گویند:

آیا ما وقتی استخوان ریزه هایی پوسیده شدیم دوباره برانگیخته شده و زندگی دوباره‌ای شروع خواهیم کرد؟

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿۱۲﴾

کافران گفتند: حقا این بازگشتی زیان آور است.(۱۲)

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ

تِلْكَ:مبتدا-كَرَّةٌ : خبر

پس کافران از روی استهزاء گفتند که اگر چنین باشد پس آن بازگشتی زیان آور است و ما هرگز این زیانها نخواهیم کرد و چنین کاری ممکن نیست.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿۱۳﴾

براستی آن فقط یک فریاد است.(۱۳)

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ

هِيَ : مبتدا- زَجْرَةٌ : خبر

سپس خداوند خطاب به کافران در رد سخنان ایشان و استهزاء آنان می فرماید. جز این نیست که آن یک فریاد تند است ای منکران بعث و حشر قیامت را دور از انتظار مپندارید و تصور مکنید که پدید آوردن آن بر خدای تعالی مشکل و دشوار باشد که با یکبار دمیدن (نفخه دوم) همه مردگان زنده خواهند شد و به حساب و کتاب اعمال ایشان رسیدگی خواهد شد.

فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ ﴿۱۴﴾

پس ناگهان آنها بر روی زمین آمده باشند.(۱۴)

فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ

هُم: مبتدا- بِٱلسَّاهِرَةِ: جارومجرور خبر

پس ناگهان آنها را بر روی زمین سفیدی که خداوند آن را بوجود آورده حشر کرده محاسبه می کند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

***از سهل بن سعد** رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند»، سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کس علامت و نشانه ای وجود ندارد.*

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ 

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟(۱۵)

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ

أَتَىٰكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- حَدِيثُ: فاعل- مُوسَىٰٓ: مضاف الیه

ای پیغمبر بدان که داستان موسی علیه السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین گونه بود زیرا که فرعون نیز سرکشی کرد و دعوت موسی را نپذیرفت و موسی چه زحمتهایی که متحمل نشد آیا از تکذیب آنان عبرت نمی گیری؟ چونکه خداوند سبحانه فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید.

إِذۡ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوًى 

زمانیکه پروردگارش او را در وادی مقدس «طوی) ندایش داد.(۱۶)

إِذۡ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوًى

نَادَىٰهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- رب: فاعل-طُوًى: عطف بیان

چون پروردگار او موسی را بوادی مقدس یعنی « طوی» که نام آن وادی است در کوه سینا ندایش کرد. آمده است که موسی علیه السلام همراه همسر خود بیرون آمد و آهنگ مصر کرد، و چون به سوی « طوی» آمد شبانگاهی بسیار سرد آنجا رسید و چون شب فرا رسید توفانی بر پا شد و آسمان را ابر پوشاند، موسی همسر خود را پیاده کرد و بر کنار صحرا خیمه خود برافراشت و همسرش را در خیمه وارد کرد و باران سیل آسا شروع شد، همسرش راکه آبستن بود درد زایمان فرا رسید، موسی هیمه جمع کرد و آنچه سنگ آتش زنه را زد آتش نگرفت ناچار آن راکنار انداخت و از خیمه بیرون آمد و ناگاه آتشی دید و خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

« چون موسی آن مدت را بسر آورد و با اهل خود روان شد از سمت طور آتشی را ملاحظه کرد، به همسر خود گفت درنگ کنید که به تحقیق آتشی را دیدم شاید برای شما از آن خبر آورم یا پاره ای از آتش که شاید شما گرم شوید، پس چون به سوی آتش آمد ندا کرده شد از کناره وادی که بر سمت

راست بود در بقعه برکت داده شده از درخت که ای موسی بتحقیق منم خداوند پروردگار جهانیان» و حال آنکه آنجا آتش نبود و نور بود.

ثعلبی می گوید، درباره درختی که موسی علیه السلام ندا را از آن شنید اختلاف است گفته اند خاربنی بوده است و بعضی گفته اند عناب بوده است[1].

کسائی می گوید، به موسی فرمان داده شد که پای افزار[2] از پای خود بیرون آورد و خداوند متعال چنین می گوید:

« پس چون آمد او ندا داده شد که ای موسی، همانا منم پروردگار تو کفش خود را از پای بیرون کن که همانا در وادی پاکیزه طوایی و بتحقیق من برگزیدم ترا پس بشنو آنچه را وحی شود». تا آنجاکه می فرماید « و این چیست به دست راست تو ای موسی، گفت آن عصای من است که بر آن تکیه می کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می ریزم و مرا با آن نیازهای دیگری است».

گویند منظور از نیازهای دیگر این است که آن را بر زمین فرو می کرد وردا و کفش و آفتابه خویش را بر آن می آویخت و با آن با درندگان جنگ می کرد. و با آن از تابش آفتاب بر خود جلوگیری میکرد.

ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿١٧﴾

(ای موسی) به سوی فرعون برو که او براستی سر به طغیان برداشته است.(۱۷)

ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ

ـه: اسم ان- طَغَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر انّ

ای موسی به سوی فرعون برو که براستی که او سر به طغیان برداشته و نافرمانی پیش گرفته است. موسی بعد از فرمان خداوند دعا کرد و گفت: « پروردگارا گشاده گردان سینه مرا و آسان گردان برایم کار مرا و بگشا بستگی را از زبان من تا بفهمند گفتار مرا، و بگردان برای من و زیری از اهل من، هارون برادرم را پشتیبان من گردان و شریک کن او را در کارم تا ستایش کنیم ترا به پاکی بسیار و یاد کنیم ترا بسیار، بتحقیق که تو بر ما بینایی». حق تعالی فرمود: بتحقیق ای موسی خواستهٔ تو داده شد». در این هنگام موسی آنچه را از او سر زده بود بیاد آورد و گفت: «پروردگارا من کسی از ایشان را کشته ام و بیم دارم مرا بکشند». بر موسی ندا شد که «ای موسی مترس بتحقیق نمی ترسد نزد من فرستادگان».

آنگاه خداوند نعمت خود را بر موسی به او تذکر داده و فرموده است:

« و بتحقیق منت نهادیم بر تو مرتبه‌ی دیگر» تا آنجاکه می فرماید:

« هر دو بروید پیش فرعون همانا که سرکشی کرده است، و بگوئید مر او را سخنی نرم شاید پند گیرد تا بترسد، گفتند. پروردگارا بتحقیق ما بیمناکیم که تعدی کند بر ما یا سرکشی را از حد در گذراند، فرمود مترسید که من همراه شمایم می شنوم و می‌بینم، پیش او روید و بگوئید ما دو فرستاده پروردگار

---

[1] - عناب: یعنی درخت انگور
[2] - پای افزار: یعنی کفش

توایم، بنی اسرائیل را با ما روانه کن و آزارشان مده بتحقیق آمدیم ترا با نشانه ای از پروردگارت و سلام بر کسی است که هدایت را پیروی کرد.

گوید، گرچه خطاب به موسی بوده است ولی رسالت بر عهده او و هارون بوده است. گوید. دختر شعیب را درد زایمان سخت شد و ساکنان آن وادی از جنیان ناله او را شنیدند و پیش او آمدند و آتش افروختند و امور او را بر عهده گرفتند.

فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ 

پس بگو آیا میل داری اینکه پاکیزه شوی.(۱۸)

فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ

لَّكَ : جارومجرور خبر مقدم- مبتدا موخر محذوف

پس بعد از آنکه به پیش فرعون رسیدی به او بگو که آیا میل آن را داری که به پاکیزگی گرایی و از شرک و طغیان و عصیان خود را پاک و پاکیزه داری؟

کسائی می گوید، موسی عليه‌السلام از طور حرکت کرد تا به آبادی رسید، در این هنگام جبرئیل وحی الهی را به هارون ابلاغ کرد و او را به پیامبری مژده داد و هارون را کنار ساحل نیل برد، موسی بر ساحل دیگر بود و موسی با هارون سخن گفت و باد سخن او را به گوش هارون می رساند، آنگاه خداوند اجازه فرمود به یکدیگر ملحق شوند و موسی بسوی هارون آمد و به او مژده داد که در پیامبری شریک اوست و شبانه همراه جبرئیل به خانه مادر خود رفتند، مادر به عبادت و نماز ایستاده بود هارون در زد مادر از محراب بیرون آمد و گفت بر در خانه کیست؟ موسی گفت من پسرت موسی و برادرم هارون، مادر چون در را گشود از شدت شادی بیهوش در افتاد و سپس بهوش آمد و موسی داستان خود باز گفت و مادر برای خدا به سجده افتاد، و موسی بقیه آن شب را پیش مادر خویش ماند، فردا به صورت ناشناس بیرون آمد و به آنچه فرعون در سرزمین مصر ایجاد کرده بود می نگریست و به خانه برگشت.

فردای آن شب موسی عليه‌السلام بسوی کاخ فرعون آمد گروهی او را شناختند و گروهی نشناختند یکی از وزیران خود را به فرعون رساند و به او خبر داد که موسی آمده است و لرزه بر اندام فرعون افتاد و به هامان دستور داد برود و نام او را بپرسد، هامان برفت و باز آمد و به فرعون خبر داد که موسی است، فرعون به هارون نگریست و گفت برادرت آمده است و به من خبر ندادهای؟ گفت می خواستم بگویم ولی از خشم تو ترسیدم.

وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ 

و به سوی پروردگارت هدایتت کنم که تو بترسی (پرهیزکار شوی).(۱۹)

وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ

وَأَهْدِيَكَ : فعل مضارع- ک: مفعول به- (انا) فاعل

و ترا به سوی پروردگارت راه می نمایم که تا بترسی، یعنی: تو را به سوی شناخت توحید و پرستش خدای یگانه هدایتت می کنم.

گوید، فرعون فرمان داد کاخ او را آراستند و خود در حالیکه تاج بر سر نهاد بر تخت نشست و وزیرانش از چپ و راست ایستادند و موسی را احضار کرد و همینکه او را دید شناخت و از او پرسید تو کیستی؟ گفت بنده و رسول خدا وکلیم اویم، فرعون گفت تو بنده فرعونی، فرمود خداوند عزیزتر از آن است که او را شریکی باشد، فرعون گفت تو برای چه کسی مبعوث و فرستاده شده‌ای؟ گفت برای تو و همه مردم مصر، فرعون گفت برای چه کار؟ گفت برای این که بگویند و معتقد شوند که خدایی جز خداوند یکتا وجود ندارد و او را شریکی نیست و من بنده و فرستاده‌ی اویم، فرعون گفت دلیل و حجت تو چیست؟ که هر مدعی پیامبری را دلیل و برهانی است، موسی گفت اگر برای تو معجزه بیاورم ایمان خواهی آورد؟ گفت آری، هارون گفت ای فرعون «ما دو فرستاده پروردگار توییم، بنی اسرائیل را همراه ما گسیل دار و آنان را شکنجه مکن ما از سوی پروردگارت برای تو دلیل و معجزه آورده‌ایم و سلام بر کسی است که پیروی کند هدایت را». فرعون گفت: ای موسی پروردگار شما دو تن کیست؟ گفت پروردگار ما اوست که عطا کرد بر هر چیزی آفرینش او را و سپس راهنمایی فرمود».

فرعون به هامان گفت موسی و برادرش را به خانه ات ببر و با آن دو مدارا کن و اگر از من اطاعت کنند آن دو را از گنجینه های خود بی نیاز می کنم و هیچ کاری را بدون نظر آن دو انجام نمی دهم، هامان چنین کرد، موسی و هارون به او گفتند ای هامان جان خود را از خدای خویش باز خر، هامان از این سخن خندید و فردای آن روز ایشان را به درگاه فرعون آورد، فرعون روی به موسی کرد و چنین گفت:

« گفت آیا ترا میان خودمان در کودکی پرورش ندادیم و سالهایی از عمر خود را پیش ما نماندی، و کار خود را کردی یعنی کشتن قبطی، و تو از ناسپاسان هستی. موسی گفت: کردم آن کار را و آنگاه از گم شدگان بودم.

یعنی هنوز به پیامبری مبعوث نشده بودم، موسی عليه السلام چنین ادامه داد، « و از شما گریختم چون ترسیدم از شما پس پروردگار من به من حکم بخشید و مرا از فرستادگان گردانید و این نعمتی است که منت نهاد بر من که فرزندان یعقوب را بنده کرد.

آنگاه موسی فرمود پسران ایشان را می کشی و زنان ایشان را زنده می داری و من به پیشگاه پروردگار جهانیان شکایت کردم، فرعون تکیه داده بود نشست و گفت:

« پروردگار جهانیان کیست؟ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر باشید یقین کنندگان، فرعون به آنان که گرد او بودند گفت آیا می شنوید، گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما، گفت همانا پیامبری که بسوی شما فرستاده شده است هر آینه دیوانه است، گفت پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است اگر می فهمید، گفت اگر خدایی را جز من به خدایی بگیری هر آینه ترا از زندان شدگان می گردانم ، گفت هر چند برای تو معجزه ای آشکار بیاورم، گفت بیاور آن را اگر از راستگویان هستی».

فَأَرَىٰهُ ٱلْأَيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿۲۰﴾

پس آن معجزه بزرگ را به وی نمود.(۲۰)

فَأَرَىٰهُ ٱلْأَيَةَ ٱلْكُبْرَىٰ

فَأَرَىٰهُ: فعل ماضی - ـه: مفعول به - فاعل (هو) ٱلْأَيَةَ: مفعول به ثانی

پس موسی عليه السلام پیش فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند و آنگاه معجزه‌ی بزرگ خود راکه دلیل روشن از برای ادعای نبوتش بود بدو نمود گوید همچنانکه فرعون و موسی با یکدیگر گفتگو می کردند عصا در دست موسی به جنبش در آمد و جبرئیل به موسی ندا داد که ای پیامبر خدا عصا را بینداز و چون آن را بینداخت نخست به صورت اژدهایی درآمد و سپس به بزرگی شتری بختی شد و چنان برخاست که سرش به دیوار قصر می رسید و از دهانش دود و آتش بیرون می‌زد، موسی عليه السلام آن اژدها را فرا خواند و همان دم به صورت عصا درآمد، فرعون گفت ای موسی سحری بزرگ و بسیار آموخته‌ای، موسی گفت ای فرعون «آیا این سحر است و جادوگران رستگار نمی شوند». فرعون گفت آیا معجزه دیگری هم داری؟ گفت آری و دست در گریبان کرد و بیرون آورد و دست او سخت نورانی و تابناک شد و خداوند متعال در این باره چنین می گوید:

پس عصای خود را افکند اژدهایی شد آشکارا، و در آورد دستش راکه برای بینندگان روشنایی بخشنده بود.

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿۲۱﴾

پس تکذیب کرد و نافرمانی کرد.(۲۱)

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ

فَكَذَّبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) وَعَصَىٰ : فعل ماضی - فاعل (هو)

پس فرعون معجزه موسی عليه السلام راکه نشانه ادعای نبوت او بود دروغ پنداشت و از فرمان خدای تعالی و ایمان آوردن به او سرپیچی کرد و از وی فرمانبرداری نکرد.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿۲۲﴾

سپس پشت بکرد و تدبیر کنان باز گشت.(۲۲)

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ

أَدْبَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - يَسْعَىٰ: فعل مضارع - فاعل (هو)

سپس از آن روی برتافت و تدبیر کنان در حالیکه در انجام فساد در روی زمین می‌کوشید و سخت از جانب موسی عصبانی بود برگشت.

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿۲۳﴾

پس گرد آورد و سپس ندا در داد.(۲۳)

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ

فَحَشَرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- فَنَادَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)

پس قوم خود را جمع کرد و به آنان گفت همانا این جادوگری دانا و زیرک است می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمین خودتان بیرون برد.

فَقَالَ أَنَاْ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾

پس (فرعون) گفت پروردگار برتر شما منم.(۲۴)

فَقَالَ أَنَاْ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ

أَنَاْ: مبتدا- رَبُّكُمُ : خبر

پس فرعون فریادکنان گفت: من پروردگار برتر شما هستم. مواظب باشید که موسی می خواهد با جادوی خود شما را فریب دهد پس در حق این مرد چه می گوئید و چه می‌اندیشید از اطراف او دور شوید و به سوی من آئید که همانا پروردگار برتر شما من هستم.

مولانا گفت:

من که فرعونم ز شهرت وای من   زخم طاس آن ربی الاعلی من

فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰٓ ﴿٢٥﴾

و خداوند او را به عذاب دنیا و آخرت بگرفت.(۲۵)

فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰٓ

فَأَخَذَهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل-نَكَالَ : مفعول مطلق

پس خداوند فرعون و فرعونیان را به عقوبت آخرت که آن سوختن در آتش دوزخ است و به عذاب دنیا که غرق شدن در آب است بگرفت فرمان خداوند را به موسی رساند که فرموده بود همراه قوم خود از مصر بیرون شود. موسی عليه السلام میان بنی اسرائیل فرمان کوچ کردن صادر کرد و آنان که در آن هنگام ششصد هزار تن بودند بیرون آمدند.

کسائی می گوید، چون خبر بیرون شدن ایشان به اطلاع فرعون رسید دستور جمع شدن لشکریان را صادر کرد و آنان جمع شدند و شمارشان بیرون از اندازه بود، خداوند متعال می فرماید: « پس فرعون به شهر کسانی را که لشکر جمع می کردند فرستاد، که این گروه، گروهی اندک‌اند، و بتحقیق آنان ما را به خشم آورندگانند و بتحقیق ما همه بیمناکیم و ترسندگان».

کسائی می گوید فرعون و لشکریانش حرکت کردند و چون نزدیک موسی و همراهانش رسیدند بنی اسرائیل به موسی گفتند فرعون و سپاهش به ما رسیدند روبروی ما دریا و پشت سرمان شمشیر است و موسی گفت: « هرگز نه چنین است بتحقیق پروردگار من با من است و مرا هدایت و راهنمایی خواهد

کرد». خداوند متعال به موسی وحی فرمود که:« با عصای خود به دریا بزن و شکاف برداشت و هر شکاف چون کوه بزرگی بود». و در دریا دوازده راه برای دوازده قبیله بنی اسرائیل بوجود آمد و شروع به حرکت در دریا کردند موسی پیشاپیش و هارون از پی ایشان حرکت می‌کردند و خداوند میان آب را مشبک فرمود تا آنان یکدیگر را ببینند، فرعون و همراهانش به کنار دریا رسیدند وآن راه ها را دیدند فرعون به هامان گفت دریا از بیم من چنین شکافته شده است و آهنگ درآمدن به دریا کرد ولی اسب او که سخت پرورش یافته بود از او اطاعت نکرد و از عبور سرپیچی کرد، جبرئیل به صورت آدمی در حالی که بر مادیانی سوار بود خود را نزدیک فرعون رساند و گفت چه چیزی مانع عبور تو است، و کنار او شروع به حرکت کرد، اسب فرعون چون بوی مادیان را استشمام کرد از پی او روان شد و فرعون و پیروانش در حالیکه جبرئیل پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و میکائیل دیگران را به سوی دریا پیش می راند وارد دریا شدند آنچنان که حتی یک تن از سپاه فرعون هم بیرون دریا نماند، در این هنگام دریا بهم پیوست و همگان غرق شدند و فرعون می نگریست و چنین گفت: « چون او را غرق دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه نیست خدایی مگر خداوندی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند و من از مسلمانانم».
و جبرئیل به او گفت:« آیا اکنون و بتحقیق گناه کردی پیش از این و بودی از بدکاران». و فرعون و همه کسان که با او بودند غرق شدند و بنی اسرائیل به آنان می‌نگریستند و با وجود این گفتند فرعون غرق نشده است و خداوند متعال به دریا فرمان داد تا پیکر او را به ساحل انداخت و خداوند می فرماید:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰٓ ﴿۲۶﴾

براستی که در این برای هر که بترسد، عبرتی هست.(۲۶)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰٓ

فِي ذَٰلِكَ : جارومجرور خبر إِنَّ مقدم- ل: ابتدا- لَعِبْرَةً: اسم إِنَّ

براستی که در این ماجرا یعنی در داستان فرعون و آنچه که از عذاب با او انجام شد برای کسانیکه از خدا می ترسند در آن عبرتی بزرگ است. خداوند می‌فرماید:
« پس امروز بدن ترا از دریا می رهانیم تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه»[1].

ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُ ۚ بَنَىٰهَا ﴿۲۷﴾

آیا شما در آفرینش استوار ترید یا آسمان، خداوند آن را بنا کرد.(۲۷)

ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُ ۚ بَنَىٰهَا

ءَأَنتُمْ: مبتدا- أَشَدُّ : خبر- خَلْقًا: تمیز- بَنَىٰهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل (هو)

---
[1] - سوره یونس، آیه ۹۳

ای منکران بعث و حشر! آیا شما در آفرینش استوار هستید یا آسمان با آن عظمت یعنی برانگیختن دوباره شما برای خدای تعالی سخت تر است یا پدید آوردن آسمان به این بزرگی و عظمت که خدای تعالی آنرا بنا کرد. پس چگونه خداوند به باز آفرینی شما در روز بعث ناتوان و عاجز باشد؟

رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّىٰهَا ﴿٢٨﴾

و سقف آنرا بالا برده و آنرا درست و استوار ساخت.(۲۸)

رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّىٰهَا

رَفَعَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- سَمْكَهَا: مفعول به- فَسَوَّىٰهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)

خدای تعالی این آسمان باعظمت را بنا کرد و سقفش را بالا برد پس آنرا درست و استوار ساخت و بی‌ستون در بالای زمین قرار داد. آنکه آسمان اینچنین عجیب و غریب را پدید کرد باز آفرینی انسانها برای او کار مشکلی نیست.

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَىٰهَا ﴿٢٩﴾

و شبش را تاریک و روزش را روشن گردانید.(۲۹)

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَىٰهَا

أَغْطَشَ: فعل ماضی- فاعل (هو) لَيْلَهَا: مفعول به- وَأَخْرَجَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- ضُحَىٰهَا: مفعول به ها: مضاف الیه

و شب آنرا تاریک و روز آنرا روشن گردانید تا در شب برای استراحت بپردازند و فارغ بال بخوابند و غم روزی نخورند و در روز برای کسب معیشت بپردازند.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَا ﴿٣٠﴾

و زمین را بعد از آفریدن آسمان هموار کرد.(۳۰)

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَا

الْأَرْضَ: مفعول به

و زمین را بعد از آفرینش آسمان هموار کرد اکثر علماء برآنند که آفرینش زمین پیش از آفرینش آسمانهاست ولی گستردن و هموار شدن آن بعد از آسمانهاست.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوبکر رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « زمان بمانند روزیکه خداوند متعال آسمانها و زمین را خلق نموده است، چرخش کرده است، سال دوازده ماه است، که از آنجمله چهارماه (حرام) است، سه ماه پی در پی، ذوالعقده و ذوالحجه و محرم، و یکماه رجب، که بین جمادی الاولی و شعبان واقع است

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿۳۱﴾
و آب و چراگاه از آن (زمین) بیرون آورده است.(۳۱)
أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا
أَخْرَجَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- مَاءَهَا : مفعول به- وَمَرْعَاهَا : معطوف
و از آن زمین هموار و گسترده آب را از چشمه ها بیرون آورد و نیز چراگاه‌ها در آن پدید آورد که مایه حیات انسانها و جانوران است.

وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿۳۲﴾
و کوه ها را استوار کرد.(۳۲)
وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا
وَالْجِبَالَ: مفعول به- أَرْسَاهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل (هو)
و کوه ها را استوار کرد و آنرا بمانند میخی در زمین گردانید تا زمین از اضطراب و لرزش باز ایستد.

زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿۳۳﴾
از برای بهره مندی شما.(۳۳)
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ
مَتَاعًا: مفعول مطلق
قصد از آفرینش آسمانها و گسترش زمین و بیرون آوردن آبها و چراگاه ها و کوه ها از برای زمین مضطرب بمنزله میخ گردانیدن همه از برای بهره مندی و برخورداری شما و چهارپایان شماست.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ ﴿۳۴﴾
پس زمانیکه آن هنگامه‌ی بزرگ (قیامت) در رسد.(۳۴)
فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ
جَاءَتِ: فعل ماضی- الطَّامَّةُ : فاعل- الْكُبْرَىٰ : نعت
هنگامیکه بزرگترین حادثه و بلای سخت طاقت فرسای قیامت فرا رسد و آن وقتی است که اهل دوزخ را به سوی دوزخ و اهل بهشت را به سوی بهشت رسانند جواب اذا محذوف است. یعنی آنچه واقع شدنی است واقع خواهد شد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « هر کسیکه به جنت داخل می گردد جایش در دوزخ- در صورتیکه بدکاری می کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکر

گزاریش بیشتر گردد، و هر کسیکه بدوزخ داخل می گردد جایش در بهشت- در صورتیکه نیکوکاری می کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد».

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾

روزی که انسان آنچه را که عمل کرده بود به یاد می آورد.(۳۵)

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ مَا سَعَىٰ

يَتَذَكَّرُ: فعل مضارع-ٱلْإِنسَٰنُ: فاعل

روزیکه انسان آنچه که عمل کرده است بیاد آورد یعنی همه اعمال او نوشته شده بدستش دهند تا بخواند.

وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿٣٦﴾

و جهنم برای هر که در نگرد آشکار شود.(۳۶)

وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ

بُرِّزَتِ : فعل ماضی مجهول- ٱلْجَحِيمُ : نایب فاعل

و جهنم برای هر که بنگرد آشکار گردد. یعنی پرده و حجاب جهنم برداشته شود و خلق به سوی آن می‌نگرند. در **حدیث شریف** آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

« هنگامیکه انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ».

فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾

و اما کسیکه از حد در گذشته باشد.(۳۷)

فَأَمَّا مَن طَغَىٰ

مَن: مبتدا- خبر محذوف- طَغَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)

پس هر که از حد در گذشته باشد و به خدا و رسولش نگرویده و در کفر و سرکشی باقی مانده باشد.

وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾

و زندگانی دنیوی را بر گزیده باشد.(۳۸)

وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا

ءَاثَرَ: فعل ماضی- فاعل(هو) ٱلْحَيَوٰةَ: مفعول به

و خوشیها و لذتهای این جهانی را بر آخرت برگزیده باشد و با پیروی از شهوات و خوشگذرانیها از کار آخرت باز مانده باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح داده باشد چنانچه در **حدیث شریف** آمده که: دوزخ به خوش گذرانیها و جنت به سختی‌ها پیچیده است. پس جایگاه چنین کسان دوزخ است.

فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾

پس براستی دوزخ همان جایگاه اوست.(۳۹)

فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ

ٱلْجَحِيمَ: اسم انَّ- هِيَ: ضمیر فصل-ٱلْمَأْوَىٰ: خبر انَّ

پس هر آینه دوزخ جای آرام و قرارگاه اوست که بزودی آنچه که به او وعده داده شده است در آن جای خواهد گرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست که بتواند به آن پناه ببرد نه پناهگاهی و نه گریزگاهی دارد.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾

اما هر که از ایستادن به حضور پروردگار خویش ترسیده باشد و نفس را از شهوت باز داشته باشد.(۴۰)

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ

مَنْ: مبتدا- خبر محذوف- خَافَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- مَقَامَ: مفعول به

اما آنکسی که از ایستادن در حضور پروردگارش ترسیده باشد پس نفس را از هوا و هوس و شهوات باز داشته باشد یعنی از تمنای حرام و آرزوهای ناشایست نفس خود را حفظ نماید. و در فصول آورده که این آیت در شأن کسی است که قصد مصیبتی کند و بران قادر باشد خلاف نفس نموده و از خدا بترسد و از عمل آن دست باز دارد.

گر نفسی نفس بفرمان تست　　شبهه میاور که بهشت آن تست
نفس کشد هر نفسی سوی پست　　هر که خلافش نفسی زد برست

فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾

پس هر آینه بهشت جایگاه اوست.(۴۱)

فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ

ٱلْجَنَّةَ: اسم ان-هِيَ: ضمیر فصل- ٱلْمَأْوَىٰ: خبر انَّ

پس آنانکه نفس خود را بخاطر ترس از حضور در پیشگاه خدای تعالی محفوظ می‌دارند جایگاهشان بهشت خواهد بود. چونکه آنان از گناهان بخاطر ترس از خداوند یکتا اجتناب کرده پس به جهت پرهیزکاریشان جایگاهشان بهشت خواهد بود چنانچه در **حدیث شریف** آمده: از عبدالله رضی الله عنه

روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « بهشت از بند کفش شما بشما نزدیک تر است، و دوزخ هم همینطور است».

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ﴿٤٢﴾

ترا از قیامت می پرسند چه وقت آن تحقق پیدا می کند.(۴۲)

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا

يَسْـَٔلُونَكَ : فعل مضارع- (و) فاعل- ک: مفعول به- أَيَّانَ: مفعول فيه

ترا ای محمد ﷺ مشرکان اهل مکه از روی استهزاء از روز رستاخیز می پرسند و می‌گویند چه وقت آن قیامت بر پا می شود. در **حدیث شریف** آمده است که: از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان آمده و از پیغمبر خداﷺ می پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ پیغمبر خدا ﷺ بطرف خردترین‌شان نگاه کرده و می فرمودند:« اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت بر سر شما برپا می گردد».

فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ ﴿٤٣﴾

تو از علم آن چه می دانی؟(۴۳)

فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ

فِيمَ : جارومجرور خبر مقدم- أَنتَ : مبتدا موخر

تو از وقت آن چه دانی؟ یعنی علم قیامت فقط نزد خدای تعالی است و علم تو نسبت به آن قاصر و نادان است. عایشه رضی الله عنها فرمود که حضرت رسول اکرم ﷺ وقت قیامت از خدای بپرسید حق سبحانه تعالی فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ﴿٤٤﴾

مرجع آن پروردگارتست.(۴۴)

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ

إِلَىٰ رَبِّكَ : جارومجرور خبر مقدم- مُنتَهَىٰهَآ: مبتدا موخر- ها: مضاف اليه

منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر ندهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت پروردگارتست.

إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا ﴿٤٥﴾

جز این نیست که تو بیم دهنده کسی هستی که از آن می ترسد.(۴۵)

إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا

أَنتَ: مبتدا- مُنذِرُ: خبر

وظیفه تو ای پیغمبر جز این نیست که بیم کننده باشی هر که از قیامت بترسد و با بیان شواهد و نشانه‌های قیامت کسانی را که اندیشناک اند و دچار طغیان نشده‌اند هولناکی و نشانه های قیامت را بیان کن و آنان را بترسان.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾

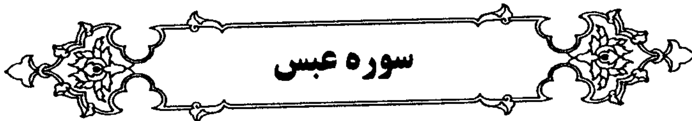
چون رستاخیز را ببینند گوئی که آنها جز شبانگاهی یا بامداد آنرا بسر نبرده اند.(۴۶)

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا

هم: اسم کان- يَوْمَ: مفعول فيه-يَلْبَثُوٓاْ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان- عَشِيَّةً: مفعول فيه

روزی که هولناکی و ترسناکی آن قیامت را مشاهده می کنند مدت درنگشان در دنیا بسیار اندک می‌نماید گویی جز شبانگاه و بامداد آنرا بسر نبرده‌اند. آن هولناکی روز رستاخیز مدت درنگ ایشان را در قبرها به حداقل می رساند. در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « مردمان در روز قیامت چنان عرق می کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تاگوشهایشان می رسد».



سوره عبس

سوره « **عبس**» **مکی** است و دارای چهل و دو آیه است در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. .

این سوره بجهت افتتاح آن با ذکر « عبوست» یعنی ترشرویی، « عبس» نامیده شده است. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: روی **ابو امامه عن ابی** قال: قال رسول الله ﷺ ...« ابوامامه از ابی روایت کرد که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: « کسی که سوره عبس را بخواند روز قیامت در حالی که وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١﴾

روی ترش کرده و اعراض نمود(پشت کرد).(۱)

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ

عَبَسَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- وَتَوَلَّىٰ : فعل ماضی- فاعل(هو)

حضرت محمد ﷺ روی خود را ترش کرده و اعراض نمود.

آورده‌اند که **عبدالله ابن ام مکتوم** رضی الله عنه به مجلس پیغمبر ﷺ آمد و آن حضرت یکی از بزرگان قریش را به اسلام دعوت می‌کرد. ابن ام مکتوم به جهت کوری چشم ندانست که در حضور پیغمبر ﷺ کسی نشسته است و با وی سخن می‌گوید. سخن ایشان را قطع کرد حضرت رسول ﷺ از قطع سخن ملول و دلتنگ شد و روی خود را ترش کرده برگرداند و حضرت جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ روی خود را ترش کرده بگردانید.

أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ﴿٢﴾

از اینکه آن مرد نابینا پیش او آمد (روی ترش کرد و بگردانید).(۲)

أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ

جَاءَهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- الْأَعْمَىٰ : فاعل

مرد نابینایی (عبدالله ابن ام مکتوم رضی الله عنه) پیش حضرت رسول ﷺ آمد و با سخن گفتن خود سخنان ایشان را قطع کرد حضرت رسول ﷺ روی ترش کرد و بگردانید خدای سبحانه و تعالی پیامبرش را در برابر

این ترشرویی سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مومن فقیر و کور از توانگر کافر بخاطر داشتن ایمانش بهتر و با فضیلت‌تر است. امام زاهد فرموده که سید عالمﷺ از عقب او رفت و او را باز گردانیده و ردای مبارک خود بگسترانید و بر آن نشانید.

وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ﴿٣﴾

و تو چه دانی شاید او به پاکی گراید.(۳)

وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ

مَا: مبتدا- يُدۡرِيكَ: فعل مضارع-ک: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

و تو چه دانی که شاید عبدالله بن ام مکتوم از گناهان پاک شود و از قرآن پند گیرد و عمل خیری انجام دهد و نماز بخواند تا رستگار شود.

أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ﴿٤﴾

یا پند می شنید و آن پند او را سود می بخشید.(۴)

أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ

يَذَّكَّرُ: فعل مضارع- فاعل (هو) فَتَنفَعَهُ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- ٱلذِّكۡرَىٰٓ: فاعل

و یا نصایح تو را می شنید و از آن پند می گرفت. البته از رسول اکرم به جهت انگیزه و شاید سخن دیگران را نباید قطع کرد این حرکت سرزده است که آن ارتکاب گناه نیست و با اصل عصمت انبیاء علیهم‌السلام هم سرو کار ندارد. چونکه ابن ام مکتوم نمی دانست که حضرت رسول ﷺ به سخن با دیگران مشغول است و از طرفی رسول خدا ﷺ در فکر نصیحت دادن و تعلیم دادن اسلام بود و او در این کار حریص بود.

أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ﴿٥﴾

اما کسیکه توانگر و بی نیاز است.(۵)

أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ

مَنِ: مبتدا -ٱسۡتَغۡنَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)

اما کسی که نسبت به ایمان و از ثواب خدای تعالی بی نیازی از خود نشان می دهد. یا بی نیازی از مال و ثروت و توانگری مادی است.

فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾

پس تو به سوی او اقبال می کنی.(۶)

فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ

انت: مبتدا- تَصَدَّىٰ: فعل مضارع- فاعل (انت)، جمله خبر- جمله فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ خبر مَنِ

پس تو ای پیغمبر به او اقبال می‌کنی و روی می‌آوری به جهت ایمان آوردن او و اما آنکسی که خود را بی نیاز پنداشته یا بی نیازی بخود بسته، تو متصدی تذکر و اصلاح او می شوی؟!

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾

اگر پاکی هم پیشه نکند گناهی بر تو نیست.(۷)

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ

مَا: مبتدا- عَلَيْكَ: جارومجرور خبر

اگر پاکی پیشه نکند و از گناه پاک نشود زیانی و گناهی بر تو نیست زیرا که تو مامور تبلیغ دین اسلام هستی و بس.

وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾

و اما آنکه شتابان نزد تو آمده.(۸)

وَأَمَّا مَن جَاءَكَ يَسْعَىٰ

مَن: مبتدا که خبر آن در آیه ۱۰ آمده- جَاءَكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- فاعل (هو)

و اما آنکس که شتابان پیش تو آمد بر توست که او را به راه خیر و صلاح و سعادت هدایت کنی و با موعظه‌های الهی نصیحتش کنی تا به راه راست و درست در آید.

وَهُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾

و در حالیکه او می ترسد.(۹)

وَهُوَ يَخْشَىٰ

هُوَ: مبتدا- يَخْشَىٰ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و اما آنکه بسوی تو در طلب تعلیم می شتابد یعنی ابن ام مکتوم و در حالیکه او از خدای تعالی می‌ترسد و ایستادن در حضور وی در روز رستاخیز (می ترسد)

فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾

پس تو از وی غفلت میکنی.(۱۰)

فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ

فَأَنتَ: مبتدا- تَلَهَّىٰ: فعل مضارع- فاعل (انت)، جمله خبر- جمله فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ خبر مَن

پس تو از او غافل می شوی و از او روی برگردانیده به دیگری می پردازی پس چون جبرئیل این آیت آورد. چهره مبارک حضرت رسول ﷺ متغیر شد و لحظه ای بی‌آب و تاب شد چونکه خدای سبحانه و تعالی با این آیت حضرت رسول را هشدار داد که میان شریف و وضیع و فقیر و غنی، آقا و برده و زن و مرد، کور و بینا، کر و شنوا، لال و گویا فرقی ننهد بلکه ارزش و مقام انسان به تقوای اوست.

كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ﴿١١﴾
نخیر چنین نیست براستی که این قرآن پند است.(۱۱)
كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ
ها: اسم انَّ- تَذۡكِرَةٞ: خبر انَّ
نخیر چنین نیست براستی که این قرآن تذکاری است که هیچوقت از موعظه و نصیحت باز نایستد بلکه مفهوم آیاتی که در حق ابن ام مکتوم آمده است در جای خود پندی است که تو و امت تو بدان عمل کنی.

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿١٢﴾
تا هر که بخواهد از آن پند گیرد.(۱۲)
فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ
فَمَن: مبتدا- شَآءَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر
تا اینکه هر که خواهد از آن پند گیرد. یعنی هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره تمایل داشته باشد و از آنها پند گیرد و به موجب آن عمل نماید بهمراه ملائکه کرام و نیکوکاران است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:
از عائشه رضی الله عنها از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسیکه قرآن را حفظ کرده و تلاوت می نماید بهمراه ملائکه کرام و نیکوکاران است، و کسیکه قرآن را تلاوت نموده و این تلاوت برایش مشقت آور باشد، برای او دو مزد است».

فِي صُحُفٖ مُّكَرَّمَةٖ ﴿١٣﴾
هر آینه قرآن در میان صحیفه‌های گرامی است.(۱۳)
فِي صُحُفٖ مُّكَرَّمَةٖ
هر آینه قرآن در صحیفه های ارجمند قرار دارد و آن متضمن پند و حکمت است که بعد ها بصورت کتاب در آمده است.

مَّرۡفُوعَةٖ مُّطَهَّرَةِۭ ﴿١٤﴾
بالا مقام و بلند قدر پاک کرده شده.(۱۴)
مَّرۡفُوعَةٖ مُّطَهَّرَةِۭ
مَّرۡفُوعَةٖ: نعت
همان قرآن در نزد خدای عزوجل با قدر و بلند مقام و پاک و منزه و دور از تحریف است. و از همه عیبها پاک کرده شده.

بِأَيۡدِي سَفَرَةٖ ﴿١٥﴾

بدست نویسندگان.(۱۵)

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ

در دست نویسندگان یعنی فرشتگانی که از لوح محفوظ نسخه کنند و یا نویسندگان و مبلغان آیات قرآن است که از همان شروع نزول آیات قرآن با اشتیاق و بی درنگ از زبان پیغمبر دریافت می داشتند و در سینه‌ها حفظ و ضبط می کردند و یا بر روی سنگها و استخوانها و پوست حیوانات می نگاشتند و به دیگران می‌آموختند.

كِرَامٍ بَرَرَةٍ ﴿١٦﴾

بزرگوار نیکو کردار.(۱۶)

كِرَامٍ بَرَرَةٍ

نویسندگانی که بزرگوار و نیکو کردار نیک منش هستند و از جهت بزرگواری به خداوند نزدیکترند.

قُتِلَ ٱلْإِنسَٰنُ مَآ أَكْفَرَهُۥ ﴿١٧﴾

کشته باد انسان چه ناسپاس است.(۱۷)

قُتِلَ ٱلْإِنسَٰنُ مَآ أَكْفَرَهُۥ

قُتِلَ: فعل ماضی مجهول- ٱلْإِنسَٰنُ: نایب فاعل- ما: مبتدا- أَكْفَرَهُۥ: فعل ماضی- ه: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

کافر انسان لعنت کرده شده باد چه خدانشناس و ناسپاس است. این در معنای نفرین است. مفسران در بیان **سبب نزول** گفته اند: این آیه درباره عتبه بن ابی لهب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ ﴿١٨﴾

او را از چه چیز آفریده است.(۱۸)

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ

آن انسان را از چه چیز بیافرید یعنی از مقدار آبی پست بنام منی آفرید.

مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ﴿١٩﴾

از نطفه ای او را خلق کرد پس اندازه معین کردش.(۱۹)

مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ

خَلَقَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل (هو)

از نطفه ای او را بیافرید سپس اندازه اعضاء و شکل و هیئت او در شکم مادر معین کرد.

دهد نطفه را صورتی چون پری — که کردست بر اب صورتگری

ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ﴿٢٠﴾

سپس راه را بر او آسان گردانید.(۲۰)

ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ

فعل و فاعل محذوف- ٱلسَّبِيلَ: مفعول به- يَسَّرَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل (هو)

سپس راه بیرون آمدن را بر او آسان گردانید تا متولد شد و نشو و نما یافت و بزرگ گردید پس در آینده با زندگانی پر خطر روبرو شود و باید تحمل رنج ها و سختی ها کند که در تقدیر، انسان بر پایه رنج و زحمت آفریده شده است چنانکه در **کلیله و دمنه** آمده است.

روزی چند در رنج و عبادت و بند شریعت صبر باید کرد عاقل از آن چگونه ابا نماید و آن را کار دشوار و خطر بزرگ شمرد؟

و باید شناخت که اطراف عالم پر بلا و عذاب است، و آدمی از آن روز که در رحم مصور گردد تا آخر عمر یک لحظه از آفت نرهد. و چون بزمین آمد اگر دست نرم و نعیم بدو رسد، یا نسیم خوش خنک برو گذرد. درد آن برابر پوست باز کردن باشد در حق بزرگان و آنگه به انواع آفت مبتلا گردد: در حال گرسنگی و تشنگی طعام و شراب نتواند خواست، و اگر بدردی درماند بیان آن ممکن نشود. و کشاکش و نهادن و برداشتن گهواره و خرقها را خود نهایت نیست. و چون ایام رضاع به آخر رسید در مشقت تادب و تعلم و محنت دارد و پرهیز و مضرت درد و بیماری افتد.

و پس از بلوغ غم مال و فرزند و اندوه آز و شره و خطیر کسب و طلب در میان آید و با این همه چهار دشمن متضاد از طبایع با وی همراه بل هم خواب، آفات عارضی چون مار و کژدم و سباع و گرما و سرما و باد و باران و برف و هدم و فتک و زهر و سیل و صواعق در کمین و عذاب پیری و ضعف آن- اگر بدان منزلت بتواند رسید- با همه راجع قصد خصمان و بدسگالی دشمنان بر اثر، و آنگاه فکرت آن ساعت که میعاد اجل فراز آید و دوستان و اهل و فرزندان را بدرود باید کرد و شربتهای تلخ که آن روز تجرع افتد واجب کند که محبت دنیا را بر دلها سرد گرداند، و هیچ خردمند تضییع عمر در طلب آن جایز نشمرد. چه بزرگ جنونی و عظیم غبنی باشد باقی را به فانی و دائمی را بزایلی فروختن، و جان پاک را فدای تن ناپاک داشتن.

ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ ﴿٢١﴾

سپس او را بمیراند و به گور برد.(۲۱)

ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ

أَمَاتَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل (هو)

سپس او را در وقت اجل مقرر بمیراند و سپس او را به قبر برند تا همچون مردار بر سر راهها نباشند و پرندگان لاشه او را نخورند در **مثنوی مولانا** آمده است که:

کندن گوری که کمتر پیشه بود　　کی زمکر و حیله و اندیشه بود
جمله حرفتها یقین از وحی بود　　اول اولیک عقل آنرا فزود

ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ﴿۲۲﴾
سپس هر وقت که بخواهد او را برانگیزد.(۲۲)

ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ

شَآءَ: فعل ماضی- مفعول به- فاعل (هو)

آنگاه هر وقت که خداوند بخواهد او را بر می انگیزد و دوباره زنده می گرداند و برای پاسخ اعمالشان آماده می‌کند.

به امرش وجود از عدم نقش بست　　که داند جز او کردن از نیست هست؟
دگر ره به کتم عدم در برد　　و زآنجا به صحرای محشر برد

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ ﴿۲۳﴾
اصلا آنچه را که خدایش فرمان داده انجام نداده است.(۲۳)

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ

يَقْضِ: فعل مضارع- فاعل (هو)- مَآ: مفعول به- أَمَرَهُۥ: فعل ماضی- ه: مفعول به- فاعل (هو)

کافر آنچه را که خدا برایش فرمان داده اصلا بجای نیاورد و به عهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را فرمانبرداری نکرد. این جمله هشدار و وعیدی است که انسان باید سر عقل بیاید و از راه نادرستی که دارد به سوی راه نور و هدایت رود.

فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿۲۴﴾
پس انسان به سوی طعام خود بنگرد.(۲۴)

فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ

فَلْيَنظُرِ: فعل مضارع -**ٱلْإِنسَـٰنُ**: فاعل

پس انسان به غذایی که می خورد بیندیشد که چگونه خداوند این خوراک را سبب زنده ماندن او گردانیده است.

از در بخشندگی و بنده نوازی　　مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می‌خورند منعم و درویش　　روزی خود می برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند　　در بن چاهی به زیر صخره صما

أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿۲۵﴾
براستی ما آب را به ریختنی (عبرت انگیز) بریختیم.(۲۵)

أَنَا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا

(نا) اسم انَّ- صَبَبْنَا: فعل ماضی-نا (فاعل)، خبر انَّ- ٱلْمَآءَ: مفعول به- صَبًّا: مفعول مطلق

ما از ابر آب را به ریختنی عبرت انگیز و عجیب ریختیم تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد و درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق بپوشاند و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهد و انواع کشت راکه خوراک انسانهاست از جمله گندم- جو- برنج و حبوبات برویاند تا غذای انسانها و چهارپایان تامین گردد.

ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾

آنگاه زمین را با شکافتنی شکافتیم.(۲۶)

ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا

شَقَقْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- ٱلْأَرْضَ: مفعول به-شَقًّا: مفعول مطلق

آنگاه زمین را بوسیله آب باران رستنی ها برویاندیم چونکه زمین با بارش باران استعداد رویش بدست آورده و با پذیرش هوا و رسیدن نور گیاهان رویانده است.

فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾

و در آن دانه ای برویاندیم.(۲۷)

فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا

فَأَنۢبَتْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- حَبًّا: مفعول به

پس آن دانه ها راکه غذای انسانها و چهار پایان است رویاندیم تا رشد نموده و تبدیل به خوشه گشته محصول خود را بدهد و از این طریق غذای انسانها و چهارپایان تامین گردد.

وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾

و نیز انگور و سبزیجات را (برویاندیم).(۲۸)

وَعِنَبًا وَقَضْبًا

وَعِنَبًا: معطوف-وَقَضْبًا: معطوف، به معنی گیاهان خوردنی همچون سبزیجات

ودرخت انگور و گیاهان خوردنی را (سبزیجات) رویاندیم-که چهارپایان با آن تغذیه می شوند مانند یونجه و ...

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾

و نیز درخت زیتون و خرما را (رویاندیم).(۲۹)

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا

وَزَيۡتُونٗا: معطوف- وَنَخۡلٗا: معطوف

و نیز درخت زیتون و درخت خرما را رویاندیم که مواد غذایی میوه آن معروف است و میوه آن از برای انسانها غذای مقوی است. **شیخ سعدی** گفت: عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

وَحَدَآئِقَ غُلۡبٗا ﴿٣٠﴾

و باغهای انبوه (باغهایی که درختان بسیار دارد).(۳۰)

وَحَدَآئِقَ غُلۡبٗا

وَحَدَآئِقَ: معطوف- غُلۡبٗا: نعت، به معنی باغی که درختان تنومند داشته باشد

و باغهای انبوه و فراوانی که دارای درختان زیاد هستند (برویاندیم) تا از میوه های آن بهره ببرند.

روضه ماء نهر ها سلسال — دوحه سجع طیرها موزون
آن پر از لالههای رنگارنگ — وین پر از میوه های گوناگون
باد در سایه درختانش — گسترانیده فرش بوقلمون

وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا ﴿٣١﴾

و نیز میوه و علف (را برویانیدیم).(۳۱)

وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا

وَفَٰكِهَةٗ: معطوف- وَأَبّٗا: معطوف، به معنی چراگاه.

و میوه ها و علفها (چراگاهها) را برویانیدیم تا مردم از میوه های آن بهره مند شوند و نیز علفهای هرز را برای غذای چهارپایان برویانیدیم تا حیوانات از آن بخورند.

مَّتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِأَنۡعَٰمِكُمۡ ﴿٣٢﴾

که مایه بهره مندی شما و چهارپایان شماست.(۳۲)

مَّتَٰعٗا لَّكُمۡ وَلِأَنۡعَٰمِكُمۡ

مَّتَٰعٗا: مفعول لاجله

این چیز را خداوند برای بهره مندی انسانها و برای تمتع حیوانات آفریده و رویانده است آنچه که بهرهمندی انسان است میوههاست و آنچه بهرهمندی حیوان است علفهاست **صنعت لفّ و نشر** مرتّب است[1] که همه اینها بر وحدانیت خدای یگانه دلالت می کند. و نشانه و نمونه قدرت او برای دوباره

[1] - لفّ و نشر: آنست که نخست چند واژه یا مطلب را در یک پاره از کلام با هم بیاورند (لفّ) و سپس در پاره یا پارههای دیگر کلام توضیح دهند. (نشر): چنانچه در این آیه بهرهمندی انسان و حیوان را آورده (لفّ) و باز کردن بهرهمندی انسان که همان میوههاست و بهرهمندی حیوان همان علفهاست (نشر) گویند.

گر دهدت روزگار، دست و زبان زینهار — هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن

آفرینی در قیامت است و نیز در مقابل اینهمه نعمتهای بی کران لایزال باید سپاسگزار و شکرگزار بود و حال اینکه عده کمی از بندگان خداوند شکر گزارند.

«اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور»[۱]

« ای خاندان داود سپاسگزاری کنید و کمی از بندگان من سپاسگزارند».

**ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند		تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری**
**همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار		شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری**

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ (۳۳)

پس آن هنگام فریاد عظیم بیاید.(۳۳)

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ

جَآءَتِ : فعل ماضی-ٱلصَّآخَّةُ : فاعل، به معنی صدای گوش خراش و کر کننده

پس آن هنگام که آواز گوش خراش و کر کننده فرا رسد و آن صیحه ای است که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه دوم است. یعنی رستاخیز بر بعث بیاید. در احادیث آمده است که بین دو صور. چهل سال یا چهل ماه گفته اند.

و از ابوهریره روایت است که گفت نفخه دوم آن موقع است که همه اجزای بدن انسان فرسوده گردیده و از بین می رود مگر پائین ترین مهره کمر.

يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴)

روزی که مرد از برادر خود بگریزد.(۳۴)

يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ

يَفِرُّ : فعل مضارع-ٱلْمَرْءُ: فاعل

روزیکه مرد با توجه به انس و الفتی که با برادر خود دارد به جهت هولناکی آن روز از او بگریزد.

مولانا گفت:

**گفت این دم با قیامت شد شبیه		تا برادر شد یفر من اخیه**

وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ (۳۵)

و از مادرش و پدرش (بگریزد).(۳۵)

وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ

وَأُمِّهِۦ: معطوف-وَأَبِيهِ : معطوف

[۱] - سورهٔ سبا، آیه ۱۴

و روزیکه مرد با توجه به حقوقی که به گردن پدر و مادرش دارد به سبب ترسناکی و هراسناکی آن روز از آنان بگریزد.

وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾

و از زن خود و فرزندان خود (بگریزد).(۳۶)

وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ

و روزیکه مرد از زن خود و از فرزندان خود با توجه به همبستری با همسر خود و رازگوئیشان با آنها و نیز از فرزندان خود که جگر گوشه و نور چشمان او هستند به جهت هولناکی آن روز از آنان بگریزد هر که برای نجات خود می کوشد و برای رهایی خود راه فرار و یا پناهگاهی جستجو می کند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد». عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زنها بطرف یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمودند: « کار از این مشکل تر است که بفکر نظر کردن بیکدیگر بیفتند».

لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ﴿٣٧﴾

در آن روز هر کس از آنها کاری دارد که (فقط) بدان پردازد.(۳۷)

لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ

لِكُلِّ : جارومجرور خبر مقدم-شَأۡنٞ: مبتدا موخر- يُغۡنِيهِ: فعل مضارع به معنی او را بسنده است.

در روز رستاخیز برای هر کس از آنها کاری است که او را از مشغول شدن و یا پرداختن به دیگران مشغول می دارد.

وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ مُّسۡفِرَةٞ ﴿٣٨﴾

بعضی چهره ها آن روز روشن است.(۳۸)

وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ مُّسۡفِرَةٞ

وُجُوهٞ: مبتدا- خبر در آیه بعدی آمده

بعضی از چهره ها در آن روز از نور ایمان تابان و درخشان باشد به جهت نجات از آتش دوزخ و وصول به روضه ی بهشت.

ضَاحِكَةٞ مُّسۡتَبۡشِرَةٞ ﴿٣٩﴾

و خندان و شادمان اند.(۳۹)

ضَاحِكَةٞ مُّسۡتَبۡشِرَةٞ

ضَاحِكَةٞ : خبر از برای وجوه-مُّسۡتَبۡشِرَةٞ : نعت

و رویهای ایشان در آن روز خندان و شادمان باشند. و آنها چهره های مومنانی است که اولین گروه به جنت داخل می شوند. **در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:**

از ابوهریره ﷺروایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند، رویشان مانند شب چهارده می درخشد.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾

و چهره های بعضی در آن روز کدر است.(۴۰)

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ

وَوُجُوهٌ: مبتدا- غَبَرَةٌ: خبر

و چهره بعضی از انسانها یعنی چهره کافران و مشرکان در آن روز از کفرو عناد و خیرگی پر از غبار و تیرگی باشد که خداوند برای ایشان آتش دوزخ و عذاب بسیار سختی را آماده کرده است.

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾

تاریکی و تیرگی بر آنها غالب آید.(۴۱)

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ

تَرْهَقُهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به- قَتَرَةٌ: فاعل

و تیرگی بر چهره های این کافران غالب آمده و رویهایشان را تیره و تار ساخته و ذلت و خواری خاکساری چهره های ایشان را فرا گرفته است.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

آنها کافران بدکارند.(۴۲)

أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ

أُولَئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- الْكَفَرَةُ: خبر- الْفَجَرَةُ: خبر ثانی

و ایشان گروهی کافران و ناگرویدگان و دروغگویان و بدکاران‌اند در عین المعانی. اولئک هم الکفره. را در حق الله تعالی و « الفجره» را در حقوق بندگان می داند. آنچه در این آیات ذکر آن رفت دو گروه از انسانها که یکی از مومنان بودند آنان اولین گروهی که با چهره‌های درخشان و تابان به جنت داخل شوند و گروه دوم کافران و مشرکان بودند که با چهره های کدر و تیره و غبار آلود وارد جهنم گردند و در آن جاودان مانند.

اما گروه سومی است که شاید نیاز به تقسیم بندی نباشد. اگر گروه سومی را در نظر بگیریم چنانکه **امام فخر رازی** گفته است. مومنان گنهکار و فاسق اند که مردمی از دوزخیان‌اند بعد از سوختن در آتش از دوزخ خارج شده به بهشت داخل می گردند.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «مردمی از دوزخیان بعد از اینکه آثار سوختگی در آنها نمودار است از دوزخ خارج گردیده و به بهشت داخل می شوند، و بهشتیان آنها را بنام جهنمی ها یاد می کنند».

سوره التکویر

سوره «تکویر» **مکی** است و دارای بیست و نه آیه است این سوره به جهت افتتاح با فرموده حق سبحانه و تعالی (اذا الشمس کورت) تکویر نامیده شده است. در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم داشت.

در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند:

روی عن «عبدالله بن عمر» قال. قال رسول الله ﷺ

من احب ان ینظر فی یوم القیامه فلیقرأ «الشمس کورت» از «عبدالله بن عمر» روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«هر کس دوست دارد که به روز قیامت بنگرد چنانکه گویی آنرا به چشم سر می بیند پس باید سوره «الشمس کورت» را بخواند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾

آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود.(۱)

إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ

إِذَا : مفعول فیه- فعل محذوف- ٱلشَّمْسُ : فاعل-كُوِّرَتْ : فعل ماضی مجهول- به معنی در هم پیچید- (هی) نایب فاعل

آن هنگام که آفتاب در هم پیچیده شود یعنی نور او از آفاق زائل گردد و بی نور گردد و در روز قیامت نور آفتاب و مهتاب گرفته شود و با هم جمع شود و در دریا افکنده گردد.

مولانا گفت:

**منکری این را که شمس کوِّرَت		شمس پیش تست عالی مرتبت**

در حدیث شریف آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«آفتاب و مهتاب در روز قیامت با هم جمع می شوند».

وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ ﴿٢﴾

و زمانیکه ستارگان تیره شوند.(۲)

وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ

فعل محذوف- ٱلنُّجُومُ : فاعل

و آن هنگام که ستارگان تیره شوند و نور آنها از بین بروند. یعنی عمر انسانها پایان پذیرد.

وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ ﴿٣﴾

و آنگاه که کوه ها به جنبش درآیند.(۳)

وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ

فعل محذوف-ٱلۡجِبَالُ : فاعل- سُيِّرَتۡ : فعل ماضی مجهول- (هی) نایب فاعل

و آن گاه که کوه‌ها به جنبش در آیند و از جایگاه خود جدا شده و در هوا غبار گردند.

وَإِذَا ٱلۡعِشَارُ عُطِّلَتۡ ﴿٤﴾

و آنگاه که ماده شتران باردار بی ساربان مانند.(۴)

وَإِذَا ٱلۡعِشَارُ عُطِّلَتۡ

فعل محذوف-ٱلۡعِشَارُ : فاعل

و آن وقت که ماده شتران باردار بی ساربان رها کرده شوند چونکه عزیزترین و گرامی‌ترین چیز در نزد عرب ها همان شتران بودند.

وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ ﴿٥﴾

و چون جانوران وحشی گرد آورده شوند.(۵)

وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ

فعل محذوف- ٱلۡوُحُوشُ : فاعل-حُشِرَتۡ: فعل ماضی- (هی) نایب فاعل

و آن گاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و به یکدیگر مختلط شوند و حیوانات درنده و رمنده خوی درندگی و رمندگی خود را از ترس فراموش می کنند و برای کاستن از وحشت در کنار یکدیگر به صورت مختلط جمع می شوند.

وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ ﴿٦﴾

و آنگاه که دریاها مثل آتش افروخته گردند.(۶)

وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ

فعل محذوف- ٱلۡبِحَارُ: فاعل

و آن هنگام که دریاها آمیخته و افروخته گردند تلخ با شیرین در هم در یک دریا جمع شوند یا همه را گرم کنند و خشک سازند. البته بعید نیست که مراد از انفجار و برافروخته شدن دریا. همان مواد مذاب آتشفشانی درون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد. ابن کعب می گوید:

« در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می برند، به ناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت اند، بناگاه کوه ها از جا بر کنده شده و بر روی زمین می افتند پس از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می آید در این هنگام جنیان وحشت زده به سوی انسیان روی می آورند و انسیان به سوی جنیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه در هم می آمیزند.

وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتۡ ﴿٧﴾

و آنگاه که نفس ها با هم جفت شوند.(۷)

وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتۡ

فعل محذوف-ٱلنُّفُوسُ: فاعل

و آنگاه که جانها با هم جفت شوند یعنی جانهای کسانیکه مومن هستند و هدایت یافته‌اند با حورعین جفت گردانیده شوند و جانهای کافران با شیاطین قرین و مونس یکدیگر شوند. یا روح ها با جسد ها با هم جمع شوند. و عمر بن الخطاب گفت: تبهکار با تبهکار و نیکوکار با نیکوکار با هم رفیق و مونس یکدیگر شوند. و قطبی گفت: مومن با حورعین و کافر با دیوان یار و همدم شوند چنانکه در سوره الصافات/۲۳ آمده که: « احشروا الذین ظلموا و ازواجهم» در **حدیث شریف** آمده است که:

از عبدالله بن قیس رضی الله عنها روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: در جنت خیمه ای است از مروارید میان خالی که عرض آن شصت میل است، در هر گوشه آن مردمی است که مردمان گوشه دیگر را نمی بینند، مومنین بتماشای کسانیکه در این خیمه قرار دارند می آیند . . . ».

وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ﴿٨﴾

و آنگاه که از دخترک زنده به گور پرسیده شود.(۸)

وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ

فعل محذوف- ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ : فاعل

آنگاه که از دختران زنده به گور کرده شده پرسیده شوند یعنی از کار وی که قتل کرده‌اند سئوال کنند چونکه اولین چیزیکه در روز قیامت از حقوق بندگان پرسیده می‌شود مسئله قتل است. چنانچه در **حدیث شریف** آمده است که:

از عبدالله رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

« اولین چیزیکه (در روز قیامت) بین مردم فیصله می گردد، مسئله قتل است».

بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ﴿٩﴾

که بکدامین گناه کشته شده است (آن دختر).(۹)

بِأَيِّ ذَنۢبٍ قُتِلَتۡ

قُتِلَتۡ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل(هی)

که بکدامین گناه کشته شده است. برخی از اعراب در جاهلیت عادتشان این بود که دختران خود را به جهت عار یا از جهت تنگدستی و درویشی بعد از تولدشان زنده بگور می کردند. پس خداوند سبحانه و تعالی پدران و قاتلان ایشان را از روی توبیخ و تهدید و وعید که بدون هیچ گناهی کشته شده است به محاکمه می کشاند و خطاب به آن دختران زنده بگور می گوید به کدامین گناه کشته شده اید؟ در حدیث شریف آمده است که دختران زنده بگور شده در بهشت هستند. پس از این آیه می توان نتیجه گرفت مومنی که فرزندان خود را در سن کودکی از دست داده باشد آن کودکان قطعاً محاسبه نخواهند شد در **حدیث شریف** آمده است که:

از **براء** ﷺروایت است که گفت: چون ابراهیم فرزند پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « برایش در جنت شیر دهنده‌ای است». اما آنچه که در مورد اولاد مشرکین چنانچه در **حدیث شریف** آمده:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ درباره (سرنوشت) اولاد مشرکین پرسان شد، فرمودند: هنگامیکه خداوند آنها را خلق کرد. به آنچه که آنها می کردند، داناتر بود.

وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ ﴿١٠﴾

و آنگاه که نامه های اعمال گشوده شوند.(۱۰)

وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ

فعل محذوف-ٱلصُّحُفُ: فاعل

و آن هنگام که نامه اعمال انسانها گشوده و برای حساب و کتاب باز کرده شوند آن نامه ای که در وقت مرگ پیچیده شده بود باز گشاده و به ایشان نشان داده شوند و به حساب آسانی محاسبه خواهند شد.

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد.

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتۡ ﴿١١﴾

و آنگاه که آسمان از جا کنده شود.(۱۱)

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتۡ

و آنگاه که آسمان بر کنده شود و در هم پیچیده گردد آنطوریکه سقف از خانه و پوست از تن گوسفند بر کنده می شود.

وَإِذَا ٱلۡجَحِيمُ سُعِّرَتۡ ﴿١٢﴾

و آن هنگام که دوزخ بر افروخته شود.(۱۲)

وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ

و آن هنگام که دوزخ به غضب خدای تعالی بر افروخته می شود و برای سوزاندن کافران و مشرکان آماده می گردد.

وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾

و آن هنگام که بهشت نزدیک آورده شود.(۱۳)

وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ

و آنگاه که بهشت به دوستان خدای و مومنان نزدیک گردانیده شود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول خداﷺ فرمودند: « هنگامیکه انسان می میرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ».

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾

هر کس داند چه حاضر کرده است.(۱۴)

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ

عَلِمَتْ: فعل ماضی-نَفْسٌ: فاعل-مَّآ: مفعول به-أَحْضَرَتْ: فعل ماضی- فاعل (هی)

در آن روز هر نفسی بیند که با هر چیزی کرامتی و عطایی است و با هر شری ملامتی و جزایی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر شدم[۱] و آن حسرت و اندوه فایده ای ندارد.

**تو امروز فرصت غنیمت شمار		که فردا ندامت نیاید بکار**
**بکوش ای توانا که فرمان بری		که در ناتوانی بسی غم خوری**

فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلْخُنَّسِ ﴿١٥﴾

پس قسم می خورم به ستاره‌های گردنده.(۱۵)

فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلْخُنَّسِ

فَلَآ : زائد برای تاکید-أُقْسِمُ : فعل مضارع- فاعل (انا)

پس به ستاره های گردان و پنهان شونده در روز و نمایان شونده در شب قسم می خورم گفته اند مراد از این ستارگان زحل- مشتری- مریخ- زهره- عطارد- خنوس است.

---

[۱] - مباشر شدن: مدیر و عامل کاری شدن

آورده اند که همه ستارگان « خنس» اند یعنی در روز پنهان و در شب نمایان‌اند.

ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ ﴿١٦﴾

(یعنی) ستارگان نهان شونده.(۱۶)

ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ

ٱلْجَوَارِ : بدل-ٱلْكُنَّسِ: نعت

که همه ستارگان نهان شونده اند یعنی در روز در مقابل شعاع آفتاب نهان می شوند و در شب نمایان.

وَٱلَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾

و شب چون تاریک شود.(۱۷)

وَٱلَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ

وَٱلَّيْلِ: معطوف- إِذَا : مفعول فیه- عَسْعَسَ: فعل ماضی- فاعل(هو)

و سوگند به شب که چون تاریک گردد و به آخر رسد و رو به سوی روشنایی و نور رود و با از بین رفتن شب ظلمت زایل گردد. این کلمه از اضداد است.

وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾

و قسم به صبح چون بدمد.(۱۸)

وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ

در اعراب کلمات مانند آیه ۱۷ است.

و سوگند به صبح آن هنگام که بدمد و طلوع کند جمله بعدی جواب قسم است. یعنی روی آوردن صبح و روشنگری.

إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾

براستی قرآن گفتار فرشته بزرگواری است.(۱۹)

إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

ـه: اسم انّ- ل: مزحلقه- لَقَوْلُ: خبر انّ

جواب قسم: یعنی همه سوگندها به قرآن که جواب قسم است بر می گردد، براستی قرآن گفتار فرشته بزرگواری است نزد خدای تعالی یعنی جبرئیل علیه السلام که پیام آور وحی است در تبیان آورده که مراد محمد ﷺ است. که مبلّغ وحی است.

ذِى قُوَّةٍ عِندَ ذِى ٱلْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾

نیرومند است نزد صاحب عرش. صاحب مقام است.(۲۰)

ذِی قُوَّةٍ عِندَ ذِی ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٍ

ذِی: نعت- قُوَّةٍ: مضاف الیه-عِندَ: مفعول فیه

حضرت جبرئیل او صاحب قدرت. آفرینش عظیم و استوار و دارای قدرت بسیار زیاد و حامل وحی از جانب خدای تعالی به انبیاء و رسولان برگزیده خدای تعالی است.

مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ ﴿۲۱﴾

(در میان فرشتگان- جبرئیل- فرمانبردار و هم امین است).(۲۱)

مُّطَاعٖ ثَمَّ أَمِينٖ

حضرت جبرئیل عليه السلام در میان فرشتگان آسمان مطاع و فرمانبردار است و هم امین و امانت دار در رساندن پیام وحی به سوی پیغمبران.

شیخ سعدی گفت:

امام رسل پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل

وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجۡنُونٖ ﴿۲۲﴾

و رفیق شما دیوانه نیست.(۲۲)

وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجۡنُونٖ

صَاحِبُكُم : اسم ما- بـ: جر زائد- بِمَجۡنُونٖ: خبر ما

این آیه عطف به جواب قسم است. « انه لقول رسول کریم» و مراد از صاحبکم، شخص رسول اکرم (ص) است. می گوید: و صاحب شما یعنی محمد ﷺ دیوانه نیست چنانچه شما گمان می برید بلکه او عاقل ترین و خردمند ترین مردم است.

وَلَقَدۡ رَءَاهُ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡمُبِينِ ﴿۲۳﴾

و فرشته را در افق آشکار دیده است.(۲۳)

وَلَقَدۡ رَءَاهُ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡمُبِينِ

رَءَاهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل (هو)

بدرستی که حضرت رسول ﷺ جبرئیل عليه السلام را بصورت اصلی او به افق روشن آفتاب با همان قیافه و شکل و صورت حقیقی وی دیده است هر آینه جبرئیل فرشته ای مقرب است و وحی الهی را به پیغمبران فرود آورده و در آن هیچ جای شکی و تردیدی نیست.

وَمَا هُوَ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ بِضَنِينٖ ﴿۲۴﴾

و یار شما (محمد) در امر غیب بخیل نیست.(۲۴)

وَمَا هُوَ عَلَى ٱلْغَيْبِ بِضَنِينٍ

هُوَ: اسم مَا- بِضَنِينٍ: جارومجرور خبر مَا

و پیغمبر آنچه بدو رسیده بخیل نیست پس در رساندن وحی غیبی بخیلی نمی‌کند و در رساندن پیام الهی و تبلیغ دین کوتاهی و قصور نمی کند بلکه کلام خدای تعالی را با همان سخاوت و بخشندگی و لطافت تعلیم می دهد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿٢٥﴾

و قرآن گفتار شیطان رانده شده (نیست).(۲۵)

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ

هُوَ: اسم مَا- بـ: جر زاید-بِقَوْلِ: خبر

و قرآن گفتار شیطان رانده شده نیست. کلبی گفت: براستی قرآن شعر و یا کهانت نیست آنطوریکه مشرکان قریش می گویند. بلکه سخن خداست که از جانب خدای تعالی جبرئیل عليه السلام بصورت وحی بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرو آورده است.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾

پس بکجا می روید؟ (۲۶)

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ

فَأَيْنَ: مفعول فیه- تَذْهَبُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

پس به کجا می روید و از سخنی که در ان راستی و درستی است چرا از او اعراض می‌کنید و روی بر می‌گردانید؟

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٧﴾

که این جز پندی بر جهانیان نیست.(۲۷)

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ

هُوَ: مبتدا- ذِكْرٌ: خبر

که این قرآن جز پندی و اندرزی برای جهانیان نیست که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حق و حقیقت می پردازد. که این قرآن بوسیله پندهایی که در آن آمده است شعور و فطرت خفته و بفراموش رفته را بیدار می کند و آنچه از یاد رفته به یاد می‌آورد که در سوره عبس آمده که «کلا انها تذکره»

لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾

برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم شود.(۲۸)

لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ

مَن: بدل-شَآءَ : فعل ماضی- فاعل (هو)

گفته اند این آیت به آیت بعدی منسوخ است. می گوید: قرآن پندی است برای کسی از شما که بخواهد در راه خدا مستقیم شود و پیروی از حق کند. در **سبب نزول** این آیه آورده‌اند که جبرئیل عليه السلام این آیت آورد ابوجهل بشنید و گفت این کار ماست و وابسته بخواهش ماست اگر بخواهیم مستقیم و راست و درست شویم و اگر نخواهیم نشویم. آیت آمد که:

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٩﴾

و نخواهند خواست، مگر خدای یکتا، پروردگار جهانیان بخواهد.(۲۹)

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ

تَشَآءُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- يَشَآءَ: فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل-رَبُّ: نعت

و شما نخواهید خواست استقامت و هدایت و راستی را مگر آنکه خدای تعالی، پروردگار جهانیان بخواهد و خواست شما در این امر بی اثر است و راه توفیق و هدایت در دست خداست و به اراده و خواست او انجام می گیرد. نخواهی مگر به مشیت او و نکنی مگر به قوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او، پس تو چه داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست.

سوره الانفطار

سوره « **انفطار**» مکی است و دارای نوزده آیه است و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و به جهت افتتاح این سوره « اذا السمآء انفطرت» انفطار نامیده شده و انفطار به معنی شکافته شدن، در فضیلت این سوره آورده اند. از **ابی بن کعب** که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

یعنی: «هر کسی سوره (اذا السمآء انفطرت) را بخواند، خداوند عزوجل بعدد هر قبر به او پاداش نیکو می دهد و به عدد هر قطره آب پاداش نیکو می‌بخشد و خداوند شأن او را در روز قیامت اصلاح می‌کند». نسائی در فضیلت این سوره از جابر﷛روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. یکی از افرادیکه به او اقتدا کرده بودند نمازش را قطع کرده به گوشه‌ی مسجد رفت، و به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون رفت. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان: شخص منافق است. پس قضیه را به رسول خداﷺ بردند. حضرت از آن شخص اقتدا کننده‌ی تارک نماز علت را سوال کرد. او گفت که معاذ نماز را طولانی کرد و من نماز با او را قطع کردم و در گوشه‌ی مسجد به تنهایی نماز خواندم تا به شترهایم علف بدهم. رسول خداﷺ به معاذ فرمود: چرا از این سوره‌های متوسط بر آنان نمی‌خوانی تا در کار دین ملال نیفتد اگر چنین شود دلتنگ شوند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ ﴿١﴾

و آن هنگام که آسمان بشکافد.(۱)

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ

إِذَا : مفعول فیه- فعل محذوف-ٱلسَّمَآءُ : فاعل-ٱنفَطَرَتۡ : فعل ماضی- فاعل (هی)

آن هنگام که آسمان شکافته شد و برای نازل شدن ملائکه راه باز شد یعنی در وقت قیام رستاخیز.

وَإِذَا ٱلۡكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتۡ ﴿٢﴾

و آن هنگام که ستارگان پراکنده شوند.(۲)

وَإِذَا ٱلۡكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتۡ

و وقتی که ستارگان فرو ریزند و پخش و پراکنده شوند.

وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ ﴿٣﴾

و آنگاه که دریاها از جا بر کنده شوند.(۳)

وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ

و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی از بعضی به بعضی دیگر راه گشایند و همه یک دریا گردند و دریاهای شیرین و شور به هم بیامیزند.

وَإِذَا ٱلۡقُبُورُ بُعۡثِرَتۡ ﴿٤﴾

و آنگاه که گورها زیرورو شوند.(۴)

وَإِذَا ٱلۡقُبُورُ بُعۡثِرَتۡ

و آنگاه که گورها زیرو زبر کرده شوند و مردگان همه سر از خاک بردارند و در محشر جمع شوند و زنده گردند. در **حدیث شریف** آمده است که از سهل رضی الله عنه روایت است که گفت از پیغمبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: « مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگ براقی حشر می گردند». سهل رضی الله عنه می گوید: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامتی و نشانه ای وجود ندارد.

عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ وَأَخَّرَتۡ ﴿٥﴾

و هر کسی داند آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را فرو گذاشته بود.(۵)

عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ وَأَخَّرَتۡ

عَلِمَتۡ: فعل ماضی-نَفۡسٞ: فاعل-مَّا: مفعول به

هر کس می داند که چه چیزی از پیش فرستاده است از عمل خیر و یا از معاصی و یا چه چیزی را در دنیا باز گذاشته است و آنرا ترک نموده است یعنی: انجام دادن کارهائی که آثار آنها بعد از اینکه از دنیا رفته اند باقی مانده است از قبیل احداث بیمارستان، ساختن پل و ایجاد راه برای ایاب و ذهاب مردم ساختن بناهایی از قبیل مساجد و یا صدقات جاریه دیگر و یا بر جای گذاشتن کتاب مفید و سودمند که پس از وی از آن استفاده کنند و یا بر جای گذاشتن مقاصد شیطانی و مشروبخانه ها و قمارخانه‌ها و . . . بدانند هر که در این دنیا دست به اعمال خیر نزند با دست خالی نمی‌توان سبد را از بازار قیامت پر کرد. بقول **شیخ سعدی** که گفت:

ای تهیدست رفته در بازار   ترسمت پر نیاوری دستار

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ﴿٦﴾

ای انسان چه چیزی ترا بر پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟(۶)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه-ٱلۡإِنسَٰنُ: نعت-مَا: مبتدا- غَرَّكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- فاعل - (هو)، جمله خبر

ای انسان چه چیزی باعث شد که تو نسبت به پروردگارت مغرور شده‌ای یعنی شیطان تو را فریب داد و تو تابع هوا و هوس شیطان شده ای و آرزوهای دور و دراز را در دل تو جای داد؟

در **حدیث شریف** آمده است که:

از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ خط هایی را رسم نموده و فرمودند: « این آرزو، و این اجل انسان است. و در حالیکه او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیکتر یعنی اجلش نزدیک است و در آینده بسیار نزدیک به او خواهد رسید در گلستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

جان در حمایت یک دم است و دنیا وجودی میان دو عدم، دین بدنیا فروشان خرند، یوسف بفروشند تا چه خرند؟

« الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان»[1].

بقول دشمن، پیمان دوست بشکستی ببین که از که بریدی و با که پیوستی؟

ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾

آن خدایی که ترا بیافرید پس راست اندام کرد ترا.(۷)

ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ

ٱلَّذِي: نعت- خَلَقَكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- فاعل (هو)

آن خداوندی که ترا از عدم بوجود آورد و تو هیچ نبودی یعنی از یک قطره آب پست (منی) خلق کرد و سپس ترا سامان بخشید و راست اندام گردانید.

فِيٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

و به هر صورتی که خواسته ترا ترکیب کرده است.(۸)

فِيٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ

رَكَّبَكَ : فعل ماضی-ک: مفعول به- (هو)فاعل

و خداوند به هر صورتی و شکل و قیافه ای که خواست ترا ترکیب کرد. عده ای را زشت و عده ای را زیبا و یا بلند و کوتاه سفید و سیاه آفرید و ترکیب وجودی ترا از دیگر حیوانات ممیز گردانید.

كَلَّا بَلۡ تُكَذِّبُونَ بِٱلدِّينِ ﴿٩﴾

نه، چنین نیست. بلکه دین را دروغ می شمرید.(۹)

كَلَّا بَلۡ تُكَذِّبُونَ بِٱلدِّينِ

[1] - سوره یس، بخشی از آیه ۶۱

نه هرگز چنین نیست آنطوریکه شما فکر می کنید و می گوئید ای کافران قیامتی در کار نیست. بلکه شما از تکذیب کنندگان و دروغ شماران روز رستاخیز از روی عناد و ستیزه جویی هستید و در تکذیب آن اصرار می ورزید و در پندارهای نادرست خود غوطه می خورید و به زندگی چند روز دنیا مغرور و فریفته شده اید.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾

و قطعاً بر شما نگهبانان گماشته اند.(۱۰)

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ

عَلَيْكُمْ: جارومجرور خبر انَّ- ل: ابتداء- لَحَافِظِينَ: اسم انَّ

و بدرستیکه بر کردار و گفتارَ شما هر آینه نگهبانانی از ملائکه گمارده شده اند.

كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿۱۱﴾

که (آن فرشتگان) نویسندگان ارجمندند.(۱۱)

كِرَامًا كَاتِبِينَ

كِرَامًا: نعت-كَاتِبِينَ: نعت

نویسندگان بالامقام (فرشتگان موکل) که صفحه کردار و رفتار و گفتار شما را می‌نویسند.

در بوستان سعدی آمده که:

**دریغ است فرموده‌ی دیو زشت		که دست ملک بر تو خواهد نوشت**

**روان داری از جهل و ناپاکیت،		که پاکان نویسند ناپاکیت**

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ که صادق و مصدوق می باشند برای ما گفتند: « تکوین خلقت» هر کدام شما در شکم مادرش چهل روز است. و باز چهل روز دیگر بشکل خون بسته‌ای می باشد، و باز چهل روز دیگر بشکل پارچه گوشتی می باشد، و بعد از ان خداوند ملکی (فرشته ای) را می‌فرستد که چهار چیز را بنویسند. عمل آن شخص، رزق آن شخص، مدت زندگی آن شخص، و شقاوت و سعادت آن شخص، سپس روح در وی دمیده میشود. و نیز

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خداﷺفرمودند: « در روز جمعه ملائکه بر دروازه‌های مسجد ایستاده و نامه های مردم را به ترتیبی که بمسجد داخل می گردند می نویسند و هنگامیکه امام بر بالای منبر نشست اوراق را جمع کرده و آمده و خطبه را می شنوند».

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۲﴾

آنچه می کنید می دانند.(۱۲)

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ

ای کسانیکه شما روز رستاخیز را دروغ می شمارید در حالیکه فرشتگان خداوند جل جلاله آنچه می کنید می نویسند و می دانند تا روز قیامت بر حسب آن مورد محاسبه قرار میگیرید و هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد چنانچه در حدیث شریف آمده که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند:« هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٖ (۱۳)

براستی نیکوکاران در نعمت اند.(۱۳)

إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٖ

ٱلۡأَبۡرَارَ: اسم إِنَّ - لَفِي نَعِيمٖ : جارومجرور خبر إِنَّ

در این آیه کریمه با آیه بعدی دارای صنعت **الترصیع** می‌باشد[۱].

براستی نیکوکاران و مومنان راستین و پرهیزکاران در مقابل اعمال خیر و نیکی که کرده اند در نعمتهای بهشت اند و از آن بهره مند می شوند. و در آن جاودان مانند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند: « خداوند متعال می فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده نموده‌ام که نه چشم مثل آنها را دیده و نه گوش شنیده، و نه هم بدل هیچ بشری خطور نموده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، و هیچگاه نمی توان نعمتهای بهشت را به چیزهایی که شما از آن اطلاع دارید مقایسه نمود».

وَإِنَّ ٱلۡفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٖ (۱۴)

و براستی بدکاران در دوزخ اند.(۱۴)

وَإِنَّ ٱلۡفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٖ

ٱلۡفُجَّارَ: اسم ان- لَفِي جَحِيمٖ: جارومجرور خبر

و بی گمان بدکاران فاجر و کافرانی که شریعت الهی را ترک کرده اند و از منکران حشر هستند در دوزخ اند و در دوزخ در آتش جهنم می سوزند و در آن جاودان می‌مانند.

در حدیث شریف آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمودند:« تب از گرمی دوزخ است، (گرمی تب) را به آب سرد سازید».

---

[۱] - **ترصیع**: هماهنگ کردن دو (یا چند) جمله است به وسیله‌ی تقابل اسجاع متوازی. بین هماهنگی آیه ۱۳ و ۱۴ **ان الابرار لفی نعیم** = تقابل اسجاع، **ان الفحار لفی جحیم**
یعنی تقابل سجع‌ها وجود دارد که به آن ترصیع می‌گویند. مثال فارسی از رشید و طواط
ای منوّر به تو بخوم جمال　　ای مقرر به تو رسوم کمال

يَصۡلَوۡنَهَا يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿١٥﴾
(مشرکان) در روز جزا وارد دوزخ می شوند.(۱۵)

يَصۡلَوۡنَهَا يَوۡمَ ٱلدِّينِ

يَصۡلَوۡنَهَا: فعل مضارع- (و) فاعل- ها: مفعول به

و در روز حساب و جزا آن مشرکان به دوزخ در آیند در **حدیث شریف** آمده است که: از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: « در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد.

وَمَا هُمۡ عَنۡهَا بِغَآئِبِينَ ﴿١٦﴾
و از آن غایب نشوند.(۱۶)

وَمَا هُمۡ عَنۡهَا بِغَآئِبِينَ

هُمۡ: اسم ما- بـ: جر زائد- بِغَآئِبِينَ : خبر ما

و آن فجار و تبهکاران در آن دوزخ ماندگان اند و از آن بیرون آمدن نتوانند بلکه جاوید در آن بمانند و عذاب بینند.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿١٧﴾
و تو چه دانی که روز جزا چیست؟(۱۷)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ

مَآ: مبتدا- أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

تو چه دانی که روز جزا چیست؟ در آن روز خواهید فهمید. آنچه که بشما وعده داده شده حق است یا نادرست.

ثُمَّ مَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ ﴿١٨﴾
باز چه دانی که روز جزا چیست؟(۱۸)

ثُمَّ مَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ

مَآ: مبتدا-أَدۡرَىٰكَ: فعل و فاعل و مفعول، جمله خبر-مَا: مبتدا-يَوۡمُ: خبر

تکرار عبارت برای تاکید از هولناکی و ترسناکی قیامت است و تو چه دانی که روز جزا چیست؟

يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ﴿١٩﴾
روزی که کسی درباره کسی اختیاری ندارد. و آنروز فرمان خاص خداست.(۱۹)

يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗاۖ

تَمۡلِكُ: فعل مضارع- لِّنَفۡسٖ: فاعل-شَيۡـٔٗا: مفعول به

روزیکه کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ یعنی: هیچ کس- هر که باشد- اختیار رساندن نفع به دیگری ندارد و حاکم مطلق خداست.

وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ

ٱلۡأَمۡرُ: مبتدا- يَوۡمَئِذٖ: مفعول فيه-لِّلَّهِ: جارومجرور خبر

و حکم و فرمان در آن روز از آن خداست هر که را خواهد شفاعت دهد و هر که را خواهد به بهشت فرستد و هر که را خواهد به دوزخ فرستد.

در حدیث شریف آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « هنگامیکه بهشتی ها به بهشت و دوزخیها به دوزخ رفتند، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می نمایند، و منادی ندا می‌دهد که : ای اهل بهشت! بعد از این مرگی نخواهد بود، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نخواهد بود، و اینجاست که خوشی بر خوشیهای اهل جنت، و غمی بر غمهای اهل دوزخ افزوده می گردد».

سوره المطففین

سوره «**مطففین**» **مکی** است و برخی از علماء گفتند در مدینه فرود آمده است و دارای سی و شش آیه است، این سوره به جهت افتتاح «ویل للمطففین» مطففین نامیده شده است. به معنی کم دهندگان. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که:

عن **ابی بن کعب** قال. قال رسول الله ﷺ:

«من قرأ سوره المطففین سقاه الله من الرحیق المختوم یوم القیامه»

از ابی بن کعب روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سوره مطففین را بخواند خداوند او را از شراب پاک زلال و خالص در روز قیامت سیراب می‌گرداند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾

وای بر کم فروشان.(۱)

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ

وَيْلٌ: مبتدا-لِلْمُطَفِّفِينَ: جارومجرور خبر

وای بر کم فروشان. یعنی خسران و زیانکاری بر کسانی است که در وزن و پیمانه می‌کاهند گویند در مدینه مردی بود که او را ابوجهینه می گفتند که دو پیمانه داشت با یکی که بزرگتر بود می خرید و با یکی که کوچکتر بود می فروخت حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان این آیت بفرستاد.

الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾

کسانیکه وقتی از مردم پیمانه گیرند تمام گیرند.(۲)

الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ

الَّذِينَ: نعت-إِذَا: مفعول فیه-اكْتَالُوا: فعل ماضی-(و) فاعل

کسانیکه از مردم می گیرند تمام می گیرند. یعنی در معامله برای خود می پیمایند یا وزن می کنند به تمام و کمال و بیشتر از اندازه معین می گیرند.

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾

و چون پیمانه به مردم دهند یا برای ایشان وزن کنند، زیان می رسانند (بکاهند).(۳)

وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ

وَإِذَا : مفعول فیه- كَالُوهُمۡ: فعل ماضی- (و) فاعل- هُم: مفعول به

و آن وقت که پیمانه به مردم دهند یا به آنان وزن کنند زیان می رسانند و از پیمانه و وزن بکاهند.

شیخ ابوالقاسم قشیری (رحمه الله) می گوید: کلمه مطفف شامل کاستن و کم کردن در وزن و پیمانه، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران. همه را شامل می شود. هر کسی آنچه را که برای خود می پسندد برای برادر مسلمان خود نپسندد او منصف و دادگر نیست و هر کس عیب مردم را می بیند و عیب خود را نمی بیند.

چند گویی سخن از درد و رنج دیگران — خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس

او نیز مطفف است و هر کس که حق خود را از مردم می طلبد اما حقوق آنان را نمی دهد. او نیز از این جمله است.

در فصول سبعین آورده که هر که در پیمانه و وزن خیانت کند فردا او را به قعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و بسوزانند. بیت:

تو کم دهی و بیش ستانی به کیل و وزن — روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند

أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ ﴿٤﴾

آیا آنان نمی دانند که هر آینه ایشان برانگیخته خواهند شد؟(۴)

أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبۡعُوثُونَ

يَظُنُّ : فعل مضارع- أُوْلَٰٓئِكَ : فاعل- هم: اسم انَّ- مَّبۡعُوثُونَ : خبر انَّ

آیا آنان نمی دانند و روز بزرگ یعنی رستاخیز را باور ندارند که در وزن و پیمانه بیشتر می گیرند و کم فروشی می کنند؟ و آیا تصور می کنند در روز قیامت برانگیخته نمی شوند و به حساب و کتاب آنان از جمله بیشتر گرفتن و کم تر دادن در پیمانه و وزن، حساب پس نمی دهند؟ عبارت از سر توبیخ و انکار به تعجب افکندن از حال آنان است. یعنی قطعاً برانگیخته خواهند شد و حساب پس خواهند داد.

لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ ﴿٥﴾

در روزی بزرگ.(۵)

لِيَوۡمٍ عَظِيمٖ

در روزی بزرگ که آن قیامت است برانگیخته خواهند شد و بر حسب اعمالشان کیفر و جزا داده خواهند شد و دوزخیان به دوزخ و بهشتیان به بهشت روانه خواهند گردید.

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٦﴾

روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند.(۶)

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ

يَوۡمَ: مفعول فیه- يَقُومُ: فعل مضارع- ٱلنَّاسُ: فاعل

روزی که مردمان برای حکم آفریدگار جهانیان به پای ایستند یعنی در انتظار فرمان او بایستند برای جزا یا حسابش این عبارت نیز از جهت تاکید تهدید و وعید است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق این آیه چنین آمده است که:

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمودند: «روزیکه مردمان برای پروردگار جهانیان بپا می خیزند» (در این روز) مردم در عرق خود تا دو نرمه‌ی گوش خود فرو می روند».

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٖ ﴿٧﴾

نه چنین نیست (هرگز چنین نیست) هر آینه نامه اعمال گناهکاران در « سجین» است.(۷)

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٖ

كِتَٰبَ : اسم إِنَّ - لَفِي سِجِّينٖ: جارومجرور خبر إِنَّ

نه هرگز چنین نیست بلکه هر آینه نامه اعمال کافران و تبهکاران که اعمال دوزخیان در آن ثبت و ضبط شده در سجین است گویند سجین به معنی زندان است و سخت تنگ و تاریک و یا سجین اعمال نامه تبهکاران است که خداوند اعمال بد اشرار را در آن ثبت و ضبط کرده است.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سِجِّينٞ ﴿٨﴾

و تو چه دانی که سجین چیست؟(۸)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سِجِّينٞ

مَآ: مبتدا- أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل (هو) مَآ: مبتدا- سِجِّينٞ: خبر

و تو چه می دانی که سجین یعنی جای با هول و هیبت چیست، این سئوال از برای بزرگ نشان دادن هولناکی و ترسناکی جهنم است.

كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ﴿٩﴾

کتابی است نوشته شده.(۹)

كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ

مبتدا محذوف- كِتَٰبٞ: خبر- مَّرۡقُومٞ: نعت

و کتاب فجار و اعمال نامه ایشان کتابی است نوشته و علامت کرده شده به علامتی که هر که آنرا بیند می داند که در آن چه چیزی ضبط و ثبت شده است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۰﴾
وای آن روز دروغ شمارندگان را. (۱۰)

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

وَيْلٌ: مبتدا- يَوْمَئِذٍ: مفعول فیه- لِلْمُكَذِّبِينَ: جارومجرور خبر

وای بر تکذیب کنندگان در آن روز! یعنی آن روزیکه نامه اعمال فجاران و تکذیب کنندگان به ایشان نشان داده شود چه روز بدی خواهند داشت.

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۱۱﴾
همان کسانیکه روز جزا را تکذیب می کنند.(۱۱)

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ

الَّذِينَ: نعت-يُكَذِّبُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

آن کسانیکه روز جزا و روز قیامت و روز حساب و کتاب را باور نداشتند و آنرا تکذیب کردند.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾
و جز هر ستمگر گناهکار تکذیب آن نکند.(۱۲)

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ

يُكَذِّبُ: فعل مضارع-كُلُّ: فاعل

و جز هر ستمگر از حد درگذشته تبهکار بی باک آن روز سخت را دروغ نمی شمرد و آنرا تکذیب نمی کند.

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾
و آن هنگام که آیات ما بر او خوانده شود گوید که اینها افسانه های پیشینیان است.(۱۳)

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

تُتْلَى: فعل مضارع-آيَاتُنَا: فاعل- (نا) مضاف الیه- مبتدا محذوف- أَسَاطِيرُ: خبر

و آن هنگام که آیتهای کلام ما یعنی قرآن بر ایشان خوانده شوند از روی عناد و ستیزندگی می گویند این چیزی نیست جز افسانه های پیشینیان. یعنی داستانهای پوچ و بی محتوا که آنرا ساخته و بافته اند.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۴﴾
نه چنین است،بلکه آنچه که می کردند بر دلهایشان زنگ بسته است.(۱۴)

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

رَانَ: فعل ماضی-مَا:فاعل

نه چنین است که می‌کردند از گناهان و معاصی و آنچه از اعمال بد انجام دادند زنگ بسته دلهایشان شده است.

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست چونکه زنگار از رخش ممتاز نیست

و در خبر است که هر گاه بنده، گناهی مرتکب شود نقطه‌ی سیاه در دل وی پدید آید تا به جایی که همه‌ی دل وی سیاه گردد. یعنی به تدریج بر ارتکاب گناه جسور و دلیر می‌شود.

كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾

نه چنین است. براستی آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوب‌اند.(۱۵)

كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ

هم: اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَّمَحْجُوبُونَ: خبر انَّ

نه چنین است، براستی آنانکه دیدار پروردگار خود را تکذیب می کنند در روز قیامت در پرده و در حجاب‌اند. و از دیدار پروردگار محروم و باز داشت شده اند در **حدیث شریف** آمده است که: از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺروایت است که فرمودند: « در روز قیامت چه بسا اشخاص بزرگ جثه و چاق و فربهی را حاضر می‌سازند که در نزد خداوند متعال به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارند».
در روز قیامت برای آنها هیچ وزنی را قائل نیستیم.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾

سپس قطعاً ایشان در دوزخ در آیند.(۱۶)

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ

هم: اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَصَالُوا: خبر

پس بدرستی آنانکه تکذیب می کنند به دوزخ در آیندگان‌اند یعنی ایشان با وجود محروم ماندن از دیدار پروردگار جهانیان حتماً و قطعاً و یقیناً اهل دوزخ اند و در ان دوزخ جاودان مانند.

ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾

سپس به آنان گفته می شود: این همان است که آن را دروغ می شمردید.(۱۷)

ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ

يُقَالُ: فعل مضارع- نایب فاعل محذوف- هَٰذَا : مبتدا- الَّذِي: خبر

سپس به ایشان گفته می شود این همان است که شما آنرا دروغ می شمردید و این از روی توبیخ و تهدید است که به ایشان جایگاهشان یعنی آتش دوزخ نشان داده می‌شود و به آنان گفته می شود این پاداش آن چیزی است که شما آنرا انکار و تکذیب می‌کردید.

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾

در حقیقت کتاب ابرار در علیین است.(۱۸)

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡأَبۡرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ

كِتَٰبَ : اسم إِنَّ - لَفِي عِلِّيِّينَ : جارومجرور خبر إِنَّ

هر آینه نامه اعمال نیکوکاران در علیین داخل شود. علیین یعنی دفتر کل نامه های نیکوکاران است.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ (۱۹)

و تو چه دانی که علیون چیست؟(۱۹)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ

مَآ: مبتدا-أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر- مَا: مبتدا- عِلِّيُّونَ: خبر

و تو چه دانی که علیین چیست؟ این عبارت برای نشان دادن شأن علیین است یعنی محلی بلند و جایگاه کتاب نیکوکاران است.

كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ (۲۰)

کتابی است نوشته شده.(۲۰)

كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ

مبتدا محذوف-كِتَٰبٞ: خبر- مَّرۡقُومٞ : نعت

بلکه علیین کتابی است نوشته شده که نامه های اعمال نیکوکاران و بهشتیان در آن نوشته شده است که در آن همه خیر است علیین نام خود بهشت نیز است.

يَشۡهَدُهُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ (۲۱)

که مقربان شاهد آن اند.(۲۱)

يَشۡهَدُهُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ

يَشۡهَدُهُ: فعل مضارع- ه: مفعول به- ٱلۡمُقَرَّبُونَ : فاعل

که فرشتگان نزدیک آن کتاب نوشته شده حاضر می شوند و آنرا می بینند و بر آنچه که در آن کتاب از برای نیکوکاران نوشته شده است شهادت می دهند.

إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲)

براستی نیکو کاران در نعمتهای بهشت اند.(۲۲)

إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ

ٱلۡأَبۡرَارَ: اسم ان- لَفِي نَعِيمٍ : جارومجرور خبر

بدرستی که نیکان و پاکان در آخرت جایگاهشان در نعمتهای بهشت است و در آن جاودان مانند.

عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾
بر روی تختها نشسته اند.(۲۳)

عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ

يَنظُرُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل

آن نیکان که در نعمتهای بهشتی غرق شده اند بر روی تختهای بهشتی نشسته به آنچه که از ناز و نعمتهای خدای تعالی به ایشان عطا کرده می‌نگرند یا شادمان بکفار می‌نگرند و یا دوزخ و عذاب دوزخیان را مشاهده می کنند.

تَعْرِفُ فِى وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ ﴿٢٤﴾
طراوت نعمتهای بهشت را در چهره هایشان می توان شناخت.(۲۴)

تَعْرِفُ فِى وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ

تَعْرِفُ : فعل مضارع- فاعل (انت) نَضْرَةَ : مفعول به

و تو در چهره های ایشان تازگی و طراوت ناز و نعمتهای ایشان را می شناسی هر گاه به ایشان بنگری طراوتی در چهره های ایشان مشاهده می‌کنی. شکل و قیافه های ایشان آن چنان شادابی و صفا و نورانیت دارند که گویی همچون ماه چهاردهم می درخشند.

يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾
شرابی خالص به ایشان می نوشانند که شراب خالص سر بمهر کرده شده است.(۲۵)

يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ

يُسْقَوْنَ : فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

که به ایشان از شراب خالص خوشبوی سفید مهر کرده می آشامانند یعنی شراب خالص و دست نخورده و سر بمهر کرده بنوشانند.

خِتَٰمُهُۥ مِسْكٌ ۚ وَفِى ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾
مهر آن از مسک است، و رغبت کنندگان باید که به این شراب پاک پیشی گیرند.(۲۶)

خِتَٰمُهُۥ مِسْكٌ

خِتَٰمُهُۥ: مبتدا- مِسْكٌ : خبر

مهر آن شراب خالص و گوارا و زلال از مشک است که آن ناب و دست نخورده است.

وَفِى ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ

فَلْيَتَنَافَسِ: فعل مضارع-ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ : فاعل

و باید که رغبت کنندگان به این شراب پاک پیشی گیرند یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن گردد.

در **حدیث شریف** آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه‌ی آبی بنوشاند، خداوند ﷻ در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند ﷻ او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند ﷻ او را از لباسهای سبز بهشتی می‌شاند».

وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾

و چاشنی آن از تسنیم است.(۲۷)

وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسْنِيمٍ

مِزَاجُهُۥ: مبتدا- ـه: مضاف الیه- مِن تَسْنِيمٍ : جارومجرور خبر

و آمیزه آن از تسنیم است. شرابی است سربمهر شده که از تحت عرش به بهشت می‌ریزد و آن بهترین نوشیدنیهای بهشت بشمار می آید.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾

چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.(۲۸)

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ

عَيْنًا: حال

رحیق یا تسنیم چشمه ای است که بهشتیان جام های خویش را با آن می آمیزند در حالیکه مقربان از آن بطور خالص می نوشند.

ما شراب عیش می‌خواهیم‌بی‌دردی‌غم صاف‌نوشان‌دیگرودردی‌فروشان‌دیگرند

و در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورت خمار کونین و اوانی مختومه‌ی وی قلوب اولیاء و اصفیااند که ختام او مسک محبت است. و تسنیم اعلی مراتب محبت است. یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب ناب بچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد.

سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است آنها که ازین می نچشیدند چه دانند

آورده اند که بزرگان قریش هر گاه فقرای صحابه ﷺچون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان را می دیدند به ایشان از روی استهزاء و سخریه می‌خندیدند می گوید:

إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا۟ كَانُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾

براستی کسانیکه بدکار بودند به کسانیکه ایمان داشتند می خندیدند.(۲۹)

إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضْحَكُونَ

بدرستی آنانکه شرک آورده اند به آنانکه گرویده اند می خندیدند و ایشان را به مسخره می‌گرفتند.

وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾

و چون بر آنها گذر می کردند بهم چشمک می زدند.(۳۰)

وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ

مَرُّواْ : فعل ماضی- (و) فاعل- يَتَغَامَزُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل

و چون از کنار شان می گذشتند با هم به اشاره چشم و ابرو چشمک می زدند و در **کشاف** آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با عده ای از مسلمانان می گذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزاء پیش آوردند و نزد یاران خود رفته و بسیار می خندیدند هنوز علی مرتضی به مسجد پیغمبرﷺ نرسیده بود که این آیات فرو آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان می‌خندند و بچشم و ابرو غمزه و اشاره می کنند.

وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ ﴿٣١﴾

و هنگامیکه کفار نزد خانواده‌ی خود باز می گشتند، باز می گشتند شادمان.(۳۱)

وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ

ٱنقَلَبُوٓاْ : فعل ماضی- (و) فاعل

و آن هنگام که کافران نزد خانواده‌ی خود باز می گشتند مومنان را به استهزاء و ریشخند قرار می دادند و به آنچه از تمسخر انجام می دادند شادان و خوشحال بودند خدا لعنتشان کند که صحابه کرام (رض) را چنین مورد تمسخر قرار دهند و سپس بدان امر خوشحال و مسرور باشند.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ ﴿٣٢﴾

و چون مومنان را می دیدند می گفتند حقا اینان گمراهان اند.(۳۲)

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ

رَأَوْهُمْ: فعل ماضی- (و) فاعل- هُم: مفعول به- هَٰٓؤُلَآءِ : اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَضَآلُّونَ: خبر انَّ

و چون کافران ایمان آورندگان را می دیدند می گفتند: همانا اینان گمراهان‌اند زیرا که از محمد ﷺ پیروی می کنند و آنچه را که او آورده بدان ایمان می‌آورند یعنی به قرآن و با این پیروی از لذتهای نقد آنی این دنیا محروم می مانند. می‌گویند اینها چه بدبخت آدمهایند.

وَمَآ أُرْسِلُواْ عَلَيْهِمْ حَٰفِظِينَ ﴿٣٣﴾

اما آنها را به نگهبانی مومنان نفرستاده‌اند.(۳۳)

وَمَآ أُرۡسِلُواْ عَلَيۡهِمۡ حَٰفِظِينَ

أُرۡسِلُواْ: فعل ماضی مجهول- (و) نایب فاعل- حَٰفِظِينَ: حال

و حال آنکه کافران و مجرمان برای نگهبانی مومنان و یا تفتیش حال مومنان فرستاده نشده بودند پس به چه دلیل و به چه منطقی و استدلالی از مومنان خرده می گیرند و از روی استهزاء و تمسخر ناجوانمردانه با ایشان چنین برخوردی می‌کنند.

فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ ﴿٣٤﴾

پس آنروز (قیامت) آنانکه مومن‌اند به کافران بخندند.(۳۴)

فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- ءَامَنُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل، جمله خبر

پس در روز قیامت مومنان بر کافران و به روز آنان می خندند و آنان را در عذاب آتش دوزخ خوار و بی مقدار و در حال سوختن می بینند.

در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابوهریره ﷺروایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

« هر کسیکه به جنت داخل می گردد جایش در دوزخ- در صورتیکه بدکاری می‌کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه خوشی و شکر گزاری‌اش بیشتر گردد، و هر کسیکه به دوزخ داخل می گردد جایش در بهشت- در صورتیکه نیکوکاری می‌کرد- برایش نشان داده می شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون تر گردد».

عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٣٥﴾

و بر روی تختها نظاره کنند.(۳۵)

عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ

در حالیکه مومنان و مقربان بر روی تختهای آراسته و مزین بدیشان می‌نگرند که در دوزخ چگونه معذب می شوند و در زنجیرها و غل چگونه بسته شده و در آتش جهنم می‌سوزند و آنان را بر روی خود به سوی دوزخ می کشند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک ﷺ روایت است که: شخصی از پیغمبر خداﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: « مگر آن ذاتیکه قادر بوده که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟

هَلۡ ثُوِّبَ ٱلۡكُفَّارُ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ﴿٣٦﴾

آیا به کافران در برابر آنچه کرده بودند جزا داده شده است؟(۳۶)

هَلۡ ثُوِّبَ ٱلۡكُفَّارُ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ

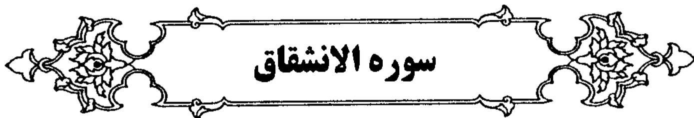
ثُوِّبَ: فعل ماضی مجهول-ٱلۡكُفَّارُ: نایب فاعل- (و) اسم کان- يَفۡعَلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبرکان

آیا کافران جزا داده شده اند به جهت آن عملهایی که کرده بودند یعنی در دنیا از روی عناد مومنان را استهزاء و مسخره می کردند یعنی مکافات و سزا خواهیم داد کافران را حتماً به جهت استهزاءشان سزا دادنی بجای آنکه در این دنیا می خندند در آن دنیا بگریند.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

ای مسکین، تا کی ازین غلفت و تا چند از این غروز؟ امل دراز در پیش گرفته و اجلْ پس پشت انداخته، معصیت به نقد کرده و توبه در نسیه نهاده، خبر نداری کَه سپیدی موی تو رسول[1] مرگ است؟ ترا آگاهی می‌دهد که مرگ را کار خود بساز[2] و از روز پسین اندیشه دار، دست از آزارَ حقّ بدار و بیش از این خود را تخم حسرت و ندامت مکار.

۱- فرستاده- سفیر
۲- برای مرگ خود را آماده کن



سوره الانشقاق

سوره «**انشقاق**» **مکی** است و دارای بیست و پنج آیه است در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و بدلیل آمدن «اذا السماء انشقت» که شکافته شدن آسمان و هولناکی قیامت است. «انشقاق» نامیده شده است در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که:

«و عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول اللهﷺ: من قرأ سوره «انشقت» اعاذه الله ان یعطیه «کتابه وراء ظهره» و از ابی بن کعب روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که سوره انشقاق را بخواند خداوند او را از این که در قیامت نامه‌ی اعمالش به پشت سرش داده شود در امان می دارد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ﴿١﴾

وقتی که آسمان بشکافد.(۱)

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ

إِذَا : مفعول فیه- فعل محذوف-ٱلسَّمَآءُ: فاعل- ٱنشَقَّتۡ: فعل ماضی- (هی) فاعل

آن هنگام که آسمان شکافته شود و راه به سوی زمین برای فرود آمدن فرشتگان باز شود و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است. در غزلیات شمس آمده:

سراچه بود، فلک را بر شکافم　　زبی صبری قیامت را نپایم

مولانا گفت:

السّماء انشقت آخر از چه بود　　از یکی چشمی که خاکی بر گشود

وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ﴿٢﴾

و فرمان پروردگار خود را گوش دهد و خود چنین سزد.(۲)

وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ

أَذِنَتۡ: فعل ماضی- فاعل (هی)　حُقَّتۡ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هی)

و آسمان فرمان پروردگار خود را در شکافته شدن روز رستاخیز بشنود و از آن فرمان برد و سزاوار آسمان است که فرمان پروردگارش را بشنود چونکه به انقیاد و فرمانبرداری سزاوار است.

وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ ﴿٣﴾
و چون زمین کشیده شود.(۳)
وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ

فعل محذوف-ٱلۡأَرۡضُ: فاعل

و آنگاه که زمین کشیده شود. یعنی کوه ها و درختان و دریاها از میان برداشته شوند و آن را پهن و گسترده باز کشند تا جایی که هم چون دشت و صحرا صاف و هموار گردد.

وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ ﴿٤﴾
و آنچه را که در آن است. بیرون افکند و تهی شود.(۴)
وَأَلۡقَتۡ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتۡ

أَلۡقَتۡ: فعل ماضی- فاعل (هی)- مَا: مفعول به

و زمین آنچه در درون وی است بیرون افکند و خالی گردد از مردگان و معدنها و خزاین و دفاین آنطوریکه در درون آن چیزی باقی نماند.

وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ﴿٥﴾
و (زمین) به امر پروردگارش گوش دهد و خود چنین سزد.(۵)
وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ

أَذِنَتۡ: فعل ماضی- فاعل (هی) حُقَّتۡ: فعل ماضی مجهول . نایب فاعل (هی)

و زمین فرمان پروردگار خود را در بیرون افکندن آنچه که در درون دارد بشنود و از آن فرمان برد و سزاوار زمین است که فرمان پروردگارش را بشنود که به انقیاد و فرمانبرداری سزاوار است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ﴿٦﴾
ای انسان! تو در راه پروردگارت کوشش بسیار می کنی پس او را ملاقات خواهی کرد.(۶)
يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ

ک: اسم انَّ-كَادِحٌ: خبر انَّ-كَدۡحٗا: مفعول مطلق- مبتدا محذوف- مُلَٰقِيهِ: خبر- ه: مضاف الیه

ای انسان! تو پیوسته در راه خدا تلاش بسیار می کنی و به سوی پروردگار خود با تحمل رنج فراوان رهسپار هستی. و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد و نتیجه تلاشها و زحمت های خود را خواهی دید.

فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ﴿٧﴾
پس اما کسی که کارنامه اعمالش بدست راستش داده شود.(۷)
فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ

مَنْ: مبتدا جازم-أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول- (هو) نایب فاعل، جمله خبر-كِتَٰبَهُۥ: مفعول به

اما هر کس که کارنامه اعمالشان بر دست راستشان داده شود. یعنی آنان مومنان‌اند که کارنامه اعمالشان از سمت راست به ایشان داده خواهد شد.

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾

پس با او حساب کرده شود حساب آسان.(۸)

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا

فَسَوْفَ يُحَاسَبُ : فعل مستقبل مجهول- (هو) نایب فاعل- حِسَابًا : مفعول مطلق

به کسی که نامه‌ی اعمالش از دست راستشان داده شود و با او حساب کرده شود حسابی آسان و در برابر نیکیهایش پاداش داده خواهد شد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

« هرکسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا ﴿٩﴾

و خوشحال نزد خانواده خویش باز گردد.(۹)

يَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا

وَيَنقَلِبُ: فعل مضارع- فاعل(هو)-مَسْرُورًا : حال

و خوشحال به نزد خانواده خود باز گردد یعنی به گروه مومنان یا به قبیله خود از اهل اسلام یا به سوی کسانی از حورعین خود باز گردد که خدای تعالی برای او در بهشت آماده کرده است. و در حالیکه در حق نعمتی که خدای تعالی به او از نعمتهای بهشت یا از حورعین بخشیده شادمان و خوشحال است.

در **حدیث شریف** آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: « اگر زنی از زنهای بهشت بدنیا بیاید، ما بین مشرق و مغرب را روشن نموده، و بوی خوش آن دنیا را خواهد گرفت. و چادری که بر سرش می باشد از دنیا و آنچه در آن است بهتر است».

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ ﴿١٠﴾

و اما هر کس که کارنامه‌اش از پشت سرش داده شود.(۱۰)

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ

مَنْ: مبتدا- أُوتِيَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هو)، جمله خبر

و اما کسی که کارنامه اعمال او از پشت سرش داده شود و یا از دست چپش دهند و آن چنان است که دست راست او را بر گردن ببندند و دست چپ او را بر پشت او که نامه‌ی اعمالشان را به آن دست دهند.

فَسَوۡفَ يَدۡعُواْ ثُبُورٗا ﴿١١﴾

پس زود باشد که هلاک خواهد شد.(۱۱)

فَسَوۡفَ يَدۡعُواْ ثُبُورٗا

سَوۡفَ يَدۡعُواْ: فعل مستقبل- فاعل (هو)- ثُبُورٗا: مفعول به

پس زود باشد که هلاک خواهد شد. چونکه بمحض دادن نامه اعمالشان به دست چپشان متوجه می شوند چه آینده تاریکی در انتظار آنان است و این نشانه عذاب و نابودی و هلاکت است.

وَيَصۡلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾

و به دوزخ در خواهد آمد.(۱۲)

وَيَصۡلَىٰ سَعِيرًا

يَصۡلَىٰ: فعل مضارع- فاعل (هو)- سَعِيرًا: مفعول به

و در آتش افروخته در آید و گرمای آن را بچشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش شما یک جزء از هفتاد جز آتش دوزخ است» گفتند: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است. فرمودند: «آتش دوزخ بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه آن در گرمی خود مانند آتش دنیا است».

إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورًا ﴿١٣﴾

هر آینه او در میان خانواده‌ی خود شادمان بود.(۱۳)

إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورًا

ـه: اسم انَّ- (هو) اسم كَانَ - مَسۡرُورًا: خبر كَانَ

بدرستیکه همین کسان بودند که در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و مقام ناپایدار بودند و غرق در هوسرانیهای خود بودند و مغرور و متکبر و شهوت پرست و آزمند در دنیا بسر می بردند و روز رستاخیز را باور نداشتند و لذا در آخرت به چنین روزی گرفتار آمدند.

إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ ﴿١٤﴾

و براستی گمان برد که هرگز بازخواست نخواهد شد.(۱۴)

إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ

ـه: اسم اِنَّ- ظَنَّ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر انَّ

بدرستی که او گمان برده است که هرگز در آخرت بسوی خدای تعالی باز نگردد و سئوال و جوابی در کار نیست و حساب و کتابی و عذابی و دوزخی نخواهد بود و می‌گفتند دروغ است که برانگیختن دوباره‌ای صورت گیرد.

بَلَىٰٓ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرًا ﴿١٥﴾

آری پروردگارش به احوال او بینا بود.(۱۵)

بَلَىٰٓ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرًا

رَبَّهُۥ: اسم إِنَّ - (هو) اسم كَانَ - بَصِيرًا: خبر كَانَ ، جمله خبر إِنَّ

بلی پروردگارش به احوال او و از بازگشت به نزد خدای تعالی در روز رستاخیز آگاه و بیناست و در محشر ایشان را گرد خواهد آورد. و آنان را بر حسب اعمالشان جزا خواهد داد.

فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلشَّفَقِ ﴿١٦﴾

پس به شفق قسم می خورم.(۱۶)

فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلشَّفَقِ

أُقْسِمُ: فعل مضارع- (انا) فاعل

پس به شفق یعنی به سرخی بعد از غروب آفتاب تا وقت نماز عشاء در افق آشکار می‌گردد قسم می خورم. به قول امام ابوحنیفه رضی الله عنه. شفق آن سپیدی است که سرخی با آن پیوسته است.

مولانا گفت:

آن قسم بر جسم احمد راند حق — آنچه فرموده است کلا و الشفق

وَٱلَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾

و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده است.(۱۷)

وَٱلَّيْلِ وَمَا وَسَقَ

و سوگند به شب و آن چیزی که شب را پدید آورده است یعنی شب است که همه پراکندگان بدنبال معیشت و کسب و کار را در خانه گرد می آورد تا برای استراحت بپردازند و در خانه و کاشانه خویش جای گیرند.

منزل شب را تو دراز آوری — روز فرو رفته تو باز آوری

وَٱلْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ﴿١٨﴾

و قسم می خورم بماه چون تمام شود.(۱۸)

وَٱلْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ

و سوگند می خورم بماه آنگاه که کامل گردد و به درجه بدر یعنی ماه روز چهاردهم

برسد چونکه گردش آفتاب و مهتاب روی حساب است.

لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ﴿١٩﴾

که هر آینه از حالی به حالی دیگر در آئید.(۱۹)

لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ

ل: قسم-لَتَرۡكَبُنَّ: فعل مضارع- (و) فاعل- (ن) تاکید-طَبَقًا: مفعول به

سوگند به آنچه از شفق ماه بدر رفت که قطعاً شما از حالی به حالی دیگر در خواهید آمد. چون حالاتی از فقر و توانگری- مرگ و زندگی پاسخ و سوال در قبر. حساب و کتاب در روز رستاخیز و غیره....

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس ﷺ روایت است که گفت: معنی این قول خداوند متعال که میفرماید: (بحالات گوناگونی مواجه خواهید شد) این است که: حالتی بعد از حالت دیگری بر شما خواهد آمد، این معنی را پیغمبر شما ﷺ گفته‌اند.

فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٢٠﴾

پس بر آنان چه شده است که ایمان نمی آورند.(۲۰)

فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ

ما: مبتدا- لَهُمۡ: جارومجرور خبر

پس به چه علت بر پیغمبرﷺ و آنچه را از قرآن یا از وحی می خواند ایمان نمی‌آورند. احمق مردا که دل برین دنیا بندد که نیک بستاند و زشت باز پس گیرد.

شیخ عبدالله انصاری گفت: دی از تو گذشت به نادانی، و در یافتنِ فردا نمی‌دانی دانی! امروز غنیمت دار که در آنی و عمل می‌توانی، تا فردات نبود پشیمانی. وقت آن استَ که جز از حق در آن نگنجد و مردان در آن سه‌اند. وقت یکی سبک است چون برق، و وقت یکی پاینده، و وقت یکی غالب. آنچه چون برق است غاسل است- شوینده، و آنچه پاینده است شاغل است- مشغول دارنده، و آچه غالب است قاتل است- کشنده. آنچه چون برق است از فکر زاید، و آنچه پاینده است از لذت ذکر آید، و آنچه غالب است از سماع و نظر خیزد. آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت روشن شود، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حق معاین گردد[1]، و آنچه غالب است رسومِ انسانیّت محو کند تا جز از حق نماند.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ ﴿٢١﴾

[1] - معاین گردد: با چشم ببیند

و چون قرآن بر ایشان خوانده شود سجده نکنند.(۲۱)

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ ٱلْقُرْءَانُ لَا يَسْجُدُونَ

قُرِئَ: فعل ماضی مجهول-ٱلْقُرْءَانُ: نایب فاعل

پس چرا آن هنگام که بر ایشان قرآن خوانده شود سجده نکنند؟ و چرا خدای تعالی را خاشع و فروتنی نکنند و تسلیم پروردگارشان نمی شوند و از او اطاعت نمی کنند و بر وی نماز بپا نمی دارند؟ بلکه آنرا ریائی می خوانند.

چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابو سعید خدری ﷺ روایت است که گفت از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: « مردمی در میان شما پیدا خواهند شد که شماها نماز و روزه و دیگر اعمال نیک خودتان را در برابر آنها ناچیز خواهید شمرد. و اینها گرچه قرآن می خوانند ولی قرآن خواندن آنها از حنجره‌هاشان تجاوز نمی کند، (یعنی: بقلب آنها تاثیری ندارد) و از دین با چنان سرعتی خارج می گردند، که تیر از کمان خارج می‌گردد، اگر انسان بسر نیزه نگاه کند، چیزی را نمی بیند، و اگر بچوب تیر نگاه کند چیزی را نمی بیند، و اگر به پرهای تیر نگاه کند چیزی را نمی بیند، و چیزی که در باقی بودن آن باشتباه می افتد(که شاید باشد، و یا نباشد) قسمت پایانی تیر است.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُكَذِّبُونَ ﴿٢٢﴾

بلکه آنانکه کفر ورزیده اند تکذیب نیز می کنند.(۲۲)

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُكَذِّبُونَ

ٱلَّذِينَ : مبتدا- يُكَذِّبُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

بلکه آنانکه به خدا ایمان نیاوردند قرآن را تکذیب نیز می کنند و در آیات آن نمی‌اندیشند و حلال و حرام آنرا از هم تشخیص نمی دهند که کتاب الهی مشتمل بر اثبات توحید و معاد و ثواب و عقاب. امر به معروف و نهی از منکر و بهشت و جهنم است.

وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾

و خداوند به آنچه در دل پنهان می دارند داناتر است.(۲۳)

وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا-أَعْلَمُ: خبر

و خداوند آنچه را که در دل پنهان می دارند داناتر است و هیچ چیزی و کاری از دید او پنهان و مخفی نیست.

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾

پس ایشان را به عذابی الم انگیز بشارت بده.(۲۴)

فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

بَشِّرۡهُم : فعل امر- هم: مفعول به- فاعل (انت)

پس ایشان را به عذابی دردناک و الم انگیز بشارت بده عذابی که در آن جاودان بمانند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « خداوند متعال ظالم را مهلت می‌دهد، ولی وقتیکه او را مورد عذاب قرار داد، از عذابش نمی‌تواند نجات یابد.

راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند:

(اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب (خداوند متعال) سخت درد آور و شدید است).

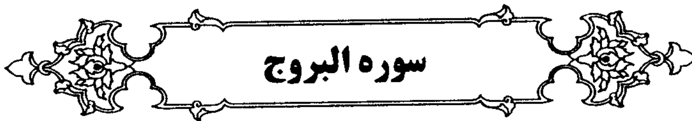
إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونِۭ ﴿٢٥﴾

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند پاداشی بدون منت دارند.(۲۵)

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونِۭ

ٱلَّذِينَ: مستثنی- عَمِلُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل- ٱلصَّٰلِحَٰتِ: مفعول به- لَهُمۡ: جارومجرور خبر مقدم-أَجۡرٌ : مبتدا موخر

مگر آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده که برای ایشان پاداشی بی منت است که هیچوقت کم نشود و از بین نرود. بلکه جاودان از آن بهره مند گردند.



سوره « **بروج**» **مکی** و دارای بیست و دو آیه است. چون سوگند خداوند به آسمان دارای برجهاست. بروج نامیده شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی**ﷺ که گفت: هر که این سوره بر خواند، خدای عزوجل او را بعدد هر روز جمعه و هر روز عرفه که در این جهان باشد ده نیکی در دیوان وی بنویسد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿١﴾

و قسم به آسمان دارای برجها.(۱)

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ

(و) قسم- ٱلسَّمَآءِ: مجرور

و سوگند به آسمان دارای برجها، گروهی از مفسران گفتند: این بروج که رب‌العالمین که در این سوره و سوره فرقان یاد کرده و نام برده، دوازده برج‌اند، منازل شمس و قمر و نام آن برجها: بر چهار فصل است که به آن بروج دوازده گانه گویند. یک فصل از آن وقت بهار است سه ماه و آفتاب در این سه ماه در حمل و ثور و جوزا باشد و فصل دوم تابستان گرم است سه ماه آفتاب در این سه ماه در سرطان و اسد و سنبله باشد و فصل سوم روزگار پائیز است سه ماه و آفتاب در این سه ماه در میزان و عقرب و قوس باشد و فصل چهارم روزگار زمستان است سه ماه و آفتاب اندرین سه ماه در جدی و دلو و حوت باشد و هر فصلی را طبعی دیگرست و گردشی دیگر.

وَٱلْيَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ ﴿٢﴾

و قسم به روزیکه وعده کرده می شود.(۲)

وَٱلْيَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ

وَٱلْيَوْمِ: معطوف-ٱلْمَوْعُودِ: نعت

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ آمده که به آن **سجع**[1] گویند.

---

[1] -برای توضیح، نگا: به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

و سوگند به روز وعده داده شده یعنی قیامت، و عده داده شده به اهل آسمان و اهل زمین که در آن روز در صحرای محشر یعنی در زمین سفید رنگی حشر می‌شوند.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾

و سوگند به شاهد و مشهود.(۳)

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ

وَشَاهِدٍ : معطوف-وَمَشْهُودٍ : معطوف

و سوگند به شاهد که الله تعالی است که همه را می بیند و می داند و سوگند به مشهود که بنده اوست و بقولی شاهد پیغمبر ما ﷺ و مشهود امت وی است و نیز گفته‌اند شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده ای به آنچه که در آن عمل کرده است گواهی می دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج‌اند و فرشتگان در آن حاضر می باشند. جواب قسم است.

قُتِلَ أَصْحَٰبُ ٱلْأُخْدُودِ ﴿٤﴾

کشته شدند اصحب الاخدود.(۴)

قُتِلَ أَصْحَٰبُ ٱلْأُخْدُودِ

قُتِلَ: فعل ماضی مجهول-أَصْحَٰبُ: نایب فاعل

اصحب اخدود کشته شدند و ملعون گشتند و بت پرست شدند. در باب اصحاب اخدود علماء تفسیر مختلف‌اند. در کشف الاسرار آورده که: مسلم بن الحجاج در صحیح آورده از هدیه بن خالد از حماد بن سلمه از ثابت بنانی از عبدالرحمن بن ابی لیلی از صهیب از رسول خدا ﷺ گفتا: در روزگار پیش پادشاهی بود بت پرست، جادوپرور، و در مملکت وی مردی بود ساحر حاذق. چون پیر گشت، آن ساحر کس فرستاد به آن ملک که مرا غلامی فرست تا او را سحر بیاموزم که من پیر گشتم و روزگار من به آخر رسید، تا آن غلام بجای من می نشیند و کار مملکت تو در سحر روان دارد. ملک بفرمود تا کودکی تازه جوان عاقل بر وی فرستاد. آن کودک پیوسته بر آن ساحر می رفت و بر رهگذر خانه ساحر راهبی یافت خداپرست موحد.

با آن راهب نشست و حدیث توحید و ایمان از وی می شنید و سحر و شعبده از آن ساحر می شنید، تا روزیکه دابه‌ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند می رسید، و راه بمردم فرو بسته. آن کودک گفت: امروز آن روزست که من بتحقّق رسانم که راهب فاضلتر و بحقّتر یا ساحر؟ چون به نزدیک آن دابه رسید سنگی برداشت و آنگه سنگ بر دابه انداخت و رب العالمین آن را بدست و زخم وی هلاک کرد و مردم ایمن گشتند و راه بر ایشان گشاده شد. آن کودک پیش راهب رفت و این قصه قتل دابه باز گفت: راهب بسیار شاد گشت و گفت: ای پسر تو امروز بعلم و فضل افزونی داری و ترا بلا و محنت رسد در میان این قوم نگر تا به وقت بلا آن قوم را بر من دلالت نکنی و مرا به بلا نیفکنی! پس

کار و قصه وی منتشر گشت و هر بیماری که اطباء از معالجه وی عاجز بودند، بدست وی و دعای وی شفا می یافت. آن ملک بت پرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان و هدیه ها و تحفه‌های گرانمایه برداشت و آمد بر این کودک. گفت: اگر مرا شفا پدید کنی و روشنائی چشم دهی، این مال جمله ترا بخشم. کودک گفت: شفای درد تو نزدیک من نیست و بدست من نیست؛ بلکه بنزدیک الله است و شفا دهنده خداست، آفریدگار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان آری من دعاء گویم تا الله تو را شفا دهد. آن مرد ایمان آورد و رب‌العالمین بدعای آن کودک دو چشم روشن بوی باز داد. آن مرد برخاست و به نزدیک آن ملک بازگشت. ملک او را چنان دید، گفت: این روشنایی و چشم بینا تراکه داد؟ گفت: ربی و ربک؛ آن خداوند که آفریدگار و پروردگار من است و آفریدگار تو! آن ملک در خشم شد و او را معذب همی داشت تا بر آن غلام دلالت کرد[۱]. غلام را بیاوردند و ملک گفت ای پسر جادوی تو بدانجا رسید که نابینا را بیناکنی، غلام گفت: این نه من می‌کنم، خدای من می‌کند، تعالی و تقدس. و شفا می دهد. آن غلام را به زخم و عذاب فرو کشیدند تا برآن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و او را بر کفر و شرک دعوت کردند. راهب سر باز زد و بر دین توحید بپائید و محکم بایستاد. ملک بفرمود تا اره بر فرق وی نهادند و او را بدو شاخ کردند. و آن ندیم ملک که ایمان آورده بود، او را به کفر خواندند، همچنان سر باز زد و از توحید برنگشت و او را هلاک کردند. آن غلام تنها بماند. ملک جماعتش را از اصحاب خویش بر وی موکل کرد تا او را بر بالای کوه برند و بزیر اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند غلام دعایی کرد. رجفه‌ای و زلزله‌ای در کوه افتاد و آن جماعت همه بریختند و هلاک شدند.

آن غلام تنها به نزدیک ملک باز آمد. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت:خداوند من ایشان را هلاک کرد. جماعتی دیگر بر وی گماشت تا او را در کشتی نشانند و در بحر غرق کنند چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعاکرد و رب العزه ایشان را در بحر غرق کرد و غلام تنها به نزدیک ملک باز گشت. ملک گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را غرق کرد. ملک درماند. آنگه غلام گفت ای ملک اگر می خواهی که مرا هلاک کنی من ترا رهنمونی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا بر سر دار کن و یک تیر از ترکش برکش و بر کبد کمان نه و بگوی بسم الله رب الغلام تا مقصود خود از هلاک من حاصل کنی ملک همچنان کرد و در مجمع خلق آن تیر بنام الله بینداخت. تیر بگوشه سر وی رسید. غلام دست خویش بر گوشه سر نهاد و فرمان حق بدو رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند، گفتند: آمنا برب الغلام، آمنا برب الغلام[۲]! ملک را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر می کردی! خشم ملک زیادت شد و تمرد و طغیان وی در کفر بالا گرفت و بفرمود تا بر سر کوی‌ها اخدودها[۳]کنند. کوره‌های

---

۱ - دلالت کرد: یعنی راهنمایی کرد
۲ - به پروردگار غلام ایمان آوردیم.
۳ - اخدودها: کوره‌ها، گودال ها

عظیم و در آن کوره‌ها آتش افروختند و آن جمع مومنان را یکان یکان می آوردند و در آتش می‌افکندند. کار بزنی رسید که طفلی بر برداشت. او را گفتند: یا از دین خویش باز گردی و به ملت کفرآئی، و گرنه ترا با این طفل به آتش افکنیم. دلش به آن طفل بسوخت. خواست که از دین خویش برگردد، تا آن طفل را نسوزند. آن طفل به آواز آمد گفت: ای مادر صبر کن و از دین خویش برمگرد که تو بر حقی و دین تو حق است. راست و درست.

اصحاب اخدود که خداوند متعال قصه آنان را در کتاب عزیز خود چنین می فرماید: « هلاک شدند یاران شکافهای پر از آتش در زمین، آتشی بود دارای هیزمهای فراوان، هنگامی که بر کنار آتش نشسته بودند و ایشان بر آنچه می کردند به مومنان گواه دهندگان بودند، و عیب نکردند ایشان را مگر آنکه ایمان آورند به خدای ارجمند غالب ستوده».

ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ ﴿٥﴾

اهل آتش هیزمدار هلاک شدند.(۵)

ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ

ٱلنَّارِ: بدل برای الاخدود

همان آتش دارای هیزم بسیار. یعنی هیزمی که با آن آتش روشن کنند که اشاره به منشاء و مایه نفسانی آن آتش باشد که خوی ستمکاری و کینه جوئی نسبت به مردان با ایمان باشد و همیشه بصورتهای گوناگون ظاهر می شود. مانند این آیه در سوره آل‌عمران /۱۰ و بقره /۲۴ و تحریم /۶ نیز آمده است.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

وقتی که بر کناره‌ی آن گودال نشسته بودند.(۶)

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ

إِذْ هُمْ : مبتدا–قُعُودٌ: خبر

آن هنگام که ایشان بر کناره‌ی آن گودال نشستگان بودند و ایشان نظاره‌گر سوختن مومنان نشسته بودند.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾

و آنان به آنچه با مومنان می کردند گواهی می دهند.(۷)

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ

(و) حالیه– هُمْ: مبتدا– شُهُودٌ : خبر

و ایشان یعنی آن پادشاه کافر و همراهانش که خندق را کنده بودند و آنرا پر از آتش کرده بودند به آنچه با مومنان در افکندشان در آتش می کردند گواهی می دهند. پس زبانها و دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می دهد.

وَمَا نَقَمُواْ مِنۡهُمۡ إِلَّآ أَن يُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿٨﴾

بر مومنان خرده‌ای نمی گرفتند جز اینکه بخدای نیرومند و ستوده ایمان آورده بودند.(۸)

وَمَا نَقَمُواْ مِنۡهُمۡ إِلَّآ أَن يُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ

نَقَمُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل

و بر آنان خرده ای نمی گرفتند جز اینکه به خداوند غالب و نیرومند و ستوده ایمان آورده بودند. و باید از عذاب او ترسید که او ستوده و غالب است و باید به رحمت او امیدوار بود. و تنها در راه رضای خداوند و خیر و هدایت خلق دعوت نمایند و هیچگونه قصد و آرزوی دنیایی در سر نپرورانند و در این راه ثابت قدم و پایدار باشند.

ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿٩﴾

پادشاهی آسمانها و زمین خاص اوست. و خداوند بر همه چیز شاهد است.(۹)

ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ

ٱلَّذِي : نعت-لَهُۥ: خبر مقدم محذوف- مُلۡكُ: مبتدا موخر

خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و او بر همه چیز از اعمال و اقوال مومن و کافر گواه و شاهد است و چیزی از گفتار و رفتار و کردار انسانها از وی پوشیده و مخفی نیست این جمله، مجرمان و گودال افروزان را وعید و مومنان را وعده نیک است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ فَلَهُمۡ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمۡ عَذَابُ ٱلۡحَرِيقِ ﴿١٠﴾

کسانیکه مردان مومن و زنان مومن را به محنت افکنده و پس از آن توبه نکرده‌اند. عذاب جهنم دارند و بر آنهاست عذاب سوزان.(۱۰)

إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ فَلَهُمۡ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمۡ عَذَابُ ٱلۡحَرِيقِ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - فَتَنُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل-ٱلۡمُؤۡمِنِينَ: مفعول به- لَهُمۡ: جارومجرور خبر مقدم- عَذَابُ : مبتدا موخر، جمله خبر إِنَّ

براستی همان کسانیکه مردان مومن و زنان مومن را در فتنه افکندند و در آتش سوزاندند و در دینشان ایشان را مورد شکنجه وآزار قرار دادند تا اینکه از دینشان برگردند و سپس از کاری که کرده اند توبه نکردند و بر نگشتند پس عذاب آتش دوزخ و آتش سوزان بر ایشان است آتشی که هرگز زائل نشود و مغز سرشان از آن آتش بجوشد چنانچه آورده اند که همان آتش سوزان که از خدود که فرو برده بودند ارتفاع گرفت به مقدار چهل ذراع و ایشان را احاطه کرد و همه را بسوخت.

در **حدیث شریف** آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:« آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْكَبِيرُ ﴿١١﴾

براستی کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند بهشت ها دارند که در آن جویها روان است و این کامیابی بزرگی است.(۱۱)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - لَهُمْ : جارومجرور خبر مقدم- جَنَّٰتٌ: مبتدا موخر، جمله لَهُمْ جنات خبر إِنَّ

بدرستی آنانکه گرویده اند و کارهای شایسته کرده اند بر ایشان است بوستانهایی که در زیر درختان آن جویهای روان است. و از انس رضی الله عنه در روایتی آمده است که فرمودند: « وعده شما بر سر حوض (کوثر) باشد».

شیخ عبدالله انصاری گفت: میدان راه دوستی افراد است، آشامنده‌ی شراب دوستی از دیدار بر میعاد است، برسد هر که صادق روزی به آنچه مرَاد است.

مولانا گفت:

رو بر سلطان و کار و بار بین   حسن تجری تحتها لانهار بین

ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْكَبِيرُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- ٱلْفَوْزُ: خبر

و این بوستان که در زیر درختان آن جویهایی روان است به جهت داشتن ایمان و کردار نیکشان است آنچه که از نعمتهای بهشت ذکر شد رستگاری بزرگی است که هیچ رستگاری نمی تواند با آن برابری کند و هیچ نعمتی قابل مقایسه با آن نیست.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾

که هر آینه صلابت پروردگارت شدید است.(۱۲)

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ

بَطْشَ: اسم إِنَّ - به معنی یورش بردن- ل: مزحلقه- لَشَدِيدٌ : خبر ؛

بدرستی که عذاب و صلابت پروردگارت بسیار سخت و سنگین است. و بر کسانیکه نافرمانی از خدا و رسول او می کنند عذابی دردناک است.

إِنَّهُۥ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾

براستی اوست که خلق را پدید کرده و باز می آورد.(۱۳)

إِنَّهُۥ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ

ـه: اسم إِنَّ -هُوَ: مبتدا- يُبْدِئُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- جمله هُوَ يُبْدِئُ خبر إِنَّ

بدرستی که خداوند هستی بخش است که آفرینش را از نیستی به هستی آورده و پس از نابودی دوباره آن را هستی می‌بخشد. یعنی در آخرت او را بعد از مرگش دوباره زنده می گرداند. چنانچه **در حدیث شریف در *صحیح البخاری*** آمده است که:

و او آن ذاتی است که خلق را بوجود آورده و باز آنرا دوباره زنده می کند. از عمران بن حصین رضی الله عنهما روایت است که گفت: عده ای از مردم (بنی تمیم) نزد پیغمبر خدا ﷺ آمدند، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: ای بنی تمیم! شما را بشارت می‌دهم! گفتند: برای ما (پیش از این) بشارت دادید، اکنون برای ما چیزی بدهید، (از شنیدن این سخن) رنگ پیغمبر خدا ﷺ تغییر نمود. بعد از آن اهل یمن آمدند و به آنها گفتند:

«ای اهل یمن! برای شما بشارت می دهم و شما بشارت را قبول نمایید، چون بنی تمیم قبول نکردند. گفتند: قبول داریم، پیغمبر خدا ﷺ را جع به ابتدای خلقت و عرش، شروع به سخن گفتن نمودند، درین وقت بود که شخصی آمده و گفت یا عمران! راحله‌ات طناب خود راکنده و رفته است (و من جهت پیداکردن راحله‌ی خود برخاستم) و ایکاش بر نمی خاستم.

وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ ﴿١٤﴾

و هم او آمرزنده و دوستدار است.(۱۴)

وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ

هُوَ: مبتدا- ٱلْغَفُورُ: خبر- ٱلْوَدُودُ: خبر دوم

و اوست آمرزنده و دوست دار آنان راکه فرمان برند و اطاعت کنند از خدای یگانه و این نشانه‌ی فضل ورحمت اوست که اوست بفضل بنوازد.

فضل او دلنواز غمخواران　　عدل او سینه سوز جباران

ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١٥﴾

اوست صاحب عرش، گرامی قدر است.(۱۵)

ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ

ذُو: خبر سوم

صاحب عرش و مالک ملک اوست. بزرگوار در ذات و صفات.

کیست درین دیرگه دیر پای　　کو لمن الملک زند جز خدای

فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾

و هر چه بخواهد می کند.(۱۶)

فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ

فَعَّالٌ: خبر چهارم

او خدایی است که هر چه بخواهد و هر چیزی اراده کند می کند و کسی یا چیزی نمی‌تواند او را از انجام کاری عاجز گرداند و یا مانع انجام او شود. حکم و فرمان او راست.

در حدیث شریف

از عمران بن حصین در روایتی آمده است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند جل جلاله بود، و هیچ چیز دیگری غیر از ذات او وجود نداشت، و عرش خداوند بر آب بود، و در لوح محفوظ همه چیز را نوشت، و زمین و آسمان را خلق نمود».

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿۱۷﴾

آیا بتو خبر لشکرها آمده است؟ (۱۷)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ

أَتَاكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- حَدِيثُ: فاعل

آیا بتو سخن لشکرها آمد؟ یعنی: ای محمد ﷺ! آیا خبر داستانهای گروه کافری که پیامبران را تکذیب می کردند آمد؟ همچون خبر لشکریان فرعون و ثمود به تو نرسیده است؟ یعنی بی گمان داستان خبر لشکریان کافران در مقابل پیغمبران به تو رسیده است که چگونه آنان بر تکذیب رسالت پیغمبران اقدام کردند و چگونه پیغمبران در مقابل آنان پایداری و صبر کردند و خداوند چگونه نیروی خود را بر آنها شوراند و آنان را نابود کرد؟ پس تو نیز ای پیغمبر ﷺ خبر این داستانها را شنیده‌ای، تو و پیروان تو، باید صبر کنید و امیدوار باشید تا سپاهیان و امدادهای غیبی خداوند بتو برسد چنانچه در روز بدر رسید.

فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿۱۸﴾

فرعون و ثمود.(۱۸)

فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ

فِرْعَوْنَ: بدل

فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود که عناد و کفر ورزیدند و پیغمبران خود را یعنی موسی و صالح را تکذیب کردند و سرانجام چه عذابی بر سر ایشان فرو آمد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿۱۹﴾

بلکه کسانیکه کفر ورزیدند در تکذیب فرو رفته اند.(۱۹)

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي تَكۡذِيبٖ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- فِي تَكۡذِيبٖ: جارومجرور خبر

بلکه کافران کارشان پیوسته تکذیب پیغمبران و تکذیب حق و حقیقت و شریک آوردن به خدای یگانه است. و ایشان بدانند اگر در کفر پایداری کنند آنچه راکه در جاهلیت انجام داده‌اند موأخذه خواهیم کرد. چنانچه در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده ایم موأخذه خواهیم گردید؟

فرمودند:«کسیکه در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که درجاهلیت انجام داده است موأخذه نمی گردد، و کسیکه در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است. موأخذه خواهد گردید».

وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطُۢ ﴿٢٠﴾

و خداوند به اطراف ایشان احاطه دارد.(۲۰)

وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطُۢ

لفظ وَٱللَّهُ: مبتدا- مُّحِيطُۢ: خبر

و خداوند از اطراف ایشان را احاطه کرده است و هیچ راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً بر اوضاع و احوال ایشان محیط و مراقب است.

بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ﴿٢١﴾

و این قرآنی ارجمند است.(۲۱)

بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ

هُوَ: مبتدا- قُرۡءَانٞ: خبر-مَّجِيدٞ: نعت

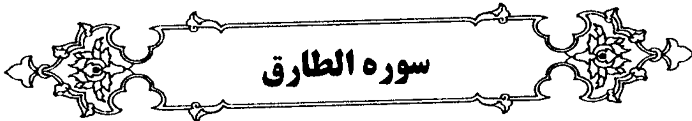
بلکه آن قرآن گرامی و بزرگ و شریف است و سخن خداوند است که بوسیله جبرئیل ؑ بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده و قرآن شعر و سحر و کهانت و یا از میان رفتنی نیست.

فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ ﴿٢٢﴾

در لوحی محفوظ (نوشته شده).(۲۲)

فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ

بلکه آن قرآن در لوحی محفوظ نوشته شده است و مصون از هرگونه تغییر و تحریف و یا زیاده و نقصانی است و جای هیچگونه شک و انکاری نیست که کافران آن را انکار می‌کنند و در آن به شک می‌افتند.



سوره الطارق

سوره « **طارق** » **مکی** است و دارای هفده آیه است. این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: (السمآء و الطارق) یعنی سوگند به آسمان و ستارگان «طارق» نامیده شده است و در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم داشت و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی**ﷺ گفت:

هر که این سوره بخواند، حق ﷻ بعدد هر ستاره‌ای که در آسمانست او را ده نیکی در دیوان بنویسد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ ﴿١﴾

و سوگند به آسمان و سوگند به طارق (ستاره‌ای است).(۱)

وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ

(و) قسم- وَٱلسَّمَآءِ: مجرور

و سوگند به آسمان و ستارگان آشکار شده در شب. یعنی ستارگانی که در شب پیدا شده و در روز پنهان می‌شوند. چنانچه حضرت رسولﷺ چنین دعاء کرد. «اعوذ بک من شرّ طوارق الیل و النهار، الا طارقاً یطرق بخیر یا رحمان». پروردگارا! از شر پیش آمدهای ناگوار شب و روز به تو پناه می‌برم مگر پیش آمدی که خیر باشد.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ ﴿٢﴾

و تو چه دانی که طارق چیست؟(۲)

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ

وَمَآ: مبتدا- أَدْرَىٰكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به، فاعل هو، جمله خبر- مَا: مبتدا- ٱلطَّارِقُ: خبر

و تو چه می دانی که ستاره شبرو چیست؟ که کسی به جهت شأن و بزرگی نمی‌تواند آن را به آسانی درک کند. سفیان بن عینیه گفته است: «هر چیزی که در قرآن به صیغه‌ی (ما ادراک) آمده است، از جمله اموری است که خداوند جل جلاله پیامبرش را از آن آگاه کرده است و هر چیزی که در قرآن به صیغه‌ی (ما یدریک) آمده، مربوط به اموری است که خداوند جل جلاله پیامبرش را از آن آگاه نکرده است». سپس خداوند جل جلاله طارق را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند.

ٱلنَّجۡمُ ٱلثَّاقِبُ ﴿٣﴾
که آن ستاره ی درخشنده است.(۳)

ٱلنَّجۡمُ ٱلثَّاقِبُ

مبتدا: محذوف- ٱلنَّجۡمُ: خبر

ستاره‌ی درخشنده‌ی فروزان همچون شعله‌ی آتش. چنانچه آورده‌اند که شبی حضرت رسولﷺ نشسته بود با عم خود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله‌ی آتش عظیم از او ظاهر شد ابوطالب بترسید و گفت این چه چیزی است حضرت رسولﷺ فرمود که این ستاره‌ای است که دیو را از آسمان می‌راند و نشانه‌ای است از قدرت الهی، فی‌الحال جبریل نازل شد بدین آیت که: «والسماء و الطارق»

إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ ﴿٤﴾
که هیچ چیز نیست مگر نگهبانی بر او گماشته شده است.(۴)

إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ

این آیه جواب هر دو قسم قبلی است. می‌گوید که هیچ کس نیست مگر نگهبانی بر او گمارده شده است یعنی فرشتگانی که مراقب اعمال و رفتار و گفتار انسان از خیر و شراند و آن را ثبت و ضبط می‌نمایند آورده‌اند که در مکه زنی بود فاجره و گفت من طاوس یمانی را برگردانم از راه طاعت و در معصیت کشم و طاوس مردی نیکو روی بود و خوش خلق و خوش طبع آن زن بر طاوس آمد و با وی سخن در گرفت. بر سبیل مزاح طاوس بدانست که مقصود وی چیست؟ گفت آری صبر کن تا به فلان جایگاه آییم چون بدان جایگاه رسیدند طاوس گفت اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود آن زن گفت سبحان الله این چه جای آن کار است انجمن گاه خلق و مجمع نظارگیان، طاوس گفت أليس الله يرانا في كل مكان. ای زن از دیدار مردم شرم داری و از دیدار الله که به ما می‌نگرد شرم نداری این سخن در زن اثر کرد و توبه کرد و از جمله نیکان گشت.

فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾
پس باید بنگرد که آدمی از چه چیزی آفریده شده است.(۵)

فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ

فَلۡيَنظُرِ: فعل مضارع- ٱلۡإِنسَٰنُ: فاعل

پس باید که انسان بداند که از چه چیزی آفریده شده است یعنی آنانکه منکر حشر و نشراند باید که در اصل آفرینش خود بیندیشند که از چه چیزی آفریده شده‌اند در کیمیای سعادت امام محمد غزالی رحمه الله علیه قصد در باب آفرینش آدمی چنین آورده است. اگر خواهی که خود را بشناسی، بدان که تو را از دو چیز آفریده‌اند: یکی کالبد ظاهر که آن را تن گویند، و وی را به چشم ظاهر می‌توان دید، و یکی معنی باطن، که آن را نفس گویند و دل گویند، و آن را به بصیرت باطن توان شناخت، و به چشم

ظاهر نتوان دید، و حقیقت تو آن معنی باطن است، و هر چه جز آن است همه تبع وی است، و لشکر و خدمتکار وی است، و ما آن را نام دل خواهیم نهاد، و چون حدیث دل کنیم بدان که آن حقیقت آدمی را می‌خواهیم که گاه آن را روح گویند و گاه نفس، بدین دل نه آن گوشت پاره می‌خواهیم که در سینه نهاده است از جانب چپ،که آن را قدری نباشد و آن ستوران را نیز باشد، و مرده را باشد و آن را به چشم ظاهر بتوان دید، و هر آنچه را بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد که آن را (عالم شهادت)گویند.

و حقیقت دل از این عالم نیست، و بدین علم غریب آمده است، و به راه‌گذر آمده است، و آن گوشت پاره‌ی ظاهر مرکب و آلت وی است، و همه‌ی اعضای تن لشکر وی‌اند، و پادشاه جمله‌ی تن وی است و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی صفت وی است، و تکلیف بر وی است، و خطاب با وی است و عتاب و عقاب بر وی است، و سعادت و شقاوت اصل وی راست، و تن اندرین همه تبع وی است، و معرفت حقیقت تا وی را بشناسی که آن گوهر عزیز است، و از گوهر فرشتگان است، و معدن اصلی وی حضرت الهیت است: از آنجا آمده است، و به آنجا باز خواهد رفت. و این جا به غربت آمده است، و به تجارت و حراثت[1] آمده است.

خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾
خلق شده از آب جهنده.(۶)

خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ
انسان آفریده شده است از آبی جهنده و مخلوط گشته در رحم (منی).

**ستایش خداوند بخشنده را،		که موجود کرد از عدم بنده را**

يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ﴿٧﴾
که از پشت مرد و میان استخوان‌های سینه‌ی زن بیرون می آید.(۷)

يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ
يَخْرُجُ: فعل مضارع- فاعل(هو)
که آب جهنده (منی) از میان پشت مردان و استخوان‌های سینه‌ی زنان بیرون می‌آید. چنانچه در سوره آل عمران آیه پنج می‌فرماید «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف تشاء» یعنی او خدایی است که شما را در رحم‌ها آنگونه که بخواهد نقش می‌بندد.
شیخ سعدی در بوستان گفت:

**ز پشت پدر تا به پایان شیب،		نگر تا چه تشریف دادت ز غیب**

إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾

---
[1] - حراثت: زراعت، کشتکاری

براستی خداوند بر دوباره آفرینی قادر و تواناست.(۸)

إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجۡعِهِۦ لَقَادِرٌ

ـه: اسم انّ- ل: مزحلقه- لَقَادِرٌ: خبر ؟

به درستی خدای تعالی به بازگردانیدن آن آب به خوبی قادر و تواناست. و دوباره بعد از مردنش زنده خواهد کرد و کسی توانایی عاجز کردن او را ندارد و یا نمی‌تواند او را از آن باز دارد.

دگر ره به کتم عدم در برد وز آنجا به صحرای محشر برد

يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ﴿٩﴾

روزی که رازها همه آشکار گردد.(۹)

يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ

تُبۡلَى: فعل مضارع مجهول- ٱلسَّرَآئِرُ: نایب فاعل

روزی که در آن روز رازها برملا شود و آنچه راکه آشکار و پنهان کرده‌اند به محک آزمایش و در معرض داوری قرار گیرد یعنی ظاهر کند مخفیات ضمایر و اعمال تا طیب آن از خبیث متمیز گردد و همه چیز به طور آشکار مشخص گردد.

فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ﴿١٠﴾

پس آنگاه او را نه نیرویی باشد و نه یاوری.(۱۰)

فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مِن: حرف جر زائد- قُوَّةٖ: خبر مؤخّر

در آن وقت که رازها آشکارگردد پس او را نه نیرویی باشد و نه یاوری. یعنی کسی نتواند او را از آن عذاب برهاند و یا او راکمک و مدد رساند.

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجۡعِ ﴿١١﴾

و قسم به آسمان بارش انگیز.(۱۱)

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجۡعِ

(و) قسم- ٱلسَّمَآءِ: مجرور به حرف جر

و قسم به آسمان باران انگیز. چونکه باران از آسمان به سوی زمین می‌بارد و دوباره بخار شده به آسمان می‌رود و دوباره به صورت باران به زمین برمی‌گردد. **یا به قدرت بادها** به هر سو می‌گردد.

وَٱلۡأَرۡضِ ذَاتِ ٱلصَّدۡعِ ﴿١٢﴾

و قسم به زمین شکافدار.(۱۲)

وَٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ

و قسم به زمین شکافدار که از آن گیاه و آب بیرون آید یا آتشفشان که شکافته می‌شود و یا روئیدن گیاهان و درختان است.

إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿۱۳﴾

براستی که این گفتاری واضح است.(۱۳)

إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ

ـه: اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَقَوْلٌ: خبر

این جوابِ قسم است: هر آینه این قرآن سخن واضح و روشن است و حق و باطل را از هم جدا و متمایز می‌سازد.

وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ ﴿۱۴﴾

و [قرآن] شوخی نیست.(۱۴)

وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ

هُوَ: اسم ما- بـ: حرف جز زائد-بِٱلْهَزْلِ: خبر ما

و قرآن سخنان بیهوده و شوخی نیست بلکه سخنانی جدی و محکمی است. قرآن سخنی است قاطع و فیصله دهنده که در آن شوخی و بازیچه راهی ندارد. هر کس از آن گردنکشی و استکبار کرد گمراه گشت و هر کس از آن هدایت طلب کند نجات یافت، قرآن ریسمان محکم الهی و نور آشکار و ذکر حکیم و راه مستقیم است که انسانها را به سوی بهشت سوق می‌هد.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿۱۵﴾

هر آینه کافران بد اندیشی می کنند بداندیشی کردنی.(۱۵)

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا

هم: اسم انَّ- يَكِيدُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر انَّ-كَيْدًا: مفعول مطلق

آنان نیرنگی می‌اندیشند نیرنگ کردنی. و در باره‌ی آنچه کهَ رسول خدا ﷺ از وحی از سوی پروردگار جهانیان آورده مکر می‌کنند و آن را تکذیب می‌نمایند.

وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿۱۶﴾

و من نیز چاره جویی می کنم چاره جویی کردنی.(۱۶)

وَأَكِيدُ كَيْدًا

أَكِيدُ: فعل مضارع- فاعل(انا)-كَيْدًا : مفعول مطلق

و من نیز چاره جویی می‌کنم چه چاره جویی کردنی و نیرنگ آنان را نقش بر آب می‌کنم یعنی در مقابل اعمالشان و تکذیبشان و نیرنگشان ایشان را در آخرت جزا می‌دهم جزا دادنی که کسی قادر به زوال و یا دفع آن نخواهد بود.

فَمَهِّلِ ٱلْكَٰفِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًۢا ﴿١٧﴾

پس کافران را مهلتی ده، و فروگذار ایشان را اندکی.(۱۷)

فَمَهِّلِ ٱلْكَٰفِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًۢا

مَهِّلِ : فعل امر- فاعل(انت)- ٱلْكَٰفِرِينَ: مفعول به- أَمْهِلْهُمْ: فعل امر- هم: مفعول به- فاعل(انت)- رُوَيْدًا: مفعول مطلق

تکرار فعل و تغبیر ساختاری کلمه از «**مهل**» به «**أمهل**» برای زیاده‌روی در تهدید کافران است. می‌گوید: پس به کافران مهلت بده و در طلب هلاکت ایشان تعجیل مکن و فروگذار ایشان را اندک زمانی یعنی به زودی هلاک خواهند شد. حکم امهال به آیت سیف منسوخ است.

حافظ گفت:

به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو ترا که گفت که این زال ترک دستان کرد

سوره الاعلی

سوره « **اعلی**» **مکی** است و دارای نوزده آیه است. و بعضی گفته‌اند مدنی است. و در این سوره از ناسخ و منسوخ هیچ نیست نام دیگر این سوره سبح است. و به جهت افتتاح با قول خداوند متعال (سبح اسم ربک الاعلی » این سوره «**الاعلی**» نامیده شده است.

در فضیلت این سوره آورده‌اند که در خبر است **ابی بن کعب از مصطفی**ﷺ روایت کرد که: هر که این سوره بخواند الله تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام فرو فرستاد او را ده نیکی در دفتر اعمال وی نویسند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱)

به نام پروردگار والایت تسبیح گوی.(۱)

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

سَبِّحِ : فعل امر- فاعل(انت)- اسْمَ: مفعول به

به نام پروردگارت که برتر و بالا مقام است تسبیح گوی چونکه در حدیث آمده است. از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « کسی که خدا را ذکر کرده و کسی که ذکر نمی‌کند، به مانند شخص زنده و مرده است». در باب فضیلت سبحان الله گفتن. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سبحان الله و بحمده) بگوید، همه‌ی خطاهایش ولو آنکه به مانند کف دریا باشد برایش بخشیده می‌شود.

و در روایتی دیگر از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است: «سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم».

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ (۲)

همان که آفرید پس درست اندام کرد.(۲)

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ

الَّذِي : نعت- خَلَقَ: فعل ماضی- فاعل(هو)

پس به پاکی یاد کن آن ذاتی که همه‌ی خلق را آفرید و سپس ایشان را درست اندام گردانید و شکل و هیئت و راست قامتی و اعضاء و اجزای او را بر قانون حکمت بیافرید.

قدیمی نکوکار نیکی پسند — به کلک قضا در رحم نقشبند
دهد نطفه را صورتی چون پری — که کردست بر آب صورتگری؟
نه در ابتدا بودی آب منی؟ — اگر مردی، از سر بدر کن منی
ببین تا یک انگشت از چند بند — به صنع الهی به هم در فکند

وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾

و او کسی است که قدرت داد و هدایت کرد.(۳)

وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ

وَٱلَّذِي: نعت- قَدَّرَ : فعل ماضی- فاعل(هو)

و او آن خدایی است که تقدیر کرد روزی‌ها را پس او را هدایت نمود و رشد و نمو داد تا اینکه او را به صورت یک انسان از رحم بیرون آورد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامیکه خداوند متعال مخلوقات را خلق نمود، در کتابی که نزدش بر بالای عرش می‌باشد، نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب است».

وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ﴿٤﴾

و او کسی است که چراگاه را پدید آورد.(۴)

وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ

وَٱلَّذِيٓ: معطوف-أَخۡرَجَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- ٱلۡمَرۡعَىٰ : مفعول به

و او آن خدایی است که چراگاه را از زمین بیرون آورد تا چهارپایان از آن بچرند.

مولانا گفت:

گوسفندان راکه خواست آنرا بران — در چرا از اخراج المرعی چران

فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ﴿٥﴾

پس آن را خشک و تیره قرار داد.(۵)

فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ

جَعَلَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- فاعل(هو)- غُثَآءً: مفعول به ثانی به معنی گیاهان خشکیده-

أَحۡوَىٰ: به معنی سیاه و تیره

و پس از چندی آن را خاشاکی تیره و سیاه گردانید. محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیاست گرچه اول تازه و سیراب و خرم نماید اما در اندک وقتی به سبب وزش باد خزان حوادث، تیره و بی طراوت خواهد بود.

قطعه:

اگر چه خرم و تازه است گلشن دنیا ولـی بـه نکبـت بـاد خـزان نمـی‌ارزد
بگرده خور و قرص قمر زجای مرو کـه خـوان چـرخ بیکتـای نـان نمـی‌ارزد

آورده‌اند که جبرئیل ؈ چون آیتی یا سوره‌ای از قرآن را از جانب پروردگار نازل می‌کرد آن را به حضرت رسول ﷺ می‌خواند و حضرت رسول ﷺ هنوز جبرئیل به آخر آیه یا سوره نرسیده بود شروع به خواندن آن می‌کرد بدان جهت که مبادا فراموش کند حق سبحانه تعالی آیت فرستاد که:

سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ﴿٦﴾

برای تو خواهیم خواند که فراموش نکنی.(۶)

سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ

سَنُقۡرِئُكَ: فعل مستقبل- ک: مفعول به- فاعل(نحن)

و زود باشد که برای تو قرآن را بخوانیم یعنی به امر ما جبرئیل ؈ بر تو بخواند و تو آن را تکرار کنی تا آن را فراموش نکنی. هر چند تو امی و درس نخوانده ای به قدرت و اراده ما شما آن را حفظ خواهی کرد و فراموش نخواهی نمود.

یتیمی که ناخوانده قرآن درست کُتبخانه‌ی چند ملت بشست

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ بکوشم گفتند که: «جبرئیل هر سال قرآن را برایم یک بار تکرار می‌کرد، ولی امسال دوبار تکرار کرد، و فکر نمی‌کنم جز اینکه اجلم رسیده است سبب دیگری داشته باشد».

إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ ﴿٧﴾

مگر آنچه خدا خواهد که وی آشکار را با هر چه نهان است بداند.(۷)

إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ

مَا: مستثنی- شَآءَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُۚ: فاعل

مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت آن فراموش شود و یا منسوخ گردد و خداوند بخواهد از صفحه‌ی قرآن محو کند که در آن صورت آن آیات منسوخ شود فراموش می‌شود.

إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ

ـه: اسم اِنَّ-يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل(هو)- ٱلْجَهْرَ: مفعول به

زیرا که خداوند هر آنچه که از انسان به صورت آشکار و یا پنهان انجام می‌گیرد می‌داند و خداوند به راز درون دلها که پنهان کنند و یا آشکار نمایند آگاه و داناست.

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٨﴾

و ترا به معرفت آسان توفیق می‌دهیم.(۸)

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ

نُيَسِّرُكَ: فعل مضارع-ک: مفعول به- فاعل (نحن)

و ما به شما توفیق خواهیم داد یعنی اینکه در حفظ قرآن و نگهداری آن برای تو آسانی فراهم گردانیم یا برای سلوک طریقت و یا معرفت شریعت به آسانی راه خواهیم نمود و توفیق تو به آسانی دست دهد.

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٩﴾

پس پند بده چه پند دادن سود دهد [چه ندهد].(۹)

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ

ذَكِّرْ: فعل امر- فاعل (انت)- نَّفَعَتِ: فعل ماضی- ٱلذِّكْرَىٰ: فاعل

پس ایشان را پند ده و موعظه کن چه این پند دادن سود دهد و چه سود ندهد.

من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گویم — تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

چونکه وظیفه رسول خدا ﷺ رساندن پیام است و ابلاغ احکام الهی. هر چند در گوش بعضی از اهل مکه گران آید و پند نشنوند.

چنانکه **سعدی** گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک — تخم افکندن بود در شوره خاک

سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ﴿١٠﴾

هر که [پرهیز کار است] می‌ترسد به زودی پند خواهد گرفت.(۱۰)

سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ

سَيَذَّكَّرُ: فعل مستقبل-مَن: فاعل-يَخْشَىٰ: فعل مضارع- فاعل(هو)

زود باشد کسی که از خدا و از عاقبت کار بترسد و به جهت ترسش از عذاب خدای تعالی پند پذیرد و عمل صالح و شایسته انجام دهد.

وَيَتَجَنَّبُهَا ٱلْأَشْقَى ﴿١١﴾

و بدبخت‌ترین از آن دوری کند.(۱۱)

وَيَتَجَنَّبُهَا ٱلۡأَشۡقَى

وَيَتَجَنَّبُهَا : فعل مضارع - ها: مفعول به - ٱلۡأَشۡقَى : فاعل

و بدبخت ترین یعنی کافران که از فاسق بدترین است از پذیرفتن پند و موعظه شانه خالی کند.

ٱلَّذِي يَصۡلَى ٱلنَّارَ ٱلۡكُبۡرَىٰ ﴿۱۲﴾

همان کس که به آتش بزرگ درخواهد آمد.(۱۲)

ٱلَّذِي يَصۡلَى ٱلنَّارَ ٱلۡكُبۡرَىٰ

ٱلَّذِي : نعت - يَصۡلَى : فعل مضارع - فاعل(هو) - ٱلنَّارَ : مفعول به

آنکه به آتش بزرگتر که آتش جهنم است درآید که هفتاد بار از آتش دنیا تیزتر و سوزنده‌تر است هر چند آتش دنیا نیز برای عذاب کافران کافی است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ﴿۱۳﴾

آنگاه در آن نه بمیرد و نه زندگی کند.(۱۳)

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ

لَا يَمُوتُ : فعل مضارع - فاعل(هو)

آنگاه نه در آن می‌میرد و نه زندگی می‌کند. یعنی در عذاب جهنم بطور دائم و جاودان معذب می‌شود و در آتش جهنم می‌سوزد.

قَدۡ أَفۡلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿۱۴﴾

به تحقیق رستگار شد هر که پاک گشت.(۱۴)

قَدۡ أَفۡلَحَ مَن تَزَكَّىٰ

أَفۡلَحَ : فعل ماضی - مَن : فاعل

بدرستی که رستگاری یافت هر که از کفر و معصیت پاک گشت. یا پاک کردن مال به وسیله زکات و یا ادای نماز و یا پاک شدن از اخلاق زشت و ناپسند است. در **مرصاد العباد نجم الدین رازی** در باب این آیه آمده است که: و شریعت را ظاهری است و باطنی. ظاهر آن اعمال بدنی است که کلید طلسم گشای صورت قالب آمد. و آن کلید را پنج دندانه است، چون نماز و روزه و زکات و حج و گفت کلمه شهادت. و باطن شریعت اعمال قلبی و سری و روحی است، و آن را طریقت خوانند. و طریقت کلید طلسم گشای باطن انسان است، تا به عالم حقیقت راه یابد.

و داد شریعت چنان توان داد که هر عضو را بدان عمل مشغول کنی که فرموده‌اند، و از آن عمل اجتناب کنی که نهی کرده‌اند، تا دندانه‌های کلید راست بر بندهای طلسم نشیند، و در حال گشاده گردد. نماز به

دو صورت او را خبر کند: یکی به اشکال و حرکات نمازی، دوم بـه صفت مناجـات نمـازی. صـورت و اشکال و حرکات نماز او را از آمدن بدین عالم خبر دهد، و به مراجعت آن عالم دلالت کند.
اما روزه او را از آن عهد اعلام کند که به صفت ملایکه بود، و بـه حجـب صـفات حیـوانی از حـضرت محجوب نگشته، که خوردن خاصیت حیوان است، و نـاخوردن صفات ملایکـه و صـفت خداونـد- تعالی- تا بدین اشارت ترک خُلقهای حیوانی کند، و متخلق به اخلاق حق شود.
و اما زکات تزکیت نفس کند از صفات حیـوانی، و او را متـصف کنـد بـه صـفات حـق، زیـراکـه صـفت حیوانی آن است که جمع کند و به کس ندهد. و آدمی را از جمع کردن چاره نیست، و اگـر از آن چیـزی ندهد در آلایش صفت حیوانی بماند.
و اما حج اشارت میکنـد بـه مراجعـت بـا حـضرت عـزت، و بـشارت مـیدهـد بـه وصـول بـه حـضرت خداوندی. یعنی: قرار گرفته در شهر انسانیت، و مقیم سرای طبیعت حیوانی گشته، و از کعبهی وصال ما بی خبر مانده، چند در این منزل بهیمی مقام کنی، و پای بستهی صفات ذمیمهی شیطنت و سبعی باشی، و دست در گردن دشمنان من آری، و به مزخرفات نعیم دنیاوی در جوال غرور شیطان شوی؟
برخیز، و مردانه این همه بند و پا بند بر هم گسل، و با زن و فرزنـد و خـویش و پیونـد و خـان و مـان و داع کن، و دل که نظرگاه خـاص ماسـت از آلایـش تعلقـات ایـشان پـاک گـردان، و قـدم از ایـن منـازل و مراحل خوش آمد دنیا و هوا و طبع بیرون نه، و بادیهی نفس اماره را قطع کن. و چون بـه احرامگـاه دل رسیدی، به آب انابت غسلی بکن، و از لبـاس کـسوت بـشریت مجـرد شـو، و احـرام عبودیـت در بنـد، و لبیک عاشقانه بزن، و به عرفات معرفت در آی، و بر جبلالرحمهی عنایت برآی، و قدم در حرم حریم قرب ما نه، و به مشعرالحرام شعار بندگی ثابتی بکن. و از آنجا به منای منیت منـا آی، و نفـس بهیمـی را در آن منحر[1] قربان کن، و آنگه روی به کعبهی وصال ما نه.
پس به در کعبهی وصال ما آی، و خود را چون حلقه بر در بمان، و بی خود در آی، که خوف و حجـاب از خودی خیزد، و امن و وصول از بیخودی. پس اینجا به حقیقت دندانههای کلید پنج رکـن شـریعت بـر بندهای حواس پنجگانه راست بنشست، و طلـسمات جـسمانی و روحـانی گـشاده گـشت، و مقاصـد بـه حصول موصول شد.

وَذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ 
و نام پروردگار خویش یاد کرد و نماز گزارد.(۱۵)

وَذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ

ذَكَرَ: فعل ماضی- فاعل(هو)-ٱسْمَ: مفعول به

---
[1] - محل نحر و محل ذبح

و نیز رستگار شد هر که نام پروردگار خویش را به پاکی یاد کرد و به دل و به زبان خویش تکبیر اولی را گفت و نماز پنجگانه بر پا داشت که آن نشانه‌ی اسلام و نشانه‌ی رستگاری است و یا زکات فطر را ادا کرد و نماز عید بر پا داشت. چونکه نماز سبب آمرزش گناهان و رستگاری انسان در دنیا و آخرت است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از حذیفه ﷺ روایت است که گفت: نزد عمر ﷺ نشسته بودم که گفت: کدام یک از شما گفته‌ی پیغمبر خدا ﷺ را در مورد فتنه به خاطر دارید؟ گفتم: همانطوریکه فرموده‌اند، من به خاطر دارم، گفت: تو بر احادیث پیغمبر ﷺ مسلط هستی. گفتم: نماز، روزه، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، کفاره‌ی گناهان و اشتباهاتی است که شخص نسبت به خانواده‌اش، نسبت به مالش، نسبت به فرزندش و نسبت به همسایه‌اش مرتکب می‌گردد.

بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾

مشرکان زندگانی دنیا را بر می گزینند.(۱۶)

بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا

تُؤْثِرُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلْحَيَوٰةَ : مفعول به- ٱلدُّنْيَا: نعت

بلکه مشرکان زندگانی دنیا را نسبت به آخرت بر می‌گزینند. احمق مردا که دل در این دنیا بندد که نیک بستاند زشت باز پس گیرد. یعنی آنانکه لذت‌ها و هوس‌ها و شهوت‌های این دنیا را بر نعمت‌های آخرت ترجیح داشته و لذت‌های زودگذر و فانی دنیا را بر نعمت‌های جاوید آخرت بر گزیده‌اند.

وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾

اما آخرت بهتر و پاینده‌تر است.(۱۷)

وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ

وَٱلْأَخِرَةُ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

و در حالی که آخرت از دنیا و مال و لذت دنیا بهتر و باقی ماندنی‌تر است.

شیخ اجل سعدی در گلستان در حق دین به دنیا فروشان چنین می‌گوید:

جان در حمایت یک دم است و دنیا و جودی میان دو عدم؛ دین به دنیا فروشان خرند، یوسف بفروشند تا چه خرند؟

به قول دشمن، پیمان دوست بشکستی ببین که از که بریدی و با که پیوستی؟

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان

إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴿١٨﴾

بی گمان این در صحیفه‌های نخستین نیز هست.(۱۸)

إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ

هَٰذَا: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَفِي ٱلصُّحُفِ - جار و مجرور خبر إِنَّ

به درستی که این در صحیفه‌های پیشینیان نیز هست یعنی کتاب‌های نخستین که قبل از قرآن آمده است که زندگانی آخرت بهتر و پاینده‌تر از زندگانی دنیاست.

صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿۱۹﴾

صحیفه‌های ابراهیم و موسی.(۱۹)

صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ

صُحُفِ: بدل

مانند صحف ابراهیم و موسی علیه السلام که صحیفه ابراهیم علیه السلام بیست صحیفه است که همه دربرگیرنده‌ی امثال و حکم بود و صحیفه‌ی موسی علیه السلام همان تورات است.

در **حدیث شریف** آمده است که ابوذر از رسول خدا ﷺ پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیه السلام هم اکنون در پیام‌های نازل شده بر شما وجود دارد؟

فرمودند: آری! ای ابوذر! بخوان: (قد افلح من تزکی ...) تا صحف ابراهیم و موسی علیه السلام را.

سوره الغاشیه

سوره « **غاشیه** » **مکی** است و دارای بیست و شش آیه است و جمله به مکه فرو آمده است. و غاشیه از نام‌های روز قیامت است و به جهت افتتاح این سوره با «هل اتک حدیث الغاشیه» غاشیه نامیده شده است. و در این سوره یک آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد. در فضیلت تلاوت این سوره آورده‌اند که:

ابی بن کعب از **مصطفی**ﷺروایت کند که گفت: «هر که این سوره بخواند الله تعالی در قیامت حساب او آسان کند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿١﴾

آیا خبر غاشیه (قیامت) به تو رسیده است؟(۱)

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

أَتَاكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- حَدِيثُ: فاعل

به درستی که به تو خبر قیامت غاشیه[1] رسید؟ یعنی هیبت و ترسناکی و هولناکی آن قیامت همه را بپوشاند و فرو گیرد بطوری که کسی به کسی نظر نکند و هر کس در هراسناکی خود فرو رود. **در *حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:***

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زن‌ها به طرف یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمودند: کار از این مشکل‌تر و ترسناک‌تر است که به فکر نظر کردن به یکدیگر بیفتند».

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ﴿٢﴾

در آن روز چهره‌ها خوار باشند.(۲)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ

وُجُوهٌ: مبتدا- خَاشِعَةٌ: خبر

---

[1] - غاشیه: به معنی پوشیده شده

در آن روز چهره‌ها خوار و ترسان باشند. در روز محشر مردم به دو قسم حشر می‌شوند. گروه اول چهره‌های زبونی و خواری دارند، بدینجهت در عذاب می‌سوزند و پنهانشان از چهره‌هایشان پیداست و امّا گروه دوم چهره‌های خندان و شادابی دارند که آنان نیکوکاران‌اند و در بهشت سیر می‌کنند.

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٣﴾

بیهوده عمل کرده و رنج برده‌اند.(۳)

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ

عَامِلَةٌ : نعت- نَّاصِبَةٌ: نعت

آن چهره‌ها خوار و ترسان است به جهت اینکه در دنیا بر کفر و شرک خود پای بر جا بودند بدیشان است زنجیرهای آتشین و عذاب دوزخ و سوختن در آتش جهنم.

تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾

به آتش سوزان داخل شوند.(۴)

تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً

تَصْلَىٰ: فعل مضارع- فاعل(هی)، جمله خبر وجوه

پس به اعمال بدشان و شرکشان و تکذیبشان در آتش گرم و به نهایت سوزان در آیند که هفتاد مرتبه نسبت به آتش دنیا گرم‌تر و سوزنده‌تر است.

تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ ﴿٥﴾

و از چشمه‌ای داغ نوشانیده شوند.(۵)

تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ

تُسْقَىٰ: فعل مضارع مجهول- (هی) نایب فاعل

و از چشمه‌ای بی نهایت گرم و داغ در وقت تشنگی به ایشان بیاشامند که از خوردن آن روده‌ها پاره پاره شود و مزاج انسان از کار بیفتد.

لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ ﴿٦﴾

هیچ غذایی برای آنها نیست مگر از ضریع.(۶)

لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر لَّيْسَ مقدم- طَعَامٌ: اسم لَّيْسَ موخر

و برای آنها هیچ غذایی نیست مگر از ضریع[۱] گیاه خاردار خشکیده که تهوع آور است و گرسنگی را دفع نمی‌کند که عرب‌ها به آب شبرق گویند و آن را شتران و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند.

لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ ﴿٧﴾

که نه فربه کند و نه گرسنگی را دفع کند.(۷)

لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ

لَّا يُسْمِنُ: فعل مضارع- فاعل(هو)

که آن «ضریع» نه فربه و چاق می‌کند و نه غذای مقوی است که رفع گرسنگی کند و نه رفع تشنگی می‌کند بلکه بر عطش آنان می‌افزاید.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾

و چهره‌ی کسانی در آن روز تازه و شاداب باشند.(۸)

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ

وُجُوهٌ : مبتدا

و از طرف دیگر چهره‌ی کسانی در آن روز تازه و شاداب‌اند و اثر نعمت در چهره‌های ایشان مشهود است و در آن روز ایشان متمتع و متنعم و فربه باشند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند، رویشان مانند ماه شب چهارده می درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می‌اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می‌کنند.

لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾

و از سعی و کوشش خویش راضی هستند.(۹)

لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ

این کسانی که چهره‌هایشان شاداب و خندان و تر و تازه است از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند خوشحال و راضی می‌شوند و مورد پسندشان قرار می‌گیرد آن هنگام که ثواب اعمال خود را ببینند.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

که در بهشت برین‌اند.(۱۰)

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

---

[۱] - شریع: گیاه خاردار کشیده

فِي جَنَّةٍ: جار و مجرور خبر وجوه

و جایگاهشان در آخرت در بهشت برین باشد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «اهل جنت کسانی راکه در فوقشان در غرفه می‌باشند، طوری می‌بینند که شما ستاره‌ی درخشانی راکه در آسمان به طرف مشرق و مغرب در حال حرکت است، می‌بینید، و این به سبب برتری عده‌ای بر عده‌ای دیگر است». مردم گفتند: یا رسول الله! این چیزی راکه فرمودید منازل انبیاء بوده و به دیگران نمی‌رسد، فرمودند: «نه خیر! چنین نیست، قسم به ذاتیکه جانم در دست اوست، این چیزها از اشخاصی است که ایمان آورده و پیغمبران را تصدیق کرده‌اند» به قول حافظ:

**فیض روح القدس ار باز مدد فرماید		دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد**

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً (۱۱)

که در آن سخنان بیهوده‌ای نشنوند.(۱۱)

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً

لَا تَسْمَعُ: فعل مضارع- (هی) فاعل-لَاغِيَةً : مفعول به

ای مخاطب در سخنان بهشتیان هیچ سخن بیهوده و یاوه‌ای نشنوی زیرا که ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند در برابر نعمت‌های جاودان بهشت که خداوند در مقابل اعمالشان به ایشان عطا کرده است سخن نمی‌گویند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲)

و در آن چشمه‌ای روان است.(۱۲)

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ

فِيهَا: جار و مجرور خبر مقدم- عَيْنٌ: مبتدا مؤخر

در آنجا چشمه‌ای روان باشد که آب آن از شیر سفیدتر و از شراب گواراتر و از عسل لذیذتر است و هیچوقت منقطع نگردد.

از ابن عمر ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: پیش روی شما حوضی است که مساحت آن به اندازه‌ی فاصله‌ی بین دو شهر حرباء و اذْرُخ است.

فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳)

در آن تخت‌های بلندی است.(۱۳)

فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ

فِيهَا: جار و مجرور خبر مقدم- سُرُرٌ: مبتدا مؤخر

و در آنجا تخت‌هایی است بلند هم از جهت قد و هم از جهت شأن و مکان.

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾

و در آنجا کوزه‌هایی است (قدح) نهاده شده.(۱۴)

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ

و در بهشت کوزه‌هایی هستند که در کناره بهشتیان نهاده و هر وقت بخواهند از آن بنوشند که اگر یک بار از شراب آن بنوشند دیگر هیچ وقت تشنه نخواهند شد.

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾

و در آنجا بالش هایی است ردیف شده.(۱۵)

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ

وَنَمَارِقُ: معطوف-مَصْفُوفَةٌ: نعت

در این آیه کریمه با آیه بعدی دارای صنعت **موازنه**[1] است.

و در آنجا بالشهایی نهاده شده بر یکدیگر هستند که بهشتیان بر آن تکیه زنند.

وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿١٦﴾

و در آنجا فرشهایی است نفیس گسترده شده.(۱۶)

وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ

وَزَرَابِيُّ: معطوف به معنی فرش‌های عالی و زر بافت و نفیس است.

و در آنجا فرش‌هایی عالی و نفیس و ظریف و نازک است که برای بهشتیان گسترده شده است.

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾

آیا به آفرینش شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است.(۱۷)

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ

يَنظُرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل-كَيْفَ: حال- خُلِقَتْ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هی)

آیا ایشان به چگونگی آفرینش شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ یعنی با آن همه هیکل نیرومندی تسلیم کودکی می‌شود تا بر آن سوار شود و پایین آید و برای چند روز متوالی بی آب و غذا بسر می‌برد و در جاده‌ها مقاوم هستند و بار صاحبش را به مقصد می‌رسانند پس آیا از تخت‌ها و

[1] - موازنه یا مماثله، هماهنگ کردن دو یا چند جمله به وسیله‌ی تقابل اسجاع متوازن است چنانچه اسجاع متوازن بین- مرفوعه، موضوعه، مصفوفه، مبثوثه دیده می‌شود.

فرش‌ها و بالش‌های بهشت متعجب می شوید؟ آفرینش شتر کمال قدرت خداوند است آن را به دقت بنگرید پی می‌برید که حسن تدبیر و علم و حکمت خالق جل جلاله چه بزرگ و با عظمت است. چونکه هم شیر ده و هم گوشت‌ده و هم حمل کننده‌ی بار و طی کننده راه برای رسیدن به مقصود است.

رباعی:

بر خوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی　　یکسره به شتر بنگر تا صنع خدا بینی

در خار خوری قانع در بارکشی راضی　　این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی

در بوستان سعدی به جهت اشاره به این آیه آورده که:

محقق همان بیند اندر ابل،　　که در خوبرویان چین و چگل

وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ﴿١٨﴾

و نیز آیا به سوی آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است؟(۱۸)

وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ

كَيۡفَ: حال-رُفِعَتۡ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل (هی)

و آیا به سوی آسمان نمی‌نگرند که چگونه در بالا بی ستون برافراشته و نگهداشته شده است؟ در **تبیان** آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان اهل بریه[۱] باشند و مال ایشان شتر است و هر طرفی می‌نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر شتر، آسمان و کوه و زمین یاد کرده می‌گوید:

وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ﴿١٩﴾

و آیا به سوی کوه‌ها نمی‌نگری، که چگونه بر پا داشته شده‌اند.(۱۹)

وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ

و آیا به کوه‌ها نمی‌نگرند که به قدرت ما چگونه در روی زمین نهاده شده و مستحکم گشته است و از اضطراب زمین جلوگیری کرده‌اند و در واقع از برای زمین میخ‌ها گردیده‌اند.

زمین از تب لرزه آمد ستوه　　فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ ﴿٢٠﴾

و آیا نمی‌نگرند به سوی زمین که چگونه گسترده شده است؟ (۲۰)

وَإِلَى ٱلۡأَرۡضِ كَيۡفَ سُطِحَتۡ

و آیا به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده شده و جای آسایش و راحت برای خلق گردیده است؟

---

[۱] ـ اهل بریه: اهل صحرا، اهل بیابان

از ابوبکر ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «زمان به مانند روزی که خداوند متعال آسمانها و زمین را خلق نموده است، دوران خورده است، سال: دوازده ماه است، که از آن جمله چهار ماه حرام است[1].

فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

پس پند بده که تو فقط پند دهنده هستی.(۲۱)

فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ

ذَكِّرْ: فعل امر- فاعل(انت)-أَنتَ: مبتدا- مُذَكِّرٌ: خبر

پس ای محمد ﷺ ایشان را بعد از توجه به سوی آفرینش‌های عجیبی که در بالا بر شمردیم پند ده براستی تو پند دهنده هستی و این وظیفه‌ی توست که احکام ما را برسانی و آن را به مردم ابلاغ کنی.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن زبیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: خداوند متعال پیغمبرش ﷺ را امر فرمود که: از اخلاق مردم عفو را پیشه‌ی خود سازند.

لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾

که تو بر آنان مسلط نیستی.(۲۲)

لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ

(ت) اسم لیس- بـ: حرف جر زائد-بِمُصَيْطِرٍ: خبر لیس

زیرا که تو ای محمد ﷺ بر آنان محیط و مسلط نیستی و نمی‌توانی آنان را به اجبار به ایمان دعوت کنی بلکه وظیفه‌ی تو تبلیغ و رساندن پیام الهی است. گفته‌اند این آیه به آیت سیف منسوخ است.

إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾

مگر اینکه هر که پشت کند و کفر بورزد.(۲۳)

إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ

مَن: مستثنی- تَوَلَّىٰ: فعل ماضی- فاعل(هو)

مگر کسی که از تذکر و پیغام شما روی بگرداند و حق را بپوشاند و در کفر پایدار بماند در این صورت خداوند به این چنین کسان عذابی می‌دهد که در آیه زیر آورده است.

فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾

پس خداوند او را عذاب کند عذابی بزرگتر.(۲۴)

[1] - ماه‌های ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب

فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَكْبَرَ

يُعَذِّبُهُ : فعل مضارع- ـه: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- ٱلْعَذَابَ : مفعول مطلق

پس خداوند او را عذاب می‌کند به عذابی بزرگتر یعنی در آخرت، عذاب آخرت به مراتب از عذاب دنیا سخت‌تر و الم انگیزتر است.

مولانا گفت:

حد ندارد وصف رنج آن جهان سهل باشد رنج دنیا پیش آن

إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾

هر آینه بازگشت ایشان به سوی ماست.(۲۵)

إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ

إِلَيْنَآ : جار و مجرور خبر إِنَّ -إِيَابَهُمْ : اسم إِنَّ

هر آینه بعد از مرگشان بازگشت آنان به سوی ماست و به تناسب اعمالشان کیفر و عذاب داده خواهد شد.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم ﴿۲۶﴾

سپس قطعاً حسابشان به عهده‌ی ماست.(۲۶)

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم

عَلَيْنَا: جار و مجرور خبرإِنَّ مقدم- حِسَابَهُم: اسم إِنَّ مؤخر

پس حساب ایشان در روز محشر بر ما و بر عهده‌ی ماست.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

سوره الفجر

سوره «**فجر**» سی آیت است و به اجماع مفسران جمله بمکه فرود آمده و **مکی** است و چون با قول خدای تعالی «والفجر» شروع شده، یعنی سوگند بزرگ به سپیده‌ی صبح «فجر» نامیده شده است. و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخی نیست. و در فضیلت آن روایت کنند **ابی بن کعب** از پیغامبر خدا ﷺ که گفت: «هر کس که سوره فجر را بخواند در روز جمعه، خدای عزوجل او را بیامرزد و هر که در دیگر روزها بر خواند، برای او روز قیامت نوری باشد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾

و قسم به صبح.(۱)

وَالْفَجْرِ

(و) قسم- الْفَجْرِ: مجرور

سوگند به صبح که وقت مناجات دوستان است. و به قولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از او شروع می شود یا بامداد روز جمعه که حج مسکینان است و در تبیان آورده که اشارت فوران آب از انگشتان حضرت رسول ﷺ در روز طائف و غیر آن است و گفته‌اند درآمدن ناقه از صخره‌ی صالح علیه السلام یا انفجار چشمه‌ها و منابع یا انفجار آب از حجر موسی علیه السلام یا انفجار باران از ابر یا روان شدن اشک ندامت از دیده‌ی عاصیان.

وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿۲﴾

و سوگند به شبهای دهگانه.(۲)

وَلَيَالٍ عَشْرٍ

لَيَالٍ: معطوف- عَشْرٍ: نعت

و سوگند به ده شب (شبهای دهگانه) یعنی دهه اول ذیحجه که روز عرفه در آن است یا اول محرم که عاشورا در آن است یا دهه آخر رمضان که شب قدر در آن است یا میانه ماه شعبان که برائت در آن است.

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿۳﴾
و قسم به جفت و به طاق.(۳)

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ
و سوگند به جفت و به طاق. گفته اند خلق همه انسانها جفت و طاق است که خدای تعالی به آن خلق قسم یادکرده است. از علی ﷺ. روایت است که او گفت: شفع حضرت آدم و حوا و وتر خدای سبحانه و تعالی است. عطاء گفت الشفع مردم و وتر الله تعالی است. و یا مراد از نمازهاست آنچه که الشفع است نمازهای فجر و ظهر و عصر و عشاء و آنچه که وتر است نماز مغرب است که خدای تعالی بر آن قسم خورده است و از ابن عباس: که گفت: الشفع روزهای ذبح، و الوتر روز عرفه است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿۴﴾
و سوگند به شب وقتی که روان شود (به سوی روشنایی).(۴)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ

وَاللَّيْلِ : معطوف- إِذَا : مفعول فیه-يَسْرِ : فعل مضارع- فاعل (هو)
و سوگند به شب وقتی که بگذرد و به سوی روشنایی روان شود و حرکت کند گفته‌اند شب قدر است که از اهمیت و ارزش بسیار برخوردار است. بگفته‌ی سعدی: اگر شبها همه قدر بودی، شب قدر بیقدر بودی و در **عین المعانی** گفته که شب مزدلفه است.

هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ ﴿۵﴾
آیا درین (مقدمه) برای خردمند سوگند معتبری است؟(۵)

هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ

فِي ذَٰلِكَ : جارومجرور خبر مقدم-قَسَمٌ : مبتدا موخر
آیا سوگندی معتبر برای صاحبان خرد است؟ یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار است اینها سوگندی محقق و موکد است و جوابش اینکه تکذیب کنندگان را قطعاً عذاب خواهیم داد.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۶﴾
آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟(۶)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ

تَرَ: فعل مضارع- فاعل (انت)- كَيْفَ: حال- فَعَلَ: فعل ماضی- رَبُّكَ: فاعل
در این آیه کریمه **وعید** (ترساندن) از عذاب آمده است، می‌گوید:
آیا ندیدی و نشنیده‌ای که پروردگارت با قوم عاد که پیغمبرشان یعنی هود را تکذیب کردند چه کرد و بایشان چه عذابی فرو فرستاد؟ که آنان را به باد صرصر ویران و به هلاکت رساند.

إِرَمَ ذَاتِ ٱلْعِمَادِ ﴿٧﴾
ارم که صاحب ستونها بود.(۷)

إِرَمَ ذَاتِ ٱلْعِمَادِ

إِرَمَ: بدل

ارم نام دیگر قوم عاد است. و به قولی ارم نام جد قوم عاد اول است که نسبشان به پدران بزرگشان می رسد. می گوید پس عادیان را وصف می کند که ایشان صاحب قامتهای بلند و قوی و نیرومند و اهل خیمه ها و خرگاهها بودند. قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستون‌ها برپا می‌شد. آن‌ها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و آن هنگام که سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند. به قولی « ارَم » اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق یا شهر دیگری در احقاف میان عمان و حضر موت است که در جنوب جزیره العرب واقع شده است.

ٱلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي ٱلْبِلَٰدِ ﴿٨﴾
که نظیر آن در شهرها ساخته نشده بود.(۸)

ٱلَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي ٱلْبِلَٰدِ

لَمْ يُخْلَقْ : فعل مضارع مجزوم مجهول- مِثْلُهَا: نایب فاعل

و در درازی قد و بزرگی جسد و کاخهای بلند بمانند ایشان در شهرها و کشورها آفریده و پیدا نشده است یعنی بمانند آن قبیله در تنومندی و استواری آفریده نشده و شهری به محکمی و استواری شهر ایشان ساخته نشده بود.

و مشهور تر آنست که **ارم** نام بلده عادیان است و ذات العماد صفت اوست.

وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُوا۟ ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ ﴿٩﴾
و با قوم ثمود [چه کرد؟] که در وادی تخته سنگهای بزرگ تراشیده بودند.(۹)

وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُوا۟ ٱلصَّخْرَ بِٱلْوَادِ

وَثَمُودَ : معطوف- جَابُوا۟ : فعل ماضی- (و) فاعل- ٱلصَّخْرَ: مفعول به

و دیگر خدای تو به قوم ثمود چه کرد آنانکه کوه ها را می بریدند و می تراشیدند و ماوای خود بوادی قری می ساختند و سرانجام با زلزله و صیحه و صاعقه نابود شدند و همگی به هلاکت رسیدند. شایان ذکر است که پیغمبر قوم ثمود صالح بوده که در مقابل مشرکان قوم خود ناقه را از کوه بیرون آورد که قصه آن قبلا به تکرار در جای خود گذشت.

وَفِرْعَوْنَ ذِى ٱلْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾

و با فرعون صاحب اوتاد چه کرد.(۱۰)

وَفِرْعَوْنَ ذِى ٱلْأَوْتَادِ

وَفِرْعَوْنَ: معطوف

ای محمدﷺ مگر نیندیشیدی و ندانسته ای که خدای تو با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که صاحب ملک قوی و لشکرهای بسیار و یا صاحب اوتاد بود که نزد او بدان باز می‌گردند یا مردم را بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند. و فرعون آن کشنده به میخ بند یعنی به طریق چهار میخ تعذیب کننده چه کرد؟

در کشف الاسرار آمده که: اصحاب سیر گفته اند که: این ما شطه دختر فرعون را موی بشانه می زد، شانه از دست وی بیفتاد، گفت: تعس من کفر بالله. دختر فرعون گفت: هل لک من آله غیر ابی؟! جز از پدر من ترا خدائی هست؟! ماشطه گفت: الهی و آله ابیک و آله السموات و الارض و احد لاشریک له. دختر برخاست گریان پیش پدر شد. پدر به او گفت: چرا می گریی؟-گفت ماشطه مرا گفت که: خدای من و خدای پدر تو و خدای هفت آسمان و زمین یکی است، یگانه و یکتا که او را شریک و انباز نیست، فرعون او را بخواند و او را بعذاب خویش بیم داد، گفت: اگر از این گفتار و این دین که داری برنگردی و بخدائی من اقرار ندهی ترا به میخ بند هلاک کنم. ماشطه با وی همان گفت که با دختر گفت و از توحید الله برنگشت. فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کردند و او را به میخها در زمین دوختند و مار و کژدم فرا سینه‌ی وی گذاشتند. فرعون گفت: ترا دو ماه در این عذاب فرو گذارم، اگر از دین خویش باز نگردی. گفت: من از توحید و از دین حق باز نگردم.

و اگر هفتاد ماه مرا در این عذاب داری! ماشطه دختر داشت: یکی خرد که شیر می خورد و یکی بزرگ بزنی رسیده. آن بزرگ را بیاوردند و سر وی بر سینه‌ی مادر بریدند و مادر از دین برنگشت. آن طفل رضیع را بیاوردند. مادر چون آن طفله دید بگریست و جزع کرد. رب العالمین آن طفله را زبان فصیح گردانید تا گفت: یا اماه لا تجزعی فان الله قد بنی لک بیتاً فی الجنه! ای مادر صبر کن. جزع مکن!

اینک برحمت و کرامت الله به بهشت جاودان می‌روی. پس فرعون او را هلاک کرد و الله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و فرعون کس بطلب شوهر وی فرستاد، خربیل، و او را نیافتند. پس به فرعون گفتند که: خربیل در فلان جایگه بر فلان کوه گریخته. فرعون دو مرد فرستاد به آن جایگه، خربیل را دیدند در نماز ایستاده و سه صف از وحوش بیابان از او حفاظت می‌کنند ایستاده، ایشان هر دو باز گشتند و خربیل دعا کرد بالله گفت: خداوندا خود می‌دانی که صد سال ایمان پنهان داشتم و هیچ دشمن بر من ظفر نیافت و حال بر کس آشکار نگشت. خداوندا ازین دو مرد آن یکی که از حال من بر من بپوشد او را راه نمای بدین خویش و ایمان کرامت کن و از دنیا آنچه خواهد مرادش حاصل کن. و ازین دو مردان یکی که حال من ظاهر کند و دشمن را بر کار من اطلاع دهد، در دنیا او را به عقوبت شتابان و در عقبی او را به آتش رسان. ایشان هر دو بازگشتند، دعای خربیل در یکی رسید ایمان آورد و مسلمان پاک دین گشت و به پیش فرعون نشد و آن دیگر بر فرعون شد و قصه خربیل به آشکارا گفت.

فرعون گفت:. با تو هیچکس بود که به آنچه تو می گویی گواهی دهد- گفت فلان کس با من بود. و همان گوید که من گفتم. آن مرد را بیاوردند و فرعون از وی پرسید که: آنچه این مرد می گوید راست است؟- او جواب داد که: از آنچه او می‌گوید خبر ندارم و هیچ ندیدم. فرعون فرمود تا آن مرد بدگوی را بردار کردند و آن دیگر را بنواخت و عطا داد. پس خبر به آسیه رسید که فرعون ماشطه را به میخ بند هلاک کرد. **آسیه** گفت: این دین اسلام تا کی پنهان دارم و بر ناشایست دیدن چند صبر کنم؟! با فرعون گفت: ای‌فرعون بدترین آفریدگان توئی، خبیث ترین عالمیان توئی که آن ماشطه را چنان بعذاب بکشتی. فرعون گفت: مگر آن جنون که ماشطه راگرفت ترا نیز گرفت؟! گفت: من دیوانه نیستم و مرا جنون نگرفته. من همی گویم که: خدای من و خدای تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمین است؛ آن یگانه یکتای بی شریک و بی انباز. فرعون او را نیز بمیخ بند در کشید، همچنان که با ماشطه کرد، و آسیا سنگی عظیم بر سینه‌ی وی فرو گذاشت. رب العزه آن ساعت در بهشت بر وی گشاد و ناز و نعیم بهشت فرا پیش چشم وی داشت تا آن عذاب بر وی آسان گشت.

ٱلَّذِينَ طَغَوۡاْ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ﴿١١﴾

همان کسان که در شهرها طغیان کردند.(۱۱)

ٱلَّذِينَ طَغَوۡاْ فِي ٱلۡبِلَٰدِ

طَغَوۡاْ : فعل ماضی- (و) فاعل

آنانکه در شهر ها فتنه بپا کردند و سرکشی و طغیان کردند و با کفر و نافرمانی خدای تعالی از حد بندگی درگذشتند و سر به طغیان برداشتند و تمرد و سرکشی کردند.

فَأَكۡثَرُواْ فِيهَا ٱلۡفَسَادَ ﴿١٢﴾

پس در آن شهرها فتنه و فساد زیادی کردند.(۱۲)

فَأَكۡثَرُواْ فِيهَا ٱلۡفَسَادَ

أَكۡثَرُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل-ٱلۡفَسَادَ : مفعول به

پس در آن شهر ها به تباهی و جور و ستم پرداختند که آن کار مخالفت با حق و خلق بود.

فَصَبَّ عَلَيۡهِمۡ رَبُّكَ سَوۡطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

پس پروردگارت بر سر آنان تازیانه‌ی عذاب فرود آورد.(۱۳)

فَصَبَّ عَلَيۡهِمۡ رَبُّكَ سَوۡطَ عَذَابٍ

صَبَّ: فعل ماضی- رَبُّكَ: فاعل-سَوۡطَ: مفعول به

پس آفریدگار تو نوعی عذاب را بر سر آنان بریخت چون عرب تازیانه را سخت ترین عذابها می دانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط می‌گفتند. حق سبحانه تعالی به قانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت. شاعر گفت:

الم تر ان الله اظهر دینه　　　و صب علی الکفار سوط عذاب

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ 
براستی که پروردگارت در کمینگاه است.(۱۴)

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

رَبَّكَ: اسم إِنَّ - (ل) مزحلقه- لَبِالْمِرْصَادِ: جارومجرور خبر انَّ

بدرستی که پروردگار تو در کمینگاه است یعنی هیچ یک از اعمال انسانها از دید او مخفی و پنهان نیست او می بیند و می شنود و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد　　　یعلم السر واخفی صفت حضرت اوست

مولانا گفت:

ز آنکه بر مرصاد حق اندر کمین　　　می‌دهد پاداش پیش یوم دین

و اوست که انسان را در اول بار به ایمان محاسبه می کند و از تسلیم به ایمانش از جهت نفاق و ریا می پرسد و هر که از این بازگشت نجات می یابد. در غیر اینصورت در آتش جهنم خواهد سوخت. و دیگر اینکه محاسبه می کند بر نمازشان و رکوعشان و سجودشان در وقتهایش. و سوم اینکه محاسبه می کند از زکات و ادای آن. پس اگر با شرطهایش آنرا بجای آورده اند نجات می یابد و در غیر اینصورت در آتش جهنم خواهد ماند. و چهارم اینکه محاسبه می کند به گرفتن روزه در ماه رمضان. پس اگر روزه گرفت و حد و حدود و حقوق آنرا رعایت کرد نجات می یابد و در غیر اینصورت در آتش خواهد بود و نیز از حج و عمره که اگر بگردن او فرض شده باشد و نیز از وضو و غسل از جنابت سئوال می شود و همچنین در حق پدر و مادر وصله‌ی رحم محاسبه خواهد شد.

فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ 
پس اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید پس او را گرامی بدارد و نعمتش دهد گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است.(۱۵)

فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

الْإِنسَانُ: مبتدا- ابْتَلَاهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- رَبِّي: فاعل

اما انسان آن هنگام که پروردگارش او را بیازماید و به او نعمت دهد و توانگری به او بخشد و معیشت بر او فراخ کند و به آسانی کار او بسازد آن وقت می گوید پروردگارم مرا نعمت داده و گرامی داشته است و بدین ترتیب بر نعمت و مال دنیا مغرور و شادمان می شود.

وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾

و چون امتحانشان کند و روزی بر او تنگ کند گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است.(۱۶)

وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ

فَقَدَرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)-رِزۡقَهُۥ: مفعول به

و اما چون او را امتحان کند و بیازماید و روزی را بر او تنگ گرداند و در فراخ معیشت را به روی او ببندد.

فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ

فَيَقُولُ : فعل مضارع- فاعل(هو)، خبر از برای انسان- رب: مبتدا- أَهَٰنَنِ : فعل ماضی- (ی): مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

در آن حالت تنگدستی و فقیری می گوید پروردگارم مرا خوار و ذلیل کرده است و می گوید مرا طرد کرده است و از خود رانده است و بدین ترتیب از پروردگارش شکایت می کند.

كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ﴿١٧﴾

نه هرگز چنین نیست! که شما یتیم را محترم نمی دارید.(۱۷)

كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ

تُكۡرِمُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلۡيَتِيمَ: مفعول به

نه، آنچنان نیست که کافران گمان بردند یعنی گمان کردند که در وقت فراخی نعمت از خدا راضی باشند و در وقت تنگدستی از خدا گله و شکایت کنند. بلکه کرامت به طاعت و ذلت به معصیت است. ان اکرمکم عندالله اتقکم و بدانید که من شما را به تنگدستی اهانت نمی کنم بلکه اهانت شما بدان است که یتیم را گرامی نمی دارید و محترم نمی شمارید و به ایشان نفقه نمی دهید.

یتیم ار بگرید که نازش خرد؟ — وگر خشم گیرد که بازش برد؟
الا تا نگرید، که عرش عظیم، — بلرزد همی چون بگرید یتیم

در بوستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

یکی خار پای یتیمی بکند — به خواب اندرش دید صدر خجند
همی گفت و در روضه ها می چمید — کز آن خار بر من چه گلها دمید
مشو تا توانی زرحمت بری — که رحمت برندت چو رحمت بری
چو انعام کردی مشو خود پرست، — که من سرورم دیگران زیردست

وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ﴿١٨﴾

و یکدیگر را به طعام دادن مسکین بر نمی انگیزید.(۱۸)

وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ

تَحَٰٓضُّونَ: فعل مضارع- (و) فاعل

و دیگران را در دادن طعام به مسکین تشویق و ترغیب نمی کنید در گلستان سعدی آمده است که: هر که در زندگی نانش نخورند، چون بمیرد نامش نبرند. لذت انگور بیوه داند نه خداوند میوه.

ای که بر مرکب تا زنده سواری، هشدار که خر خارکش مسکین در آب و گل است
آتش از خانه همسایه درویش مخواه کانچه بر روزن او گذرد دود دل است

وَتَأۡكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكۡلٗا لَّمّٗا ﴿١٩﴾

و مال میراث را می خورید به خوردنی بسیار.(۱۹)

وَتَأۡكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكۡلٗا لَّمّٗا

وَتَأۡكُلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلتُّرَاثَ: مفعول به- أَكۡلٗا: مفعول مطلق

و چه بسا مال میراث را یعنی مال یتیمان و زنان و کودکان صغیر را می خورید به خوردنی بسیار بدون اینکه حلال و حرام آنرا در نظر بگیرید آورده اند که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی دادند و سهم آنان را می خوردند.

وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا ﴿٢٠﴾

و مال را بسیار دوست می دارید دوست داشتنی سخت.(۲۰)

وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا

وَتُحِبُّونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلۡمَالَ: مفعول به- حُبّٗا: مفعول مطلق

و مال را دوست می دارید بسیار زیاد همراه با حرص و آزمندی و آنرا بر آخرت ترجیح می دهید.

كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا ﴿٢١﴾

نه چنان است، آنگاه که زمین، سخت در هم کوبیده شود.(۲۱)

كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا

دُكَّتِ: فعل ماضی مجهول- ٱلۡأَرۡضُ: نایب فاعل- دَكّٗا: مفعول مطلق- دَكّٗا: تاکید

نه، چنین نیست. آنگاه که چون شکسته شود زمین شکستنی سخت و پاره پاره گردد یعنی همه جای زمین اعم از کوه ها و بناها هموار و صاف و مسطح گردند.

وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ﴿٢٢﴾

و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف در صف بیایند.(۲۲)

وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا

جَآءَ : فعل ماضی - رَبُّكَ : فاعل - ٱلْمَلَكُ : معطوف - صَفًّا : حال - صَفًّا : توکید

و پروردگارت بیاید یعنی آیات قدرت و آثار هیبت او ظاهر شود و فرشتگان به عرصه محشر صف در صف بیایند. چون آسمان شکافته گردد راه و رود و راه نزول فرشتگان پدید آید و در حالت صف در صف فرود آیند.

وَجِاْىٓءَ يَوْمَئِذٍۭ بِجَهَنَّمَۚ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٢٣﴾

و آنروز جهنم را بیارند و انسان پند گیرد ولی پند گرفتنش بچه کار آید؟(۲۳)

وَجِاْىٓءَ يَوْمَئِذٍۭ بِجَهَنَّمَۚ

جِاْىٓءَ : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف

و آن روز جهنم را از برای کافران می آورند و دوزخ از خشم کافران می جوشد و می‌خروشد.

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكْرَىٰ

يَوْمَئِذٍ : توکید - يَتَذَكَّرُ : فعل مضارع - ٱلْإِنسَٰنُ : فاعل - (و) حالیه - وَأَنَّىٰ : مفعول فیه خبر مقدم - ٱلذِّكْرَىٰ : مبتدا موخر

در آن روز انسان آنچه که کرده دریابد ولی کجا برای او پند گرفتن باشد چونکه دیگر کار از کار گذشته است و راه بازگشت مسدود و بسته شده است چون بنده می بیند که نه جای پند گرفتن و توبه کردن است و نه جای برگشتن پس از روی حسرت می‌گوید:

يَقُولُ يَٰلَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيَاتِى ﴿٢٤﴾

می گوید: ای کاش در زندگی خود کاری کرده بودم. (۲۴)

يَقُولُ يَٰلَيْتَنِى قَدَّمْتُ لِحَيَاتِى

ی: اسم لیت - قَدَّمْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر لیت

آن کافر می گوید ای کاش من در دنیا چنین کاری نمیکردم تا اینکه در آخرت اینچنین خوار و زبون نمی شدم و عمل خیر خود را از دنیا به آخرت از پیش می‌فرستادم. گفته اند که مشرکان در آن روز آرزو کنند که به دنیا برگردند تا اعمال خیر انجام دهند و دیگر جایی برای امید بستن در دل آنان وجود ندارد چونکه به ایشان گفته می‌شود که شما از آن دنیا آمده‌اید و اگر می خواستید کار خیر و اعمال شایسته می‌کردید کرده بودید و از پیش فرستاده بودید.

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾

پس در آن روز هیچ کس مانند عقوبت خداوند عقوبت نکند.(۲۵)

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُۥٓ أَحَدٌ

يُعَذِّبُ: فعل مضارع- عَذَابَهُۥٓ: مفعول به-أَحَدٌ: فاعل

پس آنروز کسی مثل عذاب خدای تعالی از مردمان نتواند عذاب کند یعنی در روز قیامت برای سرکشان و نافرمانان چنان عذابی داده می شود که کسی قادر به دادن چنین عذابی نخواهد بود. در **حدیث شریف** آمده است که:

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند «آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾

و هیچکس بمانند بند کشیدن او، در بند نکشد.(۲۶)

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُۥٓ أَحَدٌ

لَا يُوثِقُ: فعل مضارع- وَثَاقَهُۥٓ: مفعول مطلق- أَحَدٌ : فاعل

و هیچکس بمانند بند کشیدن او یعنی غل و زنجیر بند کرده قادر نیست کافران را در روز رستاخیز به بند کشد. زیرا که در آن روز فرمان از آن خداست و مالک یوم الدین و روز جزا اوست و کسی نمی تواند آن بند کشیدن را دفع کند و یا مانع آن شود.

يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾

ای نفس مطمئنه.(۲۷)

يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ

ای نفس مطمئنه و ای نفس آرام گرفته که در ایمان به یقین رسیده ای و خداوند را به یگانگی ستوده‌ای، ای نفسی که در نعمت دادن من شاکر و سپاسدار بودی و در محنت من صبور بودی، و اکنون با اندوخته‌ی فراوان در این جای آرام آرمیده‌ای. نعمتهای بهشت نوشت باد و گوارایت باد.

ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾

به سوی پروردگار خویش خشنود باز گرد و او نیز از تو خشنود است.(۲۸)

ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً

ٱرْجِعِىٓ: فعل امر- (ی) فاعل- رَاضِيَةً : حال- مَّرْضِيَّةً: حال

ای صاحب نفس مطمئنه به سوی پروردگار خویش باز گرد در حالیکه تو از اعمال خود در دنیا و از نعمت آخرت خشنود باشی و خداوند نیز از تو خشنود است.

مولانا گفت:

بی حس و بی گوش و بی فکرت شوید تا خطاب ارجعی را بشنوید

در حق این آیت (يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ) در **مرصاد العباد** نجم الدین رازی چنین آورده که: بدانکه نفس مطمئنه نفس انبیاء و خواص اولیاست، که در عالم ارواح در صف اول بوده‌اند، اگر چه هر نفسی را در اطمینان درجه‌ای دیگر است از انبیا و اولیا. و بحقیقت بدان که از مقام امارگی نفس به مقام مطمئنگی نتوان رسید، جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع. و ابتدا جمله نفوس به صفت امارگی موصوف باشند. اگر نفس نبی باشد و اگر نفس ولی، تا به تربیت شریعت به مقام اطمینان رسد، که نهایت استعداد جوهر انسانی است، آنگاه مستحق خطاب « ارجعی» گردد.

اما تا ذوق خطاب « ارجعی» باز نیابد، محال باشد که در وی نور ایمان پدید آید، تا به عمل صالح در آویزد، و لیکن نفس را بر آن شعوری نباشد که به حس باز داند، آن خطابی باشد سری در کسوت[۱] جذبه‌ی حق که به سر روح رسد، و نفس او را روی از صفت امارگی بگرداند، و به قبول ایمان و استعمال شرع آرد.

از آن وقت که نفس به تصرف خطاب « ارجعی» روی از اسفل طبیعت امارگی می‌بگرداند. در مراجعت است با معاد خویش، تا آنگه که به کمال مرتبه معاد خاص رسد. بحقیقت بدانکه از اسفل طبیعت به کمند شریعت خلاص توان یافت. که در شریعت جذبه حق تعبیه است. و طبع ظلمت است، و شرع نور، از ظلمت به نور خلاص توان یافت. و هر که را نور شرع که صورت جذبه حق است. و سر رحمت حق، از ورطه‌ی امارگی خلاص ندهد، هیچ چیز نتواند داد. و نفس را در این حالت که به تصرف جذبه « ارجعی» به مرجع و معاد خویش خواهند رسانید، بر جملگی عوالم مختلف که ابتدا گذر کرده است و آمده، گذر باید کرد و بازگشتن.

اما مرده را بی اختیار می برند رونده‌ی زنده آنست که به قدم سلوک از صفات خاکی بگذرد، نه از صورت خاک. و صفات خاک ظلمت و کدورت و کثافت و ثقل است. از خاصیت ظلمت آن جهل و نابینایی خیزد. و از خاصیت کدورت تعلق و آویزش و آمیزش به هر چیز تولد کند، و تفرقه آرد، و از خاصیت کثافت بی رحمتی و بی‌شفقتی و سخت دلی پدید آرد، و از خاصیت ثقل خست طبع و رکاکت[۲] و فرومایگی و دنائت[۳] و بی همتی و خواری و کسل و گرانی ظاهر شود.

فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ﴿٢٩﴾

و به صف بندگان خاص من در آی.(۲۹)

فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي

فَٱدۡخُلِي: فعل امر- (ی) فاعل

۱- کسوت: لباس، جامه
۲- رکاکت: مرد سست رأی، کم عقل، ناکس
۳- دنائت: پستی، فرومایگی، ناکسی

پس در صف بندگان خاص و انبیاء و اولیاء من در آی تا از جمله آنان تا از جمله مقربان و نزدیکان و خاصگان باشی.

وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

و به بهشت من داخل شو.(۳۰)

وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي

ٱدۡخُلِي: فعل امر- فاعل (ی) جَنَّتِي: مفعول‌فیه

و به بهشت من در آیی و با خاصگان و صالحان و مقربان من در بهشت باشی و از نعمت‌های جاودان آن بهره مند شوی. اینان اولین گروهی هستند که به بهشت داخل می‌شوند.

مولانا گفت:

گفت فادخل فی عبادی تلتقی　　　جنّه من رؤیتی یا متقّی

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می‌شوند. رویشان مانند شب چهارده می درخشد.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

الهی! بودِ من بر من تاوان است، تو یک بار بودِ خود بر من تابان.

الهی! معصیت من بر من گران است، تو رود جوَد خود بر من باران.

الهی! جُرم من زیر حلمِ تو پنهان است، تو پَردهٔ عفو خود بر من گستران.

سوره البلد

سوره «بلد» مکی است و جمله به مکه فرو آمده و دارای بیست آیـه اسـت این سوره به سبب افتتاح آن که به بلد (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده «بلـد» نامیده شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیـست. و در فـضیلت این سوره آورده اند که:

و در خبر **ابی بن کعب** است از **مصطفی**ﷺ که گفت هر کـه ایـن سـوره بـر خواند الله تعالی او را روز رستاخیز از غضب خویش ایمن کند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ﴿١﴾

به این شهر سوگند می خورم.(۱)

لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ

أُقۡسِمُ: فعل مضارع- (انا) فاعل- ٱلۡبَلَدِ: بدل

سوگند می خورم به این شهر (مکه مکرمه) یعنی به شهر حرام. این سوگند برای آن است تا حـق تعـالی بزرگی و شرافت شهر مکه را که ام القری است توجه خلق را بدان جلب نماید. چونکه ایـن شـهر شـهر اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل الله و شهر محمد ﷺ است و شهری اسـت کـه مناسـک حـج در آن انجـام می‌گیرد. بدین جهت خداوند به شأن و منزلت این شهر سوگند یاد کرده است.

وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ﴿٢﴾

تو در این شهر حلال خواهی شد [تو ساکن این شهر هستی].(۲)

وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ

أَنتَ: مبتدا- حِلُّۢ: خبر- ٱلۡبَلَدِ: بدل

ای محمد ﷺ! تو در شهری ساکن هستی که مرکز توحید و عبادت پروردگـار اسـت و انبیـائ بـزرگ در گرد این خانه بزرگ طواف کرده اند. و این شهر بخاطر وجود پرفیض و پر برکت تو چنان عظمتی بخود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

ای کعبه را زیمن قدوم تو صد شرف　　وی مرده را زمقدم پاک تو صد صفا
بطحا زنور طلعت تـو یافتـه فـروغ　　یثـرب زخـاک تـو بـا رونـق ونـوا

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿۳﴾

و سوگند به پدر و فرزندانی که پدید آورد.(۳)

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ

وَوَالِدٍ: معطوف- وَلَدَ: فعل ماضی- فاعل (هو)

و سوگند به پدر یعنی حضرت آدم علیه السلام و یا ابراهیم علیه السلام و فرزندان و گفته شده هر پدری و هر مولودی یا حضرت محمد ﷺ و امت او بهر حال حق سبحانه و تعالی به اینها قسم یاد می کند و سوگند می خورد و می‌گوید که:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿۴﴾

به راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم.(۴)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ

خَلَقْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- الْإِنسَانَ: مفعول به

بدرستی که انسان را در رنج و محنت و سختی آفریدیم یعنی آنچه در رضاع[۱] و فطام[۲] و معاش و حیات و ... بدو می رسد. که آغازین آن رحم می باشد. تا مرحله پایانی حیاتش چنانچه در کلیله و دمنه آمده است که:

و بباید شناخت که اطراف عالم بر بلا و عذاب است، و آدمی از آن روز که در رحم مصور گردد تا آخر عمر یک لحظه از آفت نرهد. لذا فکرت آن ساعت باید کرد که میعاد اجل فراز آید و دوستان و اهل و فرزندان را بدرود باید کرد و شربت های تلخ که آن روز تجرع افتد واجب کند که محبت دنیا را بر دلها سرد گرداند، و هیچ خردمند تضییع عمر در طلب آن جایز نشمرد.

چه بزرگ جنونی و عظیم غبنی[۳] باشد باقی را به فانی و دایمی را بزایلی فروختن، و جان پاک را فدای تن نجس داشتن.

مولانا گفت:

عاشق رنج است نادان تا ابد   خیز و لا اقسم بخوان تا فی کبد

أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿۵﴾

آیا آدمی می پندارد که هرگز کسی بر او دست نتواند یافت؟(۵)

أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ

يَحْسَبُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- لَّن يَقْدِرَ : فعل مضارع منصوب-أَحَدٌ: فاعل

۱- رضاع: شیر خوردن کودک
۲- فطام: باز گرفتن کودک از خوردن شیر
۳- غبن: زیان و ضرر آوردن بر کسی

آیا بشر می پندارد که هیچ کس بر او دست نیابد حتی خدای عزوجل- را بر وی قدرتی و دستی نیست و هر مقدار از بدیها و معصیت ها و شکنجه هایی که خواست انجام دهد کسی بر وی قادر نیست انتقام گیرد؟ نه هرگز چنین نیست بلکه خداوند هر وقت بخواهد از او انتقام می گیرد خصوصاً در روز موعود یعنی روز رستاخیز که روز حساب و کتاب است. قوله تعالی: (بل الساعه موعد هم و الساعه ادهی و امر)[1] که در **حدیث شریف** در این باب چنین آمده است که: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت هنگامیکه من دخترک خردی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیت بر محمد ﷺ نازل گردید.

(بل الساعه . . . .) – « بلکه موعدشان روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ‌تر است».

يَقُولُ أَهۡلَكۡتُ مَالٗا لُّبَدًا ۝٦

می گوید: که مالی فراوان تباه کردم.(۶)

يَقُولُ أَهۡلَكۡتُ مَالٗا لُّبَدًا

أَهۡلَكۡتُ : فعل ماضی- (ت) فاعل- مَالٗا : مفعول به

می گوید: که مالی فراوان در حق رنجاندن و آزار رساندن به پیغمبر ﷺ خرج کردم یعنی ابوجهل بن هشام می گوید: مال زیادی را در عداوت و دشمنی محمد ﷺ خرج کردم، پس آن مرا سودی نبخشید. و نیز گفته شده مالی که در روز بدر خرج کرده شده است.

أَيَحۡسَبُ أَن لَّمۡ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ ۝٧

آیا می پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ (۷)

أَيَحۡسَبُ أَن لَّمۡ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ

لَّمۡ يَرَهُۥٓ : فعل مضارع مجزوم- ه: مفعول به- أَحَدٌ: فاعل

آیا می‌پندارد که در وقت نفقه کردن بر علیه محمد و بخاطر عداوت و دشمنی وی کسی او را ندیده است تا از او بپرسد که چرا چنین خرجی بر علیه محمد ﷺ می‌کنی؟ یعنی خداوند او را می بیند و او را بر آن نفقه در روز رستاخیز مجازات خواهد نمود.

أَلَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ عَيۡنَيۡنِ ۝٨

آیا برای او دو چشم را نیافریده‌ایم؟ (۸)

أَلَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ عَيۡنَيۡنِ

نَجۡعَل: فعل مضارع- فاعل (نحن)- عَيۡنَيۡنِ: مفعول به

[1] - سوره بقره، آیه ۴۶

آیا به او دو چشم ندادیم که با آن ببیند و خوب و بد و حق و باطل را با مشاهده آن تمیز و تشخیص دهد.

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾

و آیا برای او زبان و دو لب را نیافریدیم؟(۹)

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ

وَلِسَانًا: معطوف- وَشَفَتَيْنِ: معطوف

و آیا برای او زبان را برای گفتن و دو لب را برای پوشانیدن دهانش و دندانهایش نیافریدیم؟

زبان در دهان ای خردمند چیست؟　　کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی　　که جوهر فروش است یا پیله ور
اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است　　بوقت مصلحت آن به که‌درسخن‌کوشی
دو چیز طیره‌ی عقل است. دم فرو بستن　　بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

بلکه به او بگویند ما دو چشم پاک بر تو سپردیم به نظرهای ناپاک نگاه کردی تا آثار پاکی از وی برخاست و خبیث شد. اکنون می خواهی که دیدار مقدس ما بنظر خویش بینی؟ هیهات ما پاکیم و پاکان را پاک شاید الطیبات للطبین و بتو دو گوش دادیم تا از آن دو خزانه سازی و درهای آثار وحی در و تعبیه کنی تو آنرا محل دروغ شنیدن ساختی و رهگذر صوتهای ناپاک گردانیدی. امروز بکدام گوش سخن ما خواهی شنید؟ و ترا زبانی دادیم تا با ما در خلوت رازگویی و قرآن خوانی عبادت و صدق در وی فرو آری و با دوستان ما سخن گویی تو خود زبان را بساط غیبت ساختی و روزنامه‌ی جدل و دیوان خصومت کردی تو امروز بکدام زبان حدیث ما خواهی کرد؟

زبان آمد از بهر لشکر سپاس　　بغیبت نگرداندش حق شناس
گذرگاه قرآن و پندست گوش　　به بهتان و باطل شنیدن مکوش
دو چشم از پی صنع باری نکوست　　زعیب برادر فرو گیر و دوست

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾

و او را بر دو راه دلالت کردیم.(۱۰)

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ

هَدَيْنَاهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ـه: مفعول به- النَّجْدَيْنِ: مفعول به ثانی

و او را راه پستان نمودیم بعد از تولدش تا از پستان مادر خود شیر خورد و بوسیله نزول کتاب و ارسال پیغمبران راه حق و باطل را به او نمودیم. و یا به او راه دنیا و راه آخرت را نشان دادیم **مجاهد** گفت: آن راه سعادت و راه شقاوت است. و گفته شده راه اطاعت و راه معصیت. یا راه درست و نادرست. و

معنایش این است که آیا بر او راه ننمودیم که بوسیله آن پی ببرد اینکه خدای تعالی قادر و تواناست اینکه دوباره برانگیزد و اعمال شما را بر شما بشمارد و بر حسب اعمالتان پاداش و کیفر دهد؟

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴿۱۱﴾

پس چرا بکار مشکل اقدام نکرد.(۱۱)

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ

اقْتَحَمَ : فعل ماضی- فاعل (هو) الْعَقَبَةَ: مفعول به

پس چرا به نفس خود فشار نیاورد و در مخالفت با نفس هوا رنج نکشید یعنی چرا بجای مالی که در عداوت و دشمنی پیغمبر ﷺ خرج کرد در راه های مبارزه با هوا و هوس و لذتهای دنیاوی خرج نکرد. می بایست مال را در مبارزه با هوا و هوس و شهوتها و لذتهای دنیوی هزینه می کرد و در تقویت اسلام و دین نفقه می کرد چون عقبه بسیار مشکل و سخت است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿۱۲﴾

و تو چه دانی که کار مشکل چیست؟(۱۲)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ

مَا: مبتدا-أَدْرَاكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- فاعل(هو)، جمله خبر

و تو چه دانی که عقبه (کار مشکل) چیست؟ و آن در گذشتن از صراط است که کار بسیار مشکل و سختی است و اگر کسی بخواهد به آسانی از آن بگذرد باید که به راه راست در آید و پیغمبران را پیروی کند و قرآن را از احکام الهی بداند وبدان عمل کند.

فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿۱۳﴾

برده ای را آزاد کردن.(۱۳)

فَكُّ رَقَبَةٍ

مبتدا محذوف- فَكُّ: خبر

برده ای را آزاد کردن و از بند بندگی رهانیدن و مشکلات پر پیچ و خم را کنار زدن است.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿۱۴﴾

یا بروز گرسنگی طعام دادن.(۱۴)

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ

إِطْعَامٌ: معطوف

و یا دادن طعام در روزی که طعام بدشواری یافت شود [بخورانند]. چنانچه ابوحفض عمر بن عبدالعزیز مروان یکی از خلفای بنی امیه و شخصی عدالت پیشه بود و طعام دادن او در وقت قحطی و گرسنگی

زبان زد عام و خاص است که شیخ اجل سعدی در حق ایشان در بوستان شعری آورده که حاصل آن در این محل خالی از لطف نخواهد بود.

حکایت:

یکی از بزرگان اهل تمیز — حکایت کند ز ابن عبدالعزیز
که بودش نگینی در انگشتری — فرو مانده در قیمتش مشتری
به شب گفتی آن جرم گیتی فروز — دری بود از روشنایی روز
قضا را در آمد یکی خشکسال — که شد بدر سیمای مردم هلال
چو در مردم آرام و قوت ندید، — خود آسوده بودن مروت ندید
چو بیند کسی زهر در کام خلق — کیش بگذرد آب نوشین به حلق؟
بفرمود بفروختندش به سیم، — که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
به یک هفته نقدش به تاراج داد — به درویش و مسکین و محتاج داد

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾

یتیم صاحب قرابت را.(۱۵)

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ

يَتِيمًا: مفعول به

و طعام دادن به یتیمی که صاحب قرابت است، یتیم پدر و مادر مرده را گویند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:

«کسیکه بخدمت یتیمان و بیوه زنان باشد، مانند مجاهد فی سبیل الله است، و یا مانند کسی است که شب را تا صبح نماز خوانده و روز را روزه می گیرد».

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾

یا مسکین خاک نشینی را طعام دادن.(۱۶)

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ

و یا مسکینی راکه به جهت فقر و تنگدستی پهلو بر خاک مالیده را طعام دادن. یعنی لباسی و یا فرشی ندارد که بتواند خود را از خاک محافظت کند پس یکی از شرطهای مسلمان بودن و انسانیت دادن طعام و پوشاندن لباس به گرسنگان و یتیمان و مسکینان است و شرط انصاف و مسلمانی نیست که همسایه بغل دستی انسان در گرسنگی و قحطی دست و پا زند و تو در ناز و نعمت باشی. در گلستان شیخ سعدی آمده است که:

هر که در زندگانی نانش نخورند، چو بمیرد، نامش نبرند. لذت انگور بیوه داند نه خداوند میوه؛ یوسف صدیق عليه السلام در خشک سالی مصر سیر نخوردی تا گرسنگان فراموش نکند.

آنکه در راحت و تنعم زیست　　او چه داند که حال گرسنه چیست؟
حال درماندگان کسی داند　　که به احوال خویش درماند
نخواهی که نفرین کنند از پست،　　نکو باش تا بد نگوید کست

ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾

تا از زمره کسانی باشد که ایمان آورده اند و همدیگر را به صبر سفارش کرده اند و همدیگر را به شفقت و مرحمت بر خلق سفارش کرده اند.(۱۷)

ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْمَرْحَمَةِ

(هو) اسم كَانَ - مِنَ ٱلَّذِينَ : جارومجرور خبر كَانَ

پس این آزاد کننده یا طعام دهنده از جمله ایمان آورندگان باشند پس ایمان داشتن قبول تمام کارهای خیر است و نیز از کسانی باشند که یکدیگر را به صبر و شکیبائی بر طاعت سفارش کرده اند و نیز به رحمت و شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند سفارش کرده‌اند. در گلستان شیخ سعدی آمده: جوانمرد که بخورد و بدهد به از عابد که روزه دارد و بنهد هر که ترک شهوات از بهر خلق کرده است از شهوتی حلال در شهوتی حرام افتاده است.

أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾

این گروه، ایشان اصحاب میمنه (سمت راستیها) هستند.(۱۸)

أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ

أُو۟لَٰٓئِكَ: مبتدا-أَصْحَٰبُ : خبر

این گروه ایشان از اصحاب میمنه یعنی دست راستیها هستند که در حق اصحاب یمین قبلاً مفصلاً سخن رفت آنان کسانی هستند که کارنامه اعمالشان از سمت راستشان به ایشان داده شود و بر ایشان نعمت‌های بهشتی آماده کرده شده است.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿١٩﴾

و کسانی که آیات ما را منکر شده اند آنان از اصحاب مشئمه (دست چپیها) هستند.(۱۹)

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ

ٱلَّذِينَ: مبتدا- كَفَرُوا۟ : فعل ماضی- (و) فاعل- هُمْ: مبتدای ثانی- أَصْحَٰبُ: خبر ثانی- ٱلْمَشْـَٔمَةِ : مضاف اليه- جمله خبر ٱلَّذِينَ

و آنانکه به آیات ما کافر شده اند و بجای نفقه و دادن طعام بر علیه پیغمبر به عداوت بر می خیزند و در راه جنگ کردن با رسول خدا ﷺ و صحابه او نفقه می کنند ایشان صاحبان بدبختی‌اند و به دست چپیها معروف‌اند که قبلاً دراین مورد نیز سخن گفته شده است و به سوره (واقعه) مراجعه شود.

عَلَيۡهِمۡ نَارٞ مُّؤۡصَدَةُۢ ﴿٢٠﴾

که بر ایشان آتشی از هر جانب گماشته شود.(۲۰)

عَلَيۡهِمۡ نَارٞ مُّؤۡصَدَةُۢ

عَلَيۡهِمۡ: جارومجرور خبر مقدم- نَارٞ: مبتدا موخر- مُّؤۡصَدَةُۢ: نعت

و آتش جهنم از هر طرف ایشان را در دوزخ احاطه کرده ایشان را با آن عذاب کنند. **شیخ خواجه عبدالله انصاری** گفت:

ای مستان پر شهوت! و ای خفتگان غفلت! شرم دارید از آن خداوندی که خیانت چشمها می‌داند، و باطنِ دلها می‌بیند: یعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصدور[1]، آه! کجاست درّه‌ی عُمَری و ذوالفقار حیدری؟ تا درَ عالَم انصاف بر این مستان بی ادب حدّ شرعی براند، و این غافلان خَفته را بجنباند؟ خبر ندارد آن مسکین که خَمر می‌خورد، که چون قدح بر دست نهند عرش و کرسَی در جنیش آید، و از حضرت عزّت ندا آید که و عزّتی و جِلالی لأُذیقَنَّهُم الیم عذابی مِن الحمیم وَ الزَّقّوم.[2]

۱- بر خیانت چشم‌ها و بر آنچه در سینه‌ها پنهان است داناست.
۲- سوگند به توانایی و شکوه من که ایشان را بچشانیم عذابی دردنمای از آب جوشان و زقوم.

سوره الشمس

سوره « **شمس**» **مکی** است و جمله بمکه فرو آمده است و دارای پانزده آیه است. و چون افتتاح سوره با سوگند خداوند با شمس شروع شده به سوره « شمس » نامیده شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند که: و فی الخبر عن **ابی بن کعب** قال. قال رسول الله ﷺ:

من قرأ سوره « والشمس» فکانما تصدق بکل شیء طلعت علیه الشمس و القمر.

« هر کس سوره شمس را بخواند به تعداد تمام اشیایی که خورشید و ماه بر آنها می‌تابد در راه خدا صدقه داده است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾

و سوگند به آفتاب و روشنی او.(۱)

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا

(و) قسم- الشَّمْسِ: مجرور

و سوگند به خورشید و روشنایی آن. چون آن خورشید بالا آید و تابش آن بیشتر گردد و به محل چاشت رسد که روشنایی کامل است.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ﴿٢﴾

و قسم به ماه که از پی آن در آید.(۲)

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا

تَلَاهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل (هو)

و سوگند به ماه که از پی آفتاب در آید. یعنی پیروی نور ماه از نور خورشید است و آن روزهای چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم است که بلافاصله بعد از غروب خورشید ماه با قرص کامل نور افشانی می‌کند و بیشترین نور را در آن روزها داراست.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ﴿٣﴾

و سوگند به روز، آن هنگام که خورشید را نمایان کند.(۳)

وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا

وَٱلنَّهَارِ: معطوف

و سوگند به روز چون روشن کند زمین را یا بزداید رنگ و تیری شب را، آن هنگام که خورشید با تمام وسعت درخشش خود نور افشانی می کند.

وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا ﴿٤﴾

و سوگند به شب که چون خورشید را بپوشاند.(۴)

وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا

و سوگند به شب که چون آفاق را بپوشاند و نور خورشید را از نظرها غایب گرداند. همه این آیات که گفته شد نشانه ای از نشانه‌های قدرت خداوند است یعنی معجزه‌ی الهی است. چونکه کسی قادر نیست شب را به روز و روز را به شب و خورشید را در روز نورانی و در شب ماه را بصورت مهتاب قرار دهد.

منزل شب را تو دراز آوری   روز فرو رفته تو باز آوری

وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ﴿٥﴾

و سوگند به آسمان و به ذاتی که آنرا ساخت.(۵)

وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا

مَا: مصدری- بَنَىٰهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل(هو)

و سوگند به آسمان و آنکه آنرا بنا کرد. چونکه اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتیهای بزرگ خلقت است. چون بر فراز زمین بی ستون نگه داشته شده و در این برای صاحبان خرد عبرتهاست و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر پی بردن به خالق این آسمان است که آنرا چگونه بی ستون نگه داشته است؟

وَٱلْأَرْضِ وَمَا طَحَىٰهَا ﴿٦﴾

و قسم به زمین و بذاتی که آنرا هموار کرد.(۶)

وَٱلْأَرْضِ وَمَا طَحَىٰهَا

وسوگند به زمین و بذاتی که آن را گسترده و هموار کرد و زمین که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا ﴿٧﴾

و سوگند به نفس آدمی و بذاتی که آنرا درست اندام کرد.(۷)

و سوگند به نفس آدم الطَیْلاِ و کسیکه آدمی را درست اندام کرد و بیافرید.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾

سپس فجور و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد.(۸)

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

فَأَلْهَمَهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل (هو)- فُجُورَهَا: مفعول به ثانی

سپس فجور و پرهیزکاریش را به آن آدم القاکرد. یعنی حق تعالی تقوی و بی تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند در **مرصاد العباد نجم الدین رازی** در حق این آیه و آیه ماقبل آمده است که: بدانکه نفس دشمن است دوست روی، و حیلت و مکر او را نهایت نیست، و دفع شر او کردن و او را مقهور گردانیدن مهم ترین کارهاست، زیرا که او دشمن‌ترین جمله دشمنان است. از شیاطین دنیا و کفار. پس تربیت نفس کردن، و او را به صلاح باز آوردن، و از صفت امارگی او را به مرتبه مطمئنگی رسانیدن کاری معظم است. و کمال سعادت آدمی در تزکیب نفس است، و کمال شقاوت او در فرو گذاشت نفس است بر مقتضای طبع. از بهر آنکه از تزکیت و تربیت نفس شناخت نفس حاصل شود، و از شناخت نفس شناخت حق لازم می آید، و معرفت سر همه‌ی سعادتهاست.

قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿٩﴾

هر کس آن نفس را پاک کرد قطعاً رستگار شد.(۹)

قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا

أَفْلَحَ : فعل ماضی- فاعل (هو)-مَن : مفعول به- زَكَّاهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- فاعل (هو)

بتحقیق هر که نفس خود را از رذایل و ناپاکیها پاک کرد رستگار شد این جمله جواب سوگندهای ذکر شده است. یعنی هر کس نفس خود را پاک گردانید و راه تقوی را پیشه خود کرد و از گمراهیها خود را نجات داد قطعاً پیروز و رستگار است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که حضرت رسول ﷺ نزدیک تلاوت این آیت می فرمود که تزکیه انفس موجب تزکیه دل است هر گاه که نفس از شوب[1] هوا مزکی[2] شود فی الحال دل از لوث تعلق بماسوی مصفی گردد.

تا نفس مبرا زمناهی نشود دل، آئینه نور الهی نشود

وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿١٠﴾

و هر که آن نفس را آلوده کرد قطعاً زیانکار شد.(۱۰)

وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا

۱- شوب، یعنی آمیختن

۲- مزکّی: پاکیزه شده، پاک شده

و هر کس آن نفس را آلوده کرد و پست و خوار گذاشت و به طاعت و عمل صالح نفس خود را عادت نداد قطعاً زیانکار شد و محروم و بی بهره گشت.

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت　　خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَىٰهَآ ﴿١١﴾

قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند.(۱۱)

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَىٰهَآ

كَذَّبَتْ: فعل ماضی- ثَمُودُ: فاعل

و قوم ثمود پیغمبرشان صالح را به سبب سرکشی و طغیان که داشتند تکذیب کردند و دروغ شمردند. این آیه به دنبال آیات قبلی که نفس خود را آلوده کرده هشدار می‌دهد و سرنوشت قوم طغیانگر همچون قوم ثمود را بیان می دارد تا سر عقل بیایند و از آن عبرت گیرند.

إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشْقَىٰهَا ﴿١٢﴾

آنگاه که بدبخت‌ترین آن قوم بر پا خاست.(۱۲)

إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشْقَىٰهَا

ٱنۢبَعَثَ: فعل ماضی- أَشْقَىٰهَا : فاعل

وقتیکه بدبخت ترین آن قوم برخاست و قصد ناقه کرد و آنرا پی کرد یعنی قدار بن سلف.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

*از **عبدالله بن زمعه رضی الله عنه** روایت است که گفت: از **پیغمبر خدا** ﷺ هنگام خطبه دادن شنیده ام که: از شتر صالح علیه السلام وکسیکه شکمش را دریده بود یاد کرده و فرمودند: (اذنبعث اشقها) یعنی وقتیکه بدترین آن قوم (برای کشتن شتر) برخاست، این شخص در قوم خود با عزت، و شخص با شرارتی بود، و در عین حال شخصی بود که اقوام و خویشاوندان زیادی داشت.*

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقْيَٰهَا ﴿١٣﴾

پس پیغمبر خدا (صالح) به آنان گفت ماده شتری را که خدا آفریده است بگذارید و او را از خوردن آبش باز ندارید.(۱۳)

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقْيَٰهَا

نَاقَةَ: مفعول به

پس پیغمبر خدا (صالح) علیه السلام به ایشان گفت: زنهار. شتر خداوند را فرو گذارید و بدین ترتیب آن قوم را از متعرض شدن به شتر [صالح] هشدار داد و گفت آبش را فرو گذارید و متعرض بهره‌ی آب آن از چشمه در روز نوبت او نشوید اگر چنین کنید بلا بسرتان خواهد آمد.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾

پس او را (صالح) دروغگو شمردند و شتر را بکشتند و پروردگارشان بسزای گناهانشان ایشان را هلاك كرد و عقوبت را بر سر آنان هموار کرد.(۱۴)

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا

كَذَّبُوهُ : فعل ماضی- (و) فاعل- ه: مفعول به- فَعَقَرُوهَا : فعل ماضی- (و) فاعل- ها: مفعول به

پس صالح پیغمبر را در نزول عذاب تکذیب کردند و ناقه را پی کردند پس پروردگار ایشان بر ایشان بیکبارگی عذاب هلاکت فرستاد. قبلا در باب نزول عذاب به قوم ثمود سخنان زیادی ذکر گردید و باز به جهت رفع نیاز در اینجا بطور مختصر و مفید چگونگی فرو آمدن عذاب را بیان خواهیم داشت.

گوید، آن قوم جمع شدند و گفتند در این ناقه برای ما خیری نیست و تصمیم به کشتن ناقه گرفتند.

میان ایشان زنی بود به نام عنیزه و پیر زنی سالخورده بود و اموال بسیار و چهارپایان فراوان داشت و نیز چهار دختر داشت که از زیباترین بودند، در همسایگی او هم زن دیگری به نام صدوف دختر محیابن قمر زندگی می کرد و او هم چهارپایان بسیار داشت و آن دو قوم خود را به کشتن ناقه فرا خواندند ولی قوم نپذیرفتند، در همان حال مردی به نام حباب که شیفته زنان بود آمد، صدوف خود را بر او عرضه داشت بشرط آنکه ناقه را بکشد و او خودداری کرد صدوف به او گفت قلب ترا ترس و بیم برداشته و دست ترا کوتاه کرده است، صدوف به پسر عموی خود که نامش مصدع بود توجه کرد و چهره خود را برای او گشود و خویشتن را آماده برای ازدواج با او نشان داد بشرط آنکه کشتن ناقه را کابین او قرار دهد. مصدع پذیرفت، صدوف پیش عنیزه آمد و این خبر را به او داد که خوشحال شد و گفت اما مصدع تنهاست، تو نزد قدار که از بزرگان ثمود و جوان است و هنوز ازدواج نکرده است برو و دختران خود را بر او عرضه دار شاید بپذیرد. عنیزه چنان کرد و دختران خود را آراست و آنان را پیش قدار آورد و او زشت ترین مرد ثمود بود چشمانی کبود به اندازه دو عدسه داشت بینی او سخت برآمده بود، در عین حال چنان قدرتی داشت که با سر خود به درختان تنومند می زد و آنها را می شکست. عنیزه چون او را دید دختران خود را پیش صدوف برگرداند و به او گفت:

این چه کسی است هیچ کس حاضر نیست با چنین کسی ازدواج کند، ولی صدوف همچنان اصرار کرد تا آنکه عنیزه دوباره دختران خود را پیش قدار آورد و آنان را به او عرضه داشت و او از میان ایشان آن دختر را که نامش رباب بود برگزید و پذیرفت که ناقه را بکشد. قوله تعالی.

« و در شهر نه تن بودند که در زمین تباهی می کردند و صلاح نمی ورزیدند».

آنان همگی میان قبایل ثمود حرکت کردند و آنان را آگاه ساختند که تصمیم به کشتن ناقه گرفته اند و بزرگ و کوچک ایشان به این کار راضی شدند، آن نه تن روز چهارشنبه یعنی با شمشیرها و تیر و کمانهای خود آماده شدند و در کمین ناقه نشستند. ناقه آمد و چون نزدیک چاه آب رسید عنیزه فریاد

برآورد که ای قدار امروز روز هنر نمایی تست و تو سرور قوم خود هستی و خداوند می فرماید: « یار خود را فرا خواندند و او شمشیر بر گرفت و ناقه را کُشت».

گوید قدار کمان خود را زه کرد و تیره انداخت که زیر گلوی او خورد و او نخستین کسی بود که بر ناقه تیر زد و پس از او مصدع تیر انداخت و با شمشیرها به ناقه هجوم آوردند و پاره پاره‌اش کردند. و قوم بر لاشه ناقه هجوم آوردند و گوشت آن را میان خود تقسیم کردند.

خداوند متعال به صالح وحی فرمود که قوم خود را از عذاب بیم ده و چون موضوع عذاب خدا را با ایشان گفت گفتند هر چه می خواهی بکن آری ما خود ناقه را کشته‌ایم و تو روزگاران گذشته ما را از عذاب خدا می ترسانی و اثری از آن نمی بینیم به ایشان فرمودند:« فقط سه روز دیگر در خانه های خود زنده خواهید بود این وعده‌یی است که دروغ نیست».

سرانجام تازیانه خشم و عذاب خدا بر ایشان فرو آمد همچنانکه خداوند می‌فرماید «همچون برگ‌های خشک ساییده شدند». و همگان خاکستر شدند.

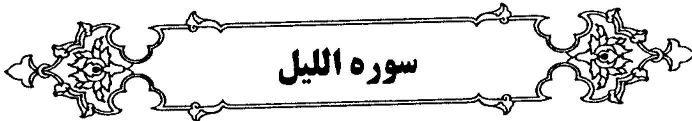
وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

و خدا از عاقبت آن نمی ترسد.(۱۵)

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

يَخَافُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- عُقْبَاهَا: مفعول به- ها: مضاف اليه

و خداوند از عاقبت آن هلاکت نمی ترسد او در حکم خویش عادل است. و کسی بر او دست نمی یازد و از ایشان باکی ندارد و هر موقع که خواست ایشان را در مقابل اعمال بدشان و تکذیبشان به هلاکت می رساند.



سوره اللیل

سوره «اللیل» دارای بیست و یک آیه و مکی است که به اجماع مفسران آنرا از مکیات شمرند چون در این سوره سوگند الهی به شب آغاز شده آنرا «اللیل» نامیده‌اند، در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند. عن **ابی بن کعب** قال. قال رسول الله ﷺ:

«من قرأ سوره «و الیل اذا یغشی» اعطاه الله حتی یرضی و عافاه الله من العسر و یسر له الیسر.

از ابی بن کعب که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آنقدر به او می بخشد که راضی شود، و او را از سختیها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿١﴾

و قسم به شب چون بپوشاند.(۱)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ

(و) قسم- اللَّيْلِ: مجرور- إِذَا: مفعول فیه- يَغْشَىٰ: فعل مضارع- فاعل (هو)

در آخر این آیه و نیز در آخر آیات بعد از آن کلمات هماهنگ آمده که به آن **سجع**[1] گویند، و سوگند به شب چون عالم را به ظلمت و تاریکی خویش بپوشاند. در کشف الاسرار آورده: الله تعالی شب را مرتبتی و شرفی داد که آنرا در قرآن مجید محل قسم خود گردانید و این شرف از آن یافت که شب درآید دوستان خدا تنها در مناجات شوند همه شب شراب صفا نوشند و خلعت رضا می پوشند و عتاب محبوب می نوشند و چون وقت سحر باشد که فرمان رسد تا درهای این قبه‌ی پیروزه باز گشایند و دامن‌های سرادقات عرش مجید براندازند و مقربان حضرت بامر حق خاموش شوند آنکه جبار کائنات در علو و کبریای خود خطاب کند که الاقد خلا کل حبیب بحبیبه فاین احبائی یعنی هر دوستی با دوست خود در خلوت و شادی آمدند دوستان من کجااند؟

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿٢﴾

[1] - برای توضیح، نگا: به ذیل آیه ۱ سوره نجم جلد ۷

و سوگند به روز چون روشن شود.(۲)

وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ

وَٱلنَّهَارِ: معطوف

و سوگند به روز چون تجلی کند و ظلمت و تاریکی شب را زائل گرداند و به روشنایی تبدیل کند و مردمان و جانداران دیگر بار به جنبش و تلاش در آیند و برای کسب روزی و معیشت خود بپردازند.

وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ ﴿۳﴾

و سوگند به آن ذاتی که نر و ماده را آفرید.(۳)

وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ

مَا: معطوف- خَلَقَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- ٱلذَّكَرَ: مفعول به

و سوگند بذاتی که نر و ماده را بیافرید یعنی حضرت آدم عليه السلام و حوا را یا مذکر و مونث از جمیع حیوانات را بیافرید. در باب خلق آدم.

در حدیث شریف در صحیح البخاری چنین آورده که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: « هنگامیکه خداوند متعال آدم عليه السلام را خلق کرد، طولش شصت ذرع بود. بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! وگوش کن که جواب سلام ترا چه می گویند؟ و چیزیکه می گویند، مورد پسند تو و ذریه تو خواهد بود.

آدم عليه السلام رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمه الله، و آنها (و رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسیکه به بهشت داخل شود. بشکل اولی آدم داخل خواهد شد، و مخلوق تا حالا خورده شده رفتند.

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ﴿۴﴾

براستی که کوشش شما مختلف است.(۴)

إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ

سعی: اسم إِنَّ -کم: مضاف الیه- ل: مزحلقه-لَشَتَّىٰ: خبر إِنَّ

این جواب قسم است. می گوید: همانا تلاش و کوشش شما پراکنده و مختلف است چون عمل شما نیز مختلف و متضاد است. برخی از آن اعمال خیر و برخی از آن شر است. بعضی از آن اعمال از برای بهشت و بعضی از آن از برای دوزخ است. عده ای در نجات و رهائی نفس و پاکی آن می کوشند و عده ای هم در نابودی و در شهوات تلاش می‌کنند. در **حدیث شریف** ابن عباس و ابن مسعود گفتند: این سوره در **شان** ابوبکر صدیق فرو آمد و امیه بن خلف و آنچه گفت: « ان سعیکم لشتی» سعی «ابوبکر» است در ایمان و طاعت الله. و سعی امیه خلف است در کفر و معصیت.

و در کشف الاسرار در تفسیر این « سعی» آورده که: امیه خلف بلال را در بطحای مکه بوقت هجرت بر آن زمین گرمی خوابانید و سنگی عظیم بر سینه وی فرو می‌گذاشت و بیم می داد که ترا این عذاب خواهد بود تا اینکه از دین محمدﷺ برگردی و عبادت **لات** و **عزی** را گردن نهی، و بلال در میان آن بلا وعذاب می گفت: احد احد معبود را یکی دانم، یگانه در الهیت، یگانه در صمدیت! رسول خدا ﷺ به وی برگذشت و او را در آن عذاب دید. گفت: یا « بلال» ینجیک احد احد». همان یگانه یکتا ترا از این عذاب و بلا برهاند. رسول خدا ﷺ به **ابوبکر** گفت: « ان بلالا یعذب فی الله» بلال را در دین الله بعذاب دارند و میرنجانند. خلاف است میان علما که **ابوبکر** او را به چه خرید قومی گفتند: بیک رطل زر از ایشان باز خرید. قومی گفتند: ده اوقیه زر. قومی گفتند ابوبکر چون از رسول خدا ﷺ شنید که بلال را بعذاب دارند، برخاست پیش امیه خلف رفت. گفت: یا امیه تا کی این بیچاره را چنین بعذاب داری خود به آنچه با وی می کنی از الله نمی ترسی؟ امیه گفت: تو او را به تباه بردی، اکنون هم تو او را باز رهان. ابوبکر گفت: مرا غلامی است سیاه از او جلوتر و در کار قویتر و بر دین شماست و نام وی **نسطاس**. و من آن غلام بتو بخشم و تو بلال را بمن بخش. همچنان کردند. **ابوبکر، بلال** را از ایشان بستد و از آن عذاب برهانید و او را آزاد کرد تا **مصطفی** ﷺ در حق وی گفت: « یرحم الله ابابکر زوجنی ابنته و حملنی الی دار الهجره و اعتق بلالاً من ماله». و کان عمر بن الخطاب یقول: بلال سیدنا و مولی سیدنا.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾

و اما هر کس عطا کرد و پرهیزکاری نمود.(۵)

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ

مَنْ: مبتدا-أَعْطَىٰ: فعل ماضی- (هو) فاعل

و اما هر که مال خود را در راه خدا نفقه داد و به یتیمان و مسکینان خرج کرد و در راههای خیر صرف کرد و از آنچه که خداوند از ارتکاب آن نهی نموده پرهیزکاری نمود (رستگار شد) در **حدیث شریف** آمده. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت پیغمبر خداﷺ فرمودند:
« کسیکه بخدمت ایتام و بیوه زنان باشد. مانند مجاهد فی سبیل الله است. و یا مانند کسی است که شب را تا صبح نماز خوانده و روز را روزه می گیرد».

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾

و وعده نیک الهی را باور داشت.(۶)

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ

صَدَّقَ: فعل ماضی- فاعل(هو)- بِالْحُسْنَىٰ: جارومجرور

و کلمه نیک الهی را باور داشت و آنرا به زبان و به دل تصدیق کرد که آن « لا اله الا الله محمد رسول الله» است. و یا دین پسندیده‌ی اسلام را باور داشت.

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٧﴾

پس زود باشد که راهش را به سوی خیر و آسانی توفیق دهیم.(۷)

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ

فَسَنُيَسِّرُهُۥ: فعل مستقبل- ـه: مفعول به- (نحن) فاعل، جمله خبر (من)

پس زود باشد که آسان دهیم وی را برای طریقت نیکو که سبب آسانی راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند و اسباب اعمال خیر و طاعت و بندگی بخدا را برایش آماده می کنیم و راهش را به سوی بهشت هموار می گردانیم.

وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾

و اما هر کس بخل ورزید و خود را بی نیاز شمرد.(۸)

وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسْتَغْنَىٰ

مَنْ: مبتدا

و اما کسی که بمال خود بخل ورزید و مال خود را در راه خدا هزینه نکرد و خود را از ثواب و پاداش آخرت بی نیاز دید و یا از گفتن کلمه توحید لا اله الا الله خودداری کرد و در انجام اعمال بدو ارتکاب معصیت جسور شد و در این کارها از خدا نترسید.

وَكَذَّبَ بِٱلْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾

و کلمه نیکو را تکذیب کرد.(۹)

وَكَذَّبَ بِٱلْحُسْنَىٰ

وَكَذَّبَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- بِٱلْحُسْنَىٰ : جارومجرور

و بلکه خصلت نیکو و اخلاق پسندیده را تکذیب کرد و آن را دروغ انگاشت یعنی وعده‌ی حق تعالی را که در آخرت به او پاداش نیکوتری می دهد که عبارت از آن بهشت است دروغ می پندارد.

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾

پس زود باشد که راهش را به سوی دشواری هموار کنیم.(۱۰)

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْعُسْرَىٰ

فَسَنُيَسِّرُهُۥ: فعل مستقبل- ـه: مفعول به- (نحن) فاعل- جمله خبر (من)

پس بزودی راهش را به سوی دشواری هموار کنیم و به سوی عملی او را هدایت کنیم که سرانجام آن دشواری و محنت باشد یعنی ایشان را به سوی ارتکاب عملی که ناپسند و زشت و غیر اسلامی و اخلاقی باشد سوق می‌دهیم تا با توجه به آن عمل بد ایشان را به، دوزخ برد.
و آن غرق شدن در هوا و هوسها و شهوتها و لذتهای دنیاست که دوزخ با این خوشگذرانیها پیچ خورده است.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ (۱۱)

وقتی که نگونسار افتد مال او نمی تواند او را کارساز باشد.(۱۱)

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ

يُغْنِي: فعل مضارع-مَالُهُۥٓ: فاعل- تَرَدَّىٰٓ: به معنی سقوط کرد و واژگون شد

آن هنگام که نگونسار گردد و در جهنم فرو افتد و به عذاب آتش دوزخ گرفتار شود مال او نمی تواند آن عذاب را دفع کند و یا آنرا سبک گرداند.

حافظ گفت:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات بدو دست دعاء نگه دارد

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ (۱۲)

براستی هدایت برماست.(۱۲)

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ

عَلَيْنَا: جارومجرور خبر -لَلْهُدَىٰ : اسم إِنَّ

بدرستی که بیان کردن حق و باطل و وعده و وعید برماست هر که را خواهیم هدایت می کنیم و هر که را خواهیم عذابش می دهیم. کریما! هر که را خواهی که بر افتد، او را فنا کنی[1] تا با دوستان تو در افتد. الهی! این چه فضل است که با دوستان کرده‌ای که هر که ایشان را شناخت، ترا یافت؛ و هر که ترا یافت، ایشان را شناخت.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ (۱۳)

و هر آینه آن دنیا و این دنیا از آن ماست.(۱۳)

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ

لَنَا: جارومجرور خبر وَإِنَّ - ل: ابتدا-لَلْآخِرَةَ: اسم وَإِنَّ

و بدرستی که مالک این دنیا و آن دنیا ما هستیم و هر چه خواهیم در آن تصرف می‌کنیم و هر چه خواهیم عطا می کنیم.

---

[1] - بر انگیختن، واداشتن

فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾
پس شما را از آتشی که شعله می زند ترسانیدیم.(۱۴)
فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ
فَأَنذَرْتُكُمْ: فعل ماضی- (ت) فاعل-كم: مفعول به- نَارًا: مفعول به- تَلَظَّىٰ: به معنی شعله ور می شود
پس ما ای اهل مکه از آتشی که شعله می زند و زبانه می کشد یعنی از آتش دوزخ بیم می کنیم آتشی که شدت آن هفتاد مرتبه از آتش دنیا سخت تر است.
لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾
که جز بدبخت تر وارد آن نشوند.(۱۵)
لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى
لَا يَصْلَاهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به- الْأَشْقَى: فاعل
در ان آتش دوزخ وارد نمی شود کسی مگر بدبخت تر که ایشان کافران و مشرکان اند و اهل شقاوت که آتش دوزخ ایشان را از هر جانب احاطه کند و در آن خواهند سوخت.
در **حديث شريف** به روايت احمد از ابوهريره ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « لا يدخل النار الا شقى. قيل: و من الشقى»؟
قال: الذى لا يعمل بطاعه و لا يترک لله معصيه. در دوزخ وارد نمی شود جز شقی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی گذارد».
الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾
همانکه تکذیب کرد و روی بگردانید.(۱۶)
الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
الَّذِي: نعت-كَذَّبَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- تَوَلَّىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)
همان کسی که حق و حقیقت را دروغ می پندارد و آنرا تکذیب می نماید و به آیات آسمانی و احکام الهی پشت می کند.
وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾
و پرهیزکارترین از آن آتش دور داشته خواهد شد.(۱۷)
وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى
سَيُجَنَّبُهَا: فعل مستقبل مجهول- ها: مفعول به- الْأَتْقَى: نایب فاعل
و زود باشد که پرهیزکارترین از آن آتش دور کرده شود یعنی ابوبکر صدیق به جهت هدایتشان در دنیا و اعمال خیرشان و تصدیق و باورشان از عذاب آخرت مصون مانند.

ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾

کسی که مال خود را می دهد تا پاک شود.(۱۸)

ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ

يُؤۡتِي: فعل مضارع- (هو) فاعل- مَالَهُۥ: مفعول به

آنکه مال خود را می دهد یعنی ابوبکر صدیق تا پاک نفس گردد. یعنی با بخشش مال در راه خدا و آزاد سازی بندگان مخلص خدا نه تنها از آتش جهنم دور نگه داشته شوند بلکه در بهشت برین جای گیرند.

وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ﴿١٩﴾

و هیچ کس را نزد وی نعمتی نیست که پاداش داده شود.(۱۹)

وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ

لِأَحَدٍ: جارومجرور خبر مقدم- مِن: حرف جر زائد- نِّعۡمَةٖ: مبتدا موخر

و هیچکس را نزد او نعمتی نیست که پاداش داده شود و بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید.

إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴿٢٠﴾

جز آنکه رضای پروردگار والای خویش می جوید.(۲۰)

إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ

ٱبۡتِغَآءَ: مستثنی

اما این عمل کرد فقط برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است می‌باشد. آورده‌اند که این سوره درباره دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقان است یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و یکی اشقی که پیشرو زندیقان است از اهل ضلالت و گمراهی یعنی ابوجهل و در فاتحه این سوره که به شب و روز قسم یاد می کند اشارت است به ظلمت یکی و نورانیت دیگری در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر تقی را.

وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ﴿٢١﴾

و هر آینه خشنود خواهد شد.(۲۱)

وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ

لَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ: فعل مستقبل- فاعل (هو)

قطعاً چنین کسی که بخاطر طلب رضای خداکارهای خیر انجام می دهد از کارهایی که کرده است راضی خواهد بود و از پاداشی که از پروردگار خود در آخرت نصیب آنان می گردد راضی خواهد شد و این نهایت خوشبختی و سعادت است.

شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت:

ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.
الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.
الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم؛ و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.
الهی! من به حور و قصور کی نازم؟ اگر نَفَسی با تو پردازم، از آن هزار بهشتَ پر سازم.

سوره الضحی

سوره « **ضحی**» مکی است و جمله بمکه از آسمان فرو آمده و دارای یازده آیه است. و چون شروع سوره با الضحی که آغاز روشنی روز است که خداوند به آن سوگند خورده به این اسم نامگذاری شده است. در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** ﷺ که گفت: « هر که سوره «والضحی» بخواند حق ﷻ او را در جمله آن قوم آرد که الله پسندد و رضا دهد که پیغامبرﷺ از بهر ایشان شفاعت کند و آنکه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که در عالم است ده نیکی در دیوان وی بنویسند.

در **سبب نزول** این سوره علماء تفسیر مختلف اند: قومی گفتند: روزگاری وحی از آسمان منقطع گشت. **ابن عباس** گفت: پانزده روز- مقاتل گفت چهل روز. ابن جریج گفت دوازده روز. کافران مکه چون دیدند که وحی منقطع گشته و **جبرئیل** عليه السلام نمی‌آید، گفتند: انَّ محمداً و دعه ربه و قلاه. رب العالمین بجواب ایشان این سوره فرستاد. اکنون خلاف است که انقطاع وحی را سبب چه بود. قومی گفتند: جهودان از مصطفیﷺ سه مسئله پرسیدند، قصه ذوالقرنین و اصحاب کهف و مساله روح. رسول خداﷺ سه مساله را اینچنین جواب داد که: خبر کنم شما را فردا و نگفت ان شاء الله به این سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند. که شرح این در سوره کهف گذشت. و در روایتی در **بخاری** و **مسلم** آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم بیمار شد و یکی دو شب نتوانست برای نماز تهجد برخیزد، (و جبرئیل دیر به حضور پیامبرﷺ آمد) زنی خدمت رسول خداﷺ رسید و گفت: ای محمد! شیطانت تو را ترک گفته است.

پس خداوند به « ضحی» قسم یاد کرد که پروردگارت ترا فرو نگذاشته است. و الضحی را چهره روشن رسول الله ﷺ هم گرفته‌اند. چنانکه مولانا در غزلیات شمس این بیت را به این مضمون آورده است:

بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست　　　شعشه‌ی این خیال‌زان‌رخ‌چون«والضحا»ست

در مثنوی آمده:

زان سبب فرمود یزدان والضحی　　　والضحی نور ضمیر مصطفی

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَٱلضُّحَىٰ ﴿١﴾
و قسم به روز (وقت چاشت).(۱)

وَٱلضُّحَىٰ

(و) قسم- ٱلضُّحَىٰ: مجرور

و سوگند به روز یعنی زمان چاشت آن زمان که آفتاب بلند گردد و همه جا را بخوبی روشن گرداند.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾
و قسم به شب آن هنگام که بپوشد.(۲)

وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ

وَٱلَّيۡلِ: معطوف-سَجَىٰ: فعل ماضی- (هو) فاعل

و سوگند به شب آنگاه که تاریک گردد و همه جا را به ظلمت بپوشاند. گفته اند مراد از روز اشارت به روشنائی روی محمد ﷺ و شب کنایه از سیاهی موی وی است.

بیت:

والضحی رمزی زروی هم چو ماه مصطفی است　　معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است

گفته‌اند: مراد از روز و شب کشف حجاب است که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال. پس خداوند به آنچه از روز و شب و یا روشنایی چهره‌ی مصطفی و سیاهی زلف اوست و یا آنچه در باب کشف حجاب و به عظمت آنچه گفته شد قسم یاد می کند و جواب قسم این است که گفت:

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾
که پروردگارت ترا ترک نکرد و ترا دشمن نداشت.(۳)

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ

وَدَّعَكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- رَبُّكَ: فاعل

این جواب قسم هاست که می گوید: ای محمد ﷺ! پروردگارت ترا ترک نکرد و ترا دشمن نداشت و تو بدست فراموشی سپرده نشده ای و خداوند وحی را از تو قطع نکرده است ابن عباس رضی الله عنه

فرمود که خداوند حضرت رسول ﷺ را بشارت داد به فتحی که امت او در دنیا خواهند داشت و آن تسخیر اکثر بلاد ایشان خواهد بود و حضرت رسول ﷺ بدان مژده مسرور و شادمان گشت آیت آمد که:

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾

و دنیای آخرت برای تو بهتر از این دنیاست.(۴)

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ

وَلَلْآخِرَةُ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

و سرای آخرت از سرای دنیا برای تو بهتر است. آنچه خدای تعالی در سرای آخرت به تو ارزانی خواهد داشت و آن قصرهایی در بهشت از مروارید است و خاک آن مشک و ظرفهایشان از طلا. از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اهل جنت کسانی راکه در فوقشان در غرفه‌ها می باشند، طوری می‌بینند که شما ستاره‌ی درخشانی راکه در آسمان بطرف مشرق و یا مغرب در حال حرکت است، می بینند و این سبب برتری عده‌ای بر عده ای دیگر است».

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾

و البته پروردگار تو ترا نعمت خواهد داد پس خشنود خواهی شد.(۵)

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ : فعل مستقبل- ک: مفعول به- رَبُّكَ: فاعل

و زود باشد که خداوند به تو نعمت دهد و مرتبه شفاعت درباره گنهکاران امت به تو ارزانی دارد. پس تو از آن عطا خشنود خواهی شد در **کشف الاسرار** آمده: آن شب که قرب و کرامت به مهتر عالم رسید که او را حاضر کردند، گفت ای دوست ما به مهمان آمده‌ای. چه هدیه ای می خواهی؟ گفت« غفرانک ربنا» الله تعالی گفت ای دوست ما، حال امت تو از سه بیرون نیست: یا مطیعان اند، یا عاصیان، یا مشتاقان: - اگر عاصیان‌اند رحمت من ایشان را، و اگر مطیعان اند بهشت من ایشان را، و اگر مشتاقان اند دیدار و رضای من ایشان را.

مصطفی ﷺ گفت: خداوندا! مراد ایشان یعنی موسی عليه السلام که برای قوم خود آب خواسته بود و عیسی نان خواسته بود نقدی بدادی از آن من در توقف نهادی! گفت ای دوست ما، ایشان حاجت که خواستند از بهر امت خود خواستند و امت ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود یافتند، تو آنچه می خواهی از بهر امت می خواهی و امت تو متفرقند تا قیام الساعه خواهند بود و دعوت و پیغامبری تو همیشه پیوسته خواهد بود، روز رستاخیز همه را جمع کنم و همه را از دوزخ آزادکنم، همه را به دیدار خود شاد کنم، همه را لباس کرامت پوشانم، همه را به زیور انس بیارایم، که ایشان بهترین امت‌اند، یک دل و یک قصد و یک همت اند.

نماند بدوزخ کسی در گرو ــــ که دارد چو تو سیدی پیشرو
عطای شفاعت چنانش دهند ــــ که امت تمامی زدوزخ رهند

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ 

آیا ترا یتیم نیافت؟ پس جای داد.(۶)

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ

أَلَمْ يَجِدْكَ : فعل مضارع مجزوم- ک: مفعول به- (هو) فاعل- يَتِيمًا: مفعول به ثانی

در این آیه کریمه **مفعول** فَاَوی' حذف شده است.

آیا خداوند ترا یتیم نیافت و ترا که کودک بی پدر بودی در کنف کفالت جد و عم تو جای داد. در **بحرالحقایق** آورده که ترا دُرّ یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد. چون مادر پیامبر، آمنه در گذشت « عبدالمطلب» جد پدری آن حضرت او را پیش خود نگهداری کرد و سخت بر او مهر می ورزید چنانکه نسبت به هیچ یک از پسران خود آن طور مهربانی نمی کرد. پیامبرﷺ به جد خود انس داشت و حتی به هنگام خلوت و استراحت و خواب او پیش او می رفت و بر تشک او می نشست. معمولا برای عبدالمطلب در سایه کعبه تشکچه‌ای می انداختند و پسرانش گرد آن می نشستند تا عبدالمطلب می‌آمد و روی آن می‌نشست و هیچ یک از پسرانش به احترام پدر روی آن نمی نشستند، پیامبر که در آن موقع پسر بچه‌ای بود می‌آمد و روی تشکچه می‌نشست، عموهایش او را می گرفتند که از آن دور سازند و چون عبدالمطلب متوجه می‌شد و این کار آنها را می‌دید می‌گفت این پسرم را آزاد بگذارید که به خدا سوگند برای او شأن و منزلت خاصی است و او را با خود بر آن می نشاند و با دست به پشت او می‌کشید و هر کار که رسول خدا ﷺ می کرد او را خشنود می ساخت.

گروهی از بنی مدلج به عبدالمطلب گفتند مواظب او باش، که ما هیچ پایی را شبیه‌تر از پای او با نقش پایی که روی مقام ابراهیم است نمی بینیم، و عبدالمطلب به **ابوطالب** می‌گفت به آنچه که اینها می گویند درست گوش کن بزودی به خواست خداوند خبر سیف بن ذی یزن و مژده ای را که درباره ظهور رسول خدا ﷺ به عبدالمطلب داده شده است نقل خواهیم کرد.

گویند، عبدالمطلب هیچ غذا نمی خورد مگر اینکه می‌گفت پسرم را پیش من بیاورید و آن حضرت را پیش او می بردند.

هنگامی که پیامبر ﷺ هشت ساله شد، عبدالمطلب بن هاشم در گذشت و به هنگام مرگ به پسر خود **ابوطالب** در مورد کفالت و نگهداری از پیامبر وصیت کرد. عبدالمطلب در هشت سالگی رسول خدا ﷺ در حجون به سن هشتادو دو سالگی در گذشت، از پیامبرﷺ پرسیدند آیا مرگ عبدالمطلب را به یاد داری؟ فرمود آری من در آن موقع هشت ساله بودم، از عبدالله بن عباس و دیگران نقل است که چون عبدالمطلب در گذشت، **ابوطالب** عموی رسول خدا ﷺ بنا به وصیت پدر عهده دار کفالت او شد و سخت دوستش می داشت و از او جدا نمی شد و خوراکهای خوب را مخصوص آن حضرت قرار می

داد. هرگاه افراد خانواده ابوطالب تنها یا همگی با هم غذا می خوردند سیر نمی شدند و چون پیامبر ﷺ هم همراه ایشان غذا می‌خورد همگی سیر می شدند، و هرگاه می خواستند نهار یا شام بخورند می‌گفت صبر کنید تا این پسرم بیاید و پیامبر ﷺ می آمد و همراه آنها غذا می خورد و معمولاً از غذای آنها چیز زیاد می ماند و حال آنکه اگر رسول خداﷺ نمی آمد سیر نمی شدند، و ابوطالب می گفت: وجود تو مایه برکت و فرخندگی است.

گویند چون از عمر پیامبر ﷺ دوازده سال و ده روز گذشته بود، ابوطالب همراه کاروان بازرگانی عازم شام شد. و چون آماده حرکت شد رسول خدا ﷺ به دامن او در آویخت ابوطالب را دل بر او سوخت و گفت به خدا قسم او را با خود می برم و او از من جدا نمی شود و من هم هرگز از او جدا نمی شوم و او را با خود برد. چون کاروان به منطقه بصری که از سرزمین شام است رسید، راهبی به نام بحیرا در صومعه خود بود که از علوم مسیحی آگاه و مطلع بود. کاروان قریش پیش از این هم مکرر از آنجا می‌گذشتند و معمولاً راهب با آنها صحبتی نمی کرد. اما در آن دفعه برای ایشان خوراک فراوان تهیه کرد و علت این بود که او در صومعه خود کاروان را دید که همچنان که پیش می آیند ابری بر رسول خداﷺ سایه افکنده است. و چون کاروان کنار درختی نزدیک صومعه فرود آمدند متوجه شد که ابر بالای درخت ایستاد و شاخه‌های درخت هم چندان پائین آمد که بر پیامبرﷺ که زیر آن نشسته بود سایه افکند.

بحیرا، که چنین دید از صومعه خود پائین آمد و دستور داده بود غذا را آماده کنند. و کسی پیش آنها فرستاد و پیام داد که ای گروه قریش من برای شما خوراکی آماده کرده ام و دوست می دارم که همگی از بزرگ و کوچک و بنده و آزاده برای خوردن آن حاضر شوید. مردی از قریش به او گفت ای بحیرا امروز خبر تازه‌ای شده است؟ گفت راست گفتی حق با تست. آن‌ها همگی پیش او آمدند و از میان همه، رسول خداﷺ به واسطه کمی سن زیر همان درخت در کنار بارها باقی مانده همینکه بحیرا به آن‌ها دقت کرد دید در هیچ کس صفاتی را که می شناسد نمی بیند، گفت ای گروه قریش نباید هیچ کس از شما از حضور در سفره من خودداری میکرد، گفتند هیچ کس که شایسته باشد خودداری نکرده است غیر از پسر بچه‌ای که از همه کوچکتر است و کنار بارها مانده است. بحیرا گفت چنین نکنید او را هم فرا خوانید، مردی از قریش گفت سوگند به لات عزی که عدم حضور پسر عبدالله بن عبدالمطلب بر سر سفره مایه بدنامی برای ماست، و خود برخاست و دست رسول خداﷺ را گرفت و همراه دیگران بر سفره نشاند، همینکه بحیرا او را دید به دقت بر او نگریست و برخی از اعضای آن حضرت را که صفاتی درباره آن‌ها می دانست بررسی کرد، و چون قریش خوراک خوردند و متفرق شدند بحیرا به سوی پیامبرﷺ آمد و گفت ای پسر ترا به لات و عزی سوگند می دهم که از هر چه می پرسم پاسخ دهی، فرمود به آن دو سوگند مده که من از هیچ چیز به اندازه آن دو نفرت ندارم، بحیرا گفت ترا به خدا سوگند که از هر چه می پرسم پاسخ دهی فرمود از هر چه می خواهی بپرس. بحیرا شروع به پرسش‌هایی از حالات مختلف و خواب آن حضرت کرد و رسول خدا به او پاسخ داد و او آنها را مطابق

با آنچه خود می دانست می‌دید، آنگاه به مهر نبوت که همچون محل خون گرفتن برجسته بود نگاه کرد و محل آن میان دو شانه‌ی پیامبر بود، و چون از این فارغ شد، رو به **ابوطالب** کرد و گفت این پسر با تو چه نسبتی دارد؟ گفت پسر من است، بحیرا گفت او پسر تو نیست و نباید پدر این پسر زنده باشد، ابوطالب گفت برادرزاده من است پرسید پدرش چه شد؟ گفت هنگامی که مادر به این حامله بود درگذشت گفت راست گفتی، و به سرعت برادرزاده‌ات را به شهر خودش برگردان و از یهود بر او بترس به خدا قسم اگر او را ببینند و آنچه من دانستم بدانند شری برای او بپا می کنند و این برادرزاده‌ی ترا شأن و منزلت عظیمی است و به هر حال زودتر او را به شهر خودش برگردان، و ابوطالب پس از انجام بازرگانی خود با سرعت رسول خدا را به مکه برگرداند.

گوید، رسول خدا ﷺ همچنان رشد می کرد و می بالید و خداوند او را در پناه حفظ خود قرار داده بود و به انواع کرامات و گزینه های خود او را احاطه فرمود که خدا بهترین نگهدارندگان و یاوران است.

در حق صفات رسول خدا ﷺ در **حدیث شریف** آمده است که: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ میانه قد بودند، نه بلند و نه کوتاه، رنگشان گلگون بود، نه سفید بیرنگ و نه گندم گون، نه موی شان مجعد و به هم ریخته، هنگامیکه وحی بر ایشان نازل گردید چهل ساله بودند، سیزده سال در مکه وحی بر ایشان نازل می شد، و ده سال در مدینه و هنگام وفات بیست موی سفید به سر و ریش‌شان دیده نمی شد.

مولانا گفت:

مر یتیمی را که حق سرمه کشد گردد او دُر یتیم با رَشَد

وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

و ترا راه گم کرده یافت (شریعت نمی دانستی) پس راه نمود.(۷)

وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ

وَوَجَدَكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- فاعل(هو)- ضَآلًّا : مفعول به ثانی

و تو راه نیافته بودی و راه شریعت نمی دانستی پس خداوند ترا به احکام و شرائع راه نمود یعنی تو نسبت به نبوت و حکمت و به کتاب و خواندن آن و دعوت به سوی ایمان بی خبر و نا آگاه بودی پس خداوند ترا به سوی این چیزها راه نمود. چنانچه خدای تعالی در سوره الشوری/۵۲ فرمود:« ما كنت تدری ما الكتب و لا الایمن».

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

و ترا تنگدست یافت پس توانگر گردانید.(۸)

وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ

وَجَدَكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- فاعل(هو)

ای پیغمبر ﷺ! ترا درویش و تنگدست یافت یعنی در مال فقیر یافت پس توانگر گردانید در **تفسیر سمرقندی** در این باب چنین آورده است که فقیری بدون مال بود پس بمال خدیجه توانگر گردانید. و نیز گفته اند ترا نسبت به قرآن و علم فقیر یافت، پس بوسیله قرآن و علم توانگر ساخت، و نیز گفته‌اند: ترا به قلب فقیر یافت پس از قلب توانگر گردانید و به آنچه که به تو بخشید ترا راضی گردانید.

فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ﴿٩﴾

پس اما یتیم را میآزار.(۹)

فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ

ٱلۡيَتِيمَ: مفعول به مقدم-فَلَا تَقۡهَرۡ : فعل مضارع- (انت) فاعل

پس اما یتیم را قهر مکن و به پاس این همه نعمت به جهت ناتوانی بر مال یتیم مسلط مشو بلکه حقش را به او بده و زمان یتیمی خود را بیاد آر. آن هنگام که تو یتیم بودی و ما به تو نعمت بخشیدیم.

وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ﴿١٠﴾

و اما بر سائل بانگ مزن.(۱۰)

وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ

ٱلسَّآئِلَ: مفعول به مقدم- فَلَا تَنۡهَرۡ: فعل مضارع- (انت) فاعل

در این آیه کریمه صنعت **لزوم ما لا یلزم** وجود دارد. و نیز بین آیه ۹ و ۱۰ صنعت **ترصیع** وجود دارد[1].
و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که در او بی نوائی و تنگدستی غلبه کرده پس او را از خود مران و ایشان را اذیت مکن و زجر مده و تنگدستی خود را بیاد آور و سائل را از خود مران. بدرستی که همه انسانها در اصل فقیر بودند پس خداوند بر ایشان نعمت بخشید بدانجهت واجب است اینکه حق فقرا را بشناسد و رعایت کند.

مولانا گفت:

جود می‌جوید گدایان و ضعاف — همچو خوبان کاینه جویند صاف
پس از این فرمود حق در والضحی — بانگ کم زن ای محمد بر گدا

در حدیث شریف **آمده است که:**

سائل را با بخششی هر چند اندک، یا با برخورداری نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی (در هیات) می آید که نه از انس است و نه از جن پس می نگرد که عملتان در آنچه که خدای تعالی به شما از نعمتها بخشیده است. چگونه است. در بوستان شیخ اجل سعدی در باب این آیه آورده است که:

---
[1] - برای توضیح، نگا: ذیل آیه ۱۳- انفطار جلد ۸

حکایت:

بنالید درویشی از ضعف حال / بر تند خویی، خداوند مال
نه دینار دادش سیه دل نه دانگ / بر او زد به سر، باری از طیره، بانگ
دل سائل از جور او خون گرفت / سر از غم برآورد و گفت: ای شگفت!
توانگر ترشروی، باری. چراست؟ / مگر می نترسد زتلخی خواست؟
بفرمود کوته نظر تا غلام، / بر اندش به خواری و زجر تمام
به ناکردن شکر پروردگار / شنیدم که برگشت ازو روزگار
بزرگیش سر در تباهی نهاد / عطارد قلم در سیاهی نهاد
شقاوت برهنه نشاندش چو سیر / نه بارش رها کرد و نه بارگیر
خدای ار به حکمت ببندد دری، / به رحمت گشاید در دیگری
بسا مفلس بینوا سیر شد / بسا کار منعم زبر زیر شد

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾

و از نعمت پروردگار خویش سخن بگوی.(۱۱)

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

حَدِّثْ: فعل امر - فاعل (انت)

و اما به نعمت پروردگار خود که نبوت و قرآن است سخن بگو و احکام الهی را برای آنان بیان کن که رساندن احکام به خلق شکر منعم است بنابراین سخن گفتن از نعمت خداوند خود نوعی شکر است. یعنی قرآن را بخواند و به آن سخن بگوید. و نیز گفته‌اند معنای سخن با مردم آنچه که خدای تعالی از کرامت ترا داده است. و نیز گفته اند معنایش آشکار کردن قرآن در نماز است. ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ روایت کرد. براستی که او فرمود:

«ان الله تعالی جمیل یحب الجمال، و یحب ان یری اثر النعمه علی عبده» براستی خدای تعالی زیباست و زیبایی را دوست می دارد، و دوست می دارد اینکه اثر نعمت را بر بنده‌اش ببیند.

صاحب فتوحات آورده که نعمت چیزی است محبوب با لذات.

پس حق سبحانه تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گویی که خلق محتاج‌اند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس به جهت تحدث به نعمت من خلق را دوست من گردانی و من ایشان را دوست می‌دارم.

سوره الانشراح

سوره « **انشراح** » یا «شرح» که به جهت گشاده کردن سینه‌ی نبی اکرمﷺ به نور و هدایت، «انشراح» نامیده شده است این سوره **مکی** ا ست و جمله به مکه فرو آمده و دارای هشت آیـه اسـت و در ایـن سـوره هـیچ ناسـخ و منسوخ نیست. در فضیلت این سوره آورده‌انـد: و در خبـر **ابـی بـن کعـب** است از **مصطفی** ﷺ که: هر که سوره‌ی «المنشرح» را بخوانـد او را چنـدان مزد و ثواب دهد که کسی پیغـامبرﷺ را انـدوهگین بینـد و آن انـدوه از وی بردارد». و در خبر می‌آید که: «هر که این سوره را هر روز بخوانـد، خـدای تعالی همه دشواریها و سختی‌ها بر او آسان کنـد و از همـه انـدوه‌هـا او را فرج دهد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱)

آیا برای تو سینه‌ی ترا گشاده نکرده‌ایم؟ (۱)

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ

(ا) استفهام-أَلَمْ نَشْرَحْ : فعل مضارع مجزوم- فاعل(نحن)- صَدْرَكَ: مفعول به —كَ: مضاف الیه

آیا برای تو ای محمدﷺ سینه‌ی تو را گشاده نکرده‌ایم تا اینکه مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد؟ به آنچه در اخبار آمده شکافتن سینه‌ی آن حضرتﷺ آنچه که معلوم شده که شکافتن صدر آن حضرت برای چند بار بوده یکی در زمان کودکی آن هنگام که حلیمه شیرده آن حضرت بود (مرضعه) و در نوبت دوم به قولی در سال ششم یا یازدهم از بعثت و نوبت سومی آنچه در حدیث آمده گفت که در شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد و از بالای سینه تـا نـاف من بـشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مـرا بیـرون آورده و بشکافت و بشست و در آخر طشتی طـلا پـر از حکمـت و ایمـان آوردنـد و دل مـرا از آن پـر ساختند و باز به جای آن بنهادند و نقل است که به خاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثـر راحـت و لـذت آن هنوز در عروق و مفاصل خود می‌یابم. در حدیث شـریف در بـاره شـب معـراج چنین آورده کـه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ابـوذر رضی الله عنه از پیغمبـر خـدا ﷺ روایـت مـی کـرد کـه فرمودنـد: «هنگامیکه مکه بودم سقف خانه ام شکافته شده و جبرئیل علیه السلام داخل گردید، سینه ام را گشوده و به

آب زمزم شست، بعد از آن طشتی را که پر از حکمت و ایمان بود، آورده و در سینه ام خالی کرده، و شکاف سینه ام را ببست.

امام **فخر رازی** می‌گوید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارت‌های آن است.

در **غزلیات شمس** آمده.

شمشیر به کف عمر در قصد رسول آید　در دام خدا افتد و ز بخت نظر یابد

ره رو، بهل افسانه، تا محرم و بیگانه　از نور «الم نشرح» بی شرح تو دریابد

وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ﴿٢﴾

و آیا بار سنگین را از تو بر نداشتیم؟ (۲)

وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ

وَوَضَعۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل-وِزۡرَكَ: مفعول به

و آیا بار گرانی را که پشت ترا سنگین کرده بود از تو برنداشتیم؟ یعنی لغزش‌های دوران جاهلیت را از تو بر داشتیم و از لغزش‌ها ترا پاک گردانیدیم.

ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ﴿٣﴾

آن بار سنگینی که پشت ترا گران کرده بود.(۳)

ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ

ٱلَّذِيٓ: نعت- أَنقَضَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- ظَهۡرَكَ: مفعول به

همان بار سنگینی که پشت ترا گران کرده بود گفته‌اند مراد غم امت است که آنچنان بر پیغمبر سنگینی می‌کرد که ما آن را از پشت ایشان برداشتیم و یا تحمل بار امانت و عشق خدا و تبلیغ رسالت و دعوت مردم به سوی خدای یگانه و اعلام اخبار احکام الهی و کتاب آسمانی. که همگی از جهت برخوردار بودن مرتبه بر پیغمبر خدا ﷺ سنگینی می‌کرد. خداوند با لطف و توجه خود آن همه را آسان و میسر گردانید.

وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ﴿٤﴾

و نام و آوازه‌ات را برای تو بلند ساختیم.(۴)

وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ

رَفَعۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ذِكۡرَكَ: مفعول به —كَ: مضاف‌الیه

و نام ترا قرین خود ساختیم و به دنبال اسم خود اسم ترا ردیف کردیم و آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله. است که در اذان و اقامه و تشهد و خطبه در نمازهای پنجگانه خوانده می‌شود تا چون مرا

یاد کنند ترا نیز یاد کنند. **ذوالنون مصری** قدس سره فرمود که رفعت ذکر اشارت به آن است که همه‌ی انبیاء بر حوالی عرش جولان می‌نمودند و طائر همت آن حضرت بالای عرش پرواز می‌کرد.

قطعه:

سیمرغ فهم هیچکس از انبیاء نرفت — آنجاکه تو ببال کرامت پریده‌ای

هر یک بقدر خویش بجائی رسیده‌اند — آنجاکه جائی نیست تو آنجا رسیده‌ای

فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾

پس براستی با دشواری آسانی است.(۵)

فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا

مَعَ: مفعول فیه- ٱلْعُسْرِ: مضاف الیه، خبر انَّ- يُسْرًا: اسم انَّ

در این آیه کریمه و نیز در آیه بعدی صنعت **اطناب**[1] به جهت استقرار معنا وجود دارد؛ و نیز صنعت **تضاد** (مطابقه) در آن وجود دارد.

به درستی با دشواری آسانی است یعنی آنچه که تو در مکه دشواری و سختی می‌بینی در مدینه برای تو آسانی بود و یا آنچه که در این دنیا از دست مشرکان رنج و ستم می‌بینی در آخرت بهشت برین از آن شماست.

ان مع العسر چو یسرش قفاست — شاد بر آنم که کلام خداست

مولانا گفت:

تا که از عسری نبینی خوفها — کی ز یسری بازیابی لطفها

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: به رسول خدا ﷺ گفتم روزی نیست که شما از دست این کفار رنج و مشقت نبینی. خدای خود را دعاکن تا از این رنج برهی. رسول خدا ﷺ فرمودند اگر من رنجی نبینم می‌ترسم که مقام پیغمبران پیشین به من ندهند.

چنانچه در **گلستان شیخ اجل سعدی** آمده است که:

ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرو آرد و دیگری را در شکم ماهی نکو دارد.

وقتی است خوش آن راکه بود ذکر تو مونس

ور خود بود اندر شکم حوت چو یونس

گر تیغ قهر بر کشد، بنی و ولی سر در کشد و گر غمزه‌ی لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

گر به محشر خطاب قهر کند — انبیا را چه جای معذرتست؟

---

[1] - اطناب: طول کلام و دراز کردن سخن است و غالباً برای زیبائی و مخیّل کردن کلام است و اطناب با مقتضای حال و موضوع آورده می‌شود و مقابل آن ایجاز و قصر است. یعنی کوتاه و مختصر سخن گفتن: و اگر میانه‌ی آن باشد یعنی تساوی لفظ و معنا باشد بدان مساوات می‌گویند. و برای تضاد: نگا: به ذیل آیه ۴۳ سوره نجم جلد ۷

پـرده از روی لطـف‌گـو بـردار　　　کاشـقیا را امیـد مغفرتـست

هر که بتأدیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید،
«ولنذ یقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر»[۱]

إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾
براستی به همراه دشواری آسانی است.(۶)

إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا

مَعَ: مفعول فیه- ٱلْعُسْرِ: مضاف الیه، خبر إِنَّ - يُسْرًا: اسم إِنَّ

هر آینه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. تکرار این آیه به جهت تحکیم مطلب و تأکید سنت و مشیت الهی در همه‌ی دوران‌ها و در همه‌ی امور است. و نیز گفته‌اند که عسر، اخراج اهل مکه است و یسر روز فتح مکه چنانچه در باب روز فتح مکه *از عروه بن زبیر رضی الله عنه روایت است که گفت: در سال فتح مکه، هنگامیکه پیغمبرخدا ﷺ حرکت نموده و خبر برای قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، و حکیم بن حزام، و بُدَیل بن ورقاء بیرون رفته اخبار پیغمبرخدا ﷺ را جستجو می‌کردند، آن‌ها آمده تا به منطقه (مرّالظهران) رسیدند، در اینجا آتش‌هایی را دیدند مانند آتش‌های روز عرفه، و بیرق بدست زبیر عوام رضی الله عنه بود، و چون پیغمبرخدا ﷺ رسید ابوسفیان به [پیغمبرخدا ﷺ] گفت: مگر خبر نداری که سعد بن عباده چه گفته است؟ گفتند: «چه گفته است»؟ گفت: چنین و چنان گفته است، «امروز روزی است که خداوند کعبه را معظم ساخته و روزی است که کعبه پوشانده خواهد شد». و پیغمبرخدا ﷺ امر فرمودند که بیرق‌شان در حُجون نصب گردد.*

فَإِذَا فَرَغْتَ فَٱنصَبْ ﴿٧﴾
پس چون از کار و بار فارغ شدی، به عبادت کوش.(۷)

فَإِذَا فَرَغْتَ فَٱنصَبْ

فَإِذَا: مفعول فیه- فَرَغْتَ: فعل ماضی- (ت)فاعل- فَٱنصَبْ: فعل امر- فاعل(انت)

پس ای پیغمبر ﷺ! آن هنگام که از نماز و یا از جهاد و یا از تبلیغ دین و دعوی به اسلام فارغ شدی در طاعت و عبادت بکوش و از خدای خود حاجت خویش بخواه. شب خیزی پیغمبر در ماه رمضان و غیر رمضان چنانچه **در *حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:***

---
[۱] - سوره السجده، آیه ۲۱

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که: چون از کیفیت نماز پیغمبر خدا ﷺ در ماه رمضان پرسید گفت: پیغمبر خدا ﷺ در ماه رمضان و غیر ماه رمضان، از یازده رکعت بیشتر نمی‌خواندند (اول) چهار رکعت نماز می‌خواندند که درازی و خوبی ادای آن قابل وصف نیست، بعد از آن چهار رکعت دیگر می‌خواندند که درازی و خوبی ادای آن قابل وصف نیست، و بعد از آن سه رکعت دیگر می‌خواندند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پرسیدم: یا رسول الله! آیا پیش از آنکه نماز وتر را اداء نمایید، خواب هم می‌شوید؟ فرمودند: «ای عایشه! چشمانم می‌خوابد، ولی قلبم نمی‌خوابد».

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرْغَب ﴿٨﴾

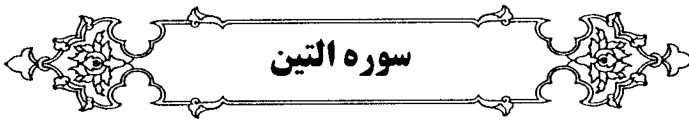
و به سوی پروردگار خود تضرع نما.(۸)

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرْغَب

فَٱرْغَب: فعل امر- (انت) فاعل

و با شوق و آرزومندی به سوی پروردگار خود تضرع کن چونکه هر چه تو از خداوند می‌خواهی. خواست تو به درگاه قرب مقبول است و دعوات تو در محل قبول.

آورده‌اند که در **شب معراج** ندا آمد که ای محمد بخواه تا ببخشم رسول خدا ﷺ گفت: خداوندا هر پیغمبری از تو عطایی یافت ابراهیم را خلت دادی با موسی بی واسطه سخن گفتی ادریس را به مکان عالی رسانیدی که بعد از وی کس را سزای آن ندادی و زلت وی بیامرزیدی سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کس را سزای آن ندادی عیسی را در شکم مادر، تورات و انجیل در آموختی و زنده کردن مرده بر دست وی آسان کردی و ابراء اکمه و ابرص برای او را دادی جواب الهی آمد که یا محمد اگر ابراهیم را خلت دادم ترا محبت دادم و اگر با موسی سخن گفتم بی واسطه لکن گوینده را ندید و با تو سخن می‌گفتم بی حجاب و گوینده دیدی و اگر ادریس را به آسمان رسانیدم ترا از آسمان به حضرت قاب قوسین اوأدنی رسانیدم و اگر داود را ملک عظیم دادم و زلت وی بیامرزیدم امت ترا ملک قناعت دادم و گناهان ایشان به شفاعت بیامرزیدم و اگر سلیمان را مملکت دادم ترا سبع مثانی و قرآن عظیم دادم و خاتمه‌ی سوره بقره که به هیچ پیغمبر به جز تو ندادم و دعاهای تو در آخر سوره البقره اجابت کردم و اعطینک الکوثر دادم و ترا به سه خصلت بر اهل زمین و آسمان فضل دادم یکی «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» و دیگر «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» سوم «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» و «اعطیناک الکوثر» و اسلام و هجرت و جهاد و صلاه و صدقه و صوم رمضان و امر به معروف و نهی از منکر و نیز ترا به سوی مردم بشیر و نذیر فرستادم.



سوره «**التین**» مکی است و جمله به مکه فرود آمده دارای هشت آیه است. ابن عباس گفت مدنی است و به مدینه فرو آمده. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده‌اند که در خبر است از **ابی بن کعب** از **مصطفی** ﷺگفت: « هر که سوره‌ی «التین» بخواند الله تعالی او را در دنیا دو چیز دهد: یکی عافیت، دیگر یقین؛ و بعدد هر کسی که این سوره بخواند او را روزه یک روز بنویسند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ ﴿١﴾
و سوگند به انجیر و سوگند به زیتون.(۱)

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ

(و) قسم- ٱلتِّينِ: مجرور- وَٱلزَّيۡتُونِ: معطوف

سوگند به انجیر، همان انجیری که شما آن را می‌خورید و سوگند به زیتون، همان زیتونی که از آن روغن می‌گیرید و یا آن را می‌خورید. تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه‌ی پاک و بی فضله و غذای لطیف و سریع الهضم و دوای شریف است. آورده اند که:

انجیر میوه‌ی پر برکتی است. خداوند پاک و منزه در قرآن از آن یاد کرده و به آن سوگند یاد نموده است. و پیامبر خدا ﷺ اصحاب او ما را نسبت به اهمیت این میوه راهنمایی کرده‌اند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «انجیر تازه و خشک بخورید» چونکه انجیر شبیه‌ترین میوه به گیاهان بهشتی است، لثه دهان و استخوان را محکم می‌کند. فنیقیها از قدیم آن را می‌شناختند و آن را به عنوان غذا و دوا مصرف می‌کردند و فرعونیان مصر آن را برای دردهای معده به کار می‌بردند و اکنون علم فایده‌های زیادی از این میوه پاک را کشف نموده است. گفته‌اند:

انجیر سرشار از ویتامین‌های آ، **ب و ث** می‌باشد و در آن مواد سازنده سلول‌های جسم و تولید کننده گلبول قرمز خون در حالت‌های کم خونی می‌باشند در انجیر مقدار زیادی قند وجود دارد که حدود نوزده درصد از وزن یک دانه انجیز است. و در انجیر خشک مقدار قند ذخیره شده به ۲۶۸ کالری می‌رسد.

همانا عادت به خوردن انجیر خشک با گردو در زمستان مقدار زیادی کالری تولید می‌کند و به مقاومت بدن در برابر سرمای زمستان کمک می‌نماید و آن را نیرومند و با نشاط می‌سازد.

و انجیر خشک شده در آب برای التهابات دستگاه تنفس مانند التهاب شش‌ها و حنجره مفید است. و خوردن یک کاسه از انجیر خیس شده پیش از هر غذا برای کاهش سیاه‌سرفه مفید است. اگر آب انجیر خیس شده برای غرغره کردن بکاررود، دردهای التهاب حفره‌ی مری را می‌کاهد.

برای خیس کردن انجیر بیست عدد انجیر را برداشته، هر کدام را نصف کرده و در نیم لیتر آب گرم قرار می‌دهند و مدت دوازده ساعت به آن حال می‌گذارند.

و اما زیتون هم میوه ای است نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار سودمند سوگند حق تعالی به این دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت‌المقدس می‌باشد. اما ابوحیان در تفسیر «بحرالمحیط» همین انجیر و زیتون را مراد گرفته است.

وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾

و قسم به طور سینا.(۲)

وَطُورِ سِينِينَ

وَطُورِ: معطوف

و سوگند به طور سینا. طور سینا زمینی که محل مناجات کلیم الله و آن کوهی است که خداوند با موسی علیه‌السلام بر آن سخن گفت و سینین و سینا نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد. در باب طور سینا و مناجات موسی با پروردگارش و برانگیخته شدن او به سوی فرعون قبلاً سخنانی بیان گردید.

وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ ﴿٣﴾

و قسم به این شهر امن (مکه).(۳)

وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ

هذا: معطوف- البلد: بدل

و سوگند به این شهر امان دهنده یعنی مکه مکرمه که محل تولد حضرت ختمی مرتبت(ص) است. و خداوند در این آیه و آیات فوق به سه جا سوگند یاد کرد که آن سه جا محل فرود وحی الهی بر پیامبران است. بیت المقدس و شام و مکه.

جواب قسم این است که در زیر می‌آید.

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾

هر آینه آدمی را در نیکوترین وجه آفریدیم.(۴)

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

خَلَقْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْإِنسَٰنَ: مفعول به

به درستی که آدمی را در نیکوترین وجه آفریدیم یعنی نسبت به حیوان در شکل و قیافه و قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج آفریدیم. و به وسیله‌ی نطق و عقل نسبت به دیگر جانداران ممتاز ساختیم که خداوند انسان را از دو بعد روحانی و جسمانی بزرگوار آفریده و ایشان را اشرف مخلوقات ساخته است و خلیفه‌ی روی زمین گردانیده است.

« انی جاعل فی الارض خلیفه»

براستی من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم. فرشتگان چون این خطاب بشنیدند قرار و آرام از ایشان برمید و تماسک عقل و صبرشان برسید.

زبان سؤال دراز کردند و جمله آواز بر آوردند که: «اتجعل فیها من یفسد فیها» و به نعت عزت این خطاب برفت که- «انی اعلم ما لاتعلمون». شما که نظارگیان‌اید نظاره کنید، شما را با خزائن اسرار الهیت ما چه کار؟ و در مکنونات غیب ربوبیت ما چه تصرف؟ ما در ازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در سینه‌ی آدم خاکی روشن گردانیدیم، و منشور ولایت خاکی به دست او دهیم، شما که مقربان مملکت‌اید پیش تخت دولت آدم چاکروار صف برکشید و او را سجود کنید.

ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ 

سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی باز گردانیدیم.(۵)

ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ

رَدَدۡنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به- أَسۡفَلَ: حال

سپس او را به پست‌ترین همه پستی‌ها باز گردانیدیم. یعنی آن انسان را با آن همه شکل و قیافه زیبا و با اندام و درست اندام و دارای شعور و نطق آفریدیم در وقت پیری به مرحله‌ای باز می‌گردانیم که چون کودکی بی تمیز گردد. در **حدیث شریف** از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنین دعاء می‌کردند: « اعوذُ بک من النجل و الکسل، و ارذل العمر، و عذاب القبری، و فتنه الدجال، و فتنه المحیا و الممات».

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ 

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداش بی منت دارند.(۶)

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ

ٱلَّذِينَ: مستثنی-فَلَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم-أَجۡرٌ: مبتدا مؤخر-غَيۡرُ: نعت

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای ستوده و بایسته انجام داده باشند پس اینان به اسفل السافلین یعنی به دوزخ بازگردانیده نشوند بلکه به بهشت برین داخل شوند پس برای این باوردارندگان و پرهیزکاران پاداشی بدون منت است که در آن نعمت جاودان بمانند و هیچ وقت آن نعمت زوال نپذیرد و یا کم نشود. در تفسیر حدیثی از مصطفی صلی الله علیه وسلم که مولانا آن را در مثنوی به شعر در آورده آمده است که:

ان الله تعالی خلق الملائکه و رکب فیهم العقل، و خلق البهائم و رکب فیهم الشهوه و خلق آدم و رکب فیهم العقل و الشهوه، فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائکه و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم.

براستی خداوند تعالی فرشتگان را خلق کرد و در آنان خرد قرار داد و چهارپایان را آفرید و در آنان شهوت قرار داد و سپس فرزندان آدم را آفرید و در آنان عقل و شهوت را در آمیخت، آنکه در وجود او عقل بر شهوتش غالب باشد بالاتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقلش چیره شود فروتر از چهارپایان است.

در حدیث آمد که یزدان مجید — خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گره را جمله عقل و علم وجود — آن فرشته است، او نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا — نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گره دیگر از دانش تهی — همچو حیوان از علف در فربهی
او نبیند جز که اصطبل و علف — از شقاوت غافل است و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر — نیم او ز افراشته و نیمیش خر
نیم خر، خود مایل سفلی بود — نیم دیگر مایل عقلی بود
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب — وین بشر با دو مخالف در عذاب
وین بشر هم، ز امتحان قسمت شدند — آدمی شکل‌اند، و سه امت شدند
یک گره مستغرق مطلق شده‌ست — همچو عیسی با ملک محلق شده‌ست
نفس آدم، لیک معنی جبرئیل — رسته از خشم و هوا و قال و قیل
قسم دیگر با خران ملحق شدند — خشم محض و شهوت مطلق شدند
نام کالانعام کرد آن قوم را — ز آن که نسبت کوبه یقظه نوم را؟
لاجرم اسفل بود از سافلین — ترک او کن، لا احب الآفلین

شیخ عبدالله انصاری گفت:

درهای لطف و کرم باز، و ترا این همه ناز، چرا قدر خود ندانی، و نامه‌ی اعمال خود نخوانی؟ خود را نشناسی، که از کدام اجناسی؟ رومیی چون ماهی؟ و یا حبشی سیاهی؟ رانده‌ی درگاهی، یا قبول بارگاهی؟ همه وجود نوری، یا از این معنی دوری، یا قلب زراندودی؟ بنده‌ی رحمانی، یا خواجه گمانی، یا از جمله عارفانی؟ یا از گروه **و لا هم یحزنون** یا از فرقه **فی طغیانهم یعمهون** ؟ به حقیقت خواجه اجلّی، یا **کالانعام بل هم اضلّ؟**

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾

پس چه چیزی ترا به تکذیب روز جزا وا می‌دارد؟(۷)

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ

فَمَا: مبتدا- يُكَذِّبُكَ : فعل مضارع-ك: مفعول به- (هو)فاعل، جمله خبر

پس ای انسان ناسپاس! بعد از دیدن این همه دلائل و نشانه‌های روز رستاخیز دیگر چه چیزی تو را بر آن می‌دارد که روز جزا را تکذیب کنید؟ که می‌گویی جزا و بعث و حشر نیست و فردا خدای تعالی خلق را محاسبه نمی‌کند و سزا و کیفر نمی‌دهد.

أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٨﴾

آیا خداوند حکم کننده‌ترین حکم کنندگان نیست؟(۸)

أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ

لفظ ٱللَّهُ : اسم لَیسَ- بـ: حرف جز زائد- بِأَحْكَمِ : خبر لَیسَ

آیا خداوند حکم کننده‌ترین حاکمان نیست؟ قطعاً هست که در آخرت کافران و تکذیب کنندگان به دوزخ و باور دارندگان و ایمان آورندگان را به بهشت رساند. پس کسی سوره والتین و الزیتون را بخواند باید بگوید «بلی و انا علی ذلک من الشاهدین» نه چنان است که حق تعالی احکم الحاکمین نباشد بلکه او احکم الحاکمین است و من بر آن شهادت می‌دهم.

سوره العلق

سوره « **علق** » **مکی** است و جمله به مکه فرو آمده است و دارای نوزده آیه است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از **ابی بن کعب** که در فضیلت این سوره از رسول خدا ﷺ روایت کرد که گفت: هر که این سوره بخواند چنانست که مفصل (قرآن) جمله خواند. مفسران گفتند اول آیات که از آسمان فرود آمد این است.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ ﴿١﴾

بخوان به نام پروردگارت که (همه‌ی جهان را) آفریده است.(۱)

ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ

ٱقْرَأْ: فعل امر- (انت)فاعل- ٱلَّذِى: نعت- خَلَقَ: فعل ماضی- (هو)فاعل

ای محمدﷺ! بخوان آنچه که به تو وحی کرده می‌شود و آن را با نام پروردگارت که آفریننده‌ی جهان و جهانیان است بخوان، بخوان آن را هر چند که تو قبلاً خواننده، و یا نویسنده نیستی. اما در باره مبعث رسول خداﷺ و آغاز پیامبری او آمده که: از عایشه همسر رسول خدا ﷺ روایت است که گفته است نخستین نشانه‌های آغاز پیامبری رسول خدا ﷺ به هنگامی که خداوند اراده فرمود گرامی داردش و به بندگان مرحمت فرماید خوابهای راستی بود که می‌دید چنان راست و درست بود مانند پرتو درخشنده‌ی صبح، و خداوند متعال انزوا و خلوت را محبوب ترین چیزها در نظر او قرار داد و رسول خدا هیچ چیز را بیشتر و بهتر از خلوت و تنهایی دوست نمی‌داشت.

محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی از عبدالملک بن عبیدالله بن ابی سفیان ابن العلاء بن حارثه ثقفی که مردی حافظ احادیث بود نقل می‌کند که از یکی از اهل علم شنیده است که چون خداوند متعال اراده فرمود تا رسول را به نبوت گرامی دارد در آغاز نشانه‌های آن چنین بود که هر گاه برای قضای حاجت بیرون می‌آمد از مکه و خانه‌های آن دور می‌شد و میان دره‌ها و شکاف‌های بین کوه‌ها می‌رفت و به هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت مگر اینکه به آن حضرت سلام می‌دادند و رسول خدا ﷺ صدای «سلام بر تو ای رسول خدا» را می‌شنید و به اطراف خود نگاه می‌فرمود و چیزی جز سنگ و درخت نمی‌دید و مدتی این چنین گذشت که رسول خدا چیزهایی در خواب می‌دید و مطالبی می‌شنید و سپس در ماه رمضان و هنگامی که در غار حرا بود جبرئیل برای ابلاغ کرامت الهی بر او نازل شد.

از براءبن عازب روایت است که، خداوند هنگامی که محمدﷺ را مبعوث فرمود چهل سال و یک روز از عمر او گذشته بود، جبرئیل نخست در شب‌های شنبه و یکشنبه برای او ظاهر شد و سپس روز دوشنبه هفده شب از رمضان گذشته بود در **غارحرا** رسالت او را تبلیغ کرد و **غار حرا** نخستین جایی است که **قرآن** در آن نازل شده است.

ابوعمربن عبدالبر می‌گوید محمد بن موسی خوارزمی گفته است پیامبر ﷺ ما روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم **عام الفیل** به رسالت مبعوث شد و فاصله میان تولد و بعثت آن حضرت چهل سال و یک روز است. از عبدالله بن زبیر و دیگران هم روایت شده است که رسول خدا ﷺ معمولاً در هر سال یک ماه در **غار حرا** به عبادت می‌پرداخت، و هر کس از بینوایان را که پیش او می‌آمد خوراک می‌داد، پس از تمام شدن آن یک ماه معمولاً همواره پیش از آنکه به خانه‌ی خود برود، به کنار کعبه می‌آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می‌فرمود و سپس به خانه‌ی خود می‌رفت، در آن سال که خداوند اراده فرمود او را به رسالت گرامی بدارد ماه **رمضان** آن حضرت برای عبادت به **حراء** رفت و همسرش هم همراه او بود.

چون شبی که خدای او را به رسالت گرامی داشت و بر بندگان مرحمت فرمود فرا رسید، جبرئیل به فرمان خدا بر آن حضرت نازل شد، رسول خدا ﷺ خود چنین می‌فرماید:

در حالی که من در جامه‌ی رنگین دیبا که بر آن چیزهایی نوشته بود خفته بودم **جبرئیل** عليه السلام پیش من آمد و گفت «**بخوان**» گفتم چه بخوانم؟ او مرا چنان فشاری داد که پنداشتم مرگ مرا در ربود، و سپس مرا رها کرد و دوباره گفت «**بخوان**» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ دوباره مرا چنان فشرد که پنداشتم مرگ است و رهایم کرد، و باز گفت «بخوان» گفتم آخر چه چیز را بخوانم؟ و این سخن را هم برای این می‌گفتم که مبادا باز به همان حال برگردم و او شروع به فشردن من کند، آنگاه گفت:

«بخوان به نام پروردگارت که آفریده است».

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ 

انسان را از خون بسته بیافرید.(۲)

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ

خَلَقَ: فعل ماضی-ٱلْإِنسَٰنَ - مفعول به- فاعل(هو)

بخوان به نام پروردگارت که آدمی را از خون بسته آفرید، و آن مراحل رشد انسانی است از روزی که نطفه می‌بندد سپس آن نطفه را به علقه (خون بسته)، به صورت کرم شبیه به زالو-که گویی قطعه‌ای از خون جامد است، متحول می‌کند و سپس آن علقه به مضغه (گوشت پاره) تطور می‌کند و سپس به آن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیکل به صورت آدمی متولد می‌شود.

در بوستان شیخ اجل سعدی آمده است که:

قدیمی نکوکار و نیکی پسند — به کلک قضا در رحم نقشبند
دهد نطفه را صورتی چون پری — که کردست بر آب صورتگری؟

ز ابـر فکنـد قطـره‌یـی سوی‌یم　　ز صلب آورد نطفه‌ی در شکم
از آن قطـره لولـوی لالا کنـد　　وزیـن صورتی سـرو بـالا کنـد

ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ﴿٣﴾
بخوان و پروردگار تو گرامی‌ترین است.(۳)

ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ

ٱقۡرَأۡ: فعل امر- (انت)فاعل- رَبُّكَ: مبتدا- ٱلۡأَكۡرَمُ: خبر

این تکرار برای مبالغه است می‌گوید: و بخوان که پروردگار تو گرامی‌ترین است، که هیچ بزرگواری با او برابری نتواند کرد.

ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ﴿٤﴾
آنکه به وسیله قلم علم آموخت.(۴)

ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ

ٱلَّذِي: نعت- عَلَّمَ: فعل ماضی- (هو)فاعل

آن خدائی که نوشتن به وسیله قلم را بیاموزانید و بـه وسیله قلـم انسان را تعلیم داد و چیزهایی بـه او آموخت. در مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجوی در حق تعلیم و سخن چنین آمده است:

جنـبش اول کـه قلـم بـر گفـت　　حرف نخستین ز سخن در گرفت
پـرده‌ی خلـوت چـو بـر انداختنـد　　جلـوه‌ی اول بـه سـخن سـاختند
تـا سـخن آوازه‌ی دل در نـداد　　جـان، تـن آزاده بـه گـل در نـداد
چـون قلـم آمـد شـدن آغـاز کـرد　　چشم جهان را بـه سـخن بـاز کـرد
خـط هـر اندیـشه کـه پیوسـته شـد　　در پـر مرغـان سـخن بـسته شـد
گـه بـه نـوایی علمـش بـر کـشند　　گـه بـه نگـاری قلمـش در کـشند
ملـک طبیعـت بـه سـخن خـورده‌انـد　　مهـر شـریعت بـه سـخن کـرده‌انـد

عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ﴿٥﴾
آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت.(۵)

عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ

عَلَّمَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- ٱلۡإِنسَٰنَ: مفعول به دوم- مَا: مفعول بـه- لَمۡ يَعۡلَمۡ: فعـل مضارع مجزوم- (هو)فاعل

و خداوند آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت. یعنی به وسیله‌ی قلم چیزهایی را کـه انسان از دانستن آن عاجز بود شناساند. رسول خداﷺ فرمود، آنها را خواندم و او از پیش من رفت و من در حالی که گویی بر قلب من کتابی نوشته شده بود، بیرون آمدم چون بـه وسط کـوه رسیدم صدایی از آسمان

شنیدم که می‌گوید ای محمد ﷺ! تو رسول خدایی و من جبرئیلم، من سرم را بلند کردم و به آسمان نگریستم ناگاه جبرئیل را در قیافه مردی دیدم که دو پای خود را از این سوی افق و آن سوی افق نهاده است و اوست که می‌گوید ای محمد! تو رسول خدایی و من جبرئیلم، من ایستادم و به او نگاه می‌کردم و نمی‌توانستم نه گامی به جلو بردارم و نه گامی به عقب، صورت خود را از او برگرداندم ولی به هیچ طرف نگاه نکردم مگر اینکه او را به همان حال می‌دیدم و همچنان بر جای خود ایستاده بودم و نمی‌توانستم قدمی بردارم، تا اینکه **خدیجه** کسانی را به سراغ من فرستاده بود و آنها تا مناطق بالای مکه رفته و پیش او برگشته بودند، و من همچنان همانجا ایستاده بودم و بعد برگشتم و جبرئیل رفت.

من به جای خود برگشتم و چون پیش خدیجه رسیدم کنار زانوی او چسبیده به او نشستم، گفت ای ابوالقاسم کجا رفته بودی؟ به خدا سوگند نگران شدم و فرستادگان خود را به جستجوی تو فرستادم و آن‌ها تا کوه‌های بالای مکه رفتند و برگشتند، من آنچه را دیده بودم به او گفتم، گفت ای پسر عمو! مژده باد و پایدار باش سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

خدیجه برخاست، جامه بر خود پیچید و پیش ورقه بن نوفل بن اسدبن عبدالعزی رفت که پسر عمویش بود، ورقه در دوره‌ی جاهلی نصرانی شده و کتابها را خوانده بود و از اهل تورات و انجیل مطالبی شنیده بود، خدیجه خبر را همچنانکه رسول خداﷺ برای او نقل کرده بود برای ورقه گفت، که پیامبر چیزهایی می‌بیند و مطالبی می‌شنود، ورقه چون آن را شنید گفت خدای مقدس است مقدس، سوگند به کسی که جان ورقه در دست اوست، اگر راست بگویی همان ناموس اکبر خداوندی که پیش موسیؑ می‌آمده است پیش او آمده است، و بدون تردید او پیامبر این امت است و به او بگو که پایداری کند.

خدیجه پیش پیامبرﷺ برگشت و گفتار ورقه بن نوفل را به اطلاع او رساند، این بار هم پیامبر پس از اتمام دوره‌ی عبادت مانند گذشته نخست به طواف کعبه رفت و طواف کرد در آن حال ورقه بن نوفل هم که مشغول طواف بود آن حضرت را دید و گفت ای برادرزداده، به من خبر بده که چه دیدی و چه شنیدی؟ پیامبرﷺ آنچه دیده و شنیده بود فرمود، ورقه گفت سوگند به کسی که جان من در دست اوست که تو پیامبر این امتی و همان ناموس اکبر که پیش موسی می‌آمده پیش تو آمده است و ترا بشدت تکذیب خواهند کرد و آزار خواهند داد و از این سرزمین بیرون رانده می‌شوی و مجبور به جنگ خواهی شد، **بخاری** در **صحیح** خود با اسناد خویش از قول هشام بن عروه از پدرش از عایشه نقل می‌کند که حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ پرسید که وحی چگونه آمد و چگونه می‌آید؟ فرمود گاه صدایی همچون آوای زنگ است که بر من سخت و دشوار است و مرا از خود بی خود می‌سازد و مطالب را می‌شنوم و گاهی فرشته به صورت مردی ظاهر می‌شود و صحبت می‌دارد و من گفتارش را گوش می‌دهم، عایشه می‌گوید من در روز بسیار سردی شاهد نزول وحی به رسول خداﷺ بودم که او را از خود بی خود ساخت و از پیشانی آن حضرت عرق فرو ریخت! خدیجه رضی الله عنها نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آن چه را که آن حضرت آورد تصدیق کرد. و قرآن به مدت بیست و سه سال به زبان او نازل شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس ﷺ روایت است که گفت: هنگام نزول وحی، پیغمبر خدا ﷺ چهل ساله بودند، بعد از سیزده سال در مکه مأمور به هجرت به سوی مدینه گردیدند، و ده سال در آنجا زیسته و سپس وفات نمودند.

كَلَّآ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَيَطْغَىٰٓ ﴿٦﴾

حقا هر آینه انسان طغیان می کند.(۶)

كَلَّآ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَيَطْغَىٰٓ

ٱلْإِنسَٰنَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه-لَيَطْغَىٰٓ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبرإِنَّ

به تحقیق که آدمی هر آینه طغیان می‌کند و از حد رود و گردن کشی کند یعنی ابوجهل و یارانش و یا کسانی همچون فرعون و نمرود و هامان و شداد که ایشان و همانندان ایشان که خود را در مال خویش توانگر دیدند نسبت به پروردگارشان استکبار کردند.

أَن رَّءَاهُ ٱسْتَغْنَىٰٓ ﴿٧﴾

انسان وقتی که خود را توانگر شده می‌بیند (طغیان می کند).(۷)

أَن رَّءَاهُ ٱسْتَغْنَىٰٓ

رَّءَاهُ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- ٱسْتَغْنَىٰٓ: فعل ماضی- (هو)فاعل

چونکه انسان وقتی که خود را از مال بی نیاز ببیند یعنی توانگر شود به مال خود مغرور می‌شود و طغیان می‌کند و از تعبد حق تعالی باز می‌ماند و کفران نعمت می‌کند و سرکشی و نافرمانی پیش می‌گیرد.

مولانا گفت:

**زانکه انسان در غنا طاغی شود		همچو پیل خواب بین یاغی شود**

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰٓ ﴿٨﴾

براستی بازگشت به سوی پروردگار تست.(۸)

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰٓ

به درستی بازگشت همه در آخرت به سوی پروردگار توست و آنجاست که مال به کار نیاید بلکه هر آنچه از اعمال خیر و شر انجام داده‌ای مورد محاسبه قرار خواهی گرفت و این قطعاً خواهد آمد.

بیت:

**توانگری نه بمال است نزد اهل کمال		که مال تالب گور است بعد از آن اعمال**

آورده‌اند که ابوجهل گفت اگر محمدﷺرا در سجده ببینم هر آینه گردن او را بزنم روزی آن حضرت نماز می‌گذارد او را خبر کردند به شتاب جانب آن حضرت روان شد و بدو نرسیده بازگشت در حالیکه رنگ و روی وی پریده بود و لرزه بر اعضاء و اندام وی افتاده گفتند ترا چه رسیده است گفت میان خود و محمد خندقی از آتش دیدم و اژدهایی دهن باز کرده این خبر به حضرت رسید فرمود که اگر نزد من می‌آمد ملائکه او را تکه تکه می‌کردند و این آیت آمد.

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يَنْهَىٰ ﴿٩﴾
آیا ندیدی شخصی که باز می‌دارد؟ (۹)
أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يَنْهَىٰ

أَرَءَيْتَ : فعل ماضی- (ت)فاعل-ٱلَّذِى: مفعول به
ای محمدﷺآیا ندیدی و آیا خبر نداری که کسی باز می‌دارد.

عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰٓ ﴿١٠﴾
بنده‌ای را چون نماز می گذارد(باز می‌دارد)؟(۱۰)
عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰٓ

عَبْدًا : مفعول به-إِذَا : مفعول فیه- صَلَّىٰٓ: فعل ماضی- (هو)فاعل
بنده‌ای را از نماز (باز می‌دارد) آن هنگام که نماز می‌خواند یعنی ابوجهل که پیغمبرﷺ را از نماز باز می‌داشت. علما گفته‌اند: هر چند این آیه در شأن ابوجهل آمده عموم را شامل است یعنی هر کس که مردم را از طاعت خدای عزوجل باز می‌دارد.

أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلْهُدَىٰٓ ﴿١١﴾
آیا دیدی که چه می‌شد اگر بر راه راست می‌بود؟(۱۱)
أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلْهُدَىٰٓ

به من بگو آیا این طاغی و یاغی بر راه راست و بر طریق هدایت بود ... چه ارزش و مقامی در پیشگاه خدا داشت؟

أَوْ أَمَرَ بِٱلتَّقْوَىٰٓ ﴿١٢﴾
یا به پرهیزکاری فرمودی.(۱۲)
أَوْ أَمَرَ بِٱلتَّقْوَىٰٓ

أَمَرَ : فعل ماضی- (هو)فاعل
ای محمدﷺ! آیا این طاغوت باز دارنده از نماز نبود یا اینکه دیگران را بجای باز داشتن از نماز و سایر عبادات به تقوی و پرهیزکاری فرا می‌خواند آیا این دعوت به سوی تقوا و پرهیزکاری و عبادات بهتر نمی‌بود؟ قطعاً بهتر بود.

أَرَءَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١٣﴾
آیا نمی‌دانی اگر تکذیب کند و روی بگرداند (سزا خواهد دید)؟ (۱۳)
أَرَءَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ

تکرار عبارت از برای تاکید است می‌گوید آیا نمی‌دانی که اگر ابوجهل سخن ترا تکذیب کند و روی بگرداند و از ایمان آوردن سرپیچی کند در دنیا و آخرت سزا خواهد دید؟ در دنیا در روز بدر شکست سختی بر کافران وارد آمد و خود ابوجهل به هلاکت رسید و در آخرت جایگاهش جهنم است.

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾

آیا نمی‌داند (همان روی برگرداننده) که خدا می‌بیند؟(۱۴)

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ

لفظ اللَّهَ: اسم انَّ- يَرَىٰ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر انَّ

آیا ابوجهل نمی‌داند اینکه قطعاً خداوند قصد او را می‌داند و اعمال او را مشاهده می‌کند؟ بزرگان گفته‌اند در کلمه‌ی «بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ» هم وعد مندرج است و هم وعید.

ای فاسق توبه کن که ترا می‌بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می‌بیند ای در خلوت قصد گناه کرده یعنی هشدار که خدا ترا می‌بیند. درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته می‌گریست گفتند چند می‌گریی خدای تعالی غفور است گفت آری هر چند عفو کند خجلت آن راکه او می‌دیده چگونه دفع کنم.

گیرم که تو از سر گنه درگذری　　　زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم

كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾

نه هرگز چنین نیست! اگر باز نایستد او را به موی پیشانی خواهیم کشید.(۱۵)

كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ

لَّمْ يَنتَهِ : فعل مضارع مجزوم- (هو)فاعل

نه هرگز چنین نیست! اگر ابوجهل از ایذای محمد ﷺ باز نایستد او را به موی پیشانی بگیریم و به سوی دوزخ می‌کشیم.

مولانا گفت:

در چنان روی خبیث عاصیه　　　گفت یزدان نسفعاً بالناصیه

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک ﷺ روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟

نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾

پیشانی دروغگوی خطاکار را.(۱۶)

نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ

نَاصِيَةٍ: بدل

پیشانی دروغگوی گناه پیشه را می‌کشیم و به دوزخ می‌افکنیم ایشان کسانی‌اند که از ارتکاب گناه هیچ پروایی نداشتند و از انجام آن هیچ عیب و عاری نداشتند.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُۥ ﴿١٧﴾

پس باید او اهل مجلس خود را ندا کند.(۱۷)

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُۥ

فَلْيَدْعُ : فعل مضارع- (هو)فاعل- نَادِيَهُۥ: مفعول به

بگو ای محمدﷺ! پس باید که ابوجهل اهل مجلس خود را فرا خواند تا آن را به عین ببینند و سزای اعمال خود را بچشند. در بیان **سبب نزول** آیه کریمه نقل شده است که **ابوجهل** به رسول خدا ﷺ گفت: من از اهل مجلس و یاران و پشتیبان بیشتر از شما برخوردار هستم این آیه نازل شد.

سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾

ما نیز به زودی آتشبانان را فرا خواهیم خواند.(۱۸)

سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِيَةَ

سَنَدْعُ : فعل مستقبل- (نحن) فاعل-ٱلزَّبَانِيَةَ: مفعول به

زود باشد که ما آتشبانان دوزخ را برای بردن او به جهنم فرا خواهیم خواند آن نگهبانان دوزخی که انسان از دیدن آن وحشت می‌کند.

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَٱسْجُدْ وَٱقْتَرِب ﴿١٩﴾

هرگز از او اطاعت مکن، سجده کن و تقرب جوی.(۱۹)

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَٱسْجُدْ وَٱقْتَرِب

نه هرگز! هیچوقت فرمان او را قبول مکن و از او اطاعت مکن و پیوسته خدای تعالی را سجده کن و به سوی حضرت احدیت تقرب جوی و وقتی که بنده در سجده باشد به پروردگار خود نزدیکتر باشد و این سجده، سجده‌ی چهاردهم است. و در فتوحات این سجده را سجده‌ی طلب قربت خوانده است.

مصطفیﷺ فرموده است: هر که سجده آرد از کبر دور گشت و بر درگاه الله شرف متواضعان یافت.

چون بنده در سجود متواضع شود، پاداش وی آن بود که حق تعالی تخصیص و تقریب وی ارزانی دارد. اینست که گفت: «واسجد و اقترب» بنده در حال سجود جمع بود و در همه‌ی احوال دیگر متفرق بود. در حال قیام و رکوع به نظر خلق قریب بود و در حال سجود از نظر خلق دورتر بود و هر که از خلق دورتر بود به حق نزدیکتر بود.

مولانا گفت:

ور رهی خواهی از این سخن خوب   سرمکش از دوست و اسجدو اقترب

سوره القدر

سوره « **قدر** » مکی است و دارای پنج آیه است و جمله به مکه فرو آمد، بعضی گفتند مدنی است. **علی بن الحسین بن واقد** گفت: اولین سوره‌ای که به مدینه فرو آمد، این سوره است، در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شده است. در فضیلت این سوره آورده‌اند که: از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمود: « هر کس این سوره را تلاوت کند پاداش کسی را دارد که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾

براستی ما آن را (قرآن) در شب قدر نازل کردیم.(۱)

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

(نا) اسم انَّ- أَنزَلْنَاهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به، جمله خبر انَّ

براستی ما آن قرآن را در شب قدر نازل کردیم یعنی شبی دارای شرف و عظمت، نزول قرآن در شب قدر که از شب‌های مبارک رمضان می‌باشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد. ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که بر حسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا نازل گردید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه برایش معجزه‌ی مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و معجزه‌ی من وحیی است که خداوند به من فرستاده است، و امیدوارم که در روز قیامت پیروان من از همگان بیشتر باشند».

از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که گفت این قرآن به هفت قراءت نازل شده است، بهر قراءتی که به شما آسان تر باشد به همان قراءت بخوانید».

از ابن مسعود ﷺ روایت است که گفت: هفتاد و چند سوره‌ی قرآن را از دهان خود پیغمبر خدا ﷺ شنیدم.

و اما در حدیثی در شأن و عظمت شب قدر آمده است که «هر کس از روی ایمان و به قصد قربت، شب قدر را برای نماز و نیاز بپاخاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شیخ سعدی در گلستان در اهمیت و عظمت شب قدر گفت:

اگر شب‌ها همه قدر بودی، شب قدر بی قدر بودی،

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی

مولانا در غزلیات شمس آورده که:

چون جان تو شد در هوا ز افسانه‌ی شیرین ما فانی شو و چون عاشقان افسانه شو، افسانه شو

تو «لیله القبری[1]» برو تا لیله القدری شوی چون «قدر» مر ارواح را کاشانه شو، کاشانه شو

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ 

و تو چه دانی که شب قدر چیست؟(۲)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ

وَمَآ: مبتدا- أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- ک: مفعول به، جمله خبر- مَا: مبتدا- لَيۡلَةُ: خبر

و تو چه دانی که شب قدر چیست؟ یعنی شب با شرافت و عظمت و با عزت که هر که در آن طاعت کند عزت یابد و شرافت بیند و هر عملی که در آن شب از خیر و طاعت صورت گیرد در نزد خداوند با قدر و با ارزش بود در **مشکاه** آمده است که لیله القدر از آن روی گویند که در آن ارزاق تقدیر کرده می‌شود و اجل‌ها در آن نوشته می‌شود و احکام که در این سال به وقوع می‌آید قضا کرده می‌شود. امام **محمد غزالی** گفته که شب قدر در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود بر وی چیزی از عالم ملکوت. و **طبری** از قومی نقل کرده است که درختان در آن شب سجده کنند و بر زمین افتند و دوباره به حالت اول خود باز گردند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که لیله القدر را خاص برای خدا قیام نماید (یعنی: شب قدر را نماز بخواند) گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود».

و از ابوهریره ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که شب‌های رمضان را فقط به خاطر ایمان و طلب ثواب از خداوند قیام نماید، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

و باز از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که ماه رمضان را بر پایه ایمان و طلب ثواب از خداوند متعال روزه بگیرد، گناهان گذشته‌اش بخشیده می‌شود.

و اما اینکه شب قدر در چه روزی از ماه رمضان است. قول‌های مختلفی است.

[1] - لیله القبری: همچون شب قدر تاریک و گرفته‌ای

از **ابی حنیفه** که فرمود شب قدر در رمضان است و اما معلوم نمی‌شود که در کدام شب است. و باز ابوحنیفه رحمه الله علیه می‌فرماید: از ادله‌ای که بر بودن شب قدر در عشره‌ی اخیر یعنی دهه سوم ماه رمضان است گفته که حضرت رسول ﷺ آن را در آن دهه جستجو و طلب نموده است.

از **عایشه رضی الله عنها** روایت است، گفت که رسول خدا ﷺ فرمودند. تحروا لیله القدر فی الوتر من العشر الاواخر من رمضان. یعنی طلب کنید و بجوئید شب قدر را در شب‌های طاق از ده شب آخر از رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود. و نیز گفته‌اند «کلمه‌ی « لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ » که دارای نه حرف است در این سوره سه بار آمده است یعنی جمعاً ۲۷ حرف می‌باشد پس به ازای هر روز از ماه رمضان است که بدین ترتیب شب قدر بیست و هفتم ماه رمضان خواهد بود.

**ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی	هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی**

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «لیله القدر» را در دهه‌ی اخیر رمضان جستجو کنید، در نه روز که باقی می‌ماند، در هفت روز که باقی می‌ماند، در پنج روز که باقی می‌ماند.

لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ﴿٣﴾

شب قدر بهتر از هزار ماه است.(۳)

لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ

لَيۡلَةُ: مبتدا- خَيۡرٞ: خبر

شب قدر از هزار ماه که مجاهد بنی اسرائیل در آن جهاد کرده برای کسی که آن شب را در یابد و شب را به طاعت و عبادت به روز آرد بهتر است یعنی عبادتی که در شب قدر صورت گیرد از عمل هزار ماه جهادگر در راه خدا با ثواب و بهتر است.

و کمترین نماز در شب قدر دو رکعت است و بیشترین آن هزار رکعت می‌باشد و متوسط آن صد رکعت است. بعد از اتمام نماز دعاء کند. از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: بیشتر دعای پیغمبر خدا ﷺ این بود که :«ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه وقنا عذاب النار».

تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ ﴿٤﴾

[در آن شب قدر] فرشتگان و روح به فرمان پروردگار خویش برای انجام دادن هر امری فرود می آیند.(۴)

تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ

تَنَزَّلُ: فعل مضارع- ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ: فاعل- وَٱلرُّوحُ: معطوف

در این آیه کریمه ذکر خاص پس از عام موجود است.
علت برتری شب قدر بر هزار ماه این است که در آن شب فرشتگان با روح(جبرئیل) به فرمان پروردگارشان برای انجام اموری که خداوند اجازه آن را صادر فرموده است به زمین دنیا فرود آیند که به همراه ایشان جبرئیل علیه‌السلام است و روح: جبرئیل علیه‌السلام است. و در خبر آمده است که براستی جبرئیل علیه‌السلام بر سطح کعبه توقف می‌کند و بالهایش را می‌گستراند پس یکی از بالهایش به شرق و دیگری به سوی غرب کشیده می‌شود. و روح گویند آن روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه‌السلام است. فرود آمدن فرشتگان و روح برای شرف و عزت این شب است. که در **تفسیر روح البیان** آورده است آن فرشتگان و روح به خانه‌هایی که در آن کنائس[1] باشد و یا به خانه‌های بتان و یا جاهایی که در آن سگ باشد و یا تصاویر و عکس‌ها باشد و یا ناپاکی‌ها در آن خانه باشد داخل نمی‌شوند و به داخل خانه‌هایی که در آن خمر نوشند و یا کسی که قطع صله رحم کرده‌است یا جنب باشد و یا گوشت خوک خورده باشد داخل نشوند. و نیز کسی که نماز نکند یا دو مسلمان با یکدیگر قهر باشند و سخن نگویند فرشتگان در این خانه‌ها نروند و از خیرات و برکات این شب محروم باشند.
آن فرشتگان و روح به اجازه و فرمان آفریدگار از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه تعالی قضا فرموده و امر کرده است یعنی از بهر کار خیر و برکت به زمین در آیند.

سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ 

آن شب تا وقت طلوع فجر محض سلامتی است.(۵)

سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ

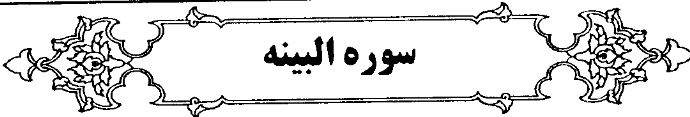
سَلَٰمٌ: خبر مقدم- هِيَ: مبتدا موخر

تمام طول شب سلامتی و خیر و برکت است و هیچ شری در آن نیست و فرود آمدن فرشتگان یا سپیده دم در آن شب منقطع شود آن فرشتگان فوج فوج و دسته دسته تا طلوع سپیده دم از آسمان به زمین فرود آیند و آن شب سلامتی است و از همه آفات در امن و امان خواهند بود و در خبر است که فرشتگان هر مؤمنی را که در نماز بود دست در دست نهند و بر وی سلام کنند، گویند: «السلام علیک یا مؤمن». و اگر بیرون از نماز بود، سلام کنند، و اگر در خواب بود، از دور برحمت در وی نگرند.
آن ساعت که چشم بنده‌ی مؤمن آب ریزد و مویها بر اندام وی بپای شود نشان آن است که **جبرئیل** علیه‌السلام دست در دست وی نهاده چندان رحمت بر مؤمنان قسمت کند که زیادت آید. جبرئیل گوید: خداوندا زیادتی رحمت را چه کنم؟ فرمان آمد که: سزای کرم ما نبود که رحمتی که به خلق فرستادیم باز بریم؛ آن را می‌دار تا غازیان کافران را هزیمت کنند و فرزندان ایشان را اسیر آرند؛ آن فرزندان را از این رحمت بهره بود تا به برکت این رحمت ایمان آرند. آنگه به وقت صبح جبرئیل آواز دهد که: «یا معشر الملائکه الرحیل الرحیل علمها بردارید تا بر آسمان به مقام معلوم خود باز شویم، فرمان آید از

---
[1] ـ کنائس: کنیسه‌ها، عبادتگاه بت پرستان

جبار عالم که بر آمدن شما روا نیست که خفتگان امت محمدﷺ را سلام نکردید. قومی که هنوز در خواب‌اند صبر کنید تا بیدار شوند و ایشان را سلام کنید. آنگه فرشتگان به وقت طلوع آفتاب به آسمان باز شوند به جای خویش حلقه حلقه بنشینند و یکدیگر را به تعجب باز می‌گویند که: حق جل جلاله امشب با امت **محمد**ﷺ چه فضل کرد و چه نواخت بر ایشان نهاد! و از حق جل جلاله آن ساعت ندا آید که: ای مقربان درگاه و ای طاوسان مملکت و ای عابدان **سدره** گواه باشید که از امت **محمد**ﷺ هر که مطیع بودند طاعت ایشان پذیرفتم و پسندیدم و هر چه عصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم و ایشان را به مطیعان بخشیدم.

در **کشف الاسرار** آورده که: حکمت در فرستادن فرشتگان و جبرئیل علیه السلام اندرین شب **قدر** به زمین آنست که **مصطفی** ﷺ را امر آمد: « و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم» ای سید تا تو در میان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روا نیست. رسول گفت: الهی و سیدی و مولائی، ترسم که چون مرا از میان ایشان برداری عذاب ها فرستی. فرمان آمد که: «و ما کان الله لیعذبهم و هم یستغفرون» ای **محمد**ﷺ! تو رسول من بایشان و استغفار رسول ایشان به من، تا رسول من در میان ایشان، عذاب فرستادن روی نیست. همچنین تا رسول ایشان به حضرت من، عذاب کردن در کرم من روا نیست. رسولﷺ شاد شد و دل وی خوش گشت. آنگه اندیشید که اگر گروهی از امت من در استغفار **تقصیر** کنند ترسم که عذاب فرستد. جبرئیل آمد و گفت: الله تعالی از اندیشه‌ی دل تو آگاه است، می‌گوید: دل خوش‌دار که بعد از وفات تو تا به قیامت هر شب قدر جبرئیل را فرستم به زمین تا امت **ترا یکان یکان** سلام کند. ای سید تا سلام تو به ایشان میرسید عذاب نفرستادم تا جبرئیل در شب‌های قدر می‌رود و سلام می‌رساند، عذاب نفرستم. و گفته‌اند رب العالمین در دو وقت بندگان را بر فرشتگان عرضه کند. یکی در مراسم عرفات که حاجیان احرام گرفته، روی به خانه‌ی مبارک نهاده، رنج بادیه و جفا کشیده، دل بر غریبی نهاده، خان و مان و اسباب و ضیاع بگذاشته، شربت‌های نابایست کشیده، داغ فراق بر دل خویشان نهاده، لباس معصیت رسیدگان پوشیده، آن ساعت که در آن موسم عرفات بایستند، از حق جل جلاله به ملائکه آسمان ندا آید: «انظروا الی عبادی اتونی شعثاً غبراً «من کل فج عمیق». در نگر به این بندگان من، سوختگان در راه من، مشتاقان درگاه من، از چهار گوشه عالم روی به خانه‌ی ما نهاده، راه دور و دراز در پیش گرفته، جان شیرین فدا کرده، لبیک زنان و تکبیر گویان به در خانه‌ی ما آمده، شما گواه باشید که ایشان را با هر چه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم و با تحفه‌های کرامت و هدیه‌های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان را بر فرشتگان جلوه کند زیرا که در این شب مطیعان در طاعت بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، از دستها بوی **مصحف** آید، از زبان‌ها بوی تسبیح آید، از شکم‌ها بوی گرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید؛ تنهایشان در نماز، دلهایشان با نیاز، جانهایشان در راز، بیائید تا ما نیز نیاز خود عرضه کنیم و به جمع گوئیم: خداوندا ما را در این شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی دار، و معاصی ما از ما در گذار، و همه را بدار القرار برسان، یا جلیل و یا جبار یا کریم و یا غفار.



سوره البینه

سوره « **بیّنه** » مدنی است و جمله به مدینه فرو آمده است و دارای هشت آیه است. بعضی مفسران گفتند مکی است. و چون در اولین آیه این سوره بینه به معنی حجت آشکار، آمده بدین نام خوانده شده است.

در این سوره ناسخ و منسوخ نیست.

و در فضیلت این سوره رسول خدا ﷺ به **ابی بن کعب** رضی الله عنه فرمودند: خداوند جل جلاله به من دستور داده است که سوره‌ی « لم یکن ... البینه » را بر تو بخوانم. ابی بن کعب گفت خداوند جل جلاله از من نام برده است؟ فرمودند: آری! پس از شوق گریست.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿١﴾

کافران از اهل کتاب و مشرکان جدا شونده نبودند تا وقتی که بر آنان بینه بیاید.(۱)

لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ

ٱلَّذِينَ : اسم کان- مُنفَكِّينَ: خبر کان

کافران از اهل کتاب یعنی از یهود و نصاری و مشرکین عرب که بت می‌پرستیدند جدا شونده و باز ایستادگان از کفر و معاصی نبودند تا آن هنگام که بر ایشان حجتی روشن و دلیلی آشکار یعنی قرآن یا محمد باشد بیاید. تا با فرستاده شدن این حجت حق و باطل را از یکدیگر جدا و متمایز سازند و از دین خود برگردند و آنان مؤمنان اهل کتاب و مشرکین عرب بودند.

مولانا گفت:

این همه خواندی فرو خوان لم یکن — تا بدانی لجّ آن کبر کهن

رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ يَتْلُواْ صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾

پیغمبری از جانب خدای تعالی که صحیفه‌های پاکیزه می‌خواند.(۲)

رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ يَتْلُواْ صُحُفًا مُّطَهَّرَةً

رَسُولٌ: بدل- يَتْلُواْ: فعل مضارع- (هو)فاعل- صُحُفًا : مفعول به- مُّطَهَّرَةً: نعت

حجتی روشن فرستاده شده از جانب خدای تعالی که محمد ﷺ است که بر امت خود صحیفه‌های پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن می‌خواند، و آن را به جهت تعظیم و بزرگداشت صحیفه گفت با آنکه جمیع

رازهای صحف در آن است و از دسترس تحریف و تغییر بدور است بلکه خود معجزه است و متضمن احکام الهی و شرائع اسلامی است و کلام خداست که تغییر پذیر نیست و در این صحیفه‌ها نوشته‌های راست و درست یعنی احکام و حدود و موعظه‌ها و حلال و حرام و امر و نهی در آن آمده است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۳)

در آنها نوشته‌های استوار (راست و درست) است.(۳)

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ

فیها: جار و مجرور خبر مقدم- كُتُبٌ: مبتدا مؤخر

در آن صحیفه‌ها نوشته‌های راست و درست و پندهای محکم و استواری است که بر اصلاح و راه درست دلالت می‌کند و بر شرک و معاصی دلالت نمی‌کند و هیچگونه کجی در آن نیست بلکه پرهیزکاران را به بهشت و گناهکاران را به عذابی سخت بیم می‌دهد.

وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ (۴)

و کسانی که کتابشان داده‌اند پراکنده نشدند مگر از پس آنکه دلیل واضح سویشان آمده بود.(۴)

وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ

تَفَرَّقَ: فعل ماضی- ٱلَّذِينَ: فاعل- أُوتُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

و اهل کتاب پراکنده نشدند کسانی که به ایشان کتابشان داده‌اند مگر پس از آنکه برهان و حجتی آشکار بر ایشان آمد و دستورات خدا را بدیشان رسانده است.

آن وقت کم کم دچار تفرقه و اختلاف شده‌اند و فروغ و مذاهبی را در دین خدا پدیدار کرده‌اند یعنی پیش از بعثت آن حضرت همه مجتمع بودند. بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی به وی گرویدند و برخی کافر شدند.

وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ (۵)

و دستور نداشتند جز اینکه خدای یگانه را بپرستند و دین خاص او کنند و بدین ابراهیم درآیند [متدین باشند] و نماز کنند و زکات دهند و دین قویم (راست و درست) این است.(۵)

وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلْقَيِّمَةِ

أُمِرُوٓاْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل- لِيَعْبُدُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- حُنَفَآءَ: حال- وَذَٰلِكَ: مبتدا- دِينُ: خبر

و دستور نداشتند و فرمان نیافته بودند با این دین و این قرآن جز اینکه خدای یگانه را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص کنند و حنفاء باشند یعنی به دین ابراهیم و متدین باشند و آنچه از طاعت و عبادت کنند خالص از برای خداوند باشد و هیچ کس و هیچ چیزی را برای او شریک نگیرند و در راه مستقیم روند یعنی راه و آئین ابراهیم و در حالی که دین خود را از برای خدا از شرک و الحاد پاک کنندگان باشند خدای تعالی در این عبادت بندگان را به اخلاص می‌فرماید: روش اخلاص در عبادت چون رنگ روشن است در گوهر. هر گوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هر عبادت که با وی **اخلاص** نبود جان کندنی بود بی پاداش. اخلاص آتشی است که در سینه‌ی مؤمن بر افروزند تا هر آنچه در آن سینه غیر حق بود بسوزد دست وی از محارم برشته‌ی **اخلاص** استوار کنند تا دست جز به حلال نبرد قوت شهوت مطیع و منقاد وی گردد نه شیطان بدان راه برد تا تباه کند، نه هوای نفس آن را بیند تا بگرداند، نه فرشته بدان رسد تا بنویسد.

این چنین کس را **مخْلَص** خوانند نه **مخْلِص** چنانکه **بوبکر زقاق** گفت **مخلِص** در دریای خطر در غرقابست، نهنگان جان ربای در چپ و راست وی در آمده، دریا می‌برد و می‌ترسد، تا خود به ساحل امن چون رسد و کی رسد. از اینجاست که بزرگان سلف گفتند- «والمخلصون علی خطر عظیم» و **مُخْلَص** آنست که به ساحل امن رسیده، رب العالمین **موسی** ؈ را به هر دو حالت نشان کرد و گفت: «انه کان مخلَصاً و کان رسولاً نبیاً» هم مخلِصاً به کسر لام و هم مخلَصاً به فتح لام خوانده‌اند اگر به کسر خوانی بدایت کار اوست، و اگر به فتح خوانی نهایت کار اوست.

و نیز فرموده نشده جز اینکه نماز بر پا دارد و زکات بپردازد و این است دین قویم و راه راست و درست. یعنی کسانی که به غیب به خدا ایمان می‌آورند و تصدیق می‌دارند و نمازهای پنجگانه خود را بر پا می‌دارند یعنی نمازهای یومیه را کاملاً از جهت رکوع، سجود، تلاوت و خشوع در آن به جای می‌آورند و نیز زکات را با رعایت آداب و ارکان آن به جای می‌آورند. از سخنان **پیر هرات**: اول، خدای را باید شناخت که اوست دهنده‌ی بی منّت، و اگر همه بستانند او بدهد، و چون او بدهد کسی نتواند بستاند. او را نگاهدار تا ترا نگاه دارد. عُمْر در پیش او صرف کن که او جواب از تو خواهد خواست. و دلیل راه علم را دان. و سرمایه‌ی عُمْر توحید است، و نماینده‌ی صراط مستقیم خق است. و پیغمبران را زنده دان و نماز و روزه و زکات و حج را فراموش مکن.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾

براستی کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکان در آتش جهنم‌اند و در آن جاودان‌اند و آنها بدترین مخلوق‌اند.(۶)

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - فِي نَارِ : جار و مجرور خبر- خَٰلِدِينَ: حال

به درستی آنان که از یهود و نصاری ایمان نیاوردند و نگرویدند و نیز از مشرکان بت‌پرست در روز قیامت در آتش دوزخ باشند و در آن جاودان مانند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن مسعود ﷺ روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده‌ایم مؤاخذه خواهیم گردید؟ فرمودند: «کسی که در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مؤاخذه نمی‌گردد، و کسی که در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مؤاخذه خواهد گردید».

أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ شَرُّ ٱلۡبَرِيَّةِ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا-هُمۡ: ضمیر فصل- شَرُّ: خبر

این گروه از یهود و نصاری که کافرند و مشرکین که ایمان نیاوردند در روز قیامت از بدترین همه آفریدگان‌اند به جهت کفرشان و ارتکاب معصیتشان در آتش جهنم خواهند سوخت.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ 

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آنها خودشان **بهترین مخلوق‌اند.(۷)**

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - وَعَمِلُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل-ٱلصَّٰلِحَٰتِ: مفعول به

بدرستی آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و عمل‌های صالح و شایسته انجام دادند.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا-هُمۡ: ضمیر فصل- خَيۡرُ: خبر

آنان بهترین مخلوقات خداوند هستند. این آیه نشان می‌دهد که انسان‌های مؤمن و صالح‌العمل و مخلص حتی از فرشتگان نیز بالاتر و برترند. در حق مراحل سلوک انسانها و مقام برتر انسان مولانا در مثنوی چنین آورده است.

از جمادی مردم و نامی شدم　　وز نما مردم بحیوان بر زدم
مردم از حیوان و من آدم شدم　　پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله‌ی دیگر بگیرم از بشر　　تا بر آرم از ملائک پا و سر
وز ملک هم بایدم جستن زجو　　کل شی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم　　آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ازغنون　　گویدم که انا الیه راجعون

جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ رَبَّهُۥ ﴿٨﴾

پاداش آنها نزد پروردگارشان بهشت‌های جاوید است که در آن جویها روان است و تا ابد در آن جاودان‌اند، خدا از ایشان خشنود است و آنها از خدا خشنودند، این خاص کسی است که از پروردگارش ترسیده است.(۸)

جَزَآؤُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ

جَزَآؤُهُمۡ: مبتدا- جَنَّٰتُ: خبر- تَجۡرِي: فعل مضارع- ٱلۡأَنۡهَٰرُ: فاعل- خَٰلِدِينَ: حال- أَبَدٗاۖ: مفعول فیه

در مقابل ایمان و عمل صالحشان پاداششان نزد پروردگارشان است. بهشت‌های عدنی که در آن جویها روان است و در آن جاودان باشند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت   شیوه‌ی جنات تجری تحتهاالانهار داشت

رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ

رَّضِيَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- رَضُواْ: فعل ماضی- (و)فاعل

خداوند از ایشان و از طاعت‌های ایشان خشنود باشد و خشنود باشند ایشان از خدای تعالی به جهت پاداش ثواب بی حساب به ایشان.

بیت:

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی   مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خُدْری ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند برای اهل جنت می‌گوید: ای اهل جنت! می‌گویند: پروردگار ما! لبیک و سعدیک، می‌پرسد: آیا راضی هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم، در حالی که برای ما چیزهایی را داده‌ای که به هیچ یک از خلق خود نداده‌ای، می‌فرماید: از این هم (نعمت) بالاتری به شما خواهم داد، می‌گویند: آن نعمت چیست که از این نعمت‌ها بهتر و بالاتر باشد؟ می‌فرماید: رضایت خود را نسبت به شما اعلان نموده و از این به بعد بر شما غضب نخواهم کرد».

ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَشِيَ رَبَّهُۥ

این همه نعمت، مخصوص کسی است که از پروردگار خود ترسیده است و از ارتکاب گناه بدور و از انجام آن ترسان است. پس سعادت و خوشبختی آخرت از آن کسانی است که از خدای خود ترسیده باشند.

شیخ عبدالله انصاری گفت:

الهی! آن را که تو خواهی، آب در جوی او روان است؛ و آن را که نخواهی، او را چه درمان است؟

الهی! همه آن کنی که خواهی، از این مفلس بیچاره چه خواهی؟
الهی! یافت تو آرزوی ماست، دریافت تو نه به بازوی ماست.
الهی! همه از تو ترسند و من از خود، اَز تو همه نیکی دیده‌ام و از خویش همه بد.

سوره الزلزله

سوره‌ی « **زلزله** » به قول مفسران مکی است و به قول بعضی مدنی است چون در این سوره پیشاپیش از رخدادهای روز قیامت خبر می‌دهد «زلزله» یا «زلزال» نامیده شده است. **سبب نزول** سوره «زلزال» آن بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار می‌پرسیدند که روز قیامت چه وقت است؟ و در پاسخ سوالشان آمده که علم قیامت فقط نزد خداست و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت آن سوره حدیثی است. به روایت انس بن مالک رضی الله عنه که رسول خدا ﷺ به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم! فرمودند: آیا (قل هو الله احد) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره یک سوم قرآن است. فرمودند: آیا «اذاجاء نصر الله والفتح» همراه تو نیست؟ گفت چرا، هست. فرمودند: این سوره یک چهارم قرآن است. فرمودند: آیا (قل یا ایها الکافرون) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز یک چهارم قرآن است. فرمودند: آیا (اذا زلزلت الارض) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست فرمودند: این سوره نیز یک چهارم قرآن است بر طریق اجمال. پس ازدواج کن.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾

آنگاه که زمین به جنبش خود جنبانیده شود.(۱)

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

زُلْزِلَتِ : فعل ماضی مجهول- الْأَرْضُ : نایب فاعل- زِلْزَالَهَا: مفعول مطلق

آن هنگام که زمین جنبانیده شود جنبانیدنی که آن مقرر است نزدیک نفخه‌ی اولی و بدان همه چیز در هم شکسته شود. اشاره‌ی آیه کریمه به جنبیدن زمین در پایان کار جهان و بهم خوردن نظم جهانی در هنگام قیام قیامت است. چنانکه حق تعالی در جای دیگر می‌فرماید: « ... زلزله الساعه شی عظیم. زلزله قیامت بس سهمگین است و گفته‌اند معنی آنست که هر که مرد آنچه در قیامت از احوال و اهوال واقع شدنی است نمونه‌ای از آن در حق او واقع می‌گردد و امام محمد غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل داده و شرح نموده است.

و گفته است که: موت را نسبت به معیشت قیامت صغری گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند.

وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾

و زمین بارهای سنگین خود را (دفینه و گنجینه‌های) بیرون آرد.(۲)

وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا

أَخْرَجَتِ : فعل ماضی- ٱلْأَرْضُ : فاعل-أَثْقَالَهَا: مفعول به

و زمین بارهای سنگین خود راکه اجساد و اموات و دفاین و گنجینه‌ها باشد از درون خود بر اندازد و بیرون افکند اعم از انسان و جن از باطنش به سوی ظاهرش و الله اعلم. شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه‌ی دوم بیرون می‌افکند.

مولانا گفت:

**یوم دین که زلزلت زلزالها		این زمین باشد گواه حالها**

وَقَالَ ٱلْإِنسَٰنُ مَا لَهَا ﴿٣﴾

و انسان می گوید: زمین را چه شده است؟ (۳)

وَقَالَ ٱلْإِنسَٰنُ مَا لَهَا

قَالَ: فعل ماضی-ٱلْإِنسَٰنُ: فاعل- مَا: مبتدا-لَهَا: جار و مجرور خبر

و انسان در آن هنگام یعنی قیام قیامت که زمین جنبیدن آغاز کند می‌گوید زمین را چه شده است؟ و برای چه زمین به لرزش در آمده است و بارهای گران خود را به بیرون افکنده است؟

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾

آن روز که زمین خبرهای خود را باز گوید.(۴)

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا

تُحَدِّثُ : فعل مضارع- (هی) فاعل-أَخْبَارَهَا: مفعول به

آن روز زمین خبرهای خود را به زبان حال باز گوید یعنی خدای تعالی آن را به سخن در آورد تا از چگونگی لرزش و جنبیدن و بیرون آوردن یاقوت و دفینه‌ها و گنجینه‌ها و عملهایی که بر وی صادر شده بازگو نماید. و اخبار زمین آن است که آنچه که انسان‌ها از اعمال خیر و شر بر روی او صورت گرفته بازگوید و به انجام آن گواهی و شهادت دهد. و در حق مؤمن می‌گوید بر روی من نماز خواند و حج و عمره کرد و در راه خدا جهاد کرد پس مؤمن از شنیدن این خبر خوشحال می‌شود و در حق کافر می‌گوید بر روی من شرک آورد و دزدی کرد و زنا کرد و شراب خورد پس کافر غمگین می‌گردد. پس می‌گوید:

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾
برای اینکه پروردگارت به او وحی کرده است.(۵)

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا

رَبَّكَ: اسم انَّ-أَوْحَىٰ : فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر انَّ

برای اینکه پروردگار تو بر او الهام کرد و دستوری داد که ای زمین! از اعمال مردمان که بر روی تو انجام داده‌اند خبر بده.

مولانا گفت:

در قیامت این زمین بر نیک و بد — کی ز نادیده گواهیها دهد
کی تحدث حالها و اخبارها — تظهر الارض لنا اسرارها

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾
آن روز مردمان متفرق و بر احوال مختلف باز گردند تا جزای اعمالشان به ایشان نموده شود.(۶)

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا

يَصْدُرُ : فعل مضارع- النَّاسُ : فاعل- أَشْتَاتًا : مفعول به

در آن روز مردمان از قبرهای خود فوج فوج و دسته دسته پراکنده شوند و به سوی صحرای محشر رهسپار شوند تا جزای اعمالی که کرده‌اند بدیشان نموده شود.

لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ

و پاداش و کیفر اعمال خود را ببینند.

فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾
پس هر کسی ذره‌ای نیکی کرده باشد (پاداش) آن را ببیند.(۷)

فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

فَمَن : مبتدای جازم-يَعْمَلْ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر-مِثْقَالَ : مفعول به- خَيْرًا: تمیز

پس هر کس در دنیا ذره‌ای از کار خیر انجام داده باشد در روز قیامت در نامه‌ی اعمالش ثبت و ضبط شده و پاداش آن را می‌بیند و به مشاهده‌ی آن شادمان و خوشحال می‌شود.

وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾
و (همچنین) هر کسی ذره‌ای از عمل بد انجام داده باشد (کیفر) آن را می‌بیند.(۸)

وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

مَن : مبتدای جازم- يَعْمَلْ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر- مِثْقَالَ : مفعول به- شَرًّا : تمیز

و هر کسی در دنیا ذره‌ای از کار بد انجام داده باشد در روز قیامت در نامه‌ی اعمالش ثبت و ضبط شده و کیفر آن را می‌بیند و به مشاهده‌ی آن غمگین می‌گردد. و خداوند به اندازه‌ی یک ذره هم ظلم و ستم روا نمی‌دارد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسیعد خُدْری ﷺ روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر ﷺ آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می‌کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنماید که آنها را عبادت می‌کرده‌اند، همه کسانی که خدای دیگری را غیر از خداوند عبادت می‌کردند، مانند بت پرستان و امثال آنها، در آتش سقوط می‌نمایند. چون مردم دیگری جز خداپرستان بدکار و نیکوکار و عده‌ای از اهل کتاب باقی نمی‌ماند، یهود را طلبیده و از آنها می‌پرسند که: شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: عزیر فرزند خدا را، بر ایشان گفته می‌شود که: شما دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، بگوئید که چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا تشنه‌ایم، برای ما آبی برسان! به ایشان اشاره می‌شود که مگر خود شما بسر آب نمی‌روید؟ ولی به سوی آتش سراب مانندی که هر موجش موج دیگرش را از بین می‌برد، سوق داده شده تا آنکه در آتش می‌افتند.

بعد از آن مسیحیان را طلبیده و از آنها می‌پرسند که شما چه چیز را عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را، برای شان گفته می‌شود که: دروغ می‌گوئید، خداوند زن و فرزندی نداشته است، و از ایشان پرسیده می‌شود که: چه چیز می‌خواهید؟ و با اینها هم مانند یهود معامله می‌گردد.

چون کس دیگری جز خدا پرستان نیکوکار و بدکار باقی نمی‌ماند، پروردگار عالمیان از آنان سؤال می‌کند که: شماها انتظار چه چیزی را می‌کشید؟ هر کس به دنبال چیزی برود که آن را عبادت می‌کرده است، می‌گویند: ما مردم را در دنیا در حالی ترک گفتیم که خیلی به آنها محتاج بودیم و با آن هم به آنها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می‌کردیم، (خداوند متعال) می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آنها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند.

سوره العادیات

سوره « **عادیات** » یازده آیه به قول جماعتی مفسران مکی است و به قولی هم مدنی است، گویند به مدینه فرود آمده، و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت **ابی بن کعب** روایت کند. از **مصطفی**ﷺ که گفت: هر که سوره‌ی «العادیات» را بخواند، او را بعدد هر مؤمنی که شب **مزدلفه** در **مزدلفه** باشد و اندر آن جمع بود، ده نیکی بنویسند و همچنانست که آنجا حاضر بود. و از **حسن بصری** روایت کنند که: سوره‌ی العادیات همتای دو بهر[1] از **قرآن** است . **سبب نزول** این سوره به قول مقاتل آنست که: رسول خدا ﷺ جمعی لشکریان صحابه را به قبیله‌ی **کنانه** فرستاد تا ایشان را بر دین اسلام دعوت کند. مدتی بر آمد که رسول خدا ﷺ از ایشان هیچ خبر نشنید و نمی‌دانست که حال ایشان به چه حد رسید و مسلمانان از بهر ایشان اندوهگین بوده و منافقان شاد همی‌بودند و به دروغ می‌گفتند که: ایشان را بکشتند. رب العالمین این سوره را فرو فرستاد و از حال ایشان خبر داد که:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱)

و سوگند به اسبان تیز تک که نفس نفس می‌زنند.(۱)

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا

(و)قسم- الْعَادِيَاتِ : مجرور- ضَبْحًا: مفعول مطلق

و سوگند به اسبان تیز دونده و تیز پای که به وقت دویدن نفس نفس می‌زنند مراد اسبانی یورش‌گر وبا جست و خیز که در هنگام جنگ مجاهدان علیه کفار به وسیله آن تاخت و تاز می‌کنند.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲)

و قسم به اسب‌های آتش بر آرنده.(۲)

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا

فَالْمُورِيَاتِ : معطوف- به معنی آتش افروزندگان- قَدْحًا: مفعول مطلق، به معنی ایجاد جرقه

[1] - دو بهر: دو قسمت

و قسم به اسبان آتش بر آرندگان از سنگ که از برخورد سم و نعل خود به زمین‌های سخت و سنگریزه شعله‌ای همانند آتش از برخورد با آن سنگریزه بوجود آورند.

فَٱلْمُغِيرَٰتِ صُبْحًا ﴿٣﴾

و سوگند به اسب‌های تکاور که در وقت صبح در آیند.(۳)

فَٱلْمُغِيرَٰتِ صُبْحًا

فَٱلْمُغِيرَٰتِ: معطوف به معنی هجوم برندگان

پس قسم به غارت کنندگان یعنی اسبان تکاور که در وقت صبح در آیند مراد چابک سواران آنان است که در صبحگاهان به سوی دشمن حمله ور می‌شوند.

فَأَثَرْنَ بِهِۦ نَقْعًا ﴿٤﴾

پس در آن وقت (وقت یورش) غباری بر انگیزند.(۴)

فَأَثَرْنَ بِهِۦ نَقْعًا

فَأَثَرْنَ: فعل ماضی- (ن)فاعل -نَقْعًا: مفعول مطلق

پس آن اسبان در وقت صبح در هنگام یورش غباری در کنار آن قبیله بر می‌انگیزند و به سوی دشمن حمله‌ور می‌شوند.

فَوَسَطْنَ بِهِۦ جَمْعًا ﴿٥﴾

پس در آن هجوم با آن گرد به میان جمع دشمن در آیند.(۵)

فَوَسَطْنَ بِهِۦ جَمْعًا

فَوَسَطْنَ: فعل ماضی- (ن)فاعل- جَمْعًا: مفعول به

پس آن اسبان با یورش تیز تک خود به میان دشمن با آن گرد و غبار حمله ور شوند و دمار از دماغ ظالم و دشمن کافر برآرند.

گفته‌اند که: اسب حیوانی نجیب و تیزتک و باهوش است و در دویدن خصوصیاتی دارد که در دیگر حیوانات و چهارپایان دیده نمی‌شود و این خصوصیات آن را از دیگر حیوانات ممتاز و مشخص می‌گرداند و این خصوصیات که در آیات فوق بر شمردیم دلیل بالا بودن شأن و اهمیت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همت ورزند و به قصد جهاد در راه خدا بر سواری آن بکوشند چنانکه حضرت رسول فرمود: سه چیز را یاد بگیرید. شنا کردن- تیراندازی و اسب سواری را. یعنی با آموختن این سه فن از حیله دشمن غافل نمانی و در وقت ضرورت بر آنان در راه خدا و جهاد فی سبیل الله و یا دفاع از مال و جان و ناموس خود بر دشمن بتازی.

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾

براستی که انسان نسبت به پروردگار ناسپاس است.(۶)

إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٞ

ٱلۡإِنسَٰنَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَكَنُودٞ: خبر

این آیه جواب قسم است می‌گوید:

براستی که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است. **کنود**: بسیار ناسپاس و کفران پیشه. خداوند به این چیزها که گفته شد قسم خورد و در آن برتری مجاهد فی سبیل الله را نیز بیان کرد و نیز برتری و اهمیت اسبان را برشمرد. آن هنگام که خدای تعالی به این غباری که از زمین بلند می‌شود و شعله‌ای از آتش که از برخورد سم و نعل اسب با سنگ و سنگریزه خارج می‌شود و نیز این آیه دلیل است که هیچ عملی بهتر از جهاد فی سبیل الله نیست. و از ابوهریرهﷺ روایت است که گفت: در بهشت صدر درجه است که خداوند متعال آن‌ها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده نموده است، که مابین هر درجه تا درجه‌ی دیگر آن، مانند تفاوت یا فاصله‌ی بین زمین و آسمان است.

وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٞ ﴿٧﴾

و براستی او بر این امر (بر ناسپاسی خود) مطلع است.(۷)

وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٞ

ـه: اسم انَّ - ل: مزحلقه - لَشَهِيدٞ: خبر انَّ

و بدرستی که او بر ناسپاسی و کفران خویش هر آینه گواه و شاهد است به زبان حال و یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد و خدای عزوجل نیز بر این ناسپاسی گواه می‌باشد.

وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

و براستی که انسان بسیار شیفته‌ی مال است.(۸)

وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ

ـه: اسم انَّ - لَشَدِيدٌ: خبر ؟

و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آئینه بسیار شیفته و حریص است و آرزوهای طول و دراز او را از راه و عبادت خدا باز می‌دارد.

چنانچه ***در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:***

از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ خطهایی را رسم نموده و فرمودند: «این آرزو، و این اجل انسان است، و در حالی که او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیکتر (یعنی: اجلش) به او خواهد رسید. و هر قدر انسان پیرتر شود حرص و آزمندی او بیشتر می‌شود چنانچه صائب گفت:

پیران ز حرص بیشتر آزار می‌کشند　　با پشت خم همیشه کمان در کشاکش است

و از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش از دو چیز جوان است، یکی: حب دنیا و دیگری آرزوی دراز.

***شیخ سعدی حکایتی در باب آزمندی دنیا در گلستان آورده** که نوشتن آن خالی از لطف و اهمیت نیست. بازرگانی را شنیدم که صد و پنچاه شتر بار داشت و چهل بندهٔ خدمتکار. شبی در جزیرهٔ کیش مرا به حجره خویش در آورد همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن، که فلان انبازم بترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قبالهٔ زمین است و فلان چیز را فلان ضمین. گاه گفتی: خاطر اسکندریه دارم که هوائی خوش است. باز گفتی: نه، که دریای مغرب مشوشست. سعدیا سفری دیگرم در پیشست، اگر آن کرده شود، بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفرست؟ گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسهٔ چینی به روم آرم و دیبای رومی بهند و فولاد هند به حلب و آبگینهٔ حلبی به یمن و بردیمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و بدکانی بنشینم. انصاف، از این مالیخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی، تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده. گفتم:*

**آن شنیدستی که در اقصای غور		بارسالاری بیفتاد از ستور**
**گفت: چشم تنگ دنیا دوست را		یا قناعت پر کند یا خاک گور**

أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ 

آیا نمی‌داند آنچه که در قبرهاست زیر و زبر شود؟(۹)

أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ

يَعۡلَمُ: فعل مضارع- (هو)فاعل-إِذَا: مفعول فيه-بُعۡثِرَ: فعل ماضی مجهول-مَا: نایب فاعل

آیا انسان نمی‌داند آنچه که در قبرهایند یعنی مردگان برانگیخته شوند و از قبرها بیرون آورده شوند؟ چه مشکلات و عقبه‌ها در پیش دارند که باید از آن بگذرند از آنجمله از سکرات مرگ و ظلمات گور و حسرات قیامت و ترس دوزخ.

وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ 

و آنچه در سینه‌هاست فاش شود.(۱۰)

وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ

وَحُصِّلَ: فعل ماضی مجهول- مَا: نایب فاعل

و آنچه در سینه‌ها حاضر کرده شده از خیر و شر به میان آرند و تا از یکدیگر متمایز و آشکار گردد یعنی حق از باطل جدا گردد. جواب اذا است که خداوند بدان اعمالی که کرده‌اند پاداش خواهد داد.

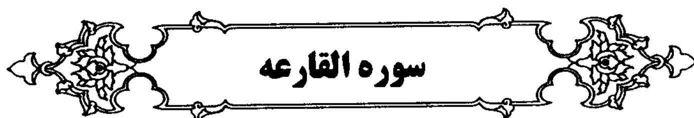
إِنَّ رَبَّهُم بِهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّخَبِيرُۢ 

بدرستی پروردگارشان در آن روز به احوال ایشان خبردار است.(۱۱)

إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

رَبَّهُم: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَّخَبِيرٌ : خبر إِنَّ

به درستی که پروردگارشان در روز رستاخیز بر احوال ایشان آگاه است و هیچ چیز از احوال و اقوام انسانها در نزد خدا مخفی و پوشیده نیست از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسی که به جنت داخل می‌گردد جایش در دوزخ- در صورتی که بدکاری می‌کرد- برایش نشان داده می‌شود، تا اینکه خوشی و شکرگزاری‌اش بیشتر گردد، و هر کسی که به دوزخ داخل می‌گردد جایش در بهشت- در صورتی که نیکوکاری می‌کرد- برایش نشان داده می‌شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون‌تر گردد».



سوره « **قارعه** » مکی است و بمکه فرو آمده و دارای یازده آیه است. قارعه به معنی مصیبت سخت و بزرگ است و چون اول سوره با این کلمه افتتاح شده « القارعه» نامیده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست و در فضیلت سوره آورده‌اند که: در خبر **ابی بن کعب** است از **مصطفی** ﷺ هر که سوره « القارعه» را بخواند خدای عزوجل روز قیامت ترازوی وی به نیکی گران گرداند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الْقَارِعَةُ ﴿١﴾
بلای بزرگ چیست؟ (مصیبت سخت).(۱)

الْقَارِعَةُ

الْقَارِعَةُ : مبتدا

قیامت چیست؟ روز بسیار سخت و کوبنده و بزرگ چیست؟ القارعه: نامی از نامهای قیامت است.

مَا الْقَارِعَةُ ﴿٢﴾
آن قیامت چیست؟(۲)

مَا الْقَارِعَةُ

و روز کوبنده و سخت و بزرگ و هراس انگیز چیست؟ این سئوال بجهت عظمت و بزرگی آن روز است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٣﴾
و تو چه دانی که قیامت (روز سخت) چیست؟(۳)

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ

وَمَآ : مبتدا- أَدْرَىٰكَ : فعل ماضی- ک: مفعول به- (هو) فاعل، جمله خبر- مَا: مبتدا- الْقَارِعَةُ : خبر

و تو چه دانی که قیامت یعنی روز سخت و بسیار کوبنده و در هم کوب چیست؟ یعنی از تصور ذهن شما بیرون است که آن روز سخت را دریابی سپس می افزاید و می‌گوید:

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾

روزیکه (قیامت محقق شود) مردمان مانند پروانه ها پراکنده گردند.(۴)

يَوْمَ يَكُونُ ٱلنَّاسُ كَٱلْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ

يَوْمَ: مفعول فيه- ٱلنَّاسُ: اسم کان- كَٱلْفَرَاشِ: جارومجرور خبر کان

روزی که مردمان از شدت و هراسناکی رستاخیز مانند پروانه های پراکنده در هر جای محشر سرگردان شوند و با دلهره تمام به هر سویی می دوند تا برای حساب و کتاب آماده شوند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر خواهید شد» عایشه رضی الله عنها پرسید: یا رسول الله! مردها و زنها بطرف یکدیگر نگاه می کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل تر است که بفکر نظر کردن بیکدیگر بیفتند.

و از ابوهریره ﷺ روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « مردمان در روز قیامت چنان عرق می‌کنند که عرقشان در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش رفته و آنقدر بالا می آید که تا گوشهایشان می‌رسد».

وَتَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ ﴿٥﴾

و روزی که کوه ها مانند پشم حلاجی شده رنگین شود.(۵)

وَتَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ

ٱلْجِبَالُ: اسم کان- كَٱلْعِهْنِ: جارومجرور خبر کان

و روزی که کوه ها از ترس و هولناک آن روز به جهت کوبیده شدن و زیرو زبر شدن کوه ها که در هوا پراکنده شوند مانند پشم رنگین زده و حلاجی شده باشند چنانکه در این آیه نیز حق تعالی فرموده که « و اذا الجبال سیرت»

فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٦﴾

پس اما هر که پله‌ی حسنات او سنگین باشد.(۶)

فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ

مَن: مبتدا- ثَقُلَتْ: فعل ماضی- مَوَٰزِينُهُۥ: فاعل

پس اما در آن روز هر که پله حسنات او یعنی مقدار نیکیهای اعمالش در ترازوی اعمالش سنگین باشد پس،

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٧﴾

پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود.(۷)

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ

هو: مبتدا- فِي عِيشَةٍ : جارومجرور خبر، جمله خبر مَن

پس او در آن دنیا زندگی رضایت بخش و پسندیده‌ای خواهد داشت. یعنی در جایی قرار خواهد گرفت که تمام نعمتهای بهشتی در آن جمع باشد. در **حدیث شریف** از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:« اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، رویشان مانند ماه شب چهارده می درخشد، اینها در بهشت نه آب دهان خود را می اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می کنند، ظرفهایشان از طلا، و شانه هایشان از طلا و نقره، و در مجمره‌های شان عود، و عرقشان مانند مشک است، برای هر کدام شان دو همسر است که از زیبایی و نزاکت مغز استخوان شان از لای گوشتهایشان دیده می‌شود، با هم اختلاف و کینه توزی نداشته و دلهایشان دل یک شخص است، و صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می گویند.

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٨﴾

و اما هر که پله حسنات او سبک شد.(۸)

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ

مَنْ: مبتدا- خَفَّتْ: فعل ماضی- مَوَٰزِينُهُۥ: فاعل

و اما هر که ترازو کردار او سبک باشد و نیکیهای حسنه نداشته باشد یا بدیهایش بر نیکیهایش برتر شود.

فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾

پس جای او در هاویه است.(۹)

فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٌ

أُمُّ: مبتدا- هَاوِيَةٌ : خبر، جمله خبر مَن

پس جای او در هاویه است، هاویه اسمی از اسماء دوزخ است، پرتگاه و سقوط اشیاء بد. در **حدیث شریف** آمده که از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمودند:« در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می‌اندازند، آنچه که در شکم دارد (مثل روده، قلب، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد بدور خود می گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می کردی؟ می گوید: شما را بکار نیک امر می کردم، ولی خودم آنرا انجام نمی دادم، و شما را از کار بد منع می کردم ولی خودم آنرا مرتکب می شدم».

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا هِيَهْ ﴿١٠﴾

و تو چه دانی که هاویه چیست؟(۱۰)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا هِيَهۡ

مَآ: مبتدا- أَدۡرَىٰكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- (هو) فاعل- مَا: مبتدا- هِيَهۡ: خبر

و تو چه دانی که هاویه چیست و چگونه جایی است و آن جایی باشد در پست‌ترین جای دوزخ به گونه ای که بشر قادر به درک کنه و حقیقت آن نیست.

نَارٌ حَامِيَةُۢ (۱۱)

آتشی است افروخته.(۱۱)

نَارٌ حَامِيَةُۢ

مبتدا محذوف- نَارٌ: خبر- حَامِيَةُۢ: خبر ثانی

آن هاویه آتشی است در پست ترین جای دوزخ که سوزان و بسیار گرم است. که هفتاد بار از آتش این دنیا گرم تر و سوزنده تر است.

سوره التکاثر

سوره « **تکاثر** » دارای هشت آیت و مکی است و بعضی مفسران گفتند: مدنی است. و تکاثر یعنی فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: در خبر است از **مصطفی**ﷺ هر که این سوره بخواند نعمتی که الله تعالی او را در دنیا داد در قیامت او را محاسبه نکند و به او ثواب آنکس دهد که هزار آیت از کتاب خدا خوانده باشد.

در **سبب نزول** این سوره گفته اند که دو قبیله از قبایل **قریش** یکی **بنو عبد مناف بن قصی** و دیگر **بنو سهم بن عمرو** بر یکدیگر تفاخر کردند، و از خود بیشی و پیشی نمودند و پیش از **مبعث مصطفی** ﷺ عادت این بود یعنی شرف و سروری و مهتری و بهتری از آن قومی بود که ایشان را در مال و اولاد زیاده می‌بود. این دو قبیله بر این عادت از خود بکثرت مال و فرزندان فخر و شرف می نمودند. و در این کشمکش کار بجایی رسید که گفتند به سوی قبرستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ پس به گورستان رفتند و به شمردن قبرهای یکدیگر پرداختند. این بود که حق سبحانه و تعالی این سوره نازل کرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾

تفاخر به بسیار طلبی مال از یکدیگر شما را غافل کرد.(۱)

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ

أَلْهَاكُمُ : فعل ماضی- کم: مفعول به- التَّكَاثُرُ : فاعل، به معنی افزون طلبی در مال و فرزندان- الهی: به معنی به خود مشغول داشت، غافل کرد

تفاخر نسبت به زیاده طلبی در مال و اولاد شما را غافل و سرگرم کرده است. و حال آنکه بدانید براستی که مالهای شما و اولاد شما وسیله‌ی آزمایشی هستند که خدای تعالی با آن شما را می آزماید یعنی ایشان بر شما فتنه هستند.

چنانچه در جای دیگر قرآن آمده: «و اعلموا انما اموالکم اولادکم فتنه[1]». صائب تبریزی در حق احتراز از تفاخر بر قوم و اجداد چنین آورده است:

**این ناکسان که فخر بر اجداد می‌کنند	چون سگ به استخوان دل‌خودشادمی‌کنند**

حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ ﴿٢﴾

تا وقتی که بگورها رسیدید.(۲)

حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ

زُرۡتُمُ: فعل ماضی- تم: فاعل- ٱلۡمَقَابِرَ : مفعول به

تا سر انجام آن تفاخر و افزون طلبی اموال و اولاد شما را به قبرستانها رساند که مردگان را شمار کردید یا آنچنان به کثرت مال و اولاد افتخار کردید و مشغول شدید تا مرگ به سراغ شما آمد و طناب عمر شما را پاره کرد. در کلیله و دمنه در حق زیاده طلبی مال و اینکه لذتهای دنیوی شیرین است و اما سرانجام با آن مشغولیتی که در لذات دنیا غرق هستند می میراند و آدم حریص را در دهان اژدها قرار می دهد آورده که بیان و تفسیر آن برای صاحبان علم و ادب خالی از اهمیت و خالی از موضوع نباشد.

چون فکرت من بر این جمله بکارهای دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف تر خلایق و عزیزتر موجودات است، و قدر ایام عمر خویش نمی داند و در نجات نفس نمی‌کوشد، از مشاهدت این حال در شگفت عظیم افتادم و چون بنگریستم مانع این سعادت راحت اندک و آرزوی حقیر است که مردمان بدان مبتلا گشته‌اند، و آن لذات حواس است، خوردن و بوئیدن و دیدن و پسودن و شنودن، و البته این آرزوها هرگز میسر نگردد و حاصل آن اگر میسر گردد خسران دنیا و آخرت باشد. و هر که همت در آن بست و مهمات آخرت را مهمل[2] گذاشت همچون آن مرد است که از پیش اشتر مست بگریخت و بضرورت خویشتن در چاهی آویخت و دست در دو شاخ زد که بر بالای آن روئیده بود و پای‌هایش بر جائی قرار گرفت. در این میان بهتر بنگریست. هر دو پای بر سر چهار مار بود که سر از سوراخ بیرون گذاشته بودند.

نظر به قعر چاه افکند اژدهائی سهمناک دید دهان گشاده و افتادن او را انتظار می‌کرد. به سر چاه التفات نمود موشان سیاه و سپید بیخ آن شاخها دایم بی فتور[3] می‌بریدند. و او در اثنای این محنت تدبیری می اندیشید و خلاص خود را طریقی می جست.

پیش خویش زنبور خانه و قدری شهد یافت، چیزی از آن بلب برد. از نوعی در حلاوت آن مشغول گشت که از کار خود غافل ماند و نیندیشید که پای او بر سر چهار مار است و نتوان دانست که کدام وقت در حرکت آیند، و موشان در بریدن شاخها جد بلیغ می نمایند و البته سستی بدان راه نمی یافت، و

---

[1]- سوره انفال، آیه ۲۸
[2]- مهمل: بیهوده و بیکار گذاشته شده
[3]- بی فتور: بی وقفه، بی درنگ

چندانکه شاخ بگسست در کام اژدها افتاد. و آن لذت حقیر بدو چنین غفلتی راه داد و حجاب تاریک برابر نور عقل او بداشت تا موشان از بریدن شاخها بپرداختند و بیچاره‌ی حریص در دهان اژدها افتاد.
پس من دنیا را بدان چاه پرآفت مانند کردم، و موشان سپید و سیاه و مداومت ایشان بر بریدن شاخها به شب و روز که تعاقب ایشان بر فانی گردانیدن جانوران و تقریب اجال ایشان مقصور است؛ و آن چهار مار را به طبایع که عماد خلقت آدمی است و هر گاه که یکی از آن در حرکت آید زهر قاتل و مرگ حاضر باشد؛ و چشیدن شهد و شیرینی آن را بلذات این جهانی که فایده‌ی آن اندک است و رنج و تبعث بسیار، آدمی را بیهوده از کار آخرت باز می دارد و راه نجات بر وی بسته می گرداند، و اژدها را به مرجعی که به هیچ تاویل از آن چاره نتواند بود، و چندانکه شربت مرگ تجرع افتد و ضربت بویحیی(عزرائیل) پذیرفته آید هر آینه بدو باید پیوست و هول و خطر و خوف فزع[1] او مشاهدت کرد، آنگاه ندامت سود ندارد و توبت و انابت مفید نباشد، نه راه بازگشتن مهیا و نه عذر تقصیرات ممهد[2]، و بیان مناجات ایشان در قرآن عظیم بر این نسق وارد که: « یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون[3]» ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه ما برانگیخت؟ این است آنچه وعده کرده بود خدای مهربان، و رسولان راست گفتند:
اما **سنائی غزنوی** در تفسیر این حکایت آورده که: اشتر مست نمایانگر عزرائیل و موشان سیاه و سپید نمایانگر شب و روز است که عمر انسان را می برند و از بین می‌برند. و شهد و شیرینی همان لذات و مادیات و زیاده طلبی اولاد است که شما را از کار آخرت غافل می گرداند و آن چهار مار را به چهار طبع انسان و اژدها را به اجل که ناگزیر باید در دهان آن قرار گرفت و چاه را به قبر تشبیه کرده که انسان حریص در آن خواهد افتاد مانند کرده است.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

نه، هر گز چنین نیست، بزودی خواهید دانست.(۳)

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

سَوْفَ تَعْلَمُونَ : فعل مستقبل- (و) فاعل

نه هرگز چنین نیست، که آدم غافل و دنیاپرست باشد و آخرت را فراموش کند و از کار آخرت بازماند که اجل ناگاه بر ایشان فرو آید که در آن وقت ندامت سود ندارد و زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر بوقت مرگ چگونه است که افسوس و حسرت بی درمان در پی دارد.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

سپس باز می گویم. نه هر گز چنین نیست. بزودی خواهید دانست.(۴)

---
۱ - فزع: ترس و بیم
۲ - ممهد: آماده
۳ - سوره یس: آیه ۵۲

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

در این آیه و در آیه بعدی **اطناب**[1] در معنای تکریر و استقرار معنا وجود دارد.
باز هم می‌گویم که به لذات و مادیات دنیا فخر مکنید و بر زیادی اولاد تفاخر مورزید که خطای خود را به وقت بعث و نشور خواهید دانست که نباید هم به زنده و هم به مرده مباهات کرد این تکرار از روی تاکید و شدید بودن تهدید بعد از تهدید است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾

هرگز چنین نیست، اگر به علم یقین بدانید.(۵)

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

تَعْلَمُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل -عِلْمَ: مفعول به

نه چنان است که به زنده و به مرده مباهات و تفاخر کنید اگر بدانید که چه حالی در پیش رو دارید اگر یقیناً بدانید که کجا می روید. و سر انجام شما چیست؟ پس ترا حقیقت خویش باید طلب کرد. تا خود چه چیزی، و از کجا آمده ای و کجا خواهی رفت، و اندرین منزلگاه به چه کار آمده ای و ترا برای چه آفریده اند، و سعادت تو چیست و در چیست، و شقاوت تو چیست و در چیست؟ پس جمله این معانی ترا دانستنی است، تا از خود چیزی اندک شناخته باشی؛ و هر که این نشناسد، نصیب وی از راه دین ظاهربود و از حقیقت و لب دین محجوب ماند.

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾

قطعاً دوزخ را خواهید دید.(۶)

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

لَتَرَوُنَّ : فعل مضارع- (و) فاعل- (ن) توکید- الْجَحِيمَ : مفعول به

هر آینه به چشم دوزخ را خواهید دید یعنی در آخرت آنانکه غافل اند و به زیادی مال و کثرت اولاد افتخار می کنند دوزخ را مشاهده خواهند نمود.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾

سپس آن دوزخ را به عین الیقین خواهند دید.(۷)

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

لَتَرَوُنَّهَا: فعل مضارع- (و) فاعل- (ن) توکید- عَيْنَ: مفعول مطلق

سپس هر آینه آن دوزخ را بی شک به چشم خواهید دید و در آتش دوزخ خواهید افتاد و هیچ شکی در آن نیست. تکرار عبارت از برای تاکید است.

---

[1] - برای توضیح: نگا: به ذیل آیه ۵ سوره انشراح جلد ۸

شیخ سعدی گفت:

**حکایت کنند از بزرگـان دیـن،		حقیقت شناسان عـین الیقـین**

ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾

سپس در آن روز از نعمتها پرسیده خواهید شد.(۸)

ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ

لَتُسْـَٔلُنَّ: فعل مضارع- (و) فاعل- يَوْمَئِذٍ : مفعول فيه

سپس در روز رستاخیز و در وقت محاسبه از نعمتهـا کـه بـدان مـشغول شـدید و شـما را از عبادتهـا بـاز داشته پرسیده خواهید شد. آیا آن نعمتها را سپاسگزار بوده اید یا خیر؟

و شکر ونعمت را به موقع بجای آورده اید یا اینکه با مشغول شدن به آن از کار دین و آخرت باز مانده اید؟ و روایت کرد **حماد بن سلمه** از عمار بن ابی عمار، از جابر براستی او گفت: آمدند برای ما حضرت رسـول ﷺ و ابـوبکر و عمـر رضـی الله عنهمـا پـس مـا طعـام دادیـم ایـشان را از خرمـا و آب بـه ایـشان نوشانیدیم. پس رسول خدا ﷺ فرمود:« هذا من النعیم الذی تسألون عنه» این از نعمتهایی اسـت کـه از آن پرسیده می‌شود.

چنانچه ***در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:***

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم کـه فرمودنـد: «اگـر بـرای بنی آدم دو دست پر از مال دنیا باشد، بطلب دست سوم برخواهد آمد، و شکم بنی آدم را بجز از خـاک چیز دیگری پر نمی‌کند، و خداوند توبه توبه کننده را قبول می نماید:

**آن شنیدستی که در اقصای غور		بار سالاری بیفتاد از ستور**

**گفت چشم تنگ دنیا دوست را		یا قناعت پر کند یا خاک گور**

سوره العصر

سوره « **عصر**» دارای سه آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده است. و بدلیل شروع این سوره با «العصر» بدین نامگذاری شده است یعنی روزگار که سوگند خدا به جهت مشتمل بودن بر اعاجیب بسیار همانند شادی، غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر. عزت و ذلت در آن است. و در فضیلت این سوره از **ابی بن کعب** که گفت: رسول خداﷺ فرمودند. هر کس سوره العصر را بخواند. خداوند بر او صبر را ختم کرد و او در روز قیامت بهمراه اصحاب حق خواهند بود. گفته‌اند این سوره در ابتدای هجرت به سوی مدینه نازل شده است. و بعضی از مفسران نیز این سوره را مدنی خوانده اند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَٱلْعَصْرِ ﴿١﴾

و سوگند به عصر.(۱)

وَٱلْعَصْرِ

(و) قسم- وَٱلْعَصْرِ: مجرور

و سوگند به عصر. و قسم یاد کرد خدای تعالی به روزگار که منافع و مصالح و خسران دین و دنیا در آن است. و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: آن نماز عصر است. یعنی خداوند به نماز عصر قسم یاد کرده است و نیز گفته اند آن هنگام که ابوبکر رضی الله عنه تسلیم اسلام و دین حق گردید. گفتند: ای ابوبکر آن زمانی که دین آباء و اجداد خود را رها کردی و آئین نو (اسلام) گرفتی زیان دیدی پس ابوبکر رضی الله عنه گفت: در قبول حق هیچ خسارتی نیست. براستی خسارت در پرستش بتهایی است که نه می شنوند و نه می بینند و نه شما را توانگر سازند. «پس جبرئیل ﷺ این آیت آورد « **والعصر**» قسم به عصر، بتحقیق خدای تعالی به نماز عصر قسم یاد کرد به جهت اهمیت و ارزش نماز عصر.

پس خلق در طلب کمال معذورند، بلکه بدان مامورند و روی بدان آورده اند، و لیکن به کمال حقیقی جاهل اند، و آنچه کمال است پشت با آن کرده اند، پس همه راه زیان خود همی روند، و حق تعالی از این گفت که:

« والعصر ان الانسان لفی خسر».

و اما آنچه در فضیلت نماز عصر **در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:**

از جریر ﷺ روایت است که گفت: شبی با پیغمبر خدا ﷺ بودیم، ایشان بطرف ماهتاب نگاه کرده و فرمودند:« شما پروردگارتان را مثل اینکه ماهتاب را می‌بینید خواهید دید، و در دیدن خداوند متعال بمشکل ازدحام دچار نخواهید شد، و اگر امکان بود که برای ادای نماز فجر و نماز عصر، تحت فشار و گرفتاری قرار نگیرید، این دو نماز را اداء نمائید و به پروردگار خود پیش از طلوع و غروب آفتاب تسبیح بگوئید.

إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ 

براستی که انسان هر آینه در زیان است.(۲)

إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ

ٱلۡإِنسَٰنَ : اسم إِنَّ -ل: مزحلقه- لَفِي خُسۡرٍ : جارومجرور خبر إِنَّ

براستی که انسان هر آینه به جهت تجارت و کار و تلاش مادی که تمام عمر خود را برای کارهای دنیا مصروف می دارد و از کار آخرت غافل می ماند زیان کار است. گفته اند اینان ابوجهل و ولید بن المغیره اند. **شیخ سعدی** در **گلستان** گفت:

مال از بهر آسایش عمرست نه عمر از بهر گرد کردن مال. عاقلی را پرسیدند: نیک بخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیک بخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت.

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد — که عمر در سر تحصیل‌مال‌کردونخورد

علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن.

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت — خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ 

مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و همدیگر به صبر سفارش کردند.(۳)

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ

ٱلَّذِينَ : مستثنی- عَمِلُواْ : فعل ماضی- (و) فاعل- ٱلصَّٰلِحَٰتِ : مفعول به

مگر آنانکه ایمان آورده و به خدا و رسول او گرویده اند و قرآن را تصدیق کرده و کارهای پسندیده و نیکو انجام داده اند و نیز یکدیگر را به کارهای درست و راست سفارش کرده و به صبر بر طاعت یا نهی از معصیت سفارش کردند. گفته‌اند ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی علیهم می باشند.

مولانا گفت:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان — آخر والعصر را آگه بخوان

سوره الهمزه

سوره « **همزه**» دارای نه آیت و **مکی** است و جمله بمکه فرو آمده چون این سوره با « ویل لکل همزه لمزه» افتتاح گردیده و همزه: یعنی کسی که غیبت و عیب جویی مردم نماید. بدین نام نامگذاری شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و درفضیلت این سوره خبر **ابی بن کعب** است از پیغامبر ﷺ گفت: « هر که این سوره بخواند، الله تعالی ده نیکی در دیوان او بنویسد. و این سوره در **شأن کافران مکه** فرو آمد. « ولید مغیره» و « امیه خلف» و « اخنس شریق» که بر رهگذر **مصطفی** ﷺ و یاران وی می نشستند، چون یکی از ایشان می گذشت از پس وی سخن ناسزا می گفتند، لب می گزیدند و ناسزا می گفتند و طعن می کردند و گاهی در پشت سر آنها عیب جویی می کردند و افسوس می جستند تا پروردگار جهانیان این سوره در **شأن** ایشان فرو فرستاد و سرانجام بد ایشان را بیان کرد. و گفت:

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾

و ای بر عیب جوی طعنه زن!(۱)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ

آورده اند که **اخنس بن شریق** عیب رسول الله ﷺ می گفت و در حضور **ولید بن مغیره** عیب آنحضرت می گفت حق سبحانه تعالی آیت فرستاد. « ویل . . . » وای بر حال عیب جوی طعنه زن! اما این حکم عام است و درباره همه کسانی که به این اوصاف متصف اند شامل است. همزه: کسی که رو در روی کسی طعنه می زند و اما لمزه کسی است که در پشت سر غیبت وی می کند.

پاک کن از غیبت مردم دهان خویش را ای که از مسواک هردم می کنی دندان سفید

میرزا حبیب خراسانی گفت:

چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران خویش را اول مداواکن، کمال این است وبس
چو بدست خویشتن بستی تو پای خویشتن هم بدست خویشتن واکن، کمال این است وبس

در **گلستان سعدی** حکایتی در حق عیب جویی از دیگران چنین آمده: یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد می بودم و شب خیز و مولع زهد و پرهیز. شبی در خدمت پدر، رحمه الله علیه نشسته بودم و

همه شب دیده بر هم نبسته و مصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه ای گرد ما خفته. پدر راگفتم: از اینان یکی سر بر نمی دارد که دوگانه‌ای (دو رکعت نماز) بگزارد. چنان خواب غفلت برده اند که گوئی نخفته‌اند که مرده اند. گفت: جان پدر، تو نیز اگر بخفتی به از آنکه در پوستین خلق افتی [1]

**نبیند مدعی جز خویشتن را		که دارد پرده‌ی پندارد در پیش**
**گرت چشم خدا بینی ببخشند		نبینی هیچ کس عاجز تر از خویش**

سخن میان دو دشمن چنان گوی که گردوست گردند. شرم زده نشوی.

**کنند این و آن خوش دگر باره دل		وی اندرمیان کور بخت و خجل**

مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مر ایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد.

صائب تبریزی در حق مذمت غیبت چنین بیتی آورده است:

**بود غیبت خلق مردار خوردن		ازین لقمه کن پاک کام و دهان را**

ٱلَّذِى جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُۥ ﴿٢﴾

آنکه مالی فراهم آورد و آنرا بشمرد (نگهداشت).(۲)

ٱلَّذِى جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُۥ

ٱلَّذِى : بدل- جَمَعَ : فعل ماضی- (هو) فاعل- مَالًا : مفعول به- عَدَّدَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- (هو) فاعل

آنکسی که مالی گرد کرده و آنرا می شمارد و یا آنرا نگه می دارد و بجهت داشتن مال تصور می کند که بر دیگران برتری دارد و بدین نسبت به دیگران فخر می فروشد و دیگران را حقیر و کوچک می شمارد. سعدی در گلستان گفت:

دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند: یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ ﴿٣﴾

می پندارد که مالش او را جاوید دهد.(۳)

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ

يَحْسَبُ : فعل مضارع- مَالَهُۥٓ : اسم أَنَّ - أَخْلَدَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به- (هو) فاعل، جمله خبر أَنَّ

آنکه مال جمع کرده تصور می‌کند که آن مالش او را در دنیا جاوید خواهد کرد و او را از مرگ نجات خواهد داد و تصور می کند نمی‌میرد تا اینکه مالش از بین برود.

كَلَّا ۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِى ٱلْحُطَمَةِ ﴿٤﴾

[1] - در پوستین خلق افتادن: کنایه از غیب جویی و غیبت دیگران کردن

نه هرگز چنین نیست، البته در حطمه انداخته خواهد شد.(۴)

كَلَّا لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُطَمَةِ

لَيُنۢبَذَنَّ : فعل مضارع مجهول- (ن) توکید-(هو) نایب فاعل- فِي ٱلۡحُطَمَةِ : جارومجرور

نه هرگز چنین نیست، البته آن انسان غافل و مغرور خودش و مالش در حطمه[1] انداخته شود که هر چه در آن بیفتد فوراً شکسته و خرد گشته و سوخته شود.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ ﴿٥﴾

و تو چه دانی که حطمه چیست؟(۵)

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ

مَآ : مبتدا-أَدۡرَىٰكَ : فعل ماضی-ک: مفعول به- (هو) فاعل، جمله خبر- مَا : مبتدا-ٱلۡحُطَمَةُ : خبر

و تو چه دانی که حطمه چیست؟ حطمه در اینجا هولناکی و ترسناکی آتش خُرد کننده‌ی دوزخ است و به جهت شأن و شدت آتش تکرار و تاکید کرده است سپس آن حطمه را تفسیر می‌کند و می‌گوید:

نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ ﴿٦﴾

(آن حطمه) آتش افروخته الهی است.(۶)

نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ

مبتدا محذوف- نَارُ : خبر

آن حطمه را یعنی آتش دوزخ را خدای تعالی بقدرت خود برافروخته و کسی قادر به فرو نشاندن آن نیست.

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ ﴿٧﴾

آتشی که بر دلها غالب شود.(۷)

ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ

تَطَّلِعُ: فعل مضارع- (هی) فاعل- عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ : جارومجرور

آتشی که بر دلها غالب شود. یعنی گرمای آن آتش دوزخ حطمه به دلها راه پیدا می‌کند و دل ها را که لطیف ترین عضو بدن است پاره پاره می گرداند شاید بدانجهت **دلها** را مثال آورده که محل انحراف و کجروی و گمراهی باشد. در **حدیث شریف** آمده که: از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: « در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می اندازند، آنچه که

---

[1]- نام درکه‌ای است از دوزخ

در شکم دارد (مثل قلب، روده، جگر و غیره) خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می گردد، بدور خود می گردد.

إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ ﴿٨﴾

براستی آن آتش ایشان را در بر می گیرد.(۸)

إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ

ها: اسم انَّ- مُّؤْصَدَةٌ: خبر انَّ

بدرستیکه آن آتش یعنی مکان آن کافران را در بر می گیرد و تنگاتنگ آنان را احاطه می کند و درهای آن همگی بر دوزخیان بسته شده است و کسی از آن تنگنا نمی‌تواند بیرون بیاید و خود را نجات دهد.

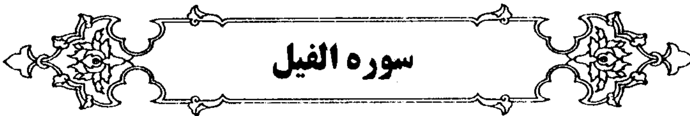
فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

در ستونهای کشیده شده.(۹)

فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ

فِي عَمَدٍ: جارومجرور- مُّمَدَّدَةٍ : نعت

در ستونهای کشیده در آن محکم بسته که هر کس نتواند آنرا باز کند و این اشاره به آن است که کافران در آن آتش جاودان مانند.



سوره الفیل

سوره «**فیل**» دارای پنج آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. این سوره بجهت یادآوری داستان اصحاب فیل، و افتتاح آن با این کلمه «فیل» نامیده شده است. در فضیلت این سوره آمده. در خبرست از **مصطفی** ﷺ هر که این سوره بخواند، **الله تعالی** او را از بلاء خسف و مسخ عافیت دهد. و سیاق این سوره قصه اصحاب الفیل است. و در تاریخ این قصه علمای تفسیر مختلف اند که در جای خود در باره آن بحث خواهیم داشت.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ 

آیا نمی دانی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟(۱)

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصۡحَٰبِ ٱلۡفِيلِ

أَلَمۡ تَرَ : فعل مضارع مجزوم- (انت) فاعل- كَيۡفَ : حال- فعل: ماضی- رَبُّكَ : فاعل

آیا ندیدی و نشنیدی که پروردگارت با صاحبان فیل چه کرد و چه بلایی به سرشان آورد؟ و امّا در باره لشکرکشی ابرهه پادشاه یمن چنین آمده است:

حبشیها بر سرزمین یمن پیروز شدند، ارياط به سران و بزرگان حبشه اموال بسیار بخشید و بینوایان را محروم کرد، **ابرهه** که یکی از فرماندهان سپاه حبشه بود گروهی را جمع و بر **ارياط** شورش و با او جنگ کرد و او را کشت و **ابرهه** بر سرزمین یمن چیره شد. چون این خبر به **نجاشی** رسید از کشته شدن ارياط خشمگین شد و سوگند خورد که شخصاً باید سرزمین ابرهه را کوه و دشتش را زیر نهم و موی جلو پیشانی ابرهه را بدست خود بکنم و خونش را بدست خود بریزم و آماده برای حرکت به یمن شد. چون این خبر به ابرهه رسید دو جوال از خاکهای دشت و سنگهای کوه های یمن انباشته کرد و موی جلو پیشانی خود را برید و در جعبه ای نهاد و خون گرفت و آن را در شیشه ای نهاد و بر آن شیشه و جعبه با مشک مهر زد و همه را پیش نجاشی فرستاد و برای او نامه ای نوشت و از رفتاری که با ارياط کرده بود از او پوزش خواست و نوشت ارياط بر خلاف تو در عدل و داد رفتار می کرد و به من خبر رسید که چه سوگندی خورده ای اکنون در جوال از خاک دشت و سنگ کوهستان یمن برای تو فرستادم و آنجا آن را زیر پای خود بنه و موی پیشانی مرا همانجا بکن و خون مرا که در شیشه است

بدست خود برزمین بریز و از عهده‌ی سوگند خود بیرون آی، و خشم خود را از من بردار که من برده ای از بردگان تو و کارگزاری از کارگزارانت هستم. نجاشی از زیرکی ابرهه شگفت کرد و از او خشنود شد و او را در همان منصب باقی گذاشت و او تا روزگار انوشروان زنده بود و او همان کسی است که به مکه فیل آورد و سالار اصحاب فیل است.

داستان او چنین بود که دید مردم یمن آماده حج می شوند پرسید چه می کنند، گفتند برای گزاردن حج آهنگ مکه می کنند، گفت من زحمت این سفر دور را از عهده‌شان بر می دارم و معبدی در صنعاء می‌سازم که یمنیها برای حج آنجا بروند و دستور ساخت آنرا داد کنار قربانگاه آن معبد گوهری بزرگ نهاد که در شب تاریک همچون چراغ می درخشید و سپس دستور داد مردم کشورش حج خود را آنجا بگذارند، این موضوع اعراب را خشمگین کرد. دو مرد از قبیله **خثعم** در آن معبد قضای حاجت کردند و بر در و دیوارش کثافت مالیدند، و گفته شده است مردی که آن کار را کرد از قبیله کنانه بود، **ابرهه** قریش را متهم کرد که چنان کرده اند و در آن هنگام گروهی از بازرگانان قریش از جمله هشام بن مغیره در یمن بودند آنان را احضار کرد و پرسید چه کسی در معبد او چنان کاری کرده است، آنان گفتند هیچگونه اطلاعی ندارند، ابرهه گفت پنداشتم که این کار را شما کرده اید و برای معبد خودتان که اعراب بسوی آن می‌آیند خشم گرفته اید، هشام بن مغیره گفت معبد ما جایگاه من است که در آن درندگان و دیگر جانوران و پرندگان شکاری و تیهو[1] جمع می شوند و هیچیک به دیگری آزاری نمی رساند، و سزاوار است افرادی که به آئین و دین تو هستند آهنگ معبد تو نمایند ولی هر کس به دین عرب باشد هیچ چیز را بر آن خانه و معبد ترجیح نمی‌دهد، **ابرهه** سوگند خورد که به سوی خانه کعبه لشکر خواهد کشید و هر سنگ آن را از بن خواهد کند، **هشام بن مغیره** گفت پادشاهان دیگر هم چنین قصدی کرده‌اند و هیچیک به آن دست نیافته اند که آن خانه پروردگاری است که آن را محفوظ می دارد، **ابرهه** همراه چهل هزار سوار و همراه **فیل** بیرون آمد، قبیله همدان ازکار او خشمگین شدند و برخی دیگر از قبایل یمن هم با آنان متحد شدند، سالار ایشان مردی از اشراف یمن معروف به **ذونفر** بود، آنان به مقابله و جنگ با ابرهه پرداختند، ابرهه ایشان را شکست داد و به ذونفر سالار همدان و ثقیل بن حبیب سالار خثعم دست یافت و آن دو را اسیر گرفت و دستور داد گردن ایشان را بزنند آن دو گفتند شهریارا ما دو تن را باقی بگذار تا ترا در راه راهنمایی کنیم که ما از بهترین راهنمایان اعرابیم، ابرهه چنان کرد چون بر سر دو راهی رسیدند که یکی به مکه و دیگری به طائف می رسید ذونفر گفت این برای ما ننگ بزرگی است که این سپاه را بسوی خانه خدا راهنمایی کنیم و آن را ویران کند، ثقیل گفت بیا او را به طائف ببریم و با ثقیف درگیر شود شجاعتی از ایشان ببیند که او را ناخوش آید. مردم طائف بدون اینکه متوجه باشند ناگاه بامدادی سپاهیان ابرهه به شهر ایشان درآمدند، ابومسعود ثقفی همراه تنی چند از ایشان بیرون آمد و به ابرهه گفت که این راه راه او نیست، ابرهه حرکت کرد و

[1] - تیهو: پرنده‌ای است شبیه کبک و کوچکتر از آن

به سوی **مکه** راه افتاد در راه گله های شتران را تصرف می کرد تا آنکه به حدود حرم آمد و لشکرگاه ساخت، از جمله شترانی که ابرهه تصرف کرده بود دویست ماده شتر از **عبدالمطلب بن هاشم** بود، عبدالمطلب بر اسب خود سوار شده و به لشکرگاه ابرهه رفت و به حضور او بار یافت. ابرهه از جمال و زیبایی عبدالمطلب تعجب کرد و او را گرامی داشت و از تخت خود به زیر آمد و پائین تخت نشست تا عبدالمطلب مجبور نباشد از تخت بالا برود و روی به عبدالمطلب کرد و پرسید نیاز تو چیست؟ عبدالمطلب گفت نیاز من این است که پادشاه دویست شتر مرا که گرفته است باز دهد، چون این سخن را به ابرهه گفت، ابرهه گفت مراتب فضل و شرف ترا میان اعراب شنیده بودم و ترا دوست می داشتم و چون پیش من آمدی زیبایی و اندامت چنان بود که بر دوستی من افزود ولی این خواسته‌ی تو که از من فقط دویست ناقه خودرا خواستی و نخواستی که من از تصمیم خودم درباره‌ی ویران کردن این خانه که مایه عزت و شرف تو است برگردم ترا در نظرم کاست و بی مقدار کرد، عبدالمطلب گفت شهریارا این خانه را پروردگاری است که به زودی آن را از تو حفظ می‌فرماید و من صاحب شتران خود هستم، گروه بیشماری از پادشاهان خواسته اند این خانه را ویران کنند یا کشته شده‌اند و یا اسیر، ابرهه شتران او را پس داد، اشراف قریش پیش عبدالمطلب آمدند و گفتند مقدار مالی برای پرداخت به ابرهه مقرر فرمای تا فراهم آوریم و بدهیم تا از تصمیم خود درباره ویرانی **کعبه** منصرف شود، عبدالمطلب گفت با توجه به عظمت پادشاهی او نمی توانیم ثروتی در خور و شایسته برای او فراهم سازیم، مطمئن باشید که خداوند شما را یاری و مدد خواهد فرمود و به خدا سوگند هرگز ابرهه به کعبه دست نخواهد یافت. سپس عبدالمطلب چنین سرود:

« پروردگارا هر کس پناهنده‌ی خود را حفظ می کند، خدایا خانه‌ی خود را حفظ فرمای، پروردگارا صلیب ایشان و لشکرهایشان با ستم بر ساکنان حرم تو پیروز نشوند، و اگر می خواهی ایشان را با قبله ما آزاد بگذاری فرمان فرمان تو است».

سپس عبدالمطلب و حکیم بن حزام و تنی چند از بزرگان قریش بر کوه ابوقبیس رفتند، مردم مکه هم گریختند و بر قله های کوه پناه بردند.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ 

آیا نیرنگشان را بی اثر نساخت؟ (۲)

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ

أَلَمْ يَجْعَلْ : فعل مضارع مجزوم- (هو)فاعل- كَيْدَهُمْ: مفعول به

آیا نیرنگشان را بی اثر و بی ثمر نکرد؟ خدای تعالی مکر و حیله اصحاب فیل را در تخریب خانه خود یعنی کعبه بی اثر گردانید بطوری که حتی به حریم خانه هم نتوانستند پا بگذارند. **مولانا گفت:**

**همچو آن اصحاب فیل اندر حبش		کعبه‌ای کردند و حق آتش زدند**

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾
و بر آنها فوج فوج پرندگان ابابیل را فرستاد.(۳)

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ

أَرْسَلَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- طَيْرًا : مفعول به- أَبَابِيلَ : نعت، به معنی فوج فوج

و بر سر آنان دسته دسته پرندگان ابابیل را فرستاد تا از هر طرف گروه هایی بر سر آنان سنگ ببارانند. ابرهه آهنگ خانه **کعبه** کرد و **فیل** را پیشاپیش خود بحرکت درآورد فیلی بود چون پاره کوهی که به آن بزرگی ندیده بودند و نامش به زبان حبشی محمود بود، چون فیل به مرز منطقه حرم رسید زانو زد او را وادار به حرکت می کردند چون او را بسوی دیگر می بردند شتابان می رفت و چون بسوی حرم بر می گرداندند زانو می زد.

تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾
بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ گل فرو می انداختند.(۴)

تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ

تَرْمِيهِم : فعل مضارع- هم: مفعول به- (هی) فاعل

بر آنان سنگریزه هایی از سنگ گل فرو می انداختند. گفته اند آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش جهنم پخته شده و چون غروب نزدیک شد ناگاه پرندگان بیشماری را دیدند که از سوی دریا پدیدار شدند از کبوتر کوچکتر بودند از بسیاری آن پرندگان شگفت کردند که آنگونه پرنده را نمی شناختند و پیش از آن ندیده بودند، همراه هر پرنده سه سنگ بود یکی در منقارش و دو تا در دو چنگالش و هر سنگ به اندازه نخود بود مرغان بالاسرایشان ایستادند و بر لشکرگاه ایشان سایه افکندند سنگها را بسوی آنان رها کردند طوفانی سخت هم برخاست که بر قوت و سختی سنگها افزود و هر سنگ بر سر هر یک از سپاهیان که می خورد از مخرج او بیرون می رفت و چون به شکمش می خورد از پشت او بیرون می رفت و چنان شدند که خداوند عزوجل در سوره فیل می فرماید: « پس گردانید آنان را مانند کاه خرد شده».

مولانا گفت:

**گرتو پیلی خصم تو از تو رمید		نک جزا طیراً ابابیلت رسید**

عبدالمطلب و یارانش بیرون آمدند و دستهای خود را از اموال ایشان انباشتند و به افراد قبیله قریش هم پیام داد از کوه ها به زیر آمدند و غنیمت گرفتند، قریش در چشم اعراب بزرگ شدند و به آنان آل الله می گفتند، شرف عبدالمطلب و یاران او هم افزون شدند، پیامبر ﷺ پنجاه و پنج روز پس از آمدن اصحاب فیل متولد شد و در بیستمین سال پادشاهی انوشروان بود.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾

پس سرانجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید.(۵)

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ

فَجَعَلَهُمْ : فعل ماضی- هم: مفعول به- (هو) فاعل

در این بخش از آیه شریفه صنعت **تشبیه** آمده، می‌گوید[1]:

پس خداوند ایشان را با آن سنگریزه ها چون برگ کاه خورده شده نابود کرده و از بیخ برانداخت. پس خداوند خبر داد اینکه با خلق ضعیف یعنی پرندگان بر پادشاه مقتدر و متکبر چون ابرهه پیروز گردانید و بلا به سرشان آورد همچنانکه بر نمرود بوسیله پشه پیروز گردید.

پیر هرات گفت: از جمال و جلال دوست کسی لذت یابد کش دیده باز است، مصحوب لَمْ یَزَل با صاحب لَمْ یَکُنْ بدساز است.

[1] - برای توضیح، نگا: به ذیل آیه ۵ سوره جمعه جلد ۷

سوره القریش

سوره « **قریش** » دارای چهار آیت و مکی است و جمله بمکه فرو آمده، و چون نعمت های خود در آن بر قریش یادآوری کرده است سوره « ایلاف» نامیده می شود.

در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره آورده اند که: و در خبر است از **مصطفی** ﷺ: « هر که این سوره بخواند، **الله تعالی** او را ثواب آنکس که بخانه‌ی **کعبه** طواف کند و در مسجد **حرام** معتکف نشیند» ده حسنه به او می دهد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

لِإِيلَٰفِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾

برای الفت دادن قریش.(۱)

لِإِيلَٰفِ قُرَيْشٍ

لِإِيلَٰفِ : جارومجرور- قُرَيْشٍ : مضاف الیه

بخاطر انس و الفت قریش. امام زاهد رحمه الله علیه آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان به یمن می رفتند و تابستان به شام و مردم ایشان را اهل حرم می‌گفتند و حرمت می داشتند. و گفته اند قریش لقب **نضر بن کنانه** است و هر کس از عرب که نسب او به نضر منتهی می شود. حق سبحانه و تعالی برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد برای انس و الفت قریش. این نظر خاص و اراده‌ی حکیمانه‌ی پروردگار بود که باید بدست ابراهیم خلیل و فرزندش خانه و معبدی در میان قبایل پراکنده و متوحش عرب بسازد. در اطراف این خانه و امنیت ناشی از آن با قریش و با هم خوی گیرند و پس از داستان اصحاب فیل بیشتر با هم انس گیرند و آماده‌ی ابلاغ رسالت آسمانی و هدایت خلق گردند.

إِۦلَٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ ﴿٢﴾

الفتشان در هنگام سفر زمستان و تابستان بود.(۲)

إِۦلَٰفِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيْفِ

إِۦلَٰفِهِمْ : بدل- رِحْلَةَ : مفعول به

و در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان برای بتها بود یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده‌ام و ایشان از پرستش من به پرستش بتان مشغول شده‌اند اما بناء کعبه و امنیت

حریم آن و انس و احترام قبایل دور و نزدیک به بیت‌الحرام و انجام مناسک حج، از وحشت و نفرت آنها نسبت به یکدیگر کاست تا آنجا که بدون بیم و هراس، فرآورده ها و کالاهای خود را به بازارهای موسمی اطراف مکه حمل می کردند و بعد از انجام حج به خرید و فروش آنها می پرداختند. راه‌های حمل کالاها به روی قریش و عرب بازگردید و کاروانهای قریش و شرکاء آنها در فصل زمستان به سوی سرزمین های گرم جنوب و اطراف یمن و کرانه‌های دریای عمان کوچ می‌کردند و به هند وارد می کردند.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾

باید که پروردگار این خانه را عبادت کنند.(۳)

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ

فَلْيَعْبُدُوا : فعل مضارع- (و) فاعل-رَبَّ: مفعول به-هَٰذَا: مضاف- الْبَيْتِ : بدل

پس باید که پروردگار این خانه معظم را که تعظیم ایشان به سبب آنست بپرستند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می کردند **امام فخر رازی** می‌گوید: بدان که نعمت دادن بر دو قسم است، یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت، و چون دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم تر است. بدین جهت خداوند جل جلاله آنان را به پرستش خود فرا خواند تا بندگی و سپاسداری در برابر این نعمت ها بجای آورده شود و سپس دیگر اقوام و ملل را به توحید و عبادت خداوند متوجه گرداند و این خانه برای جهانیان قبله‌ی یکتا پرستی و توحید گردید.

الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

همانکه در وقت گرسنگی به ایشان طعام داد و از بیم و ترس ایمنشان گردانید.(۴)

الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ

الَّذِي : نعت- أَطْعَمَهُم : فعل ماضی- هم:مفعول به- (هو) فاعل

خداوند که ایشان را از گرسنگی نجاتشان داده و به ایشان خوراک داده است، و آنان را از خوف و هراس راهزنان قبایل در جاده ها و ظالمان و یاغیان در شهر ها و کشورها رهایی بخشیده است و امنیت بر آنان برقرار کرده است تا از آرامش و امنیتی که بوجود آمده بتواند مردم را به توحید و پرستش خدای یگانه فرا خواند تا از قید و بند بتها نجات یافته و راه حق و حقیقت را در پیش گیرند و رسول خدا ﷺ فرمودند: ای قوم قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه (کعبه) را عبادت کنید که شما را از گرسنگی و بیم و ترس نجات داد و ایمن گردانید و تنها اوست شایسته پرستش و عبادت و این بتان مخلوق اویند و قادر به سخن گفتن و گوش دادن نیستند و هیچ سود و زیانی نمی توانند به شما برسانند.

سوره الماعون

سوره « **ماعون**» مکی است و بقول اکثر مفسران بمکه فرو آمد. قومی گفتند مدنی است، این سوره دارای هفت آیه است و این سوره بدانجهت «ماعون» به معنی وسایل ناچیز منزل - مثل، کبریت، چکش و . . . نامیده شده که این وسایل ناچیز منزل را از دیگران باز داشته و آنرا به عاریت نمی دهند نکوهش کرده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺنقل شده که فرمودند: « هر کسی آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که درگرد خانه کعبه طواف گردیده یا در آنجا معتکف شده ده حسنه به او می نویسند».

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ﴿١﴾

آیا کسی را که جزای اعمال را دروغ می شمارد دیدی؟(۱)

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ

أَرَءَيْتَ : فعل ماضی- (ت) فاعل-ٱلَّذِى : مفعول به

آیا تو دیدی و دانستی آنکسی که جزای اعمال را در روز رستاخیز دروغ می‌شمارد و آنرا باور نمی دارد یعنی ابوجهل را؟ و می پندارد که قیامتی در کار نیست و سئوال و جوابی و حساب و کتابی نخواهد بود و بدین ترتیب قیامت و وعید را انکار می کنند.

فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ﴿٢﴾

پس آن شخص همان کسی است که یتیم را به اهانت می راند.(۲)

فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ

فَذَٰلِكَ : مبتدا-ٱلَّذِى: خبر

پس او همان کس است که یتیم را با ستم و اهانت میراند گفته اند **ولید** و یا یکی دیگر از سرداران قریش شتری کشته بود و پخش می کرد یتیمی از او نصیبی طلبید پس او را به عصا بزد حق‌سبحانه و تعالی او را اینکه یتیم را با اهانت و به غضب می راند نکوهش می کند. شیخ اجل سعدی در بوستان در حق یتیم چنین آورده که:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش — مده بوسه بر روی فرزند خویش
یتیم ار بگرید که نازش خرد؟ — وگر خشم گیرد، که بازش برد؟
الا تا نگرید، که عرش عظیم، — بلرزد همی چون بگرید یتیم
به رحمت بکن آبش از دیده پاک — به شفقت بیفشانش از چهره خاک

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿٣﴾

و بر طعام دادن مسکین و فقیر رغبت نمی کند.(۳)

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ

لَا يَحُضُّ : فعل مضارع- (هو) فاعل

و اهل خود را نسبت به طعام دادن درویش و مسکین و محتاج ترغیب نمی کند بلکه از احسان منع می‌کند و فقیران را از خود می راند. شیخ سعدی در بوستان گفت:

بنالید درویشی از ضعف حال — بر، تندخویی، خداوند مال
نه دینار دادش سیه دل نه دانگ — بر او زد به سر، باری از طیره بانگ
دل سائل از جور او خون گرفت — سر از غم برآورد و گفت: ای شگفت!
توانگر ترشروی، باری، چراست؟ — مگر می نترسد زتلخی خواست؟
بفرمود کوته نظر تا غلام، — براندش به خواری و زجر تمام
به ناکردن شکر پروردگار، — شنیدم که برگشت ازو روزگار
بزرگیش سر در تباهی نهاد — عطارد قلم در سیاهی نهاد
بسامفلس بینوا سیر شد — بساکار منعم زبر زیر شد

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾

وای بر نمازگزاران (که در نماز غفلت می کنند).(۴)

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ

فَوَيْلٌ : مبتدا-لِّلْمُصَلِّينَ : جارومجرور خبر

پس وای بر نمازگزاران یعنی سختی عذاب بر نمازگزاران ریائی و آنانکه به ادای نماز اهمیت نمی دهند.

طهارت ار نه بخون جگر کند عاشق — بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾

آنانکه از نماز خود غفلت می ورزند.(۵)

ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

ٱلَّذِينَ : نعت- هُمْ: مبتدا- سَاهُونَ: خبر

وای بر آن نماز گزارانی که از نماز خویش غفلت می ورزند و یا آن را سبک می‌شمارند و به آن اهمیتی نمی دهند. مراد اهل نفاق که در خلوت از سبک گرفتن و یا از غفلت ورزیدن آن بی پروا هستند و در آن دیدار خدا نمی طلبند. چونکه نمازگزار با پروردگار خویش مناجات کند.

چنانچه ***در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:***

از انس ﷺ از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:« در سجده آرام بگیرید، دستهای خود را مانند سگ فرش نکنید، و اگر تف کردید پیش روی و بطرف راست خود تف نکنید، چون نمازگزار با پروردگارش مناجات می کند. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند:« ملائکه در روز. و ملائکه در شب بطور نوبتی با شما هستند، (و این ملائکه) در نماز صبح و نماز عصر با هم جمع می شوند، بعد از آن ملائکه که شب با شما بودند، عروج نموده و (باریتعالی)- در حالیکه خودش بحال بندگان خود از همه واقف تر است- از ایشان می پرسد: بندگان مرا در چه حالتی ترک نمودید؟ آنها می گویند: آنها را در حالی ترک نمودیم که نماز می خواندند، و در حالی نزدشان رفتیم که نماز می خواندند. و اما سهو در نماز یک امر غیر اختیاری و ثابت شده است که رسول خدا ﷺ خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می کند، سجده سهو را مشروع کردند. و اگر کسی همه واجبات نماز یا یکی را سهواً ترک نمود سجده سهو واجب می گردد و بوسیله این سجده نماز کامل می شود و اگر سجده سهو بجا نیاورد باید نماز را مجدداً بخوانند. اما اگر به فراموشی فرضی از فرائض نماز ترک شد نماز جایز نیست و باید دوباره نماز خوانده شود. ابن کثیر نقل می کند که رسول خدا ﷺ در پاسخی که از « عن صلاتهم ساهون» از رسول خدا ﷺ پرسیدند فرمودند: « آنان کسانی اند که نماز را از وقت آن به تاخیر می اندازند».

ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ 

آنانکه ایشان ریا می کنند.(۶)

ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ

ٱلَّذِينَ: نعت- هُمۡ: مبتدا- يُرَآءُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

علاوه بر کسانیکه از نماز خود غافل‌اند در اینجا صحبت از آنانکه نماز می خوانند و در خواندن نمازشان ریا می کنند یا در هر عملی نیکی که انجام می دهند در آن بخاطر چشم داشتی که از مردم دارند ریاکاری می‌کنند. البته ریاکار با منافق فرقشان در این است که منافق ایمان را آشکار و کفر را پنهان می دارد و دارای سه علامت مشخصه است که اگر وعده کند وفا نکند به امانت خیانت کند و سخن دروغ گوید. در **حدیث شریف** آمده که: از حذیفه بن یمان ﷺ روایت است که گفت: منافقت چیزی بود که در زمان پیغمبر خدا ﷺ وجود داشت، ولی منافقت امروز کافر شدن بعد از مسلمان شدن است.

و اما ریاکار آنست که آشکار کننده‌ی خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد و خود را به داشتن خشوع در قلب وانمود می کند. **در حدیث شریف آمده:** از جندب ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: کسیکه قصدش از کاری ریا باشد، **خداوند** فضیحتش کرده و اعمال باطنی اش را برای مردم برملا خواهد ساخت.

بیت:

کلید در دوزخ است آن نماز   که در چشم مردم گزاری دراز

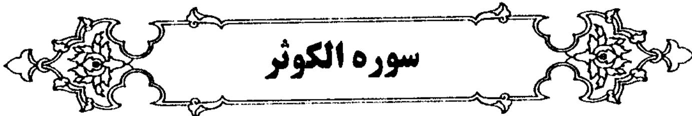
وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ ﴿٧﴾

آنانکه ماعون را باز می دارند.(۷)

وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ

وَيَمۡنَعُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلۡمَاعُونَ : مفعول به، به معنی وسایل ناچیز منزل. مثل کبریت، نمک و...

و آنانکه ماعون را باز می دارند بعضی گفته اند مال زکات است یعنی مال زکات را به مستحقان یعنی فقرا و مسکینان و در راه ماندگان که مستحق گرفتن مال زکات هستند باز می دارند. اما اکثراً برآنند که ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان کمک و یاری دهند چون دیگ و کاسه و کبریت و بیل و تبر و ... یعنی آن چیزهائیکه منع کردن و بازداشتن آن شایسته نیست بلکه باز دارنده‌ی آن مورد ملامت و سرزنش است.



سوره «**کوثر**» مکی است و دارای سه آیه است. و علت نامگذاری این سوره به کوثر بدانجهت است که این سوره با آیه «انا اعطیناک الکوثر» آغاز شده. و تفسیر «کوثر» را در ذیل خواهیم گفت. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست.

در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که: و در خبر **ابی بن کعب** است از پیغامبر ﷺ: «هر که این سوره بخواند، الله تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر کسی که روز عید اضحی قربان کند او را ده نیکی بنویسد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ﴿١﴾

[ای محمد ﷺ !] هر آینه ما به تو کوثر عطا کردیم.(۱)

إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ

(نا) اسم انَّ-أَعۡطَيۡنَٰكَ: فعل ماضی- (نا) فاعل-ک: مفعول به، خبر انَّ-ٱلۡكَوۡثَرَ: مفعول به

در **معالم** آورده که عاص بن وائل با پیغمبر خدا ﷺ در نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم به سخن پرداختند حضرت رسول ﷺ بیرون رفت و عاص به مسجد داخل شد. جمعی از بزرگان قریش که در مسجد نشسته بودند از عاص بن وائل پرسیدند که با که سخن می‌گفتی. گفت با این ابتر. چون عادت عرب آن بود که هر که پسری نداشت او را ابتر می گفتند و در آن ایام پسر آنحضرت که نامش طاهر بود و از خدیجه سلام الله علیها بود وفات یافته بود چون این خبر به حضرت رسول ﷺ رسید. دل مبارکش بدرد آمد و اندوهناک شد حق سبحانه تعالی برای گشادگی دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش این سوره نازل کرد که «إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ» یعنی برای تو خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عملی بسیار و حوضی وسیع عطا کردیم. در **عین المعانی** آورده که بسیاری امت است. اما مشهور آنست که کوثر جوئی است در بهشت.

در حدیث شریف در صحیح البخاری در حق کوثر و این سوره چنین آمده است که:

*از **انس** رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ در قضیه عروج خویش به آسمان فرمودند: «در آنجا به نهری رسیدم که دو کنار آن از مروارید میان خالی ساخته شده بود، از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است».*

چون از عایشه رضی الله عنها از معنی این آیه کریمه که مابرایت کوثر را دادیم سئوال شد گفت: کوثر عبارت از نهری است که دو کنار آن از در میان خالی ساخته شده، و ظرفهای آن بشماره‌ی ستاره هاست و در **مشکاه** *آمده که:*

از انس روایت کرد که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیده شد که «کوثر» چیست؟ *فرمودند: جوئی است در بهشت که خدای تعالی آنرا بمن عطا کرده است. که آب آن در سفیدی از شیر سفید تر و در شیرینی از عسل شیرین تر، در آن جوی پرندگانی هستند که گردنهایشان مانند گردنهای شتران است یعنی شتری که آماده کرده شده است برای نحروذبح. عمر رضی الله عنه گفت: بدرستی که این پرندگان در آن حوض متنعم و فربه و خوشحال باشند اما آنانکه آن پرندگان را می خورند، (بهشتیان خورنده) متنعم تر و مترفه تر از آن پرندگان اند.*

از عبدالله بن عمر ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺفرمودند: «حوض من (یعنی، حوض کوثر) به اندازه مسافت یکماه راه است، آب آن از شیر سفید تر و از مشک خوشبوی تر است، صراحی های آن مانند ستارگان آسمان بوده و کسیکه از آن یکبار بنوشد دیگر هیچوقت تشنه نخواهد شد.

از حارثه بن وهب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ در حالیکه در مورد حوض صحبت می کردند، شنیدم که فرمودند: (مساحت آن) مانند مساحت بین مدینه و صنعاء است.

صاحب تاویلات فرموده که«کوثر» معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهری است در بستان معرفت هر که از او سیراب شود از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه‌ی حضرت رسول ﷺ و اکمل اولیاء امت اوست.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ﴿٢﴾

پس برای پروردگار خود نماز بگزار و شتر را نحر کن (قربانی).(۲)

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ

فَصَلِّ : فعل امر – (انت) فاعل– وَٱنْحَرْ: فعل امر – فاعل (انت)

پس برای پروردگار خویش نماز بر پاکن و شتر قربانی کن. پس در مقابل این همه نعمت و خیر و نیکی که بر تو عطا کردیم و حوض کوثر بر تو بخشیدیم نبوت و دین حق و هدایت و در آخرت بهشت برین برتو دادیم. یعنی هر آن چیزی که سعادت دنیوی و اخروی در آن است به تو دادیم نماز بگزار و به شکرانه آن شتر قربانی کن.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

براستی دشمن تو همان دم بریده است.(۳)

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ

شَانِئَكَ : اسم إِنَّ –ک: مضاف الیه– هُوَ : ضمیر فصل–ٱلْأَبْتَرُ: خبر إِنَّ

این آیه در پاسخ گفتار **عاص بن وائل** است. می گوید:

ای پیغمبر ﷺ! براستی که دشمن تو همان عاص ابن وائل است که دم بریده و ابتر و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت. اما برای تو ذریت بسیار است و فضل و بخشش فراوان از آن تست و تو دارای حسن شهرت هستی و این صفات که در تو جمع کرده‌ایم تا قیامت باقی خواهد ماند. بیت:

آثار اقتدار تو تا حشر متصل   خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سوره الکافرون

سوره « **کافرون**» مکی است و دارای شش آیه است. و بدانجهت که کافران را به سوی توحید و دوری از شرک فرا خواند « الکافرون» نامیده شده. در این سوره یک آیه « لکم دینکم ولی دین» به آیت سیف منسوخ است.

در فضیلت تلاوت این سوره: در حدیثی از **پیغمبر اکرم** ﷺ نقل شده که فرمود: «کسی که سوره « قل یا ایها الکفرون» را بخواند گویی یک چهارم قرآن را خوانده و شیطانهای سرکش از او دور می شوند، و از شرک پاک می گردد و از ترس روز بزرگ (قیامت) در امان خواهد بود.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾

بگو (ای محمد (ص))! ای کافران؛(۱)

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

ای: منادا- ها: حرف تنبیه-الْكَافِرُونَ : نعت

جمهور مفسرین بر آناند که. گروهی از قریش چون ابوجهل و ولید بن المغیره و العاص ابن وائل و امیه بن خلف و اسود بن مطلب و حارث بن قیس و دیگر بزرگان قریش به زبان عباس ﷺ به پیغمبر ﷺ پیغام فرستادند که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال خدای ترا پرستش کنیم. چون آن پیام به آنحضرت رسید در آن حال جبرئیل ﷺ نازل شد و این سوره فرو آورد که « قل یا ایها الکفرون» ای محمد ﷺ در جواب ایشان بگو که (خدای تعالی می دانست که ای کافران یعنی همان جماعتی که در بالا ذکر آن رفت ایمان نمی‌آورند) پس به ایشان بگو که:

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

آنچه را که شما می پرستید من نمی پرستم.(۲)

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

أَعْبُدُ: فعل مضارع- (نا) فاعل- مَا : مفعول به- تَعْبُدُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل

بگو ای محمد ﷺ ای کافران آنچه راکه شما پرستش می کنید و عبادت می کنید من نمی پرستم **عبدالله عباس** گفت در **قرآن** سوره ای نیست بر **شیطان** سختر و صعب‌تر از این سوره، زیرا که توحید محض

است و برآءت از شرک. و توحید دو باب است. چنانچه در کشف الاسرار آورده. توحید اقرار و توحید معرفت.

توحید اقرار یکتا گرفتن است. و توحید معرفت یکتا دانستن. یکتا گفتن آنست که: گواهی دهی الله را به یکتایی و پاکی در ذات و صفات. در ذات از جفت و فرزند و شریک پاک، و در صفات از شبیه و نظیر و مشیر پاک. صفات او نامعقول و درک آن نامفهوم و از اوهام و افهام بیرون و کس نداند که چُون؟

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٣﴾

و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را که من می پرستم.(۳)

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ

أَنتُمْ: مبتدا- عَـٰبِدُونَ: خبر- مَآ: مفعول به- أَعْبُدُ: فعل مضارع- فاعل (انا)

و نه شما می پرستید یعنی شما نمی پرستید آنچه من می پرستم. پس شما بر کفر و شرک خود پایدار خواهید ماند و هیچوقت پرستش کننده‌ی خدایی که من او را می‌پرستم نیستید.

وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾

و آنچه را که شما می پرستید من پرستش نخواهم کرد.(۴)

وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ

أَنَا۠: مبتدا- عَابِدٌ: خبر- مَّا: مفعول به-عَبَدتُّمْ: فعل ماضی- تم: فاعل

و من نیز آنچه را که از بتان شما می پرستید پرستش نخواهم کرد چونکه خدایان شما شایسته پرستش و عبادت نیستند نه می شنوند و نه می گویند بلکه خود یک مخلوق اند و هیچ سود و زیانی به کسی نمی رسانند.

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٥﴾

و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را که من می پرستم.(۵)

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ

أَنتُمْ: مبتدا- عَـٰبِدُونَ: خبر- مَآ: مفعول به- أَعْبُدُ: فعل مضارع- (انا) فاعل

و شما پرستش نخواهید کرد آنچه را که من می پرستم. یعنی شما خدای تعالی را که من او را پرستش می کنم به جهت کفر و شرکی که در نهاد شما تعبیه شده است نخواهید پرستید و شما در گناه شرک خود خواهید ماند و روز رستاخیز بدین پایداری در شرک مواخذه خواهید شد و کیفر خواهید دید.

چنانچه در **حدیث شریف** آمده است که:

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده ایم مواخذه خواهیم گردید؟ فرمودند:« کسیکه در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مواخذه نمی گردد، و کسیکه در اسلام کارهای بد انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مواخذه خواهد شد».

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

دین شما برای شما و دین من برای من.(۶)

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

لَكُمْ: جارومجرور خبر مقدم-دِينِ: مبتدا موخّر-وَلِيَ: جارومجرور خبر مقدم-دِينِ: مبتدا موخّر

در این آیه کریمه تقدیم رساندن قصر **مسندالیه** بر **مسند** وجود دارد.

می گوید: دین و آئین شما که بدان معتقد هستید و بتان را شایسته عبادت می دانید از آن شما و متعلق بشماست و آئین و دین من که بر آن هستم از آن من است.

من اگر نیکم وگر بد تو برو خود را باش　　هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

مولانا گفت:

هر کرا فرج و گلو آئین و خوست　　ان لکم دین ولی دین بهر اوست

سوره النصر

سوره « **نصر**» دارای سه آیت و مدنی است جمله بمدینـه فـرو آمـد. قـومی گفتند مکی است، این سوره به جهت افتتاح آن با فرموده خدای تعالی: « إ ذا جآء نصر الله و الفتح» به نصر نامیده شده و مراد از آن، فـتح مکـه مکرمـه است کـه فـتح کبـری اسـت. در ایـن سـوره ناسـخ و منسوخ نیسـت. و در فضیلت تلاوت این سوره از **مصطفی** ﷺآمده که « هر که این سوره بخواند، چنان است که با **مصطفی** ﷺ روز **فتح مکه** آنجا حاضر بوده و به ثـواب و کرامت آن جمع رسیده.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ 
چون نصرت الهی و فتح فرا رسید.(۱)

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

إِذَا: مفعول فیه- جَاءَ: فعل ماضی- نَصْرُ: فاعل- وَالْفَتْحُ : معطوف

آن هنگام که فتح مکه فرا رسید و پیروزی مسلمانان بر علیه دشمنان قریش به ظهور آمد و دروازه‌هـای مکه گشوده شد. جمهور مفسران برآنند که: این فتح، فتح مکه است، و شرح این قصه بر قـول **محمـد بن اسحاق بن یسار** و بر قول علماء اصحاب اخبار آنست که: رسول خدا ﷺسال **حدیبیه** او را **با قریش** صلح افتاد، بشرط آنکه از قبایل عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا ﷺشود و هـر کـه خواهـد در عهد و عقد قریش شود.

بنو خزاعه در عهد و امان رسول خدا شدند و بنوبکر در عهد قریش شدند. و پیش از **مصطفی**ﷺمیان این دو قبیله عداوت بود، سبب آنکه **بنو خزاعه** یکی را از بنی بکر کشته بودند و ایـشان آن عـداوت در دل گرفته بودند، و پیوسته آن دشمنی و کینه در دل داشته. چون آن صلح افتاد. رسول خـدا ﷺبـه مدینـه بـاز شد و مکیان سلاح بنهادند و ایمن شدند. چـون سـالی بـر آمـد. بنوبکر از مکیـان یـاری خواسـتند و بـر بنی‌خزاعه افتادند و خلقی را بکـشتند و بـاقی بهزیمـت شـدند. **جبرئیـل** ؑاز پیغـام حـق جـل جلالـه رسول ﷺرا خبر داد که ایشان نقض عهد کردند، اکنون بسیج راه کن، به مکه رو، که وقت فتح آمد. و بنـو خزاعه نفیر نامه به رسول ﷺفرستادند، و رسـول خـود خبـر داشـت. قـریش چـون بدانـستند کـه رسـول خداﷺاز آن حال خبر یافت، بترسیدند و رعبی عظیم در دل ایشان افتاد گفتند: نباید که رسـول ایـشان را

یاری دهد و بر ما چیره شوند. **ابوسفیان** را فرا راه کردند تا به **مدینه** شود و از رسول خدا ﷺ عذر خواهد. **جبرئیل** علیه السلام آمد و رسول را از آمدن ابوسفیان خبر داد. و رسول یاران را گفت که: بوسفیان بعذر همی آید و من قبول نخواهم کرد. ابوسفیان چون بمدینه رسید، نخست بدر خانه‌ی فاطمه (س) شد و قصه خود بگفت. فاطمه (س) گفت: این کار بزرگتر از آنست که حدیث زنان در آن گنجد! پس به نزدیک رسول ﷺ شد، و رسول بیش از آن بگفت که: مکیان عهد بشکستند! و نیز جواب سخنان وی نداد تا ابوسفیان نومید برخاست و به نزدیک **ام حبیبه** دختر خویش شد که عیال رسول بود. و آن روز نوبت رسول آنجا بود. ابوسفیان خواست که بر آنجا نشیند، **ام حبیبه** نگذاشت؛ گفت! این جامه‌ی رسول ﷺ و جای رسول ﷺ است، ابوسفیان غمگین و نومید بازگشت و قصد مکه کرد. پس رسول ﷺ مهاجر و انصار را جمع کرد و گفت: اسباب راه را بسازید که به سفر می باید شد. یاران را دشوار آمد که سفر روم می پنداشتند؛ از آنکه خبر روم آمده بود. و رسول ﷺ حدیث مکه پنهان داشت تا آن ساعت که فرا راه بود بیرون آمد باده هزار سوار پیاده و سوی مکه رفت و فرمود که: سر راه ها فرو گیرید تا پیش از ما کسی بایشان نرسد. لشکر اسلام رفتند تا به **غطفان** رسیدند. و اهل مکه را از ایشان خبر نه، امّا همی ترسیدند و ابوسفیان را گفتند هیچ خبر از محمد ﷺ نمی رسد و ما را دل مشغول است؟ یکی را بفرست تا خبر باز آرد. ابوسفیان گفت: این کار من است، من خود بروم و حقیقت این حال باز دانم. ابوسفیان با حکیم بن حزام برفتند براه مدینه تا به عطفان رسیدند بشب و همه کوه و دشت و صحرا روشنائی دیدند از چراغها و آتشها که افروخته بودند. ابوسفیان تعجب همی کرد که این مگر نه محمد ﷺ است که او را چندین سپاه و حشم نباشد! و عباس بن عبدالمطلب آن شب از لشکرگاه بیرون آمده بود، و تجسس اخبار همی کرد، ابوسفیان بر وی رسید، و میان عباس و ابوسفیان دوستی بود از قدیم، گفت: ای اباسفیان تو اینجا چگونه افتادی؟ باین وقت اگر **عمر** ترا دریابد ترا هلاک کند! آنگه او را بر مرکوب خود نشاند و ردیف خویش ساخت. عمر رضی الله عنه همان ساعت بیرون آمده بود، چون ابوسفیان را دید تیغ بر کشید و قصد قتل وی کرد. عباس گفت: ای عمر او در امان من است! پس عمر رفث تا رسول ﷺ را خبر کند. عباس نیز بشتافت تا هر دو بهم بدر خیمه رسول ﷺ رسیدند. عمر گفت: یا رسول الله این ابوسفیان دشمن خداست پس رسول خدا او را امان داد و قصد عمر از وی بازداشت.

و او را به عباس سپرد. عباس می گوید به پیامبر ﷺ گفتم که من او را پناه داده‌ام و کنار پیامبر نشستم بطوریکه هیچکس نتواند با او درگوشی صحبت کند، و همینکه عمر درباره ابوسفیان زیاد حرف زد گفتم، ای عمر آرام بگیر به خدا سوگند اگر ابوسفیان از خاندان عدی بن کعب (خاندان عمر) می بود چنین نمی گفتی، ولی چون می دانی از خاندان و بزرگان بنی عبدمناف است چنین می گویی، عمر گفت: تو ای عباس آرام بگیر به خدا سوگند آن روزی که مسلمان شدی اسلام تو در نظر من بهتر و ارزنده تر از اسلام پدرم بود اگر مسلمان می شد و این به آن جهت بود که می‌دانستم پیامبر ﷺ اسلام آوردن ترا بیشتر از اسلام آوردن خطاب دوست می دارد.

در این هنگام پیامبر فرمود:« ای عباس او را پیش خودت ببر و فردا صبح او را پیش من بیاور» گوید، او را در خیمه خودم بردم و شب را پیش من گذراند و صبح زود او را پیش پیامبر ﷺ بردم همینکه پیامبرﷺ او را دید فرمود: « وای بر تو، هنوز هم آن وقت نرسیده است که بدانی خدایی جز خدای یگانه نیست». گفت: پدر و مادرم فدای تو باد چه بزرگوار و بردبار و مراعات کننده پیوند خویشاوندی هستی سوگند به خدا این گمان را دارم که اگر خدای دیگری می بود تاکنون برای من کاری کرده بود، فرمود:

« وای بر تو آیا هنوز آن وقت نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟» ابوسفیان ضمن تکرار همان حرفها گفت: چیزی در دل من افتاده است، عباس گفت: وای بر تو زودتر مسلمان شو و شهادت به یگانگی خدا و پیامبری محمدﷺ بده پیش از آنکه گردنت زده شود، و ابوسفیان شهادتین گفت.

من گفتم، ای رسول خدا ابوسفیان مردی است که فخر فروشی را دوست دارد برای او چیزی قرار بده، فرمود: آری، « هر کس به خانه ابوسفیان برود در امان است و هرکس در خانه خود را روی خود ببندد در امان است و هر کس وارد مسجد الحرام شود در امان است»، و چون ابوسفیان راه افتاد که برود پیامبر به من فرمود: ای عباس او را درمحل تنگه‌ی دره و کنار پیچ کوه نگهدار تا لشکرهای الهی از جلوش بگذرد و ببیند، عباس می‌گوید، او را با خود بردم و در جایی که پیامبر ﷺ فرموده بود نگه داشتم، و قبایل با پرچمها و رایات خود شروع به عبور کردند هر قبیله ای که می گذشت ابوسفیان می‌گفت: این کدام قبیله است، همینطور یک یک همه قبایل گذشتند در این هنگام پیامبرﷺ که همراه با سپاهیانی غرق در آهن بودند و به آن سپاهیان سبز می‌گفتند پیش آمدند که فقط چشمان ایشان دیده می شد، ابوسفیان سخت شگفت زده شد و گفت: عباس عجیب است اینها کیستند؟ گفتم: این رسول خداﷺ است که همراه مهاجران و انصار است، گفت: هیچکس را یارای مقاومت با ایشان نیست به خدا قسم ای ابوالفضل پادشاهی برادرزاده‌ات سخت بزرگ شده است، گفتم: خاموش که این پیامبری و نبوت است، گفت: آری، همینطور است، گفتم: زود بشتاب به قوم خود خبر بده او شتابان رفت و چون به مکه رسید با صدای بلند فریاد برآورد که ای گروه قریش این محمدﷺ است و با نیرویی آمده است که شما را یارای مقاومت با آن نیست هر کس به خانه ابوسفیان درآید در امان است، هند دختر عتبه برخاست و سبیل ابوسفیان را در دست گرفت و گفت: این مرد را بکشید که بدترین پاسدار و پیشاهنگ است، و ابوسفیان می گفت: این زن شما را فریب ندهد مواظب جان خود باشید که چندان نیرو آمده است که شما را یارای مقاومت با آن نیست هر کس به خانه من بیاید در امان است گفتند، خانه تو برای ما چکار می کند؟ گفت: هر کس در خانه خود را ببندد هم درامان است، هر کس هم در مسجد برود در امان است مردم بسوی مسجد و خانه‌های خود رفتند، و خدای هر کرا بخواهد به نصرت خود تائید می‌کند.

ابن اسحاق می گوید، از مشرکان دوازده یا سیزده نفر کشته شدند، و گوید، حماس بن قیس بن خالد که از قبیله بنی بکر بود اسلحه خود را پیش از ورود پیامبرﷺ به مکه اصلاح می کرد، زنش به او گفت: این اسلحه را برای چه آماده می کنی؟ گفت: برای محمدﷺ و یاران او، گفت: به خدا گمان نمی کنم

هیچکس و هیچ چیز بتواند با محمدﷺ و یارانش پایداری کند. گفت: به خدا قسم امیدوارم که خادمی از ایشان برای تو اسیر بگیرم و بیاورم، گویند پیامبرﷺ یاران خود را دستور داده بود که شش مرد و چهار زن را بکشند اگر چه آن‌ها را زیر پرده‌های کعبه دستگیر کنند. از جمله هند دختر عتبه، ساره کنیزک عمروبن هشام، فرتنی، قریبه و عکرمه بن ابی جهل، عکرمه به یمن گریخت، همسرش ام حکیم دختر حارث بن هشام مسلمان شد و برای شوهرش از پیامبرﷺ امان گرفت و پیامبر او را امان داد، ام حکیم به یمن به سراغ شوهرش آمد و او را به مکه و به حضور پیامبرﷺ برگرداند و او هم مسلمان شد و اسلامی نیکو و پسندیده داشت. امّا هند دختر عتبه (همسر ابوسفیان و مادر حضرت معاویه) مسلمان شد و هنگامیکه پیامبرﷺ از زنان بیعت می گرفت، از جمله شرایط این بود که زنا و دزدی نکنند، هند گفت: مگر زن آزاده زنا و دزدی می‌کند؟ و چون پیامبر فرمود:« فرزندانتان را نباید بکشید». گفت: ما آن‌ها را پرورش دادیم و در حالیکه کودک بودند به بزرگی رساندیم و تو در جنگ بدر آن‌ها را کشتی، یا نظیر این حرف را زده بود. و به پیامبر شکایت کرد که همسرش ابوسفیان بخیل و ممسک است آن قدر خوراکی به او نمی‌دهد که برای خود و فرزندانش کافی باشد پیامبر فرمود:« با روش پسندیده آن مقدار از مال او را که کفایت خود و فرزندانت را بکند بردار».

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ بعد از اینکه هشت سال و نیم از هجرت شان بمدینه گذشت، در ماه رمضان با ده هزار نفر از مسلمانان بسوی مکه عزیمت نمودند، خودشان روزه داشته و دیگران هم روزه می گرفتند تا اینکه بمنطقه‌ی (کدید) رسیدند، و (کدید) آبی است ما بین عسفان و قدید، در اینجا روزه را خورده و دیگران هم خوردند.

و در **حدیثی** دیگر آمده که:

از عروه بن زبیر رضی الله عنه روایت است که گفت: در سال فتح مکه، هنگامیکه پیغمبر خدا ﷺ حرکت نموده و خبر برای قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، و حکیم بن حزام، و بدیل بن ورقاء بیرون شده اخبار پیغمبر خدا ﷺ را جستجو می‌کردند، آنها آمده تا بمنطقه‌ی (مرالظهران) رسیدند، درینجا آتشهایی را دیدند مانند آتشهای روز عرفه، ابوسفیان گفت: آیا مانند آتشهای روز عرفه نیست؟ بدیل بن ورقاء گفت: شاید آتشهای (قبیله) (بنی عمرو) است، ابوسفیان گفت: افراد آن قبیله کمتر ازین هستند. عده ای از نگهبانان پیغمبر خدا ﷺ آنها را دستگیر نموده و نزد پیغمبر خداﷺ آوردند، ابوسفیان درینجا مسلمان شد.

هنگام حرکت کردن، پیغمبر خدا ﷺ بعباس رضی الله عنه فرمودند که: « ابوسفیان را در تنگی گردنه کوه نگهدار تا مسلمانان را مشاهده نماید» عباس رضی الله عنه او را همانجا نگهداشت.

قبایل با پیغمبر خداﷺ از پیش روی ابوسفیان فوج فوج می گذشتند، هنگام مروریکی از آن گروه ها، ابوسفیان بعباس رضی الله عنه گفت: این کدام قبیله است؟ گفت: قبیله (غفار) است، گفت: مرا با غفار کاری نیست. بعد از آن قبیله‌ی جهینه گذشت، (ابوسفیان) همان سوال خود را تکرار نمود، سپس فبیله سعد بن هزیم

آمد (باز ابوسفیان) همان سئوالش را تکرار نمود، بعد از آن قبیله سلیم رسید، و او همان سئوال خود را تکرار نمود تا آنکه انصار از برابر ابوسفیان گذشتند و پرچمشان بدست سعد بن عباده ﷺ بود، سعد بن عباده برای ابوسفیان گفت: امروز روز خونریزی و معرکه فیصله کن است، امروز روزی است که کعبه فتح می‌گردد.

بعد از آن گروه دیگری آمده که خردترین گروه ها بود، و پیغمبر خداﷺ در بین آن گروه بودند، بیرق این گروه بدست زبیر بن عوام ﷺ بود، و چون پیغمبر خدا ﷺ در برابر ابوسفیان قرار گرفت، ابوسفیان گفت: ای رسول خدا مگر خبر نداری که سعد بن عباده چه گفته است؟ گفتند: « چه گفته است»؟ گفت: چنین و چنان گفته است، فرمودند: امروز روزی است که خداوند کعبه را معظم ساخته و روزی است که کعبه پوشانده خواهد شد» و پیغمبر خداﷺ امر نمودند که بیرق شان در حجون نصب گردد. و عباس برای زبیر ﷺ گفت: یا ابا عبدالله! پیغمبر خدا ﷺ بتو امر کردند که بیرق شان را در اینجا نصب نمائی.

راوی می گوید: در این روز پیغمبر خداﷺ بخالدبن ولید ﷺ امر نمودند که از طرف پایین مکه داخل گردد و خود پیغمبر خدا ﷺ از راه کدا داخل شدند، از لشکریان خالد بن ولید ﷺ در این روز دو نفر بشهادت رسیدند. یکی خنیس بن خالد بن ربیعه و دیگری کرزبن جابر فهری رضی الله عنهما.

از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که گفت: روز فتح مکه هنگامیکه پیغمبر خدا ﷺ بمکه داخل شدند، در اطراف خانه سیصد و شصت بت گذاشته شده بود، پیغمبر خدا ﷺ با چوبی که در دست داشتند به پهلوی آن بتها زده و می گفتند (حق آمد و باطل از بین رفت)، حق آمد و باطل دیگر ظهور نکرده و باز نخواهد گشت)

وَرَأَيْتَ ٱلنَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾

و ببینی که مردم در دین خدا فوج فوج داخل می شوند.(۲)

وَرَأَيْتَ ٱلنَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفْوَاجًا

وَرَأَيْتَ: فعل ماضی- (ت) فاعل- ٱلنَّاسَ: مفعول به- يَدْخُلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- أَفْوَاجًا: حال

ای پیغمبر ﷺ ببینی آن هنگام که نصرت و پیروزی الهی بر شما رسید و مکه فتح شد و دروازه های آن به روی تو گشوده گشت می بینی که مردمان دسته دسته در دین خدا که اسلام است داخل می شوند و از اطراف و اکناف به سوی حضرت رسول ﷺ آمده بشرف اسلام مشرف شدند. در **حدیث شریف** آمده است که:

از عمروبن سلمه ﷺ روایت است که آن هنگام که مکه فتح گردید، هر قومی در مسلمان شدن از دیگری سبقت می جستند و پدر من در مسلمان شدن قوم ما مبادرت جست، بعد از بازگشتن، پدرم گفت: بخداوند قسم است که از نزد پیغمبر خداﷺ آمده ام، و بما امر فرمودند که: فلان نماز را در فلان وقت و فلان نماز را در فلان وقت اداء نمائید.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ﴿۳﴾

پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او هر آینه توبه پذیر است.(۳)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا

فَسَبِّحْ: فعل امر- فاعل (انت) وَٱسْتَغْفِرْهُ: فعل امر- فاعل (انت)- ـه: مفعول به- ـه: اسم إنَّ- (هو) اسم كَانَ -تَوَّابَا: خبر كَانَ، جمله خبر انَّ

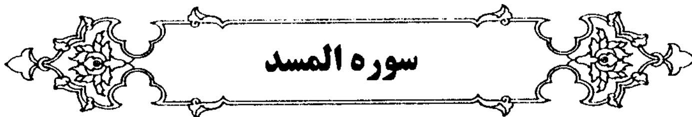
پس خدای تعالی را به پاکی یادکن که آن « سبحان الله و بحمده » است از حضرت عایشه رضی الله نقل شده است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر ﷺ نماز بگزارد که در آن سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفرلی نگفته باشد. در **حدیث شریف** آمده که:

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺفرمودند: « دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان و سنگین در میزان است. (سبحان الله و بحمده. سبحان الله العظیم).

و نیز ای پیغمبر ﷺ طلب آمرزش کن. و برای لغزشهای خود یعنی نوعی خشوع و خضوع از برای خدای تعالی است چونکه پیغمبر ﷺگناهی نکرده است. و گفته‌اند برای گناهان امت خود طلب آمرزش کن یکی از دعاهای استغفار که حضرت رسول ﷺ آنرا می خواند « اللهم ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم، و اغفرلنا و ارحمنا انک انت الغفور الرحیم، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

و دیگر انابت و توبه بسوی خدای متعال است. بدرستی که خدای تعالی قبول کننده‌ی توبه از توبه کنندگان است. حضرت رسول در روز و شب چنین استغفار و توبه می‌نمودند.

از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: « بخداوند قسم است که من در هر روزی بیش از هفتاد بار از خداوند طلب آمرزش نموده و بخداوند توبه می نمایم».



سوره « **مسد**» مکی است و جمله بمکه فرو آمد و دارای پنج آیه است و به جهت آمدن « لهب » در اول سوره:« تبت یدآ ابی لهب وتب» « لهب» نامیده شده است و نام‌های دیگر این سوره «تبت» و «لهب» می‌باشد. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از **ابی کعب** از پیغامبرﷺ«هر که این سوره بخواند امید می دارم که او را با **ابولهب** در دوزخ جمع نکنند».

محدثان در بیان **سبب نزول** این سوره از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود؛ چون این آیه نازل شد: (و انذر عشیرتک الاقربین) ای پیامبر عشیره و قبیله خود را بترسان پس حضرت رسول در کوه صفا فریاد برآورد و توجه شنوندگان را به شنیدن آن جلب کرد. و خطاب به آنان گفت: اگر بگویم به شما که بزودی سپاهی از سواران دشمن در کناره این کوه حمله می کنند و به سوی شما یورش می‌آورند آیا شما گفتارم را تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری، رسول خدا گفت: پس شما را آگاه می‌سازم که عذاب شدیدی از پیشرو دارید. در این اثنا ابولهب گفت. هلاک باد بر تو که ما را برای این کار جمع کرده‌ای؟! پس روی برتافت و رفت. این آیه در حق وی نازل شد.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ﴿١﴾

هلاک باد دو دست ابی لهب و هلاک شد.(۱)

تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ

تَبَّتۡ : فعل ماضی- يَدَآ : فاعل- تَبَّ : فعل ماضی- (هو) فاعل

در این آیه شریفه صنعت **کنایه**[1] که بر سر انجام کاری باشد آمده است یعنی جایگاه و سرانجام ابن لهب جهنم است. می‌گوید، هلاک و نابود باد هر دو دست ابولهب که خواست بر رسول خداﷺ یعنی بر علیه حبیب من نفرین کند که گفت: هلاک باد محمدﷺ! پس دو دست خود او نابود باشد و نابود هم شد. منظور از دو دست ذات وجود اوست. ذکر جزء اراده‌ی کل است، ابولهب عموی پیغمبر بود و

[1] - **کنایه**: سخن سر بسته. هر گاه کلمه و کلام علاوه بر معنی حقیقی و ظاهری خود، معنی مقصود دیگری را نیز به همراه داشته باشد این معنی مقصود را معنی کنایی کلمه و کلام می‌نامند. در این آیه کریمه نیز « تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ » دو دست ابی لهب هلاک باد. معنی ظاهری دو دست است امّا کل ظاهری وجود ابولهب را در بر می‌گیرد. مثال فارسی: دامان کشان می‌روی امروز به سوی قبر. معنی ظاهری دامن را بر روی زمین کشیده می‌روی و معنای حقیقی آن آماده مرگ می‌شوی.

سرسخت‌ترین دشمنان آنحضرت بود. پیوسته او و همسرش بر علیه پیغمبر و بر علیه اسلام و نیز بر ایذا و رنجاندن اصحاب پیغمبر برنامه‌ریزی می کرد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.
در این آیه کریمه بر عکس دعاء، **نفرین** که یکی از اقسام انشاء است وجود دارد.
در **بوستان شیخ اجل سعدی** آمده است که:

گل آلوده یی راه مسجد گرفت زبخت نگون بود اندر شگفت
یکی زجر کردش به« تبت یداک» مرو دامن آلوده بر جای پاک
مرا رقتی در دل آمد براین، که پاکست و خرم بهشت برین
در آن جای، پاکان امیدوار گل آلوده معصیت را چه کار!

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:
از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ روزی بالای کوه صفا برآمده و صدا کردند: ای مردم! قوم قریش در نزدشان جمع شده و گفتند: چه می‌خواهی؟ فرمودند: « آیا اگر بشما بگویم که دشمن فردا صبح و یا فردا شام بر شما حمله خواهد کرد، سخن مرا باور می کنید؟ گفتند: بلی باور می کنیم، فرمودند: من شما را پیش از آنکه عذاب شدیدی (که بر شما نازل شود) بیم می دهم، ابولهب گفت خاک بر سرت! مگر ما را برای همین سخن جمع کرده بودی؟ و خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود: (تبت یدا ابی لهب) یعنی: (دستهای ابولهب شل شود).

مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ 
هیچ دفع نکرد از سر ابولهب مال او و آنچه کسب کرده بود.(۲)
مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ
أَغْنَىٰ: فعل ماضی-مَا لُهُ: فاعل
یعنی آن مالی راکه ابولهب جمع آوری کرده بود و آن جاه و مقامی که در میان مشرکان قریش بدست آورده بود در دفع فرمان خداوند بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی هیچ سودی نبخشید و او را از عذاب الهی نجات نداد.

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ 
بزودی وارد آتشی شعله ور شود.(۳)
سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ
سَيَصْلَىٰ: فعل مستقبل- (هو) فاعل- نَارًا: مفعول به- ذَاتَ: نعت
زود باشد که در آتشی فروزان و سوزنده در آید که آن آتش دوزخ است.
در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از نعمان بن بشیر ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:« آسان ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه آتش گذاشته می شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می جوشد».

وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ 

و زنش که بارکش هیزم است.(۴)

وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ

فعل و فاعل محذوف- حَمَّالَةَ: مفعول به

و زن ابولهب که ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان باشد نیز با او در آتش جهنم داخل خواهد شد و در آن آتش سوزان و گرم خواهد سوخت بجهت کفرشان و شرکشان و تکذیب و ایذا و اذیت پیغمبر ﷺ و مسلمانان در آن آتش می‌سوزند و زنش هیزم کش آن آتش است چونکه او در ایذا و آزار مسلمانان شوهرش را ترغیب می کرد.

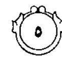
در **بوستان شیخ سعدی** آمده است که:

سخن چین کند تازه جنگ قدیم	**به خشم آورد نیک مرد سلیم**
از آن همنشین تا توانی، گریز،	**که مرفتنه خفته را گفت: خیز**
سیه چال و مرد اندر و بسته پای،	**به از فتنه از جای بردن به جای**
میان دو کس جنگ چون آتش است	**سخن چین بدبخت هیزم کش است**

مولانا گفت:

دید آن بند که احمد را رسد	**بر گلوی بسته حبل من مسد**
دید بر پشت عیال بولهب	**تنگ هیزم گفت حماله خطب**

در حق بدی سخن چین در **حدیث شریف** آمده: از حذیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:« سخن چین به جنت داخل نمی‌شود».

فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۭ 

در گردنش طنابی از لیف خرماست.(۵)

فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۭ

فِي جِيدِهَا: جارومجرور خبر مقدم- حَبۡلٞ: مبتدا موخر

در گردن او طنابی از لیف خرما که هیزم بدان بسته اند مراد زنجیره‌های آهنی است که در روز قیامت در گردن وی بسته به دوزخ کشند. ایشان بر روی خود بسوی دوزخ کشیده می شوند. چنانچه در **حدیث شریف** آمده که: از انس بن مالک ﷺ روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: « مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را به رویش روان سازد؟

سوره الاخلاص

سوره « **خلاص**» مکی است و دارای چهار آیه است این سوره علاوه بر «اخلاص» نامهای دیگری نیز دارد مانند: توحید و . . . که چون درباره توحید خالص خدای تعالی سخن می گوید و او را از شرک مبرّا می دارد «اخلاص» نامیده شده است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت تلاوت این سوره آمده که « هر که سوره « قل هوالله احد» بخواند چنانست که یک سوم قرآن را خوانده. یعنی ثلث علوم قرآن است بر طریق اجمال. از این جهت گفت: « هرکه این سوره بخواند ثواب وی چندان است که ثلث قرآن بخواند.»

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ 

بگو: او خدای یگانه است.(۱)

قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ

قُلْ: فعل امر- (انت) فاعل-هُوَ : مبتدا شأن- لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- أَحَدٌ : خبر ثانی، جمله خبر هو

ای محمد ﷺ به ایشان بگو. اوست خدای یکتا و یگانه. او یکتا در ذات و صفات و بی همتاست و در تکوین کاینات به وزیر و مشیر و معونت محتاج نگشت. در فضیلت قل هو الله احد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که: شخصی از دیگری شنید که (قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ) را مکررا تلاوت می نماید. چون صبح شد نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و در حالیکه این سوره در نظرش کم اهمیت می نمود، موضوع را بر ایشان گفت. پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « قسم بذاتیکه جانم در دست اواست که این سوره برابر یک سوم قرآن است».

و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ برای صحابه رضی الله عنهم فرمودند: « آیا کسی از شما هست که بتواند یک سوم قرآن را در یک شب بخواند؟ این چیز بر آنها مشکل تمام شده و گفتند: یا رسول الله! کسی چنین کاری می‌تواند بکند؟ فرمودند: «(ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ) یک سوم قرآن است».

از عایشه رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ هر شب که به بستر خواب خود می رفتند، کف دستهای خود را با هم جمع کرده و در آنها سوره (قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ)، و (قل اعوذ برب الفلق)، و (قل اعوذ برب الناس) را خوانده و دستهای خود را به سر و به قسمت پیش روی بدن خود، و بعد از آن بتمام جان خود مسح می کردند، و این عمل را سه بار تکرار می کردند.

ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ﴿٢﴾

خدا بی نیاز است.(۲)

ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ

لفظ ٱللَّهُ : مبتدا- ٱلصَّمَدُ : خبر

او خداوندی بالامقام و برآورنده حاجات نیازمندان است بلکه خود او ذاتی است بی نیاز.

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق　　بر همه عالم نهان و بر همه پیدا

عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده، غنیی است که در غنای خود بکمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده.

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾

کسی را نزاده و زاده نشده است.(۳)

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

لَمْ يَلِدْ : مضارع مجزوم- (هو) فاعل- وَلَمْ يُولَدْ : مضارع مجزوم مجهول- (هو) نایب فاعل

کسی را نزاده و زاده نشده است، یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است. و در تفسیر آورده اند لم یلد رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست و لم یولد رد نصاری است که گویند عیسی فرزند خداست. (نعوذ بالله) کاشفی گفت: رد مجوس و مشرکان عرب است و گفته اند هر آیت ازین سوره تفسیر آیت پیش است چون گویند «مَن هُوَ»[1] تو گویی « أَحَدٌ » چون گویند احد کیست تو گویی صمد چون گویند صمد کیست تو گویی الذی لم یلد ولم یولد چون گویند لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ کیست؟ تو گویی وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ

وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ﴿٤﴾

و هیچ کس او را همتا نیست.(۴)

وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ

لَّهُۥ: جارومجرور- كُفُوًا : خبر کان- أَحَدٌۢ : اسم کان

---

[1] - او چه کسی است

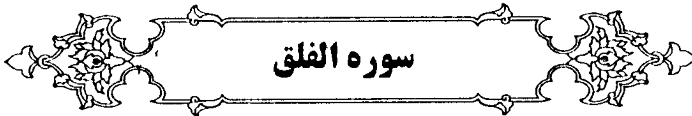
و هیچکس او را همتایی نیست یعنی هیچکس با او همانند، مساوی و همتا نیست و از علی بن ابی طالب روایت است که گفت: « هر کسی« قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ » را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند گناه روز بر او ملحق نمی شود اگر چه شیطان تلاش کند».

پس بنابراین. خدای یگانه و خالق زمین و زمان اوست. نه شبیهی در ذات دارد و نه همانندی در صفات، و نه مثلی در افعال. از هر جهت او خدای بی همتا و بی نظیر است.

پس ای محمد ﷺ اگر کافران به من همتا وهمسری قائل شوند به ایشان جواب بده. « وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ».

مولانا گفت:

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد



سوره الفلق

سوره «**فلق**» **مکی** است و دارای پنج آیه است و قومی گفتند «مدنی» است. این سوره را بدانجهت «فلق» نامیدند که با فرموده حق تعالی: (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ) آغاز شده است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره از عایشه ﷺروایت کرده اند که فرمود:« چون حضرت رسول ﷺاز بیماری ناراحت می شد. معوذتین را (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ ... و قل اعوذ برب الناس ...) را می خواندند و بر سمت چپ سینه خود می دمیدند و این کار را سه بار تکرار می‌کردند و اگر درد ایشان بیشتر می شد من برای ایشان معوذتین را می خواندم.

در **سبب نزول** معوذتین. آورده اند که غلامی از یهود بخدمت رسول خداﷺ مشغول بود. **لبیدبن اعصم یهودی** از موهایی را که در وقت شانه زدن از سر آنحضرت فرو ریخته بود و نیز دندانه های شانه ایشان را از او گرفت و نخی را که در آن یازده گره زده شده بود و گره ها را با سوزن محکم کرده بود در غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این هنگام که دو سوره معوذتین بر رسول خدا ﷺ فرو آمد پس رسول خداﷺ شروع بخواندن آن کرد و چنان بود که هر آیه ای را می خواندند یک گره از گره های دمیده شده باز می شد تا گره ها به آخر باز شد و در این لحظه حضرت جبرئیل ؑنیز به آنحضرت دعاء کردند و این عبارت از عایشه ﷺ در بخاری و مسلم روایت شده است.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ ﴿١﴾

بگو به پروردگار صبح (فلق) پناه می برم.(۱)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ

قُلْ : فعل امر- (انت) فاعل-أَعُوذُ: فعل مضارع- (انا) فاعل-ٱلْفَلَقِ : مضاف الیه، به معنی چیزی که شکافته شود، درینجا به معنی سپیده دم، صبح است.

بگو به آفریدگار صبح پناه می گیرم از هر تاریکیها و سحر ها و دم زدن ها درینجا- باز شدن دم ها و سحرها به باز شدن سپیده دم که تاریکیها و ظلمت ها را از بین می‌برد تشبیه شده است. که ذات پاک او بر دور کردن

تاریکی ها از صفحه شب بوسیله دمیدن صبح تواناست پس همچنین قطعاً بر زدودن و دور کردن هر ترس و دم زده شده‌ای نیز توانا خواهد بود اگر به او پناه ببرند و از آسیب و گزند دشمنان محفوظ خواهد ساخت و هراس و بلا را از او دور خواهد کرد.

مولانا گفت:

چون در افکندت در این آسود رود — دمبدم می‌خوان و میدم قل اعوذ
تا رهی زین جادویی و این قلق — استعاذت خواه از ربّ الفلق

چنانچه در *حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:*

از ابی بن کعب ﷺ روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ در مورد (معوذتین) یعنی: سوره ناس و فلق پرسیدم، فرمودند: « چیزی برایم گفته شد و من گفتم» و ما هم آن چیزی را می گوئیم که پیغمبر خدا ﷺ گفته اند.

مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾

از شر آنچه آفریده (به خدا پناه می برم).(۲)

مِن شَرِّ مَا خَلَقَ

خَلَقَ : فعل ماضی- (هو) فاعل

بگو: از بدی آنچه آفریده است یعنی از شر تمام مخلوقات وی از انس و جن و سباع و بهائم و ... به خدای سپیده دم پناه می برم.

وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾

و از شر شب تاریک زمانیکه تاریک شود.(۳)

وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

وَقَبَ : فعل ماضی- (هو) فاعل

و از شر شب تاریک چون تاریکی و ظلمت آن درآید و تاریکی همه جا را فرا گیرد به آفریدگار سپیده دم پناه می برم.

وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلْعُقَدِ ﴿٤﴾

و از شر زنان سحر کننده که در گره ها دم زنند.(۴)

وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلْعُقَدِ

و از شر زنان سحر کننده که کلمات سحر می گویند و در گره ها می دمند و آنان دختران لبید بن اعصم یهودی اند که رسول خدا ﷺ را با دمیدن (نفث) جادو کرده بود. به خدای سپیده دم پناه می برم.

جهان آفرین بر تو رحمت کناد — دگر هر چه گویم فسون است و باد
همنیت بس از کردگار مجید، — که توفیق خیرت بود بر مزید

وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾

و از شر حسود کننده وقتیکه حسودی می کند(به تو پناه می برم).(۵)

وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

و نیز از شر و بدی حاسدان آن هنگام که حسودی خودرا ظاهر کند و به مقتضای آن عمل نماید هر چند ضرر آن حسودی متوجه خود اوست از شر او به خداوند سپیده دم پناه می برم.

بدخوی در دست دشمنی گرفتارست که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد.

اگر از دست بلا بر فلک رود بد خوی ز دست بد خویش در بلا باشد

شیخ اجل سعدی در **گلستان** در باب حسود چنین آورده است:

حسود از نعمت حق بخیل است و بنده‌ی بی گناه را دشمن می دارد.

مردکی خشک مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه
گفتم: ای خواجه، گر تو بدبختی مردم نیک بخت را چه گناه؟

در ادامه می گوید:

الا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست
چه حاجت که با او کنی دشمنی؟ که او را چنین دشمنی در قفاست

در باب نهی از حسادت و مقاطعه یکدیگر در **حدیث شریف** آمده که:

از انس بن مالک ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺفرمودند: « از یکدیگر قطع رابطه نکنید و به یکدیگر حسادت نورزید، با یکدیگر مقاطعه نکرده و بندگان خدا بوده و با هم برادر باشید، برای مسلمان روا نیست که با برادرش بیشتر از سه روز مقاطعه نماید».

از ابوهریره ﷺروایت است که پیغمبر خدا ﷺفرمودند: « از بدگمانی خودداری نمائید، زیرا بدگمانی دروغ ترین سخن هاست، از عیوب مردم جستجو ننمائید، جاسوسی یکدیگر را نکنید، با یکدیگر حسادت نورزید، با یکدیگر کینه توزی نداشته باشید. از رفت و آمد با یکدیگر مقاطعه ننمائید. و بندگان خدا بوده و با هم برادر باشید».

و از **ابو ایوب انصاری** ﷺ روایت است که پیغمبر خدا ﷺفرمودند:

« روانیست که کسی با برادرش بیش از سه روز مقاطعه نماید، بلکه باید با یکدیگر ملاقات نمایند، این بطرف آن رفته و آن بطرف این بیاید، و بهترین شان کسی است که اول سلام می دهد».

سوره الناس

سوره « **ناس**» **مکّی** است و دارای شش آیه است. قومی گفتند: مدنی است که چون کلمه ناس در این سوره پنج بار تکرار شده و نیز الناس در آغاز و افتتاح سوره آمده آنرا « ناس» نامیده اند. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در فضیلت تلاوت این سوره آورده اند که آن هنگام که پیغمبر ﷺ شدیداً بیمار شده بود. جبرئیل عليه السلام و میکائیل بر آن حضرت دعا می‌خواندند یعنی جبرئیل عليه السلام سوره « فلق و میکائیل عليه السلام سوره النـاس» را تلاوت می کردند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾

بگو به پروردگار مردمان پناه می‌برم.(۱)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

قُلْ: فعل امر- (انت) فاعل-أَعُوذُ: فعل مضارع- (انا) فاعل

بگو به پروردگار مردمان پناه می برم. یعنی به پروردگاریکه سامان دهنده و به صلاح آرنده و روزی دهنده مردمان و دارنده و پرورنده‌ی انسانهاست پناه می برم.

مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾

پادشاه مردمان.(۲)

مَلِكِ النَّاسِ

مَلِكِ: بدل

و نیز به پادشاه مردمان که ازلی و ابدی است و صاحب روز جزاست. فرمانروای مطلق و حاکم مطلق جهان و جهانیان و روزی دهنده مردمان یعنی پادشاه کاردان و کارساز است پناه می برم.

إِلَٰهِ النَّاسِ ﴿٣﴾

خدای مردمان.(۳)

إِلَٰهِ النَّاسِ

به معبود آدمیان یعنی خالق مردمان و به خدای رهنمای دلگشای پناه می برم. معبودی که پرستش و عبادت خاص اوست و کسی در آن انباز و شریک نیست.

مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ ﴿٤﴾

و از شر وسوسه گر خناس (باز پس رونده).(۴)

مِن شَرِّ ٱلْوَسْوَاسِ ٱلْخَنَّاسِ

و نیز از شر وسوسه‌گر شیطان خناس است یعنی بسیار باز پس رونده به خدا پناه می‌برم. آن شیطان وقتی باز پس می رود و مخفی می شود که ذکر خداوند در میان باشد و اگر ذکر خداوند در میان نباشد شیطان برای انسان هجوم می آورد وسوسه در دل او القاء می‌کند. در **کیمیای سعادت امام محمد غزالی** آمده که:

و این صفات که در باطن تو جمع کرده اند، بعضی صفات ستوران و بعضی صفات ددگان، و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فرشتگان است، تو از این جمله کدامی؟ و کدامست که آن حقیقت گوهر تست، و دیگران غریب و عاریت‌اند، که چون این ندانی سعادت خود طلب نتوانی کرد، اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت الهیت را بشناسی، **و خود** را به مشاهده آن جمال راه دهی و خویشتن را از دست شهوت و غضب خلاص دهی، و طلب آن کن تا بدانی که این صفات بهایم و سباع را در تو از برای چه آفریده‌اند؟ ایشان را برای آن آفریده‌اند **تا ترا اسیر** کنند، و به خدمت خویش برند و شب و روز سخره گیرند؟ یا برای آنکه تا تو ایشان را اسیر کنی، و در سفری که ترا فراپیش نهاده‌اند ایشان را مسخره گیری، و از یکی مرکب خویش سازی. و از دیگری سلاح خویش سازی. و این روزی چند که در این منزلگاه باشی آنان را به کار داری، تا تخم سعادت خویش به معاونت ایشان صید کنی، و چون تخم سعادت به دست آوردی ایشان را در زیر پای آوری، و روی به قرارگاه سعادت خویش آوری آن قرارگاهی که عبارت خواص از آن حضرت الهیت است؛ و عبارت عوام از آن بهشت است.

پس جمله این معانی ترا دانستنی است، تا از خود چیزی اندک شناخته باشی: و هر که این نداند، نصیب وی از راه دین قشور بود، و از حقیقت و لب دین محجوب بود.

ٱلَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ ٱلنَّاسِ ﴿٥﴾

باز پس رونده آن کس که در سینه های مردم وسوسه می افکند.(۵)

ٱلَّذِى يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ ٱلنَّاسِ

ٱلَّذِى : نعت- يُوَسْوِسُ: فعل مضارع- (هو) فاعل

باز پس رونده آن شیطان است که با فرا خواندن انسان به فرمانبرداری از آن وسوسه‌ها که مخفیانه در قلب انسان القاء می کند در فکر اغفال و اغواء انسانهاست.

در گلستان شیخ سعدی آمده:

شیطان با مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفلسان.

مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ﴿٦﴾

چه از جن و چه از انس.(۶)

مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ

از جنیان و آدمیان یعنی از شیاطین انس و جن به خدا پناه می برم در **لباب** آورده که در این سوره در پنج جا «الناس» آورده که معنای آن مکرر نیست. الناس اول اطفال‌اند و معنی ربوبیت دال است بر آن- و به ثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است بر آن- و به ثالث پیران و اسم آلت که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بر آن و به رابع صالحان که وسواس مولع است با غوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر معوذمنه دلالت می کند بر آن.

در مرصاد العباد نجم الدین رازی در حق وسوسه کردن ابلیس آمده است. ابلیس چون خایب و خاسر از درون قلب آدم بیرون آمد با ملائکه گفت: «هیچ باکی نیست! این شخص زیان آور است. او را به غذا حاجت بود، و صاحب شهوت باشد چون دیگر حیوانات. زود بر او مالک توان شد،

«اللهم ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم، واغفرلنا و ارحمنا انک انت الغفور الرحیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی بن طواق گلدی کر بن نفس گلدی.

شروع تفسیر: اول ماه ذیقعده سال ۱۴۲۰ هجری قمری مطابق هیجدهم بهمن ماه سال ۱۳۷۸ هجری شمسی.

ختم تفسیر: بست و سوم ماه ربیع الاول سال ۱۴۲۷ هجری قمری مطابق با دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۵ هجری شمسی

مؤخره



غزل در ختم تفسیر قرآن

ختم تفسیرم رسیده غم اشارت می‌کند   اشک چشمم در وداعش خون طهارت می‌کند

آن خدا را شکر گویم در زمستان وبهار   در قیامت اهل جنت این تجارت می کند

قدر دنیا من ندانم با نگاه آیه‌ها   آنچنان روزی که پیغمبر بشارت می کند

فکر و ذکرم روز و شبها درخیال آمد تو را   این کتابة در کتابت نک بصارت می کند

من که‌محتاجم‌دعاراهر که‌خوانداین‌کتاب   خوب دانم معصیت را آن کفارت‌می‌کند

یا رب از تفسیر قرآن دور نبود بنده‌ات   انبیاء را با کلامت دل زیارت می کند

طول عمری گر بماند جان بدنیا آنه را   باز احکام کتابت را عبارت می کند

منابع

۱- حقی، شیخ السماعیل تفسیر روح البیان
۲- رازی، امافخر، تفسیر کبیر
۳- سمرقندی، نصر بن محمدبن احمدابواللیث، تفسیر سمرقندی
۴- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار
۵- بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر بیضاوی
۶- زمخشری، جارالله، الکشاف فی تفسیر الاقرآن
۷- الدسی بغدادی، علامه ابی الفضل شهاب الدین السید محمود، روح المعانی
۸- طنطاوی، تفسیر جواهر القرآن
۹- کاشفی، ملاحسین، تفسیر حسینی
۱۰-سیوطی، جلال الدین و جلال الدین محلی، تفسیر جلالین
۱۱-خرم دل، مصطفی ، تفسیر نور
۱۲-سبری، محمدبن جریر، ترجمه ی تفسیر کبیر معروف به تفسیر طبری
۱۳-زحیلی، دکتر وهبه ، تفسیر المنیر
۱۴-مخلص، عبدالرئوف، انوار القرآن ، عبدالرئوف مخلص
۱۵-ابن کثیر، اسماعیل بن عمر قرشی، تفسیر القرآن العظیم
۱۶- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی
۱۷-عثمانی دیوبندی، حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، ترجمهٔ مولانا محمد یوسف حسین پور
۱۸-طنطاوی، محمد سید، معجم اعراب الالفاظ القرآن الکریم
۱۹-نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی
۲۰-بخاری، ابوعبدالله محمدبن اسماعیل، الجامع الصحیح، ترجمه دکتر فیروز
۲۱-رازی، نجم الدین، مرصاد العباد
۲۲- پاینده، ابوالقاسم، ترجمه قرآن مجید
۲۳-الهی قمشه ای، محی الدین محمدی، ترجمه قرآن کریم
۲۴-ترجمه و تفسیر قرآن مجید (معروف به تفسیر کابلی)
۲۵-قرطبی، الجامع الاحکام قرآن

۲۶-تخت زانی، سعدالدین مسعود بن عمر ، مختصر المعانی
۲۷-هاشمی، احمد، جوادهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع
۲۸-ابن عابدین، رد المحتار علی الدر المختار
۲۹-منابع دیگر، مثل کتب ادبی و بزرگان علم و ادب همچون مولانا، حافظ، سعدی، سنائی، خواجه عبدالله انصاری، نظامی گنجوی، نجم الدین رازی، امام محمد غزالی، مختومقلی فراغی و ...